بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه	:	مهدوی، سیدحسین، ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور	:	اسرار دعا/ مولف سیدحسین مهدوی.
مشخصات نشر	:	اصفهان: نورالحیات، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۳۳۵ص.
شابک	:	978-622-5985-12-4
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص.۳۲۸-۳۳۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	:	دعا (اسلام)
		Prayer -- Islam
		دعا (اسلام) -- احادیث
		Prayer -- Islam -- Hadiths
		دعاها -- خواص
		Prayers, Use of*
رده بندی کنگره	:	BP۲۶۶
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۷۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۰۹۰۲۷۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیپا

اسرار دعا

مؤلّف: حسین مهدوی

انتشارات: نور الحیات

شابک: ۴-۱۲-۵۹۸۵-۶۲۲-۹۷۸

مجوز چاپ: اول - ۱۴۰۱

اسرار دعا

تقدیم به محضر گل‌های سرسبد خلقت،
حضرت خاتم‌الأنبیاء و سیدالأوصیاء و
فاطمه زهرا و فرزندان معصومین‌شان
و همچنین حضرت أباالفضل العباس
و زینب کبری و فاطمه معصومه صلوات‌الله علیهم اجمعین
که جان و حیات خویش را فدای
بشر نمودند تا او را از
جهنم بدبختی
به بهشت
خوش‌بختی
سوق دهند.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

قبل از ورود به بحث به چند نکته توجه فرمائید:

۱ـ در این کتاب، ما پیامبر و اهلبیتش علیهم‌السلام را از این جهت که آنان مظهر رحمت و اراده خداوند هستند، در کنار خداوند قرار داده و هر جا که سخن از دعا و توسل و عنایت خداوند است، منظورمان شامل این بزرگواران نیز می‌باشد.

۲ـ شیوه کار ما در این کتاب بر این است که در هر موضوعی اگر از قرآن و روایات و سخن اولیاء الله و حکایات، مطلبی پیدا نموده‌ایم، به ترتیب تحت عنوان سخن الله، سخن حجج الله علیهم‌السلام، سخن اولیاء الله و شاهد، ذکر نموده‌ایم.

۳ـ در پاره‌ای از موارد، بنا به دلائلی از جمله روان شدن متن، هم‌سنخی مطالب با شیوه و اسلوب این نوشتار، خلاصه نمودن متن و... در مطالب برگرفته از منابع، با حفظ معنا و مقصود گوینده، مقداری دخل و تصرف لفظی صورت گرفته است.

۴ـ اکثر کتاب‌های روائی‌ای که از آن‌ها در این اثر استفاده شده، در نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) موجود می‌باشد.

مقدمه

در این جهان پرهیاهو و پرماجرا و در این سرائی که مصائب و گرفتاری‌ها بشر را در برگرفته است، همگی به دنبال راه چاره‌ای برای نجات می‌باشیم. یکی به آرزوهای دور و دراز رو می‌آورد، دیگری دوای دردهای خویش را از لذّات و خوشی‌های زودگذر و تکراری دنیا می‌خواهد و سومی، در پی آن است که با رفت و آمد و معاشرت فراوان با خویشان و دوستان، دردها و گرفتاری‌های خود را به فراموشی بسپارد و خلاصه هر کسی به چیزی پناه برده تا از دست سختی‌ها و دردها نجات یافته و در آغوش خوشبختی و سعادت بیارامد.

و اما در این میان تنها نیروی مؤثر هستی یعنی خداوند واحد یگانه است که می‌تواند طبیب درد بشر باشد.

ما، هم شنیده‌ایم و هم دیده‌ایم که گرفتاران فراوانی از راه‌های معجزه‌آسا و خارق العاده‌ای توانسته‌اند با امدادهای الهی از چنگال دردها و مصائب رسته و آرامش را در آغوش گیرند.

یکی از چیزهائی که سبب رفع گرفتاری‌ها و برآورده شدن حاجات و توجه ویژه پروردگار نسبت به انسان می‌گردد، دعا است که ما در این کتاب به دنبال اسرار و شرائط و موانع استجابت آن بوده و در ضمنِ چند فصل به آن می‌پردازیم.

فصل ١

آثار و برکات دعا

اغلب ما به دعا، فقط یک نظر داریم. ما همیشه با دعا می‌خواهیم به حاجاتمان برسیم اگر رسیدیم آن دعا می‌شود عملِ به درد بخور و اگر نرسیدیم، می‌گوییم: حیف چقدر وقت گذاشتم و پیش خدا التماس کردم! اما به خواسته‌ام نرسیدم. حیف که وقتم را هدر دادم.

این حرف‌ها همه نشان از جهالت ما دارد. اگر بدانیم در دعا چه خاصیت‌هایی است، شاید آن وقت به تنها چیزی که توجه نداریم همان رسیدن به حاجتمان باشد.

اینک به بعضی از خواص و فوائد دعا اشاره می‌کنیم تا إن شاء اللّه به ارزش این اکسیر عظیم بیشتر پی ببریم:

أ) دعا باعث بخشش گناهان می گردد

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند متعال می‌فرماید: همانا خودم را این‌گونه می‌یابم که حیا می‌کنم بنده‌ام دستانش را به سوی من بالا بیاورد (و) سپس آن‌ها را ردّ کنم.

ملائکه گفتند: خدای ما اهل چنین کاری نیست.

خداوند فرمود: (درست است)، لکن من کسی هستم که (هم) بندگان باید از او بترسند و (هم او) آن‌ها را مورد غفران قرار می‌دهد. شاهد باشید که او را مورد غفران قرار دادم.[١]

ب) دعا قضاء و قدر را تغییر می‌دهد

سخن حجج الله

١ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: چیزی جز دعا قضاء را برنمی‌گرداند.[٢]

٢ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: پرهیز و دوری، (انسان را) از تقدیر نجات نمی‌دهد بلکه این دعاست که (انسان را) از مقدّرات نجات می‌دهد.[٣]

---

١. درّ المنثور ج٦/٢٨٧.

٢. مکارم الأخلاق/٢٦٨.

٣. دعوات/٢٨٤.

توضیح: در پاره‌ای از مواقع، به هر دلیلی مثل ظلم به دیگران برای انسان چیزی مقدر می‌گردد که حتی سعی و تلاش انسان در جلوگیری یا رفع آن امر مقدر شده، مفید واقع نمی‌شود، اما با دعا و تضرع به درگاه خداوند، می‌توان مانع فرود آمدن و یا رفع آن تقدیر شد.

۳ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام (خطاب به زراره): آیا می‌خواهی تو را به چیزی راهنمائی کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن استثناء نکرده است؟

(زراره می‌گوید: بله!

فرمود:) دعا قضاء را در حالی که محکم و قطعی شده باشد، برمی‌گرداند (سپس حضرت برای اینکه مطلب بهتر روشن شود، انگشتان دو دست خود را در هم فرو بردند، یعنی ولو قضاء به این محکمی شده باشد).[۱]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: دعا قضاء حتمی و محکم را برمی‌گرداند پس، از آن به عنوان ابزار استفاده کنید.[۲]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: دعا امور مقدر شده و مقدر نشده را بر می‌گرداند.

(به حضرت عرض شد: فدایت شوم برگرداندن امور مقدر، معلوم است، مقصود از برگرداندن امور غیرمقدر چیست؟

فرمود:) (خداوند از آن‌جلوگیری می‌کند) تا به وجود نیایند.[۳]

۶ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام: دعا کنید، زیرا دعا و خواستن از خداوند تعالی، بلا را دفع می‌کند حتی اگر مقدر شده و به آن حکم گردیده و جز اجرای آن، چیزی نمانده باشد، پس اگر به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا شده و از او خواسته گردد، آن بلا کاملا برگردانده می‌شود.[٤]

توضیح: در چند روایت اخیر آمده که دعا حتی قضاء و قدر حتمی را نیز برمی‌دارد، اما از طرف دیگر کما اینکه در ادامه خواهد آمد ما می‌دانیم که هیچ چیز حتی دعا هم نمی‌تواند قضاء و قدر قطعی الهی را عوض نماید، پس چرا در این روایات بیان شده که دعا قضاء و قدر حتمی و قطعی را نیز تغییر می‌دهد؟

در توضیح این مطلب باید بگوئیم: از آن‌جا که روایات متقنی داریم که می‌گوید: چیزی قضاء و قدر حتمی و قطعی خداوند را نمی‌تواند عوض نماید، به ناچار برای رفع تعارض بدویّ و اولیه بین این دو دسته روایات باید بگوئیم: منظور روایات باب دعا این است که دعا قضاء و قدر غیر قطعی و معلق را تغییر می‌دهد و لو تا مرحله قبل از اجرا نیز پیش رفته باشد. به عبارت دیگر خود قضاء و قدر غیر قطعی نیز مراحلی دارد: مرحله اولیه، مرحله وسط، و مرحله نهائی و پایانی، و روایات باب دعا می‌گوید: دعا هر سه مرحله قضاء و قدر غیر قطعی را

---

۱. کافی ج۲/۴۶۹.

۲. خصال ج۲/۶۲۰.

۳. اختصاص/۲۱۹.

٤. کافی ج۲/۴۷۰.

برمی‌دارد و لو مرحله نهائی و پایانی و حتمی آن باشد نه اینکه منظور این باشد که دعا حتی امور مقدر در لوح محفوظ (قضاء و قدر قطعی) را تغییر می‌دهد و یا به عبارت روشن‌تر دعا می‌تواند حتی اموری را که تمام مقدمات و شرائطش آماده و مهیا شده و جز مرحله تحققش چیزی نمانده را هم تغییر دهد و بلکه از این هم بالاتر که دعا حتی برخی از امور محقق شده را نیز می‌تواند عوض نماید، مثلا در مواردی با دعا می‌توان برای شخص مرده نیز از خداوند حیات دوباره طلب نمود.

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید محمد جلالی: در ۱۴ رجب سال ۱۳۵۶، بعثی‌ها به مدارس علمیه نجف اشرف حمله بردند و عده‌ای از طلاب ـ از جمله بنده ـ را دستگیر کردند. بعد از سه ماه شکنجه و آزار در نجف و بغداد، ما و چند تن دیگر را به جرم مخالفت با بعثی‌ها محکوم نمودند و مقرر شد که ما را اعدام کنند.

شب آن روزی که حکم به ما ابلاغ شد، بنده و شیخ حسین حلیمی ـ که اهل عربستان سعودی بود ـ متوسل به فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها و حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام شدیم و روضه أبا الفضل العباس علیه‌السلام را خواندیم و بقیه درصدد این نبودند.

فردای آن شب به طور معجزه‌آسا دستور آمد که بنده و آقا شیخ حسین را آزاد کنند، و این به برکت حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها و باب الحوائج أبا الفضل العباس علیه‌السلام بود. بقیه در ۱۸ ذی‌القعده اعدام شدند، خداوند همه آنان را غریق رحمت کند و تقاص خونشان را از جنایت‌کاران بعثی بگیرد.[۱]

۲ـ علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی: یکی از سروران عزیز ما که فعلًا از اعاظم اهل نجف أشرف است و حقّاً مرد بزرگواری است، برایم نقل فرمود که: ما از نجف اشرف عیال اختیار کردیم و سپس در فصل تابستان برای زیارت و ملاقات ارحام، عازم ایران شدیم و پس از زیارت حضرت ثامن‌الائمّه علیه‌السلام به وطن خود که شهری در نزدیکی‌های مشهد است، ره‌سپار گردیدیم.

آب و هوای آن‌جا به عیال ما نساخت و مریض شد و روز به روز مرضش شدّت کرد و هر چه معالجه کردیم، سودمند نیفتاد و مشرف به مرگ شد.

من در بالین او بودم و بسیار پریشان شدم و دیدم عیال من در این لحظه فوت می‌کند و من باید تنها به نجف برگردم و در پیش پدر و مادرش خجل و شرمنده گردم و به من بگویند: دختر نوعروس ما را برد و در آن‌جا دفن کرد و خودش برگشت.

حال اضطراب و تشویش عجیبی در من پیدا شد. فوراً آمدم در اطاق مجاور ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و توسّل به حضرت امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیدا کردم و عرض کردم: یا ولیَّ الله! زن مرا شفا دهید، ای ولی کارخانه خدا! این امر از دست شما ساخته است و با نهایت تضرّع و التجاء متوسّل شدم.

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳۴۵/۲.

آمدم در اطاق عیالم، دیدم نشسته و مشغول گریه کردن است و زار زار می‌گرید. تا چشمش به من افتاد گفت: چرا مانع شدی؟ چرا مانع شدی؟ چرا نگذاشتی؟

من نفهمیدم چه می‌گوید و تصوّر کردم که صحبت عادی می‌کند و حالش بد است.

بعد که قدری آب به او دادیم و غذا به دهانش گذاردیم قضیّه خود را برای من نقل کرد و گفت: عزرائیل علیه‌السلام برای قبض روح من با لباس سفید آمد و بسیار متجمّل و زیبا و آراسته بود، به من لبخندی زده و گفت: حاضر به آمدن هستی؟

گفتم: آری!

بعداً امیرالمؤمنین علیه‌السلام تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و به من گفتند: من می‌خواهم بروم نجف، می‌خواهی با هم برویم به نجف؟

گفتم: بلی! خیلی دوست دارم با شما به نجف بروم.

من برخاستم لباس خود را پوشیدم و آماده شدم که با آن حضرت به نجف أشرف برویم، همین‌که خواستم از اطاق با آن حضرت خارج شوم دیدم که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمدند و تو هم دامان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را گرفته‌ای.

امام زمان به امیرالمؤمنین علیهما‌السلام عرض کردند: این بنده به ما متوسّل شده، حاجتش را برآورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر خود را پائین انداخته و به عزرائیل علیه‌السلام فرمودند: به تقاضای مرد مؤمن که متوسّل به فرزند ما شده است، برو، باشد تا موقع معیّن. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از من خداحافظی کردند و رفتند. چرا نگذاشتی من بروم؟[1]

۳ـ شیخ محمدحسن مولوی قندهاری: در زمان جنگ جهانی دوم در سفری که نتوانستم از راه ایران، بیایم، با طیاره حرکت کرده و در بحرین فرود آمدم.

مردمان بحرین به تواتر گفتند: به مدت یک هفته به واسطه نرسیدن آذوقه به سبب وقوع جنگ، ما گرسنه بودیم. همه حبوبات ما از نخود و برنج و عدس نیز تمام شد. همه ما به مسجد و حسینیه رجوع کردیم و متوسل شدیم و مشاهده کردیم بخاری از میان دریا بلند شد و به ابر مبدل گردید و باران عجیبی از ماهی بر ما بارید. تمام آن‌ها ماهی‌های اعلاء بودند و به مدت یک هفته ارزاق ما را تأمین کرد تا برایمان آذوقه رسید.[2]

نکات

نکته اول: «قضاء» در لغت به معنای حکم کردن و «قدَر» به معنای تعیین مقدار برای چیزی می‌باشد.

وقتی می‌گوئیم: قضاء و قدر خداوند در مورد فلان چیز، این‌گونه است، معنایش این است که خداوند تصمیم گرفته بر اساس سنّت‌ها و قوانینی مثل قانون علیّت و اسباب و علل، چیزی را به اندازه و مقدار و مشخصات معینی به وجود آورد.

---

۱. معاد شناسی ج۱/۲۸۵.

۲. داستان‌های شگفت/۳۵۹.

حال پس از تصمیم و سپس تعیین مشخصات، نوبت به حکم کردن به آن تصمیم و تعیین مشخصات می‌گردد که از آن به قضاء خداوند یاد می‌کنیم.

بعد از طی شدن این سه مرحله یعنی اراده (تصمیم)، تقدیر، و قضاء است که یک شیء یا کار تحقق می یابد.

این شیوه در همه مخلوقات یک‌سان و مشابه می‌باشد. مثلا فرض کنید که خداوند متعال تصمیم گرفته که از یک بذر گندم، خوشه‌ای کامل، خلق نماید.

در این‌جا ابتدا خداوند تصمیم می‌گیرد که از این بذر موجود، خوشه‌ای کامل و پربار بیافریند، سپس بعد از این اراده، برای آن خوشه مشخصاتی مثل درشتی و ریزی دانه‌ها، زمان دقیق به ثمر رسیدن خوشه، تعداد دانه‌های موجود در خوشه و... در نظر می‌گیرد.

در مرحله سوم خداوند حکم و امضاء می‌فرماید که از این بذر خاص، خوشه‌ای با مشخصات در نظر گرفته شده، به عمل آید.

و آخرین مرحله، چیزی جز به ثمر نشستن خوشه‌ای طلائی که دقیقا همان مشخصات معین شده از ناحیه خداوند را دارد، نمی‌باشد.

البته نباید این نکته را فراموش کرد که همه این مراحل در پیش‌گاه خداوند، بدون نیاز به زمان انجام می‌گیرد و این ما موجودات مادی هستیم که درگیر زمان می‌باشیم.

قضاء و قدرهای خداوند را نباید خارج از محدوده مشخص شده از ناحیه خود او دانست. خداوند بر اساس قوانینی مانند قانون علیت یا قانون جاری شدن امور از طریق اسباب و علل که خود، آن‌ها را نوشته، قضاء و قدرهای خود را جاری می‌سازد.

بر همین اساس است که خداوند مقدّر فرموده هر گاه موجود تشنه‌ای آب بنوشد، سیراب گردد، گرسنه‌ای غذا بخورد، سیر شود، بیماری از دارو استفاده نماید، درمان گردد و... ، پس هرگز قضاء و قدر خداوند به معنای مجبور بودن ما بر انجام کاری نیست.

سخن الله

بگو: هرگز چیزی جز آن‌چه خداوند برای ما مقرّر کرده است، به ما نمی‌رسد.[۱]

توضیح: آیه شریفه می‌فرماید: از ناحیه خداوند، چیزی به جز آن‌چه که خداوند از طریق قوانین خویش، برای شما مقدر و قضاء فرموده، چیز دیگری به شما نمی‌رسد.

نکته دوم: اگر کسی با مبحث قضاء و قدر الهی آشنا نباشد، ممکن است دچار این اشتباه شده و با خویش بگوید: همهِ امور به دست خداوند بوده و این قضاء و قدر خداوند است که قبل از به دنیا آمدن من،

---

۱. سوره توبه/۵۱.

تمام زندگی و اتفاقات آن را برایم نوشته و اگر اکنون دچار فقر و بیماری و یا هر گرفتاری دیگری می‌باشم چاره‌ای جز صبر و تحمل بر آن را ندارم چرا که قسمت و سرنوشت من چنین رقم خورده است.

این فکر، بسیار فکر خطرناکی بوده و حتی در برهه‌هائی از تاریخ، دشمنان اسلام و شیعه با بیان این‌گونه شبهات مسلمین و شیعیان را عملا از هرگونه تلاش باز می‌داشتند تا بتوانند بدین وسیله آن‌ها را به عقب‌ماندگی علمی و صنعتی و سیاسی و... بکشانند، اما کسانی که با مبحث قضاء و قدر آشنائی داشته باشند، متوجه خواهند شد که خداوند بر اساس همین قضاء و قدر، سرنوشت انسان را به دست خود او سپرده و او را به کار و تلاش در تمامی ابعاد و زمینه‌ها چه معنوی و چه دنیوی تشویق نموده است.

سخن الله

برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.[1]

سخن حجج الله

علی بن الحسین السجاد علیه‌السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: آیا چیزهائی که به انسان‌ها می‌رسد، به وسیله قدَر خداوند می‌رسد و یا با سعی و تلاش خود انسان): قدَر و عمل به منزله روح و جسدند و روحِ بی‌جسد، قابل حس نیست و جسد بدون روح (هم) شکل و قیافه‌ای است بی‌حرکت، و وقتی‌که هر دو با هم باشند، قدرت پیدا کرده و درست می‌شوند، عمل و قدَر هم همین‌گونه‌اند، بنا بر این اگر قدَر بر عملی نباشد، خالق از مخلوق، شناخته نمی‌شود و قدَر چیزی نامحسوس می‌گردد و اگر عمل با قدَر همراهی نکند، کاری صورت نگرفته و به سرانجام نمی‌رسد و لیکن این‌دو با با هم بودنشان توانا (و تأثیرگذار) می‌گردند.[2]

توضیح: قدَر الهی که در قالب قوانین و سنن خداوند برای بندگانش نوشته می‌گردد، زمانی جاری می‌شود که انسان، اهل تلاش و عمل باشد و هم‌چنین عمل انسان وقتی به ثمر می‌نشیند که قدَر الهی که در ضمن همان قوانین و سنن است، وجود داشته باشد.

نکته سوم: قضاء و قدر الهی، دو نوع است: ۱ـ قضاء و قدر معلق و غیر قطعی. ۲ـ قضاء و قدر قطعی، که از قضاء و قدر غیر قطعی به لوح محو و اثبات، و از قضاء و قدر قطعی به لوح محفوظ نیز یاد می‌شود.

در قضاء و قدر غیر قطعی و یا لوح محو و اثبات، خداوند امور را به طور موقت و معلق اراده می‌فرماید و چنین مقرر می‌کند که اگر فلان عمل صورت بگیرد، این قضاء و قدر تغییر یابد. مثلا در ابتدای امر مقدر می‌فرماید که فلان شخص باید در سن ۴۰ سالگی بنا بر حکمتش به بیماری سختی مبتلا گردد، اما اگر آن شخص اهل صله رحم یا احسان به خلق یا دعا و صدقه و... باشد، از شدت آن بیماری کاسته شود و یا اصلا

---

۱. سوره نجم/۳۹.

۲. التوحید /۳۶۶.

محقق نگردد. در این‌جا در ابتدا بیماری‌ای سخت در تقدیرات آن شخص، ثبت شده است، اما اعمالی هم‌چون دعا و صدقه، آن را محو می‌نمایند.

و اما قضاء و قدر قطعی و یا لوح محفوظ عبارت است از: قضاء و قدری که هیچ گونه تغییر و تبدلی در آن نباشد. خداوند، بعضی از امور را به نحوی برنامه‌ریزی نموده که هیچ چیز و هیچ عملی نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد. مثلا خداوند اراده نموده که روزی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه، ظهور نموده و یا قیامت کبری برپا گردد.

بنا بر این اموری هم‌چون دعا و صدقه و... فقط می‌توانند قضاء و قدر معلق و غیر قطعی را تغییر دهند نه قضاء و قدر قطعی و لوح محفوظ خداوند را.

شاهد

حاج حسین مینایی (معروف به حاجی مینوئی): ... روزی به جعفر آقای مجتهدی عرض کردم: چرا ما را سرافراز نمی‌فرمائید؟

ظهر روز بعد ایشان قدم رنجه فرموده و کلبه ما را به قدوم خویش مزین کردند.

به هنگام غذا پسرم محمد که راننده اتوبوس بود از راه رسید. همین‌که چشم آقا به او افتاد، تغییر حالی پیدا کردند و برخاستند و فرمودند: برمی‌گردم، منتظر باشید.

من با خود فکر می‌کردم چون پسرم خیلی مقید به حساب سال نیست، آقا به همین خاطر نخواستند که با او بر سر سفره غذا بنشینند! خیلی نگران و مضطرب شدم.

آقا به هنگام خروج از خانه فرمودند: هر چه تلاش می‌کنم که برای محمد آقا کاری انجام دهم، نمی‌شود! الآن به حرم کریمه اهل‌بیت علیهم السلام شرف‌یاب می‌شوم، شاید عنایت بی‌بی سلام الله علیها شامل حال او شود.

پس از گذشت ساعتی مراجعت فرموده و با لحنی تأثرآمیز گفتند: کریمه اهل‌بیت علیهم السلام هم عنایتی نفرمودند! و بعد لحظاتی دست خود را روی سینه من گذاشتند و من آرامش عجیبی در خودم احساس کردم، ولی از گفته‌های ایشان سر در نمی‌آوردم و نمی‌دانستم چرا این‌قدر نگران پسرم محمد هستند؟!

ایشان پس از صرف غذا خداحافظی کردند و رفتند. هر چه خواستم علت نگرانی آقا را در مورد فرزندم بپرسم، نتوانستم.

فردای آن روز، پسرم محمد با اتوبوس به مقصد اصفهان حرکت کرد. چند ساعت بعد به من خبر دادند که محمد در مسیر قم به اصفهان در منطقه سلفچکان تصادف کرده است.

هنگامی‌که به محل تصادف رسیدم جنازه بی‌روح فرزندم هنوز در پشت فرمان اتوبوس بود. از مشاهده این صحنه اصلا تکانی نخوردم! و پس از انتقال جسد فرزندم به قم، با دست‌های خودم او را در قبر گذاشتم و بر دفن او نظارت کردم!

در آن موقع بود که علت نگرانی آقای مجتهدی را فهمیدم و از اینکه نتوانسته بودند این قضاء الهی را از او دور سازند، متأثر بودند و در واقع با دست نهادن بر سینه من، مرا برای روبرو شدن با آن صحنه آماده می کردند.[۱]

چیزهائی که قضاء و قدر را تغییر می‌دهند

نکته چهارم: علاوه بر دعا برخی امور دیگر نیز باعث تغییر قضاء و قدر الهی می‌شوند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌نمائیم:

۱ـ صدقه

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: ... صدقه قضائی را که به سختی حتمی شده باشد را برمی‌گرداند.[۲]

شاهد

عیسی عليه‌السلام بر جمعی گذشت که شادی می‌کردند، فرمود: این‌ها چرا شادی می‌کنند؟

عرض شد: یا روح اللَّه! امشب دختری را برای مردی (به عنوان همسریّ) می‌برند و این‌ها شادند.

فرمود: امروز شادند و فردا گریان.

یکی از آن‌ها گفت: چرا یا رسول الله؟!

فرمود: چون عروس آن‌ها امشب می‌میرد.

پیروانش گفتند: خدا و رسولش راست‌گویند و منافقان گفتند: فردا نزدیک است.

صبح که شد، آمدند و او را زنده دیدند و چیزی رخ نداده بود.

گفتند: یا روح الله! دختری که دیروز گفتی می‌میرد، نمرده است.

عیسی عليه‌السلام فرمود: خدا هر چه بخواهد می‌کند، ما را نزد او ببرید.

آن‌ها در رفتن بر یک‌دیگر پیشی گرفتند تا در را زدند.

شوهر زن بیرون آمد.

عیسی عليه‌السلام به او گفت: از بانویت برای من اجازه بگیر.

نزد او رفت و گفت: روح اللَّه و کلمة اللَّه عليه‌السلام با جمعی بر در خانه، انتظار تو را دارند.

(زن) چادر بر سر کرد و آمد.

عیسی عليه‌السلام به او فرمود: امشب چه کار خیری کردی؟

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۱۴۶/۱.

۲. من لا یحضره الفقیه ج۳۶۸/۴.

گفت: آن‌چه کردم پیش از آن‌هم می‌کردم، هر شب جمعه سائلی بر ما گذر می‌کرد و خوراک تا شب جمعه دیگر را به او می‌دادیم. دیشب آمد و من مشغول کار خود بودم و فامیلم (هم) مشغول کارها بودند (و سرشان شلوغ بود) فریاد کرد، کسی جوابش نداد و باز فریاد کرد و جواب نشنید تا چند بار فریاد زد. من که صدایش را شنیدم با وضع ناشناسی برخاستم و به اندازه‌ای که به او می‌دادیم، به او دادم.

عیسی علیه‌السلام فرمود: از جای نشستنت کنار برو. و به ناگاه زیر لباس‌های او افعی‌ای مثل تنه خرما بود که دم خود را گاز گرفته بود.

عیسی علیه‌السلام فرمود: به خاطر آن‌چه کردی، خدا این بلا را از تو برگردانید.[۱]

۲ـ پوشیدن انگشتر عقیق

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (در جواب مردی که از سرقت اموالش شکایت داشت): چرا انگشتر عقیق نپوشیدی؟ بلاشک انگشتر عقیق از هر بدی‌ای حفظ می‌نماید، و کسی‌که انگشتر عقیق بپوشد تا وقتی‌که در دستش باشد، پیوسته خوبی می‌بیند و همواره از جانب خداوند، بر او نگه‌دارنده‌ای، گماشته است... .[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: هر کس انگشتری بپوشد که نگینش عقیق باشد، فقیر نمی‌گردد و در موردش قضائی صورت نمی‌گیرد مگر به بهترین وجه.[۳]

۳ـ صله رحم

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: صله رحم بر عمر می‌افزاید.[٤]

۴ـ احسان به خلق

شاهد

شعیب عقرقوفی: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام قبل از اینکه چیزی بگویم، فرمود: فردا یک نفر از اهالی مغرب تو را خواهد دید و از من می‌پرسد، به او بگو: به خدا قسم! موسی بن جعفر علیهماالسلام امامی است که حضرت صادق علیه‌السلام تعیین نموده است، وقتی از مسائل حلال و حرام پرسید، از طرف من جواب بده.

عرض کردم: آقا چه نشانه‌ای دارد؟

---

۱. امالی صدوق/۵۰۰. (ترجمه کمره‌ای/۵۰۰).

۲. عدة الداعی/۱۳۰.

۳. کافی ج۶/۴۷۱.

٤. من لا یحضره الفقیه ج۴/۳۶۸.

فرمود: مردی سفید قد و فربه است به نام یعقوب. وقتی تو را دید، هر چه پرسید، جوابش را بده. او بزرگ فامیل خود حساب می‌شود، اگر علاقه داشت مرا ببیند او را بیاور.

من مشغول طواف بودم که مردی بلند قد و فربه گفت: می‌خواهم از تو سؤالی درباره امامت بکنم.

گفتم: چه کسی؟

گفت: فلانی.

پرسیدم: اسم تو چیست؟

گفت: یعقوب.

گفتم: اهل کجا هستی؟

گفت: مردی از اهالی مغربم.

پرسیدم: از کجا مرا شناختی؟

گفت: در خواب به من گفتند: شعیب را ملاقات کن و هر چه مایلی از او بپرس، پیوسته جویای تو بودم تا نشانت دادند.

گفتم: همین‌جا بنشین تا طوافم تمام شود.

پس از طواف آمدم با او صحبت کردم، مردی فهمیده بود.

گفت: مرا خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام ببر.

دستش را گرفته، از امام اجازه خواستم (و حضرت) اجازه فرمود.

همین‌که چشمش به او افتاد، فرمود: یعقوب! دیروز وارد شدی. بین تو و برادرت در فلان محل اختلاف شد به طوری‌که به یک‌دیگر ناسزا گفتید، ولی متوجه باش این روش من و پدران ارجمندم نیست، و هرگز کسی را به چنین کاری دستور نمی‌دهم، از خدای یکتا بترس، پس شما دو نفر با مرگی از یک‌دیگر جدائی می‌شوید، بدان که برادرت قبل از اینکه به وطن برسد، در همین سفر خواهد مرد. تو نیز از کاری که کردی پشیمان خواهی شد، به واسطه این قطع خویشاوندی که کردید خدا عمر شما را کوتاه کرد.

یعقوب عرض کرد: آقا مرگ من چه وقت است؟

فرمود: «اجل تو نیز فرا رسیده بود، ولی مهربانی‌ای که در فلان محل نسبت به عمه‌ات روا داشتی، بیست سال بر عمرت افزود».

یعقوب بعدها (وقتی‌که) برای حج به مکه آمد، او را ملاقات کردم و گفت: برادرم در همان سفر به خانواده خود نرسیده در بین راه مرد (و ما) او را دفن کردیم.[1]

---

۱. رجال کشی/۴۴۲. (ترجمه از زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام/۳۱).

نکته پنجم: بسی واضح و روشن است که عواملی همانند دعا، صدقه، صله رحم و... همیشه باعث تغییر و تبدل قضاء و قدر خداوند نمی‌گردند بلکه در پاره‌ای از اوقات بنا بر دلائلی که از ما پوشیده و مخفی است و بنا بر حکمت الهی، این‌گونه عوامل نمی‌توانند تغییری در قضاء و قدر خداوند ایجاد سازند.

نکته ششم: انسان باید سعی و تلاش خویش را در رفع گرفتاری‌ها و ارتقاء سطح زندگی به کار گیرد، اما آن‌گاه که دیگر از دست انسان کاری ساخته نیست، راضی به قضاء الهی گشته و از اعتراض و نارضایتی بپرهیزد و به او اعتماد داشته باشد، زیرا او همیشه خیرخواه بنده مؤمنش است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: از مؤمن در تعجبم. خداوند قضائی را (در مورد او) به کار نمی‌برد مگر اینکه برایش خیر است، خواه خوشحال شود یا ناراحت. و اگر خداوند او را گرفتار سازد این گرفتاری کفاره گناهش است و اگر به او عطا نموده و اکرامش سازد، او را دوست داشته است.[1]

۲ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: برایم مهم نیست روزم را با فقر یا مرض یا ثروت آغاز نمایم، زیرا خداوند می‌فرماید: با مؤمن رفتاری نمی‌کنم مگر چیزی که برایش خیر است.[2]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: در قضاء خداوند عزّ و جل برای مؤمن، هر خیری می‌باشد.[3]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: از جمله چیزهائی که خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود، (این سخن بود) که: ای موسی! مخلوقی را که در نزدم محبوب‌تر از بنده مؤمنم باشد، نیافریدم و من حقیقتا او را به خاطر چیزی که به خیر اوست، او را مبتلا و گرفتار می‌سازم و به خاطر چیزی که به صلاح اوست، به او عطا می‌نمایم و به دلیل چیزی که برایش خیر است، از او می‌گیرم و من بر چیزی که به خیر و صلاح بنده‌ام می‌باشد، آگاه‌ترم، بنا بر این باید بر بلای من صبر نموده و به قضائم راضی باشد و نعمت‌هایم را سپاس گوید، اگر برطبق رضای من عمل نموده و امرم را اطاعت کند، او را در زمره صدیقین می‌نویسم.[4]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: از مؤمن در تعجبم. حقیقتا که خداوند برای او قضائی نمی‌نماید مگر اینکه به خیر و صلاح اوست. اگر ثروتمندش سازد، برایش خیر است و اگر گرفتارش نماید به صلاح اوست و اگر مابین مشرق و مغرب را به ملکیت او درآورد، برایش خیر می‌باشد و اگر او را با مقراض‌ها قطعه‌قطعه کند، برایش خوب است و برای مؤمن در قضاء خداوند، هر خیر و صلاحی است.[5]

---

۱. التمحیص/۵۸.

۲. التمحیص/۵۷.

۳. المؤمن/۱۵.

٤. المؤمن/۱۷.

۵. مشکاة الأنوار/۳۰۲.

سؤال: جهان نظام خاصّی دارد که بر محور قانون علّت و معلول می‌گردد و دعای ما که الفاظی بیش نیست، نمی‌تواند نقشی در تغییر مسیر ابتدایی و نهایی آن داشته باشد.[۱]

جواب: در این‌جا روی سخن با خداپرستان است که اصل وجود خدا و صفات او را پذیرفته‌اند، ولی برای دعا نقشی در سلسله علل و معلول جهان قائل نیستند.

و یا به تعبیر دیگر (همان‌طور که از جمعی از طایفه یهود نقل شده) می‌گویند: مطلبی را که از خدا می‌خواهیم یا علل واقعی آن به طور کامل موجود شده و طبق قانون قضاء و قدر تکوینی باید انجام پذیرد، و یا موجود نشده است. در صورت اوّل چه دعا کنیم و چه نکنیم موجود می‌شود و در صورت دوّم چه دعا کنیم و چه نکنیم موجود نمی‌شود.

کسانی که این ایراد را می‌کنند گویا از این نکته غفلت دارند که دعا تنها الفاظ و به اصطلاح لقلقه لسان نیست، بلکه یک نوع آمادگی روحی و شایستگی معنوی و خودسازی است که می‌تواند در سلسله علل قرار گیرد و علّت ناقصه‌ای را کامل کند، زیرا فضل بی‌پایان خدا به اندازه شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به افراد می‌رسد و بنا بر این کسب شایستگی و لیاقت می‌تواند منشأ فضل و فیض تازه‌ای گردد.

این موضوع را با یک مثال می‌توان روشن ساخت. ممکن است زمینی بر اثر عدم آمادگی برای زراعت، نظر باغبان را به خود جلب نکند، زیرا پاشیدن بذر را در آن بیهوده می‌بیند، امّا اگر موانع مختلف از این زمین برچیده شود و آمادگی یابد، به زودی باغبان در او بذرافشانی خواهد کرد، زیرا لیاقت خود را با زبان حال بیان می‌کند؛ امّا آن‌ها که دعا را فقط به معنای الفاظ توخالی پنداشته‌اند، در قرار گرفتن آن در سلسله علل به شک افتاده‌اند و اگر در احادیث متعدّدی این مضمون به چشم می‌خورد که: «الدُّعَاءُ يُرَّدُ القضاء بَعْدَ مَا ابْرِمَ إِبْرَاماً»[۲] یا «لَا يَرُدُّ القضاء إِلَّا الدُّعَاءُ»[۳] نیز اشاره به همین موضوع است.[٤]

ج) دعا کلید گنج‌های خداوند است

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: خداوند با اجازه دادن به تو برای دعا کردن، کلیدهای گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داده است، پس هرگاه بخواهی با دعا درهای نعمت خداوند را باز می‌کنی و باران رحمتش را بر خودت ریزان می‌نمایی.[۵]

د) دعا سبب عنایت خداوند به انسان است

---

۱. پیدایش مذاهب/۹۱.

۲. کافی ج۲/۴۷۰.

۳. دعوات/۲۱.

٤. پیدایش مذاهب/۱۰۸.

۵. نهج البلاغه/۳۹۸ (نامه ۳۱).

سخن الله

۱ـ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.[1]

توضیح: بر اساس این آیه ملاک عنایت خداوند به انسان دعاست، لذا هر چه دعای انسان، بیشتر باشد عنایت خدا نیز بیشتر است و هر چه کم‌تر، کم‌تر.

۲ـ دعای هر دعا کننده را هنگامی‌که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.[2]

۳ـ پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.[3]

۴ـ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.[4]

توضیح: از این آیات نیز برداشت می‌شود که عنایت خداوند با مستجاب کردن دعا، و به یاد انسان بودن، شامل شخص دعا کننده می‌شود.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: خداوند حاجتی را که انسان برای آن بسیار دعا کند، برای آن شخص مبارک گردانیده است، چه آن را روا فرماید و چه نه.[5]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: دعا کلید رحمت است.[6]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در ذیل آیه شریفه: «هر رحمتی را که خداوند برای مردم بگشاید، هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد»[7]): منظور از رحمت در این آیه همان دعا است.[8]

توضیح: یعنی دعا وسیله رحمت و عنایت خداوند است. اگر خداوند به کسی توفیق دعا بدهد، رحمت و عنایتش را به او داده است.

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: و به آن‌چه که در نزد خداوند عزّ و جلّ است، رسیده نمی‌شود مگر به وسیله دعا.[9]

---

۱. سوره فرقان/۷۷.

۲. سوره بقره/۱۸۶.

۳. سوره غافر/۶۰.

۴. سوره بقره/۱۵۲.

۵. کنز العمال ج ۶۵/۲.

۶. دعوات/۲۸۴.

۷. سوره فاطر/۲.

۸. فلاح السائل/۲۸.

۹. کافی ج۲/۴۷۰.

سؤال: در دعای ماه رجب آمده: «یا مَنْ یُعْطی مَنْ سَئَلَهُ، یا مَنْ یُعْطی مَنْ لَمْ یَسْئَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ»[۱] «ای کسی که به دعا کنندگان عطا می‌فرمایی، ای کسی که به کسی که دعا نکرده و تو را نمی‌شناسد، عطا می‌فرمایی!»

بر این اساس، خداوند به همه، چه کسانی که خداشناس باشند و چه نه، چه کسانی که دعا کنند و چه نه، نعمت عطا می‌کند، پس دیگر چرا دعا نمائیم؟

جواب: الطاف الهی از یک منظر دو نوع است:

أ: بخشی از آن‌ها شامل حال همگان است، مثل باران یا سایر نعماتی که در اثر گردش نظام هستی، پدید می‌آید که همگی اعم از مشرک و کافر یا اولیاء الله، تنبل و بی‌عار یا زحمت‌کشان و تلاش‌گران، دعا کننده و غیر دعا کننده، و مسلمان و شیعه و... از آن بهره‌مندند.

ب: بخشی که به دلائل مختلف نصیب قشر خاصی از افراد می‌گردد. مثل لذت انس با حضرت حق و دیدن ملکوت و باطن آسمان و زمین و انسان‌ها و... که مخصوص اولیاء الله است، یا مانند علم، ثروت، منصب و مقام و... که معمولا نصیب انسان‌های پرکار می‌شود، و یا مثل دو برابر ثبت شدن اعمال صالح که مختص سادات (به خاطر قرابتشان به اهل‌بیت علیهم‌السلام) است، و یا همانند دریافت بعضی از نعمت‌ها که به دعا کنندگان اختصاص دارد.

بنا بر این، تنها بخش اوّل است که شامل همه می‌شود؛ ولی بخش دوم که از جمله آن دعا می‌باشد، نصیب هر کسی نمی‌شود.

۵) دعا نور آسمان‌ها و زمین است

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: دعا سبب روشنایی آسمان‌ها و زمین است.[۲]

شاهد

آیة الله میرزا علی ایروانی (در پاسخ یک روحانی که انگیزه دائم الذکر بودن ایشان را پرسیده بود): خاطره بسیار شیرینی از مرحوم محدث بزرگ شیخ عباس قمی در نجف اشرف مشاهده کرده‌ام که هرگز از یاد من نرفته و آن این است که: در یکی از شب‌های تاریک هنگامی که از یکی از کوچه‌های تاریک نجف عبور می کردم ناگهان متوجه شدم که چراغی از آن سوی کوچه مرتب چشمک زنان خاموش و روشن می‌گردد. کم‌کم پیش رفته تا نزدیک آن‌جا شدم. دیدم که این نور از محدث بزرگوار مرحوم شیخ عباس قمی است که با قلبی پاک مشغول ذکر است و همین‌که لب را باز می‌کند نور ظاهر و وقتی لب‌ها روی هم قرار می‌گیرد، خاموش می‌شود.

---

۱. اقبال الاعمال/۶۴۴.

۲. کافی ج۲/۴۶۸.

دیدن این منظره زیبا و روحانی از آن مرد الهی سبب شد که من هم این روش را تعقیب نمایم و خدا را شاکرم که مرا از این نعمت برخوردار نموده است.[۱]

و) دعا دوای هر دردی است

هم خود دعا داروست کما اینکه روان‌پزشکان می‌گویند و هم نتیجه دعای مستجاب شده.

سخن حجج الله

۱ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: آیا رسول خدا درباره سیاه‌دانه فرموده: «در آن شفا و بهبودی از هر بیماری به جز مرگ است»؟ فرمود): بله! آیا تو را از چیزی که شفا و درمان هر مرض و دردی حتی مرگ، در آن است، آگاه نکنم؟

(راوی گفت: بله!

فرمود:) دعا.[۲]

تذکر: البته بسی واضح است که دعا مرگ را به تأخیر می‌اندازد نه اینکه آن را کاملا از میان بردارد.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: بر تو باد به دعا، زیرا درمان و شفای هر دردی است.[۳]

۳ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: برای هر دردی دوائی است. (از حضرت راجع به این سخنشان توضیح خواستند که در پاسخ فرمودند:) برای هر دردی دعائی است. هرگاه به بیماری الهام شود که دعا کند، اجازه شفایش داده شده است.[٤]

۴ـ امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (در توقیعشان به اسحاق بن یعقوب): و برای تعجیل فرج (و ظهور من) بسیار دعا کنید که فرج خود شما (نیز) در آن است.[٥]

تذکر: همان‌طور که می‌دانیم مساله غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای شیعیان و همه مظلومان و منتظران خیلی سخت است و همگی منتظرند تا این مصلح کل بیاید، لذا دوای درد غیبت که همان ظهور باشد نیز به دعاست.

شاهد

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۸/ بخش ششم، نوری که از لب ذاکر محدث قمی ظاهر می‌شد.

۲. فلاح السائل/۲۸.

۳. تهذیب الأحکام ج۹/۱۱۳.

٤. فقه الرضا علیه‌السلام/۳۴۵.

٥. غیبة طوسی/۲۹۰.

۱ـ آیة الله عبد الله مجد فقیهی: در اوایل ورود ما به قم، صبیّه این‌جانب مریض شد و معالجات فراوان نتیجه نداد تا سرانجام در بستر مرگ افتاد و امید ما از همه جا قطع شد.

مقدّمات دفن فراهم شد و من برای اجازه دفن به سراغ پزشک قانونی رفتم.

در مسیر خود به مطبّ دکتر قانونی، وارد حرم مطهّر حضرت معصومه سلام الله علیها شدم و عرض کردم: ای بی‌بی دو عالم سلام الله علیها! ما به شما پناهنده‌ایم، راضی نشوید که در آغاز تشکیل زندگی و در اوایل ورود ما به این شهر مقدّس، پریشان خاطر و دل افسرده شویم.

برگ اجازه دفن را از پزشک قانونی گرفتم و به خانه برگشتم. با کمال تعجب دیدم که آثار حیات در چهره‌اش آشکار گشته است.

پستانک را به دهانش نزدیک کردیم شروع به مکیدن نمود.

طولی نکشید که همه آثار مرگ و مرض از چهره‌اش برطرف شد و بهبودی کامل یافت و از کرامات بی‌بی سلام الله علیها الآن زندگی خوش و مرفّهی دارد و خود صاحب دو فرزند است.[۱]

۲ـ شیخ محمد اهل تبت چین و خیلی مشتاق علم و تحصیل بود، ولی چون به مرض وسوسه دچار شده بود، وقت وضو خیلی به زحمت می‌افتاد و از این مرض رنج می‌برد.

ایشان به نجف اشرف مشرّف گشته و برای این دو مشکل به ضریح مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پناهنده شده و به تضرع و گریه و زاری مشغول می‌شود و از حال طبیعی خارج می‌گردد.

در همان لحظه از گوینده‌ای می‌شنود: تو به تحصیل علم موفق می‌شوی و برای رفع مرض وسوسه‌ات خدمت حضرت أبو الفضل العباس علیه السلام برو.

او می‌گوید: وقتی که به حال آمدم، عازم کربلا گشته و بعد از زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام به زیارت حضرت أبو الفضل العباس علیه السلام مشرّف شدم و سپس به مدرسه آمدم و شب را در حجره خوابیدم.

در عالم خواب دیدم که به حجره وارد شدم و حضرت رسول الله و آقا امیرالمؤمنین علیهما السلام نشسته‌اند. سلام کردم.

آن دو بزرگوار جوابم داده و سپس اجازه دادند که بنشینم. همین‌طور که نشسته بودم یک وقت دیدم حضرت أبو الفضل علیه السلام تشریف آوردند و به آقا رسول الله صلی الله علیه و آله سلام فرمود.

آقا بعد از جواب فرمود: بنشین.

سپس حضرت امیرالمؤمنین به پیغمبر علیهما السلام رو فرمود و شروع به تعریف و تمجید نمودن از حضرت عباس علیه السلام کرد.

حضرت فرمود: می‌دانم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: یک انعام و هدیه‌ای به او عنایت فرمائید.

---

۱. کرامات معصومیه سلام الله علیها / ک۱۱۲.

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: بهترین هدیه این است که برخیزد و وضو بگیرد و به نماز بایستد و ما با او به جماعت اقتدا کنیم.

حضرت عباس علیه‌السلام برخاستند وضو گرفتند. یک مقدار کمی آب به صورت خود زدند و آن را شستند و بعد به شستن دست راست و دست چپ و بعد مسح سر و پاها مشغول شدند و بعد رو به من کرده و فرمودند: ما این‌طور وضو می‌گیریم.

از خواب پریدم و بعد از آن دیگر در وقت وضو هیچ وسوسه‌ای نداشتم.[۱]

ز) دعا عبادتی ممتاز و سبب تکامل انسان است

شخص داعی با خدای خویش ارتباط قلبی برقرار نموده و حوائج و نیازهای خویش را به درگاهش عرضه می‌دارد و این نامی جز عبادت ندارد.

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: دو نفر که هر دو یک نوع عمل انجام می‌داده‌اند، وارد بهشت می‌شوند. یکی از آن دو دیگری را از خود بالاتر می‌بیند، پس می‌گوید: پروردگارا! چرا در حالی که عمل ما یک نوع و مثل هم بود، به او مقام بالاتر دادی؟ خداوندتبارک و تعالی می‌فرماید: او از من خواست و تو نخواستی.

سپس پیامبر فرمودند: دعا کنید و زیاد (هم) بخواهید چرا که چیزی در برابر خداوند، بزرگ نیست.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: و خداوند جل جلاله می‌فرماید: به عزت و جلال و عظمت و بهایم قسم، دوستم را در دنیا از رسیدن به چیزی که او را از یاد من مشغول کند، محروم می‌کنم تا دعا کند و من صدایش را بشنوم، و (بر عکس) کافر را به آرزویش می‌رسانم تا دعا نکند و صدایش را بشنوم، زیرا از صدای او بدم می‌آید.[۳]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ... خداوند بندگانی دارد که عمل می‌کنند و او به آن‌ها (اجر) می‌دهد. و بندگان دیگری دارد که صادقانه از خداوند درخواست می‌کنند و او به آن‌ها (نیز اجر) می‌دهد. سپس خداوند هر دو دسته را در بهشت جمع می‌کند. آن‌هایی که اهل عمل بودند می‌گویند: پروردگارا! ما عمل کردیم و تو (اجرمان) دادی، اما چرا به آن‌ها (که عمل نکرده‌اند ثواب) دادی؟! می‌فرماید: آن‌ها بندگان منند. پاداش‌های شما را داده و چیزی از آن را کم نگذاشتم و (اما) آن‌ها (که بدون عمل مأجور گشتند به این دلیل است که) دعا کردند و من (هم) به آن‌ها داده و بی‌نیازشان نمودم. و آن فضل من است (که) به هر کسی که بخواهم، می‌دهم.[٤]

---

۱. کرامات العباسیه علیه‌السلام / علم و وسوسه.

۲. عدة الداعی/۴۲.

۳. التمحیص/۳۳.

٤. عدة الداعی/۴۴.

توضیح: البته بسیار واضح است که منظور از این روایت این نیست که انسان نماز و روزه و خمس و سایر واجباتش را ترک کند و فقط دعا کند که خدایا! مقام نمازگزاران و روزه‌گیران و خمس دهندگان و... را به من بده خیر! چنین چیزی صحیح نیست. ظاهرا منظور حضرت این است که: این دسته از افراد کسانی هستند که صادقانه دعا می‌کنند و آرزو دارند که ای کاش! به کارهای خیری مثل نماز شب، ساختن مسجد، کمک به فقرا، زیارات مستحبی و دیگر اعمال خیر مستحب، موفق شوند، اما به خاطر موانعی توفیق انجام آن را پیدا نمی‌کنند. یادمان باشد که حضرت می‌فرمایند: صادقانه آرزو و دعا دارند نه مثل بسیاری از ما که آرزو و دعای عمل خیری را می‌کنیم، اما همین‌که زمینه انجام آن عمل، فراهم می‌شود، از عمل سر بازمی‌زنیم.

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ بنده‌ای در سرزمینی حرکت نکرده و دو دستش را باز ننموده و به ذکر و دعا مشغول نمی‌شود مگر اینکه خداوند آن سرزمین را از حسنات پر می‌نماید (و آن‌ها را به او عطا می‌نماید) خواه آن وادی، بزرگ باشد یا کوچک.[۱]

۵ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: دعا روح و مغز عبادت است.[۲]

۶ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: بهترین عبادت، دعا است.[۳]

۷ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند سبحان، در روی زمین، دعا و برترین عبادت، عفت و پاکدامنی است.[٤]

۸ـ محمد بن علی الباقر علیهماالسلام (در جواب سؤال از بهترین عبادت): هیچ چیز نزد خداوند عزّ و جلّ، بهتر و افضل از این نیست که از خداوند درخواست شده و از آن‌چه که در نزد اوست، بخواهند. و هیچ کس در نزد خداوند عزّ و جلّ مبغوض‌تر از کسی که نسبت به عبادت خداوند تکبر ورزیده و از آن‌چه که در نزد اوست، سؤال نمی‌کند، نیست.[٥]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: دعا همان عبادتی است که خداوند عزّ و جلّ فرموده: «محقّقا کسانی که از عبادت و بندگی (سؤال و درخواست از) من تکبّر و سرکشی می‌کنند، زود باشد که در حالی که ذلیل و خوار باشند، به دوزخ درآیند». دعا کن و نگو: کار از کار گذشته (و هر آن‌چه که می‌بایست مقدر شود، مقدر شده) است.[٦]

۱۰ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: بر شما باد دعا کردن، زیرا با چیزی به مانند دعا نمی‌توانید به خداوند نزدیک شوید.[۷]

---

۱. ثواب الاعمال/۱۵۲.
۲. أعلام الدین/۲۷۸.
۳. مجموعه ورام ج۲/۲۳۷.
٤. جامع الاخبار/۱۳۱.
٥. کافی ج۲/۴۶۶.
٦. کافی ج۲/۴۶۷.
۷. کافی ج۲/۴۶۷.

۱۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: همانا نزد خداوند مقامی است که جز با دعا به دست نمی‌آید.[1]
۱۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: دعا سلاح مؤمن و ستون دین است.[2]
۱۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: خداوند در قیامت دعای مؤمنان را به عملی که باعث بیشتر شدن (نعمت‌های) آنان در بهشت گردد، تبدیل می‌نماید.[3]
۱۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هیچ کس جز خدای تبارک و تعالی بزرگی ثواب دعا و تسبیحی که دیگران از آن باخبر نمی‌شوند را نمی‌داند.[4]
۱۵ ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: خداوند رزق و روزیّ شیعیان را از جایی قرار داده که خودشان گمان نمی‌کنند و این به این خاطر است که وقتی کسی نداند روزیّش از چه راهی می‌رسد دعا کردنش زیاد می‌شود.[5] (چون خداوند دوست دارد شیعیان زیاد دعا کنند راه رسیدن روزیّشان را بر آن‌ها مخفی نگه می‌دارد).
۱۶ـ حدیث: دعای مؤمن، به عملش اضافه شده و هم‌چنان‌که برای کارهای نیکش در آخرت پاداش می‌گیرد، برای دعایش (نیز) پاداش می‌گیرد.[6]

سخن بزرگان

آیة الله ناصر مکارم شیرازی

أ: تقوا سبب تقرّب انسان به درگاه الهی است. تقوا، زاد و توشه‌ای است که سبب نجات انسان در جهان آخرت می‌گردد. تقوا، برات و گذرنامه بهشت است.

آن‌گاه دعا، نور چنین گوهر ارزشمندی را در دل انسان زنده می‌کند. وقتی انسان دست به دعا برداشته، به درگاه خداوند توسّل می‌جوید و خدا را با أسمای حسنی و صفات جلال و جمالش می‌خواند، آن صفات بازتابی در وجود انسان خواهد داشت و طبعاً انسان را به سمت خداوند سوق می‌دهد، به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند که اگر بخواهد دعایش مقرون به اجابت شود، باید توبه کند. دعا انسان را به توبه فرا می‌خواند و توبه او را به تجدید نظر در زندگی، و در نتیجه سیر این حرکت نور تقوا را در زندگی انسان زنده می‌گرداند.[7]

ب: قطع نظر از دعاهای تصنّعی و بی‌روح و تشریفاتی که در غالب موارد فاقد همه شرائط استجابت است، دعاهایی که همه یا قسمتی از شرائط گذشته را دربرداشته باشد، عاملی برای تربیت انسان‌ها محسوب

---

۱. عدة الداعی/۲۹.
۲. جعفریات/۲۲۲.
۳. کافی ج۸/۷.
٤. فلاح السائل/۳۶.
۵. تهذیب الاحکام ج۶/۳۲۸.
٦. عدة الداعی/۳۰.
۷. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/۲۷۷.

می‌شود. هر قدر مسأله مورد نیاز انسان مهم‌تر، و امید به استجابت بیشتر باشد، کوشش و تلاش در فراهم آوردن شرائط ذکر شده برای استجابت فزون‌تر و اثر عمیق دعا در تربیت اخلاقی افراد محسوس‌تر خواهد بود.

به همین جهت همواره در یک جلسه دعا (البتّه دعای واقعی نه تشریفاتی) با قیافه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که آثار معنویّت، پاکی، درستی و فضیلت انسانی در آن به طور کامل دیده می‌شود که در هاله‌ای از پرهیزکاری فرو رفته است. البتّه دوام این حالات بستگی به میزان عمق دعا و شرائط آن دارد، ولی به هر حال هر دعا کننده‌ای وجود این کیفیّت روحی را به اختلاف مراتب در خود احساس می‌کند.[۱]

ج: دعا کننده برای استفاده از نیروی بی‌پایان پروردگار، چاره‌ای ندارد که پیوند خود را با او محکم کند، به ذات او نزدیک شده و مظهری از صفات جمال و جلال او که منبع پاکی و نیکی است گردد. آیا با انواع آلودگی، ممکن است انتظار اجابت داشته باشد؟![۲]

شاهد

مرحوم ملا محمدتقی مجلسی: در اوایل بلوغ در پی کسب رضایت الهی بودم و همیشه به خاطر یاد او ناآرام بودم، تا آنکه بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم که در مسجد جامع قدیم اصفهان تشریف دارند.

به آن حضرت سلام کردم و خواستم پای مبارکشان را ببوسم، ولی نگذاشتند و مرا گرفتند.

پس دست مبارک حضرت را بوسیدم و مشکلاتی را که داشتم، از ایشان پرسیدم.

یکی از آن‌ها این بود که من در نماز وسوسه داشتم و همیشه با خود می‌گفتم: این‌ها آن نمازی که از من خواسته‌اند، نیست، لذا دائما مشغول قضا کردن آن‌ها بودم و به همین دلیل نماز شب خواندن برایم میسر نمی شد.

در این‌باره حکم را از استاد خود، شیخ بهایی پرسیدم.

ایشان فرمود: یک نماز ظهر و عصر و مغرب را به قصد نماز شب به جا آور.

من هم همین کار را می‌کردم.

در این‌جا از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این موضوع را پرسیدم.

فرمودند: نماز شب بخوان و کار قبلی را ترک کن.

مسائل دیگری هم پرسیدم که یادم نیست.

آن‌گاه عرض کردم: مولا جان! برای من امکان ندارد که همیشه به حضورتان مشرّف شوم، لذا تقاضا دارم کتابی که همیشه به آن عمل کنم، عطا بفرمایید.

---

۱. پیدایش مذاهب/۱۰۲.

۲. همان.

فرمودند: کتابی برای تو عطا کردم و آن را به مولا محمد تاج داده‌ام، برو و آن را از او بگیر.
من در همان عالم مکاشفه آن شخص را می‌شناختم.
از در مسجد، خارج شدم و به سمت دار البطیخ[۱] رفتم. وقتی به آن‌جا رسیدم، مولا محمد تاج مرا دید و گفت: حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف تو را فرستاده‌اند؟
گفتم: آری!
او از بغل خود کتاب کهنه‌ای بیرون آورد.
آن را باز کردم و بوسیدم و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم و متوجه حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شدم.
و در همین وقت به حال طبیعی برگشتم و دیدم کتاب در دست من نیست.
به خاطر از دست دادن کتاب تا طلوع فجر مشغول تضرع و گریه و ناله بودم.
بعد از نماز و تعقیب، به دلم افتاده بود که مولا محمد تاج، همان شیخ بهایی است و اینکه حضرت او را تاج نامیدند به خاطر معروفیت او در میان علماء است، لذا به سراغ ایشان رفتم.
وقتی به محل تدریس او رسیدم، دیدم مشغول مقابله صحیفه کامله سجادیه هستند.
ساعتی نشستم تا از کار مقابله فارغ شد.
ظاهرا مشغول بحث و صحبت راجع به سند صحیفه سجادیه بودند، اما من متوجه این مطلب نبوده و گریه می‌کردم.
نزد شیخ رفتم و خواب خود را به او گفتم و به خاطر از دست دادن کتاب گریه می‌کردم.
شیخ فرمود: به تو بشارت می‌دهم، زیرا به علوم الهی و معارف یقینی خواهی رسید.
گر چه شیخ این مطلب را فرمود، اما قلب من آرام نشد.
با حالت گریه و تفکر خارج شدم تا آنکه به دلم افتاد به آن سمتی که در خواب دیده بودم، بروم.
به آن‌جا رفتم. وقتی به محله دار البطیخ که آن را در خواب دیده بودم، رسیدم، مرد صالحی را که اسمش آقا حسن تاج بود، دیدم. همین‌که او را دیدم، سلام کردم.
گفت: فلانی! کتاب‌هایی وقفی در نزد من است هر کس از طلاب که آن‌ها را می‌گیرد به شروط وقف، عمل نمی‌کند، ولی تو عمل می‌کنی. بیا و به این کتاب‌ها نگاهی بینداز و هر کدام را احتیاج داری، بردار.
با او به کتابخانه‌اش رفتم و اولین کتابی که به من داد، کتابی بود که در خواب دیده بودم، یعنی صحیفه سجادیه.
شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: همین برای من کافی است و نمی‌دانم خواب را برای او گفتم یا نه.
بعد از آن به نزد شیخ بهایی آمده و نسخه خودم را با نسخه ایشان تطبیق و مقابله کردم.
نسخه جناب شیخ مربوط به جد پدرش بود که ایشان از نسخه شهید اول و او هم از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون برداشته بود.

---

۱. نام یکی از محله‌های قدیم اصفهان.

این دو بزرگوار صحیفه خود را با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا با یک واسطه اخذ کرده بودند و نسخه‌ای که حضرت صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به من عطا فرمودند، ازخط شهید اول نوشته شده بود و حتی در مطالب حاشیه، کاملا با هم موافقت داشتند.

بعد از مقابله و تطبیق نسخه خودم، مردم نزد من آمده و شروع به مقابله نمودند و به برکت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، صحیفه کامله سجادیه در شهرها مخصوصا اصفهان مثل آفتاب ظاهر گشت و در هر خانه‌ای از آن استفاده شد و خیلی از مردم، صالح و اهل دعا و حتی مستجاب الدعوه گردیدند.

و این‌ها همه آثار معجزاتی از حضرت صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و آن‌چه خدای متعال از برکات صحیفه سجادیه به من عنایت فرمود را نمی‌توانم بشمارم.[۱]

ح) دعا سبب خود شناسی می‌گردد

هنگامی‌که انسان گرفتار و محتاج، با دلی شکسته به درگاه پروردگارش روی می‌آورد و خود را سخت محتاج لطف و مرحمت خدایش می‌بیند، برایش روشن و آشکار می‌شود که انسان، موجودی ضعیف و بی‌نوا و محتاج به خداست. می‌فهمد که کسی نبوده و باید از گردنکشی و کبر و تفاخر و... دست بردارد. آری به وقت دعا و التماس و زاری به درگاه خداوند است که به خوبی متوجه می‌شود که اگر کسی بود، چنین ذلیلانه به درگاه دیگری (خداوند) نمی‌نالید. چنین انسانی به برکت دعا از تفرعن خویش دست برداشته و خویشتن را جز عبدی ذلیل نمی‌داند. انسان عاقلی که به دعا رو آورده با خود می‌اندیشد که اگر قرار بود همه نعمت‌هایی را که اکنون در اختیار دارد از او گرفته شود، کسی جز خدای قادر و بی‌نیاز نمی‌توانست آن‌ها را به او اعطاء کند، لذا خود را مستقل از خدایش ندیده و سر تسلیم در برابر او فرود می‌آورد.

ط) دعا سبب تقویت نور معرفت است.

سخن بزرگان

آیة الله ناصر مکارم شیرازی: وقتی انسان به درگاه خداوند روی می‌آورد، در این فکر فرو می‌رود که او بر همه چیز توانا و قادر است و اسرار درون و برون ما را می‌داند. این مطلب سبب می‌شود که سطح معرفت انسان بالا برود؛ مخصوصاً اگر دعاهایی همچون: صحیفه سجّادیه، مناجات شعبانیّه، صباح، کمیل و ندبه خوانده شود که این‌ها بالاترین درس‌های عرفان اسلامی است و با وجود این منابع معتبر شایسته نیست طالب عرفان در پی کتاب‌های مشکوک برود.[۲]

ی) دعا باعث امیدواری انسان می‌گردد

سخن بزرگان

---

۱. بحار الانوار ج۵۳/۲۷۶. (ترجمه از برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (خلاصه العبقری الحسان)/۲۵۶.

۲. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/۲۷۹.

آیة الله ناصر مکارم شیرازی

أ: اوّلین اثر دعا، ایجاد نور امّید در دل انسان‌ها است. انسان ناامید در دریف مرده‌ها قرار دارد؛ انسان بیمار اگر به سلامت خود امّیدوار باشد، بهبود می‌یابد و اگر مأیوس شود و چراغ امّید در دلش خاموش گردد، دیگر امیدی به بهبودی او نیست. همان گونه که عامل اصلی پیروزی جنگجویان در میدان جنگ، امید و روحیه است. از این رو، سربازان ناامید اگر پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی را نیز داشته باشند، بازنده میدان جنگ خواهند بود.

دعا در دل انسان نور امید می‌تاباند، انسانی که اهل دعا و متّکی به خداوند است ـ علی‌رغم مشکلات زیاد، دشمنان جسور، فقر مالی و... ـ اگر به درگاه خداوند روی آورد و به او امید ورزد و با او راز و نیاز کند، نور امید در دلش زنده می‌شود و به زندگی امیدوار می‌گردد و گویی حیات دوباره‌ای می‌یابد؛ چه این‌که این انسان دست نیاز به سوی کسی دراز نموده که مشکل‌ترین کارها در نزد او آسان‌ترین است. خدایی که اصلًا مشکل و آسان برای او معنا ندارد؛ زیرا مشکل یعنی چیزی که بالاتر از مقدار قدرت و آسان، یعنی چیزی که کم‌تر از آن است. آیا چیزی را می‌یابید که فوق قدرت خداوند باشد؟! بنا بر این برای خداوند مشکل و آسان تفاوتی ندارد او هر چه را اراده کند، در یک لحظه می‌آفریند اگر چه میلیون‌ها خورشید همانند خورشید خاکیان باشد! وقتی انسان به درگاه چنین قادر و عالمی روی می‌آورد و با او درد دل می‌کند و در مقابلش به سجده می‌افتد و برایش اشک می‌ریزد و مشکلاتش را به او عرضه می‌دارد، بی‌شک خداوند نور امید را در دل او تجلّی می‌دهد.[1]

ب: به ثمر نرسیدن تلاش‌ها و کوشش‌ها در زندگی، گاهی انسان را از پیروزی نهایی، برای همیشه مأیوس می‌سازد، و از به کار گرفتن باقی‌مانده نیرو و توان خود بازمی‌دارد و اندیشه کردن در دستیابی به طریق تازه و ابتکارات جدید را در راه حلِّ مشکل مختل می‌سازد، امّا دعا بارقه امیدی است که در کانون دل آدمی می‌درخشد و ابرهای یأس را از آسمان زندگی کنار می‌زند. دعا کننده خود را با قدرتی مرتبط می‌بیند که مشکل و آسان برای او مطرح نیست و گشودن بن‌بست‌ها برای او بسیار ساده است، این امیدواری که از دعا برمی‌خیزد، همانند خون تازه‌ای در شریان‌های جان آدمی جاری می‌شود و عاملی برای از سرگرفتن تلاش‌ها، کوشش‌ها و دست زدن به ابتکار است و طرق تازه‌ای برای گشودن بن‌بست‌ها خواهد بود، بنا بر این، یأس، کشنده قدرت است و امید زنده کننده آن، و دعا عامل احیای امید است.

دعا درخت امید را آبیاری می‌کند و این درخت در بیابان زندگی به هنگامی که آفتاب سوزان مشکلات، انسان را از حال می‌برد، بر سر او سایه افکنده و آماده تلاش می‌سازد.

---

۱. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/ ۲۷۷.

یأس پرده تاریکی است که بر روی چشم کشیده می‌شود و اگر دریچه نجات در چند متری او باشد، نمی‌بیند، ولی امید، فضای زندگی را آن چنان روشن می‌سازد که اگر روزنه نجاتی در دورترین نقطه باشد، می‌بیند و به سویش پرواز می‌کند، و دعا سرچشمه خلّاق امید است.[۱]

ک) دعا سبب برداشته شدن بلا است

از آن‌جا که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که دارای تزاحم و تضادها و اصطکاکات و... است، لذا همیشه در معرض امواج بلائیم. انواع بیماری‌ها، بلایای طبیعی، قحطی و گرانی‌ها، از دست دادن عزیزان، سرقت اموال و هزاران بلا و مصیبت دیگر هر لحظه ما انسان‌ها را تهدید می‌کند. چه طور بسیاری از ما برای نجات بعضی از این گرفتاری‌ها به انواع بیمه نامه‌ها مثل بیمه نامه عمر، شخص‌ثالث، آتش سوزی و... پناه می‌بریم، اما حرف خداوند را مبنی بر اینکه دعا بیمه‌نامه من برای شماست را نمی‌پذیریم. مگر نه این است که همه امور به دست خداوند است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: بلا مثل قندیل در میان زمین و آسمان، معلق است، پس هرگاه بنده‌ای از پروردگارش طلب عافیت نموده (و دعا نماید)، خداوند بلا را از او دور می‌کند.[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: امواج بلا را قبل از آمدن با دعا دفع کنید. قسم به کسی که دانه را شکافته و انسان را خلق نموده که بلا سریع‌تر از رسیدن سیل از بالای تپه به پایین آن، و تندتر از اسب ترکی، به شیعیان می‌رسد.[۳]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هیچ نعمت و نشاط زندگی‌ای زائل نشده مگر به واسطه گناهانی که مرتکب شده‌اند. حقیقتا که خداوند به بندگان ستم نمی‌کند و اگر آنان بعد از گناه به دعا و توبه رو می‌آوردند، نعمت و زندگی از دست آن‌ها نمی‌رفت و اگر آنان هنگامی که گرفتاری‌ها بر آن‌ها فرود آمده و نعمت‌ها از دستشان رفته با نیت راست و صادق به درگاه خدای عزّ و جلّ نالیده، و سستی و زیاده روی نمی‌نمودند بلاشک خداوند هر فساد و خرابی‌ای را برای آنان اصلاح کرده و هر صلاح و درستی‌ای را به آنان باز می‌گرداند.[٤]

۴ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: همانا خداوند پاک و منزه، مجازات‌ها و مصائبی دارد، پس هر وقت آن مجازات و مصائب به سراغ شما آمد، آن‌ها را با دعا دور کنید چرا که بلا را جز دعا دور نمی‌نماید.[۵]

---

۱. پیدایش مذاهب/۱۰۱.

۲. مکارم الأخلاق/۲۷۰.

۳. خصال ج۲/۶۲۰.

٤. خصال ج۲/۶۲۴.

۵. غرر الحکم/۱۹۲.

۵ـ علی بن الحسین السجّاد علیه السلام: چیزی مثل تقدم در دعا (دعا کردن قبل از بروز مشکلات) ندیده‌ام چرا که بنده در هر زمانی دعایش مستجاب نمی‌شود (اما دعای قبل از بروز مشکلات، بلاشک مستجاب می‌گردد).[۱]

۶ـ علی بن الحسین السجّاد علیه السلام: هر کس قبل از نزول بلا، دعا نماید، هنگامی‌که بلا نازل می‌شود دعایش مستجاب می‌گردد، ولی هر کس قبل از بلا، دعایی نداشته باشد و بعد بلایی بیاید و سپس دعا کند، دعایش مستجاب نمی‌گردد.[۲]

توضیح: در این روایت دو احتمال است:

اول: اصلا دعای چنین شخصی مستجاب نمی‌شود.

دوم: احتمال استجابت دعایش نسبت به زمانی که قبل از بلا، دعا کند، کم‌تر است. که به نظر می‌رسد احتمال دوم قوی‌تر باشد، زیرا خداوند هیچ گاه در رحمتش را به روی بندگانش نمی‌بندد.

۷ـ علی بن الحسین السجّاد علیه السلام: دعا بلای نازل شده و نازل نشده را دفع می‌کند.[۳]

۸ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: درهای بلا را با دعا ببندید.[٤]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: هر کس ترس آن را داشته باشد که بلا و گرفتاری‌ای به او برسد، پس با دعا در مقابل آن بایستد، (که در این صورت) هیچ گاه خداوند آن بلا را به او نشان نمی‌دهد.[۵]

۱۰ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: علی علیه السلام می‌فرمود: هیچ گرفتاری و لو گرفتاریش بزرگ باشد، بیش از فرد دارای عافیت که از بلا در امان نیست، به دعا نیاز ندارد.[٦]

توضیح: دعا برای همه است و همه به دعا نیاز دارند چه شخص گرفتار و چه شخصی که در عافیت است، لذا انسانی که فعلا مبتلا به بلایی نیست خیال نکند به دعا نیاز ندارد و دعا مال انسان گرفتار است.

۱۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: آیا طولانی بودن بلا را از کوتاه بودن آن تشخیص می‌دهید؟

(گفتند: نه!

فرمود:) وقتی به شما یا به کسی از شما الهام شد که دعا کند، پس باید بداند که آن بلا کوتاه مدت است.[۷]

---

۱. ارشاد ج۲/۱۵۱.

۲. فلاح السائل/۴۱.

۳. کافی ج۲/۴۶۹.

٤. جعفریات/۲۲۱.

۵. فلاح السائل/۲۹.

٦. امالی صدوق/۲۶۵.

۷. فلاح السائل/۴۱.

۱۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: بیمارانتان را با صدقه درمان کنید و درهای بلا را با دعا ببندید و اموالتان را با زکات حفظ نمائید، پس همانا هیچ پرنده‌ای صید نمی‌شود مگر اینکه تسبیح خدا را ضایع کرده و از آن غفلت نموده است.[۱]

توضیح: بر اساس آیات قرآن هر آن‌چه که در آسمان و زمین است به تسبیح گویی خداوند مشغول است که یکی از آن‌ها پرندگانند. در این روایت حضرات معصومین علیهم السلام می‌خواهند این راز را برای ما فاش کنند که علت گرفتاری موجودات هستی و از جمله پرندگان، غفلت آن‌ها از دعا و ذکر خداست، پس شما انسان‌ها نیز از این قاعده مستثنی نیستید به دعا رو بیاورید تا بلا از شما رو بگرداند.

۱۳ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام: دعا کنید، زیرا دعا و خواستن از خداوند تعالی، بلا را دفع می‌کند حتی اگر مقدر شده و به آن حکم گردیده و جز اجرای آن، چیزی نمانده باشد، پس اگر به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا شده و از او خواسته گردد، آن بلا کاملا برگردانده می‌شود.[۲]

۱۴ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: دعا و بلا تا روز قیامت با هم همراهند. همانا دعا، بلا را در حالی که کاملا قطعی و محکم شده باشد، برمی‌گرداند.[۳]

شاهد

۱ـ أبو ولّاد حفص بن سالم خیّاط: در مدینه به خدمت امام أبی الحسن موسی علیه السلام وارد شدم، و چیزی همراه من بود که آن را به ایشان رساندم.

حضرت فرمود: «به اصحاب و یاران خویش اطّلاع بده و بگو: تقوای خداوند عزّ و جلّ را پیشه کنید، که شما در عهد پادشاهیِ شخص سرکشی هستید (مقصودشان، منصور دوانیقی خلیفه عبّاسی بود)، پس زبان‌هایتان را حفظ کنید و جان‌ها و دینتان را محافظت کنید و اموری را که از وقوع آن بر ما و خودتان بیم دارید، با دعا دفع کنید، زیرا به خدا سوگند! که دعا و درخواست نمودن از درگاه الهی، بلا را دفع می‌کند گر چه بلا مقدّر شده باشد و اراده حتمی و قضاء الهی به آن تعلّق گرفته و تنها امضای آن باقی مانده باشد، ولی وقتی به درگاه خدا دعا می‌شود و از او خواسته می‌گردد که بلا را برگرداند، آن را دفع می‌کند، پس در دعا اصرار کنید که خداوند خود، شما را از شرّ آن کفایت فرماید».

وقتی فرمایش حضرت أبی الحسن علیه السلام را به یاران خود رساندم، ایشان بدان عمل نموده و بر منصور نفرین کردند و درست در سالی که او به سوی مکّه بیرون آمده بود، در کنار «بئر میمون» پیش از آنکه مناسک حجّ را انجام دهد، جان سپرد و خداوند ما را از شرّ او راحت کرد.

من نیز در آن سال مکّه بودم. به خدمت حضرت أبی الحسن علیه السلام رسیدم، ایشان فرمود: ای أبا ولّاد! استجابت آن‌چه را که به شما امر نموده و بر انجام آن تشویق کردم، یعنی نفرین کردن بر أبی الدّوانیق را

---

۱. قرب الاسناد/۵۵.

۲. کافی ج۲/۴۷۰.

۳. کافی ج۲/۴۶۹.

چگونه دیدید؟ ای أبو ولّاد! هیچ بلایی نیست که خداوند بر بنده مؤمن نازل می‌کند و دعا را به او الهام می‌کند، مگر اینکه خداوند به زودی آن بلا را برطرف می‌نماید، و هیچ بلایی نیست که خداوند بر بنده مؤمن نازل می‌کند و او از دعا کردن خودداری می‌کند، مگر اینکه آن گرفتاری طولانی می‌گردد، پس وقتی بلا بر شما نازل شد، بر شما باد به دعا کردن![۱]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: به مرحوم حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی پدر ـ سید محمد صاحب مناهل ـ گفتند: خانه‌ای که بابت وجوهات به شما داده‌اند، منحوس و محل سکونت جن است، و علت اینکه صاحبش آن را به شما داده، همین است، زیرا نمی‌توانسته از آن استفاده کند.

ایشان فرمود: نحوستش را با دعای شب از بین می‌برم.

تا اینکه کار به جایی رسید که مردم برای تیمن و تبرک، عقدهای ازدواج را در آن خانه برگزار می‌کردند.[۲]

۳ـ علامه حاج میرزا مهدی آشتیانی: من به مرض یرقان مبتلا بودم. وقتی به زیارت مشهد الرضا علیه‌السلام مشرّف شدم از علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سه حاجت خواستم: یکی اینکه این مرضم خوب شود. حاجت دومم که حاجت مخصوصی بود را ذکر نمی‌کنم و حاجت سومم نجات ایران از فتنه کمونیست بود.

آن موقع، موقع فتنه توده‌ای‌ها و گرفتن شمال ایران بود که همان فتنه پیشه‌وری باشد که در سی سال قبل واقع شد. ایران در خطر بزرگی قرار گرفته بود.

خیلی ناراحت بودم. به قصد مشهد مقدس حرکت کردم. در اثناء راه حالم به هم خورده و بی‌هوش شدم و همراهانم هم از سفر بازماندند.

در آن حال اغماء، مکاشفه‌ای به من دست داد. یک وقت دیدم پیوسته از آسمان، نور به زمین می‌آید. متوجه شدم که صحرای عرفاتست. دیدم نورهائی که می‌آید در یک قسمت است که همه خلق هم متوجه آن قسمت هستند. به آن قسمت نگاه کردم، دیدم چهارده خیمه نورانی است که نور از آسمان به این چهارده خیمه به طور پیوسته در رفت و آمد می‌باشد.

پرسیدم: چه خبر است؟!

گفتند: این چهارده خیمه را که می‌بینی، آنکه از همه بزرگ‌تر است، متعلق به خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله است تا آن آخری که مربوط به مهدی آل محمد امام ثانی عشر صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.

دویدم و خود را به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رسانده و در مقابل رسول خدا ادب کرده و سلام نمودم. گفتم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! سه حاجت دارم.

---

۱. بحار الانوار ج۹۰/۲۹۸. (ترجمه از ادب حضور/۷۰).

۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۲۱۶.

رسول خدا فرمود: چون تو در راه زیارت فرزندم حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام هستی و می‌خواهی سر قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بروی، این حاجت‌هایت را هم از آقا بگیر.

از خیمه بیرون آمدم. به خیمه امام هشتم رفته و اذن گرفته و وارد شدم و سلام کردم.

خیلی به من رأفت و مهربانی کرد.

گفتم: یا مولا! سه حاجت دارم. برای این سه حاجت، سر قبر شما آمده‌ام. یکی‌یکی سه حاجتم را گفتم: اول خوب شدنم، دوم آن حاجت مخصوص و سوم رفع شر توده‌ای‌ها از ایران.

امام فرمود: اما حاجت اولت موضوع بیماری یرقان، صلاح تو این است. تو باید تا آخر عمر بیمار باشی.

قبول کردم.

حاجت دوم را فرمود: رواست و اما حاجت سوم، فرمود: راحت باش به این زودی تمامشان را رد می‌کنیم. شر تمامشان رفع خواهد شد و این جمله را هم فرمود که: شما ایرانیان مادامی که با قبور ما اهل‌بیت علیهم‌السلام سر و کار و پناهندگی دارید و به مجالس مصیبت ما علاقه‌مندید، از هر شری در امانید.[۱]

ل) دعا آسان کننده امور است

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: در نیازهائی که برایتان پیش می‌آید حتی (در نیازتان به) بند کفش، آن را از خداوند عزّ و جلّ طلب کنید، زیرا تا او آن (خواسته شما) را آسان نگرداند، آسان نشود.[۲]

سخن اولیاء الله

آیة الله سید حسین فاطمی قمی (شاگرد برجسته میرزا جواد آقا ملکی تبریزی): مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی همدانی به ما وصیت می‌نمود: زمانی که در مطالب علمیه متحیر شدید، به خدا التجا آورده و به سویش تضرع کنید.

و ما تجربه نمودیم که دعا و تضرع، سبب تحصیل علم است.[۳]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید محمد رضا فحام: در اوایل دی‌ماه ۱۳۵۱ ش که به ایران آمدیم، در مسافرخانه ابن سینا در جوار کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام در اطاقی مستقر شدیم.

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۸/ بخش ششم، مکاشفه علامه بزرگوار حاج میرزا مهدی آشتیانی.

۲. مکارم الأخلاق/ ۲۷۰.

۳. طبیب دل‌ها/ ۱۵.

در نخستین ساعات ورود که ظاهراً روز ۲۰ ذیقعده الحرام ۱۳۹۲ ق بود به حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شرف‌یاب شدم و عرض کردم: ای بی‌بی دو عالم! ما در این شهر جز شما کسی را نداریم و در این هوای سرد و با این برف سنگین، وضع مسافرخانه برای ما قابل تحمل نیست، هر طور که صلاح می‌دانید وسایل آسایش و آرامش ما را تأمین فرمایید.

به مسافرخانه برگشتم. نیم ساعت طول نکشید که آقایی به مسافرخانه آمد و به من گفت: وسایل خود را جمع کنید به منزل ما برویم که می‌خواهم از شما پذیرایی کنم.

یکی دیگر از افرادی که با خانواده‌اش در همان مسافرخانه مستقر بود، اظهار داشت: ما نیز در این‌جا ناراحت هستیم.

او در پاسخ گفت: ما فقط برای ایشان امکان پذیرایی داریم.

مدتی در منزل ایشان در نهایت آسایش و آرامش بودیم تا به اصفهان رفتیم و مورد محبت خاص مرحوم آیة الله شمس آبادی قرار گرفتیم.

در حدود یک ماه در آن‌جا اقامت نمودیم و در خدمت آیة الله شمس آبادی از انواع نعمت‌ها متنعم بودیم و همه‌اش در مهمانی و ضیافت بودیم، ولی به جهت دوری از درس و بحث در رنج بودم. تا اینکه روزی در کنار مرقد مطهر علامه مجلسی حضور یافته، سوره یاسینی تلاوت کردم و عرضه داشتم: من از این جهت ناراحت هستم، از شما می‌خواهم وسایل اشتغال به درس و بحث فراهم شود.

سه چهار روز گذشت، یکی از روحانیونی که در قم با او آشنا شده بودیم، به اصفهان آمد و گفت: من شما را در قم ندیدم، جویا شدم، گفتند: به اصفهان آمده‌اید، این‌جا برای شما مناسب نیست، شما باید در حوزه باشید، آمدم شما را به قم ببرم، مقدمات سکونت شما را در قم فراهم کرده‌ام و نام شما را در دفاتر شهریه نوشته‌ام.

بالأخره ما را به قم آورد و در زیر سایه کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام پناه جستیم.

بعدها که مرحوم آیة الله حائری مطلع شدند که ما منزلی نداریم، خانه وسیعی برای ما خریداری کردند.[۱]

۲ـ آیة الله سید عبد الصاحب مرتضوی لنگرودی از قول حجة الاسلام سید أبو الفضل شریفی: مساله درس و اقامت بنده در نجف اشرف از طریق عنایات حضرت قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام انجام شده است، چون والده ما راضی نمی‌شد که به نجف اشرف مشرّف بشوم، بنده به حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام متوسل شدم.

به قمر بنی هاشم علیه‌السلام عرض کردم: آقا جان! قلب مادرم را عوض کن که به من اجازه بدهد و با رضایت ایشان وارد حوزه علمیه نجف بشوم.

---

۱. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها / ک۹۲.

روزی والده به من گفت: پسر! می‌توانی به نجف اشرف بروی، عیبی ندارد و من فراقت را تحمل می‌کنم، برای اینکه در عالم رؤیا حضرت قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام فرمودند: اگر بخواهی مورد شفاعت ما قرار بگیری فرزندت را با کمال رضایت، برای تحصیل به نجف اشرف بفرست و گر نه در صحرای محشر باید زیاد انتظار بکشی.

لذا من با رضایت کامل به شما اجازه می‌دهم برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفته و در آن‌جا مشغول تحصیل شوی.[۱]

م) دعا علامت نزدیک شدن آرزوست

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هرگاه خداوند بخواهد خواهش بنده‌ای را برآورد، به او اجازه و توفیق دعا عطا می‌نماید.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: دعا معدن اجابت است همان‌طور که ابر معدن و جای‌گاه باران است.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: آیا طولانی بودن بلا را از کوتاه بودن آن تشخیص می‌دهید؟ (گفتند: نه! فرمود:) وقتی به شما یا به کسی از شما الهام شد که دعا کند، پس باید بداند که آن بلا کوتاه مدت است.[٤]

توضیح: از این چند حدیث برداشت می‌شود که: یکی از راه‌های دانستن اینکه آیا انسان به آرزو و خواسته‌اش می‌رسد یا نه این است که در رابطه با آن خواسته، به دعا روی آورد و با خداوند از طریق این عمل معنوی، ارتباط برقرار نماید.

ن) دعا برگرداننده نعمات از دست رفته قبلی است

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هیچ نعمت و نشاط زندگی‌ای از بین نرفته مگر به واسطه گناهانی که مرتکب شده‌اند و بلاشک خداوند به بندگان ستم نمی‌کند و اگر آنان پیش از نابودی نعمت و نشاط زندگی، دعا و توبه می‌کردند، آن‌ها از بین نمی‌رفت و اگر هنگامی که نقمت‌ها و بلاها بر آن‌ها فرود آمده و نعمت‌ها از دستشان رفت، با نیات صادقانه به سوی خدای عزّ و جلّ پناه می‌بردند و سستی نمی‌کردند و زیاده روی نمی‌نمودند، خداوند هر فساد و خرابی‌ای را برای آنان اصلاح می‌کرد و هر درست و شایسته‌ای را به آنان باز می‌گرداند و

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۳۰۸.

۲. کنز العمال ج۲/۶۸.

۳. کافی ج۲/۴۷۱.

٤. فلاح السائل/۴۱.

وقتی مسلمانی در تنگنا قرار گرفت از پروردگار عزّ و جلّش شکایت نکند بلکه به پروردگارش که کلیدهای (گشایش) کارها و تدبیر آن‌ها به دست اوست، شکایت برد.[۱]

توضیح: در این روایت به دو راز اشاره شده است:

۱ـ راز از دست رفتن نعمت‌ها که ناشکری و گناه در مورد آن نعمت است.

۲ـ راز برگرداندن آن نعمت‌های از دست رفته که دعاست. و به راستی که انسان تا در نعمت است قدر آن را نمی‌داند، اما همین‌که از دستشان می‌دهد تازه می‌فهمد چه شده. لذاست که در روایات آمده، نعمت‌ها تا هستند ناشناخته‌اند و همین‌که رفتند قدرشان شناخته می‌شود.

س) دعا سبب حصول توفیقات می‌شود

سخن اولیاء الله

حاج شیخ عباس قمی (صاحب کتاب مفاتیح‌الجنان): ... این احقر نیز هرگاه متوسل به سادات خود می‌شوم توفیقی عظیم در خود می‌بینم و قلمم جاری می‌شود، و الّا گاهی می‌شود که ماه‌ها بر من می‌گذرد که چند برگ هم نمی‌توانم بنویسم، پس تمام آن‌چه نگاشته‌ام از برکات اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام است.[۲]

ع) دعا سبب و علت انجام امور است

یکی از سنت‌ها و قوانین الهی این جهان، قانون و سنت اسباب و علل است. همان‌طور که فرموده‌اند: خداوند امورات را جاری نمی‌سازد مگر از راه اسباب و عللش.

انسان اگر تشنه گردد راه برطرف شدن تشنگی‌اش این است که بلند شود و لیوان آبی را سر بکشد و الا همچنان تشنه خواهد ماند. کسی اگر گرسنه شود باید غذا تهیه نموده و میل نماید تا گرسنگی‌اش زائل شود و الا باز هم گرسنه خواهد ماند و... ، پس هر چیزی راهی دارد که برای رسیدن به آن باید از همان راه رفت. مثلا برای رفع گرسنگی نمی‌شود آب خورد یا برای رفع تشنگی غذا. غذا برای رفع گرسنگی و آب، جهت برطرف شدن تشنگی است.

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: خداوند خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب، روبه‌راه کند، پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب، گشایشی مقرر داشت و برای هر گشایشی دانشی گذاشت و برای هر دانشی دری گویا نهاد. هر کس که آن در را شناخت، آن را شناخته (و از آن بهره

---

۱. خصال ج۲/۶۲۴.

۲. الفوائد الرضویه علیه‌السلام ج۱/۴۲۳.

برده) و هر کس که نشناخت، آن را نشناخته (و محروم مانده است). این درِ گویا رسول خدا است و ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام).[۱]

تذکر: حال باید بدانیم که دعا نیز یکی از همین اسباب و علل‌هاست البته در شرائط خاصی.

خداوند اراده فرموده که بر اساس قانون اسباب و علل همیشه آب، تشنگی را فرو نشاند (الا اینکه خداوند خلافش را اراده نماید)، اما دعا برای رفع تشنگی انسان، همه جا کارساز نیست. مثلا یکی از شرائط اثر کردن دعا برای رفع تشنگی این است که انسان دسترسی به آب نداشته باشد و الا اگر با وجود دسترسی به آب، انسان تنبلی کرده و به سراغ آب نرود و فقط دعا کند که خدایا! تشنگی‌ام را برطرف ساز، هرگز تشنگی‌اش برطرف نخواهد شد (کما اینکه در بعضی روایات نیز به این اشاره شده است)

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: دعا از سر نیزه آهنی، برنده‌تر و نافذتر است (دعای جامع‌الشرائط بسیار سریع کارگر می‌شود).[۲]

سخن اولیاء الله

علامه مجلسی: ... برای وجود تمام کائنات و عدم آن‌ها شرائط و اسبابی است و خدای سبحان، نخواسته کارها را بدون اسباب انجام دهد. و از جمله اسباب برای برخی چیزها دعا است که اگر دعا نکند آن چیز به او داده نشود.[۳]

ف) دعا سبب افزایش رزق و روزیّ است

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: آیا شما را به سلاحی که خداوند (به وسیله آن) شما را از دشمنانتان محافظت نموده و روزیّ‌هایتان را زیاد می‌گرداند، راهنمایی نکنم؟ ... شب و روز پروردگارتان را بخوانید، زیرا حقیقت، این است که اسلحه مؤمن (همان) دعاست.[٤]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: اگر اصرار و دعای پیوسته شیعیان به درگاه خدا برای طلب رزق و روزیّ نبود، خداوند، آن‌ها را از این وضعیتی که دارند، به وضع بدتری مبتلا می‌کرد.[۵]

شاهد

۱ـ آیة الله سید محمدباقر ابطحی از قول حاج شیخ اسماعیل (اهل اصطهبانات شیراز): در ایام جنگ، اقامتم در محل، مشکل شد، لذا به قم آمده و خدمت مرحوم آیة الله گلپایگانی رسیدم.

---

۱. کافی ج۱/۱۸۳.

۲. عدة الداعی/۱۶.

۳. مرآة العقول ج۱۲/۵.

٤. جعفریات/۲۲۲.

۵. التمحیص/۴۹.

پرسیدند: آمده‌اید که بمانید یا برمی‌گردید؟

گفتم: آمده‌ام در زیر سایه این بی‌بی بمانم، اما به سر پناهی احتیاج دارم که خانواده‌ام صدمه نخورند، ولی هیچ امکاناتی ندارم، البته چندین بار به محضر مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه متوسل شده‌ام.

مرحوم آیة الله گلپایگانی فرمود: البته حضرت بقیة الله ارواحنا فداه حجة الله است و تمام جهان هستی تحت فرمان اوست، ولی در این‌جا صاحب خانه حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها می‌باشند، شما بر کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده‌اید، به حرم مطهر بروید و از صاحب خانه بخواهید که به شما سر پناهی عنایت کنند.

من به حرم مطهر رفته و از کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام تقاضا نمودم که سر پناهی برایم عنایت کنند. از حرم بیرون آمدم و با شخصی مصادف شدم. او مرا به خانه‌ای راهنمایی کرد که مناسب وضع من بود. آن را به مبلغ صد و چهل هزار تومان معامله کردیم.

به خدمت آیة الله گلپایگانی رسیدم و شرح ماجرا را گفتم. ایشان مبلغی در حدود سی هزار تومان مرحمت کردند و فرمودند: کسی را پیدا کنید که به شما قرض بدهد، خدا کریم است.

به محضر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شرف‌یاب شدم و گفتم: بی‌بی! من از شما کسی را می‌خواهم که به من بقیه پول را قرض بدهد.

از حرم بیرون آمدم. به وسط صحن نرسیده بودم که با یک نفر از آشنایان روبرو شدم.

او گفت: تو را محزون می‌بینم!

ماجرا را گفتم.

گفت: من حاضرم به شما قرض بدهم.

همان روز بقیه پول خانه را به من قرض داد و ما خانه را تحویل گرفتیم و راحت شدیم.

روزی که قول داده بودم قرض خود را پرداخت کنم چیزی در بساط نداشتم، باز به محضر ولی نعمت خود مشرّف شدم و عرض کردم: ای بی‌بی دو عالم! من خود به این‌جا نیامدم، مرا به این‌جا فرستادند و امروز موعد قرض‌های من است، از شما کسی را می‌خواهم که آن را تبرعاً به من بدهد.

از حرم بیرون آمدم، در صحن مطهر یکی از آشنایان از راه رسیده و گفت: چرا غمگینی؟!

گفتم: من چنین داستانی دارم.

گفت: چقدر از پول خانه را بده‌کاری؟

گفتم: در حدود نود هزار تومان.

گفت: من می‌دهم.

او نیز همه پول را یک‌جا داد و من سرِ موعد، قرض آن شخص را پرداخت کردم و برای همیشه راحت شدم.[1]

---

۱. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها / ک۷۶.

۲ـ سید حسین مولوی: یک سید جلیل‌القدر پاکستانی به نام آقای سید علی نقوی به خدمت پدرم مرحوم حجة الاسلام سید محمد مولوی آمد و گفت: می‌خواهم خانه‌ای رهن کنم، صد هزار تومان لازم دارم، به هر دری می‌زنم درست نمی‌شود.

ایشان فرمودند: به حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها برو و بعد از زیارت، این دعا را بخوان و از محضر مقدس ایشان بخواه. بدون تردید خواسته‌ات تأمین خواهد شد.

این سید جلیل القدر به حرم مشرّف می‌شود و در قسمت بالاسر، به زیارت و توسل و تضرع مشغول شده و سپس آن دعا را می‌خواند و عرض می‌کند: بی‌بی جان! من در این دیار غربت کسی را ندارم که این مبلغ را از او وام بگیرم، در این‌جا جز شما دادرس و پناهی ندارم، من این مبلغ را از شما می‌خواهم.

آن‌گاه مشغول توسل می‌شود و دست حاجت به سوی دختر باب الحوائج دراز می‌کند، یک مرتبه می‌بیند یک بسته پول به دامنش می‌افتد، به هر طرف نگاه می‌کند، کسی را نمی‌بیند که احتمال دهد این پول از او افتاده باشد. وقتی بسته را بررسی می‌کند، می‌بیند دقیقاً صد هزار تومان است.[۱]

ص) دعا سبب معروف شدن در نزد آسمانیان است

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه بنده‌ای هنگام بلا دعا کند و در حال عافیت و خوشی دعا نکند، ملائکه جلوی صدای او را می‌گیرند و می‌گویند: این صدای ناآشنا و غریبی است، تا امروز کجا بودی؟[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس در دعا پیش‌دستی کند، به هنگام بلا و گرفتاری دعایش مستجاب می‌شود و گفته می‌شود: این صدا، صدای آشنایی است و از (بالا رفتن به) آسمان، دور نمی‌ماند. و (اما) اگر کسی قبل از نزول بلا، دعا نکند هنگامی‌که بلا می‌آید (و دعا می‌کند) دعایش مستجاب نشده و فرشتگان می‌گویند: صاحب این صدا را نمی‌شناسیم.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: جدم می‌فرمود: در دعا پیش‌دستی کنید وقتی که بنده‌ای اهل دعا باشد و (سپس) بلایی بر او نازل شود (و دوباره دعا کند) گفته می‌شود: صدای معروفی است و (اما) اگر اهل دعا نباشد و (بعد) بلایی بر او نازل شود (و سپس دعا نماید) گفته می‌شود: تا قبل از امروز کجا بودی؟[٤]

ق) دعا سبب غنای مادی و معنوی می‌شود

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: کسی که از فضل و لطف خداوند (چیزی) درخواست نکند، فقیر می‌گردد.[۱]

---

۱. کرامات معصومیه / ک۶۹.

۲. فلاح السائل/۴۲.

۳. عدة الداعی/۱۳۸.

٤. اختصاص/۲۲۳.

توضیح: مفهوم روایت این است که اگر از فضل خداوند درخواست نموده و دعا کند خداوند او را غنی می‌سازد و این غنا، مطلق است هم شامل غنای مادی می‌شود و هم غنای معنوی.

ر) دعا کننده مشمول دعای خیر پیامبر اکرم است

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از او حاجتی خواسته و بر آن اصرار نماید، چه مستجاب شده باشد و چه نشده باشد.[۲]

ش) دعا کننده محبوب خداوند است

روایت

۱ـ تورات: ای موسی! بلاشک من از بندگانم غافل نیستم، اما دوست دارم که ملائکه‌ام صدای ضجه و ناله دعای بندگانم را بشنوند و ملازمان و فرشتگان حافظم تقرب انسان به من را به وسیله حاجت‌هایی که آن‌ها را برای رسیدن به آن، قدرت داده و مسببش هستم، ببینند.[۳]

۲ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: خداوند عزّ و جلّ از میان بندگان مؤمنش (آن) کسی را که اهل دعاست، دوست دارد.[٤]

۳ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: هیچ یک از حاجت‌های کوچک‌تان را پست و ناچیز ندانید، زیرا محبوب‌ترین شیعیان به درگاه خداوند متعال کسی است که از همه بیشتر از خداوند درخواست دارد (لذا حتی حاجات کوچکتان را نیز از خداوند بخواهید).[۵]

ت) ترک کننده دعا، مورد خشم خداوند است

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: و هرگز هلاک شونده‌ای با وجود دعا هلاک نمی‌شود و حقیقتا که خداوند سبحان و متعال هنگامی‌که درخواست (و دعای) از او ترک گردد، غضب می‌کند.[٦]

۲ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام (در جواب سؤال از بهترین عبادت): هیچ چیز نزد خداوند عزّ و جلّ، بهتر و افضل از این نیست که از خداوند درخواست شده و از آن‌چه که در نزد اوست، بخواهند. و هیچ کس در نزد

---

۱. همان.

۲. مکارم الأخلاق/ ۲۷۱.

۳. أعلام الدین/ ۳۲۷.

٤. ثواب الاعمال/ ۱۶۱.

۵. مکارم الأخلاق/ ۳۱۷.

٦. ارشاد القلوب ج۱/ ۱۴۸.

خداوند عزّ و جلّ مبغوض‌تر از کسی که نسبت به عبادت خداوند تکبر ورزیده و از آن‌چه که در نزد اوست، سؤال نمی‌کند، نیست.[۱]

أأ) دعا سبب رستگاری و عاقبت به خیری انسان است

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: دعا کلیدهای استجابت و گنجینه‌های رستگاری است.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: همانا خداوند پیغمبران را بر سرشت نبوّت آفریده و هرگز از آن مرتد نشده و بر نمی‌گردند. و اوصیاء را بر سرشت وصایت و جانشینی خلق کرده و هرگز مرتد نشده و برنمی‌گردند. و (اما) بعضی مؤمنان را بر سرشت ایمان آفریده که هرگز بر نمی‌گردند، و برخی (از آنان نیز) مؤمنی است که به او ایمانی عاریتی و موقت داده شده است، پس هرگاه دعا کرده و در دعایش اصرار داشته باشد، (او نیز) با ایمان می‌میرد.[۳]

اب) دعا مکتب تعلیم عقائد است

اگر به ادعیه‌ای که از حضرات معصومین علیهم‌السلام رسیده مراجعه کنیم در می‌یابیم که در لابلای آن‌ها چه معارف بلند و آموزنده‌ای است. توحید خداوند متعال، صفات او، مشیت و اراده و قضاء و قدرش و... ، همه و همه معارفی است که شخص داعی را به معرفت حضرت حق رسانده و فکر و تعقلش را به کار می‌گیرد. در همین دعاهاست که انسان پی به غنای پروردگار و نیاز خویش به او و اینکه همه امور تحت قدرت اوست، می‌برد. هم‌چنین آشنایی با اوصاف پیامبر خدا و اهل‌بیت طیبین و طاهرینش علیهم‌السلام که خلفاء الله هستند و معاد و رستاخیز از دیگر آثار سر و کار داشتن داعی با ادعیه مأثوره از اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

سخن بزرگان

آیة الله ناصر مکارم شیرازی: دعاهای فراوانی داریم که هر فرد بی‌نظری گواهی می‌دهد که محتویّات آن‌ها در یک سطح عالی و آموزنده است. این دعاها، از نظر اینکه در بهترین شرائط تلقین پذیری روح آدمی برگزار می‌شود، می‌تواند به سهم خود در بالا بردن طرز تفکّر و سطح عواطف انسانی مؤثّر باشد.

در بسیاری از دعاها به حال سایر انسان‌ها و مشکلات آن‌ها توجّه شده و برای پیروزی آنان بر مشکلات دعا می‌شود، حتّی در روایات اسلامی می‌خوانیم، بعضی از پیشوایان در بهترین مواقع دعا، ساعت‌ها برای دیگران دعا می‌کردند. این‌گونه دعاها روح نوع دوستی را به شدّت در انسان تقوات می‌کند و از توقّف شخصیّت در مرحله فردی جلوگیری کرده، به مرحله عالی شخصیّت اجتماعی می‌کشاند.

---

۱. کافی ج۲/۴۶۶.

۲. المصباح /۷۶۹.

۳. کافی ج۲/۴۱۹.

در دعای صباح که از علی علیه‌السلام برای ما نقل شده و نیز در دعای عرفه که از امام حسین علیه‌السلام به ما رسیده، یک دوره دروس خداشناسی با تمام ریزه‌کاری‌هایش در سطح عالی بیان شده و در دعای مکارم‌الاخلاق که از امام سجّاد علیه‌السلام نقل شده، یک دوره درس اخلاق و صفات برجسته فردی و اجتماعی که در پرتو آن می‌توان طرح زندگی صحیحی برای فرد و جامعه ریخت، بیان گردیده است. در صحیفه سجّادیه دعاهایی درباره مرزداران شجاع وجود دارد که ضمن درخواست پیروزی آن‌ها از خدا، بسیاری از عوامل پیروزی و شکست در برابر دشمن به زبان دعا در آن آمده است.

در دعای کوتاهی که در صحیفه سجّادیه درباره رؤیت هلال آمده، چنین می‌خوانیم: «أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ! الدَّائِبُ السَّرِيعُ، المَتَرَدِّدُ فِی مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، المُتَصَرِّفُ فِی فَلَکِ التَّدْبِيرِ، آمَنْتُ به من نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ وَ أَوْضَحَ بِکَ البُهَمَ وَ جَعَلَکَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْکِهِ وَ عَلَامَةٍ مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ...».[1]

در این عبارت ضمن اشاره به حرکت سریع ماه که امروزه می‌گویند بالغ بر ۳۷۰۰ کیلومتر در هر ساعت است و اطاعت او از قوانین جهان هستی (قانون جاذبه و دافعه و ..) و حرکت آن در مدار حساب شده و معیّن، و روشنی بخش در شب‌های تیره، درس‌های خداشناسی که از آن می‌توان گرفت، تشریح شده است.

و یا در دعای جوشن کبیر که خدا را با هزار نام در آن می‌خوانیم و هر ده نام در واقع فصلی را تشکیل می‌دهد، می‌خوانیم: «يَا مَنْ فِی السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ، يَا مَنْ فِی الأَرْضِ آيَاتُهُ، يَا مَنْ فِی كُلِّ شَیءٍ دَلَائِلُهُ، يَا مَنْ فِی البِحَارِ عَجَائِبُهُ، يَا مَنْ فِی الجِبَالِ خَزَائِنُهُ، يَا مَنْ يَبْدَءُ الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ، يَا مَنْ أَظْهَرَ فِی كُلِّ شَیءٍ لُطْفَهُ، يَا مَنْ احْسَنَ كُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ، يَا مَنْ تَصَرَّفَ فِی الخَلَائِقِ قُدْرَتُهُ».[2]

در جمله اوّل، به عظمت آسمان‌ها، در جمله دوّم، به موجودات اسرارآمیز کره زمین، در جمله سوّم به نشانه‌های توحید در همه چیز، در جمله چهارم به عجایب و شگفتی‌های زندگی در اعماق اقیانوس‌ها، در جمله پنجم به معادن گران‌بهای نهفته در دل کوه‌ها، در جمله ششم و هفتم به آغاز و انجام آفرینش و شباهت آن‌ها به هم، در جمله هشتم به ریزه‌کاری‌هایی که در همه موجودات جهان (به خصوص اتم‌ها) وجود دارد، در جمله نهم به زیبایی‌های آفرینش و در جمله دهم به قوانینی که با کمال قدرت بر سراسر عالم هستی حکومت می‌کند، اشاره شده است.

البتّه سخن درباره محتویّات دعاهایی که از پیشوایان دینی رسیده بسیار طولانی و در خور کتاب‌های متعدّد و مشروحی است که از حوصله این مقال خارج است، و هدف، تنها اشاره زودگذری به این بحث به عنوان یک اصل کلّی بود.[3]

اج) دعا ابزار مبارزه با اضطراب‌های درونی

سخن بزرگان

---

۱. صحیفه سجادیه علیه‌السلام/۱۸۲.

۲. المصباح /۲۵۴.

۳. پیدایش مذاهب/۱۰۲.

آیة الله ناصر مکارم شیرازی: هیچ گاه زندگی انسان از ناملایمات خالی نبوده و هم‌اکنون نیز نیست، بلکه شواهد و قراینی در دست داریم که حجم مشکلات روانی با پیشرفت تمدّن صنعتی، افزایش چشمگیری پیدا کرده است که علل عمده آن را می‌توان در چند امر خلاصه کرد:

۱ـ عدم توازن ترقّی سطح تکنیک و صنعت با ترقّی رشد اخلاقی، که سرچشمه انواع تهاجم‌های اجتماعی، اقتصادی و نظامی است و نتیجه آن، حکومت اصلِ «همه چیز برای من» به جای «همه چیز برای همه» و انواع انحصارطلبی‌های فردی و دسته‌جمعی، و غصب و تجاوز به حقوق دیگران خواهد بود.

۲ـ احساس بیهودگی، پوچی و بی‌روح بودن زندگی به خاطر اینکه هدف‌هایی که جوامع مادّی کنونی برای زندگی ترسیم می‌کنند، نمی‌تواند با ارزش وجودی انسان هماهنگ باشد، و انسان در برابر از دست دادن تدریجی همه قوا و سرمایه‌های وجودی خود، معادلی که گمشده خود را در آن بجوید نمی‌یابد و به همین جهت فکر می‌کند، بیهوده می‌پوسد و به هدر می‌رود.

۳ـ افزایش برخوردها و اصطکاک منافع، گسترش درگیری‌های اجتماعی، نگرانی‌های حاصل از تخلّف‌ها، پیمان‌شکنی‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌ها، خود عامل مهمّ دیگری برای این اضطراب‌هاست.

۴ـ وسایل ناسالم هیجان‌زا و یا مخدّر که به عنوان وسایل سرگرمی مورد بهره برداری ـ آن هم به گونه نامحدود و بدون هر گونه قید و شرط ـ قرار می‌گیرد، از عوامل مهمّ بروز روزافزون این اضطراب‌هاست.

سرعت تحوّلات اجتماعی و جهانی که گاهی حوادث یک قرن را در یک سال یا یک ماه آشکار می‌سازد نیز به این عوامل دامن زده و آن‌ها را متراکم‌تر و حادتر می‌کند، به طوری که اعصاب انسان عصر ما در زیر بار سنگین اضطراب و نگرانی آشفته می‌شود.

از آن‌جا که نگرانی‌ها سرچشمه حالت غمزدگی است که می‌گویند عامل ۷۵ درصد خودکشی‌ها و بسیاری از بیماری‌های روانی محسوب می‌شوند، دعا اثر عمیقی در زدودن اضطراب دارد؛ زیرا از یک سو سبب رشد اخلاقی و توازن تکامل‌های مادّی با تکامل‌های اخلاقی و عاطفی می‌گردد.

از سوی دیگر ـ با توجّه به اینکه یکی از عوامل تأثیر دعا، دعا برای دیگران است ـ روح اجتماعی را جانشین انحصارطلبی‌های فردی می‌سازد؛ و به خاطر توجّه به یک مبدأ بی‌پایان، ازلی و ابدی که سرچشمه همه نیکی‌هاست و زندگی عالی‌تر و برتری که در پرتو ارتباط با او در خود می‌بیند، احساس بیهودگی و پوچی را از خود دور ساخته و برای زندگی، هدفی بزرگ می‌یابد.

از سوی سوّم، برخوردهای نامناسب و غیر عادلانه را تقلیل می‌دهد.

از سوی چهارم، به خاطر یافتن تکیه‌گاه نیرومندی مافوق خود، ناراحتی‌های ناشی از شکست‌ها را از خود دور می‌سازد و برای تجدید فعّالیّت و پیروزی بر مشکلات، توان و نیرو گرفته و به آینده امیدوار می‌شود.

خوب است آن‌چه را که در استدلال‌های بالا آوردیم، به زبان دیگری از گفته‌های یکی از روانشناسان و اطبّای معروف معاصر بشنویم؛ او در کتاب‌های خود که تحت عنوان «نیایش» و «راه و رسم زندگی» نگاشته، چنین می‌نویسد: «هنگامی که کلماتِ منطقی، برای امیدواری نمی‌توان یافت، «نیایش» انسان را امیدوار می‌کند و قدرت ایستادگی در برابر حوادث بزرگ به او می‌دهد».

«نیایش را نباید با مُرفین هم‌ردیف دانست، زیرا نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است به طور کامل و صحیحی در فعّالیّت‌های مغزی انسانی نوعی شکفتگی و انبساط باطنی ایجاد کرده و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند».

«نیایش و دعا تمرینی برای پیدایش یک زمینه کاملًا لازم روحی به شمار می‌رود و احساس عرفانی و احساس اخلاقی را همراه با هم تقویت می‌کند. در چهره کسانی که به نیایش می‌پردازند تا حدود زیادی حسّ وظیفه شناسی، قِلّت حسد و شرارت، و تا حدودی حسّ نیکی و خیرخواهی نسبت به دیگران دیده می‌شود».

«اجتماعاتی که نیاز به نیایش را در خود کشته‌اند، در اکثر موارد از فساد و زوال، مصون نخواهند ماند».

از مجموع آن‌چه در بالا گفته شد، اثر دعا و نیایش را در رفع اضطراب‌های درونی، شکفتگی و انبساط باطنی، ایجاد روح تحرّک و جنبش، بالا بردن سطح احساس عاطفی و مبارزه با فساد و زوال اجتماعی از نظر یک دانشمند بزرگ روشن می‌گردد.

نام‌برده مطلب را از این بالاتر برده و معتقد است که نیایش حتّی در وضع جسمانی به طرز خارق العاده مشهود است، آن‌جا که می‌گوید: نتائج نیایش را با علم نیز می‌توان دریافت؛ زیرا نیایش نه تنها بر روی حالات عاطفی بلکه بر کیفیّات بدنی نیز اثر می‌گذارد و گاهی در چند لحظه یا چند روز، بیماری جسمی را بهبودی می‌بخشد![۱]

اد) دعا ابزار مبارزه با دشمن است

سخن الله

۱ـ و هنگامی که (یاران طالوت) با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا! ما را صبور ساز و گام‌های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرما، پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و... .[۲]

۲ـ و نوح را (یاد کن) آن زمان که پیش از (ابراهیم و لوط) ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم، و او و خانواده‌اش را از بلای بزرگ رهاندیم، و او را در برابر کسانی که نشانه‌های ما را به تکذیب کرده بودند، پیروز نمودیم.[۳]

۳ـ (به یاد آورید) زمانی را که از پروردگارتان پناه می‌خواستید، پس دعای شما را اجابت کرد (و فرمود:) شما را با هزار فرشته پی در پی، یاری خواهم کرد.[٤]

توضیح: از این دسته آیات برداشت می‌شود که پیروزی طالوت و یارانش، غلبه نوح علیه‌السلام و یاری پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمین همگی بعد از دعا و اظهار عجز و لابه به درگاه خداوند بوده است، بنا بر این از

---

۱. پیدایش مذاهب/۱۰۵.

۲. سوره بقره/۲۵۰، ۲۵۱.

۳. سوره انبیاء/۷۶، ۷۷.

٤. سوره انفال/۹.

دعا به عنوان نیرویی بسیار عظیم در مواجهه با دشمن چه از نوع انسانیش و چه شیطانی می‌توان کمک گرفت.

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: دعا سپر مؤمن است.[۱]
۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: دعا سلاح اولیاء و دوستان (خداست).[۲]
۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: دعا چه اسلحه خوبی است![۳]
۴ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: زیاد دعا کن تا از تجاوز و غلبه شیطان در امان باشی.[٤]
۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: بی‌شک دعا از نیزه، برّنده‌تر و نافذتر است.[٥]
۶ـ علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام: دعا سلاح مؤمن است.[٦]

سخن بزرگان

آیة الله ناصر مکارم شیرازی: طبیب و روانشناس مشهور فرانسوی «آلکسیس کارل» در کتاب مشهورش به نام «نیایش» چنین می‌نویسد: «نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی پدید می‌آورد و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند، نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد. صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، این‌ها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، امّا متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقیش بشناسند بسیار کمند»!

به هر حال دعا و نیایش در هر زمان خوب و سازنده است، ولی به هنگام انجام کارهای مهم که انسان نیاز به نیرو و توان بیشتری دارد از اهمیت ویژه‌ای برخودار است.

به همین دلیل اولیاء الله همواره در کارهای مهم دست به درگاه پروردگار برمی‌داشتند، و با دعا و یاد او توان و نیرو می‌گرفتند، و با توکل بر ذات پاکش آرام می‌یافتند، و بدون ترس و واهمه از عظمت مشکلات به جنگ آن‌ها می‌رفتند، چرا که می‌دانستند هر مشکلی در برابر اراده حق سهل و آسان است.

---

۱. عدة الداعی/۱۶
۲. غرر الحکم/۱۹۲.
۳. همان.
٤. بحار الانوار ج۸/۷۵.
٥. کافی ج۲/۴۶۹.
٦. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲/۳۷.

مخصوصا به هنگام مسافرت‌ها به ویژه سفرهای خوفناک، دعای خود و دوستانشان بدرقه راهشان بود، و اگر می‌بینیم امام امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نیز به هنگام حرکت به صفّین طبق گفتار بالا به خدا پناه می‌برد، و دعا می‌کند در واقع به سنت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و انبیاء پیشین علیهم‌السلام عمل فرموده است.

هنگامی که نوح علیه‌السلام در آن طوفان هولناک سوار بر کشتی شد، مأموریت پیدا کرد که رو به درگاه خدا آورد و برای نجات خود از او کمک بگیرد: «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَى الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»[۱] «هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند سوار کشتی شدید بگو ستایش برای خدایی است که ما را از قوم ستمگر رهایی بخشید، و بگو: پروردگارا! ما را در منز ل‌گاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی».

و هنگامی که موسی علیه‌السلام از ترس مأموران خون‌خوار فرعون از مصر بیرون آمد و به سوی مدین حرکت کرد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَواءَ السَّبِيلِ»[۲] و هنگامی که بر دروازه مدین به یاری دختران شعیب برخاست و گوسفندان آن‌ها را آب داد، در سایه‌ای قرار گرفت و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی به آن نیازمندم» «فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ...»[۳]

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به هنگام ترک مکه در سفر تاریخی هجرت به مدینه، سفری که بسیار مخاطره‌آمیز و هولناک بود، در حالی که از مفارقت مکه و خانه خدا سخت ناراحت بود، و در دل آرزو می‌کرد که به آن باز گردد بشارت بازگشت به آن سرزمین را از وحی آسمانی دریافت داشت و آیه زیر بر او نازل شد: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلى مَعادٍ»[٤] «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرده، تو را به جای‌گاه و زادگاهت باز می‌گرداند» این تعبیر نشان می‌دهد که او در این حال دست به دعا برداشته بود، و یا حالت دعا داشت که اجابت آن از سوی حق رسید.

در روایات اسلامی نیز دستور به دعاهایی به هنگام سفر داده شده است.[۵]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید أبا صالح (احسان الله) سبزواری تویسرکانی (از روحانیون حوزه علمیه قم): چند سال پیش، حدودا سال ۱۳۶۸ شمسی حقیر برای تبلیغ به اطراف شهر مشهد نزدیک چناران در ایام محرم یا صفر اعزام شدم. قضیه‌ای را از اهالی محل از کرامات حضرت أبو الفضل علیه‌السلام شنیدم و آن مربوط به مردی بود که تازه فوت شده بود و جهت قرائت فاتحه سر قبر او هم رفتم.

---

۱. سوره مؤمنون/۲۸.
۲. سوره قصص/۲۲.
۳. سوره قصص/۲۴.
٤. سوره قصص/۸۵.
۵. پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ج۲/۵۲۰.

اما اصل قصه: به پاس‌گاه نیروی انتظامی گزارش می‌رسد که حیوانی درنده در این ناحیه پیدا شده و هر از چندی به گله گوسفندان حمله‌ور می‌شود و تلفات زیادی به مردم زده است. چوپان‌ها با سگ‌های خود هم حریف او نشده و حتی سگ‌ها از دیدن او نه تنها حمله نمی‌کنند بلکه متواری هم می‌شوند و تن به مبارزه با آن حیوان نمی‌دهند.

مأموران پاس‌گاه هم بعد از دو سه بار گشت، اعلام عجز و ناتوانی می‌کنند و می‌گویند: از عهده ما خارج است بروید راه دیگری پیدا کنید.

بعدا معلوم شد که او یک قلاده پلنگ بی‌رحم و تیز چنگالی است.

در این میان به مردی که نامش را فراموش کرده‌ام، ولی معروف به آقا پهلوان، و خیلی قوی پنجه و زورمند بود، پیشنهاد می‌شود.

یکی از اهالی به من گفت: ما به آقا پهلوان گفتیم: بیا دل به دریا بزن و به جنگ این پلنگ برو، یا او را می‌کشی و مردم از شر او راحت می‌شوند یا پلنگ تو را می‌کشد و ما از دست تو راحت می‌شویم! (البته از باب مزاح).

بالأخره، غیرت او را به جوش آورده و او را به جنگ پلنگ می‌فرستند، لذا پهلوان اندازه یکی دو روزی نان و غذا و آب برمی‌دارد و در ساروقی می‌پیچد و آلاتی مثل تبر و غیر آن برمی‌دارد و از خانواده خداحافظی می‌کند و به امان خدا راهی کوه و صحرا می‌شود.

اصل قضیه را خودش چنین نقل می‌کند: حرکت کردم و به میان دره‌ای که پلنگ در آن‌جا بیشتر دیده می‌شد و پناه‌گاهش محسوب می‌گشت، روانه شدم «و هل من مبارز» می‌کردم.

ساعاتی گذشت، خبری نشد و او را پیدا نکردم، لذا در کنار سنگ بزرگی در دامنه کوه نشستم و به پهن‌دشت صحرا و قعر دره نظاره می‌کردم و در دل می‌گفتم: ای پلنگ! کجایی؟ تا اینکه با صدای غرش مهیبی که دل هر جنبنده‌ای را می‌لرزانْد، به خود آمدم، اما او را ندیدم تا اینکه یک باره به پشت سر خود نگاه کردم، دیدم حریف، روی سنگ بالای سر من دهان گشوده و مرا می‌طلبد.

تبرم را محکم در دست گرفتم، ولی از هیبت او وحشت کردم و چون غافلگیر شدم، درمانده گشتم.

او بالا بود و من پایین و این اختلاف سطح، او را بیشتر بر من مسلط می‌کرد و مرگم را می‌دیدم.

ناگهان حالت حمله به خود گرفت و گویا می‌خواست روی سر من بپرد.

همین‌که به طرف من خیز برداشت، از جگر فریاد زدم: یا أبا الفضل العباس! یا قمر بنی هاشم! خودت به فریادم برس.

یک‌مرتبه پلنگ بر سر من پرید، ولی روی زمین افتاد و گیج شد و من از فرصت استفاده کرده و با تبر بر فرق او کوبیدم که نقش زمین شد و با چند ضربه دیگر او را کشتم.

اهالی می‌گویند: عصر دیدیم آقا پهلوان می‌آید و لاشه‌ای را به دوش گرفته. نزدیک آمدیم دیدیم آن حیوان مرده است.

گفتیم: لابدّ شوخی می‌کند و چیز دیگری آورده.

صدا زد: بیایید این هم پلنگ!

مردم باور نداشتند. بعضی می‌ترسیدند نزدیک‌تر بیایند تا پهلوان اطمینان داد که مرده است و پلنگ به راستی کشته شده بود.

قهرمان ظاهری قضیه ما، سخن خویش را با این جمله به پایان رساند: اهالی محترم! من این پلنگ را نکشتم، بلکه این پلنگ را مولا حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام کشت و اگر آقا به فریادم نمی‌رسید این پلنگ مرا تکه‌تکه کرده بود.[۱]

۲ـ حاج علی آقا سلمان منش: شبی هنگام سحر مشغول تهجد بودم. برای قنوت وتر که سیصد مرتبه «اَلْعَفْو» دارد، تسبیح را که در سجاده‌ام بود، برداشتم تا برخیزم و مشغول شوم، دیدم گره‌های بسیاری خورده به طوری که باز شدنی نیست و هیچ نمی‌شود از آن برای شماره کردن استفاده نمود، دانستم که کار شیطان است و می‌خواهد امشب مرا محروم سازد.

ناگاه جلوم ظاهر شد.

گفتم: ملعون چرا چنین کردی.

اعتنایی نکرد.

گفتم: مگر نمی‌دانی نظر لطف خدا با من است.

باز اعتنایی نکرد.

سر بالا کرده و عرض کردم: پروردگارا! لطف خود را درباره من ظاهر فرما و روی این ملعون را سیاه نما.

فورا به قلبم الهام شد که تسبیح خود را بردار که خدا آن را درست کرد. تا تسبیح را برداشتم دیدم هیچ گرهی ندارد و آن ملعون هم از نظرم پنهان گردید.[۲]

ه) دعا حلّال مشکلات و راه رسیدن به خواسته‌هاست

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (از قول جبرئیل علیه‌السلام و او از قول خدای متعال): ای بندگانم! همه گمراهید جز آنکه من راهنمایش باشم، پس از من راهنمایی بخواهید تا شما را هدایت کنم.

و همه فقیرید جز آنکه من توانگرش سازم، پس بی‌نیازی را از من بخواهید تا شما را روزیّ دهم.

و همه گنه‌کارید جز آنکه من ببخشمش، پس از من آمرزش بجوئید تا شما را بیامرزم. و کسی که معتقد باشد منم که قدرت بر آمرزش دارم و از من مغفرت بجوید او را می‌آمرزم، و ترسی هم ندارم.

و اگر اولین و آخرین و زندگان و مردگان و تر و خشک شما بر پاک نمودن دل بنده‌ای از بندگانم جمع شوند (یعنی همه با تقوا شوند) به اندازه بال پشه‌ای به ملک من زیاد نگردد.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۳۸۶.

۲. داستان‌های شگفت/۹۵.

و اگر اولین و آخرین و زندگان و مردگان و تر و خشک شما بر شقی کردن قلب بنده‌ای از بندگانم اجتماع کنند (یعنی همه شقی شوند) به اندازه بال پشه‌ای از ملک و سلطنت من کم نگردد.

و اگر اولین و آخرین و زندگان و مردگان و تر و خشک شما جمع شوند و هر کدام تا می‌توانند، آرزو کنند و من آرزویشان را برآورده سازم، این بخشش، در سلطنت و مُلک من (اصلا) تأثیری ندارد، همان‌گونه که اگر یکی از شما از کنار دریا عبور کرده و سوزنی را در آن فرو برده و سپس بیرون کشد، و این بدان جهت است که منم بخشنده بزرگوار دارا.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی نموده است: ... و اجابتش را در دعایش مخفی کرده است، پس هیچ دعائی را کوچک مشمار (و برای همه چیز دعا کن)، زیرا چه بسا آن دعا مستجاب باشد و تو آن را نشناسی.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هنگامی‌که مسلمان، در تنگنا قرار گرفت از پروردگار عزیز و جلیلش شکایت نکند و (لکن) به پروردگارش که کلیدهای (گشایش) کارها و تدبیر آن‌ها به دست اوست، شکایت نماید.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: از دعا جدا نشوید، زیرا مسلمانان برای رسیدن به حوائج خود در نزد خداوند به چیزی بهتر از دعا و میل به آن و زاری به درگاه خداوند و درخواست از او دست پیدا نمی‌کنند.[٤]

نکته: گاهی حتی فکر دعا هم کارساز است. یعنی گاهی اوقات انسان، صادقانه و حقیقتا تصمیم می‌گیرد که در ساعتی خاص برای حل مشکلاتش دست به دعا بردارد، اما به دلیل مشکلاتی موفق به دعا نمی‌شود. در چنین مواردی نیز ممکن است لطف خداوند شامل حال بندگان شود.

شاهد

یکی از طلاب متدین و علاقمند و جدّی (که از سادات محترم و از خاندان شریف و اصیل بود): در اوائل دوران طلبگی از نظر مالی خیلی در مضیقه بودم. با مشکلات زیادی منزلی در حوالی اصفهان در محله درچه تهیه کردم.

این خانه نیاز به تعمیراتی داشت و با قرض‌هایی که از رفقا کردیم، خانه برای سکونت، آماده شد.

یکی از کسانی که از او قرض گرفته بودم بعد از یکی دو ماه به در خانه آمد و گفت: من تا فردا پولم را می‌خواهم، به هر شکلی که هست، پولم را تهیه کن.

من که هیچ راهی برایم میّسر نبود، گفتم: اگر ممکن است چند روز صبر کن.

گفت: پولم را احتیاج دارم و نمی‌توانم صبر کنم.

---

۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۴۲.

۲. معانی الأخبار/۱۱۳.

۳. خصال ج۲/۶۲۴.

٤. کافی ج۸/۲.

به داخل منزل آمدم. نگران و مضطرب شدم و گفتم: خدایا! چه کنم؟ اتفاقا فردای آن روز، امتحان درسی هم داشتم و می‌بایستی تمام شب را درس می‌خواندم، ولی فشار روحی مرا از مطالعه باز داشت.

تصمیم گرفتم که آخر شب که همسر و بچه‌هایم به خواب رفتند، استغاثه‌ای به مادرم زهرای مرضیه سلام‌الله‌علیها نموده و نماز آن حضرت را بخوانم تا شاید فرجی برسد. نمی‌خواستم در این زمینه به کسی مراجعه کنم، ولی خستگی مطالعه، سبب شد که روی کتاب خوابم برد.

صبح در حالی که به جز نیت توسل به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها کاری انجام نداده بودم، از خواب بیدار شدم.

صبح که به مدرسه نیم‌آور آمدم، حضرت آیة الله امامی در مَدرَس مدرسه در طرف شمالی مشغول تدریس بودند. وسط درس به من نگاهی کردند و فرمودند: فلانی من با تو کاری دارم.

بعد از تمام شدن درس، به حجره خودشان رفتند و برگشتند و یک نامه‌ای به دست من دادند. من کمی آن طرف‌تر به نامه که نگاه کردم دیدم بالای آن نوشته: کتاب‌خانه الزهرا سلام‌الله‌علیها و در آن نامه خطاب به صندوق قرض الحسنه امام حسین علیه‌السلام نوشته شده بود: مبلغ ده هزار تومان به آقای فلانی بدهید.

آن مبلغ در آن زمان خیلی بود. اشکم سرازیر شد و متحیر ماندم. من که با ایشان خیلی سابقه‌ای نداشتم. چه طور همان مبلغ مورد نیاز مرا حواله کردند و مشکل من با نامه‌ای با آرم کتاب‌خانه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها برطرف شد؟!![1]

حرف آخر: با توجه به این همه فایده‌ای که در دعاست کدام عقل سالم است که انسان را به آن تشویق نکند؟! آیا می‌شود انسانی که همیشه هم‌چون پرکاه بر روی دریای طوفانی دنیا بوده و هزاران حادثه و بلا و مصیبت در کمین اویند به چنین سرپناه امنی پناه نیاورد؟! آیا می‌توان از خیر اکسیری چون دعا که رزق و روزیّ، سلامتی و... را به دنبال دارد، گذشت؟! گذشته از همه این‌ها بر فرض که هیچ کدام از این فوائد، از دعا نصیب ما نگردد، آیا صرف عبادت بودن آن، انگیزه‌ای برای روی آوردن به دعا نمی‌باشد؟!

---

۱. داستان‌هایی از مردان خدا/ رفع مشکلات.

فصل ۲

شرائط و موانع دعا

چرا دعای من مستجاب نمی‌شود؟! چرا خدایی که بسیار مهربان‌تر از مادر است به فکر من و درد من نیست؟! مگر او به ما وعده اجابت نداده؟! پس چه مانعی در کار است که من به مرادم نمی‌رسم؟! آخر دیگر چقدر اشک بریزم و گریه کنم؟! اشک چشمانم خشک شد و دیگر حتی حال آه کشیدن نیز ندارم.

این‌ها همه درد دل خیلی از ماهاست که آزارمان می‌دهد.

بعضی مردم از دعا بیشتر زیان می‌بینند تا سود چرا که به اقسام و انواع اجابت و موانع و شرائط دعا آگاهی ندارند. این افراد وقتی می‌بینند که دعایشان بی‌اثر است و از وعده خداوند مبنی بر استجابت، خبری نیست به شک افتاده و پایه‌های اعتقاداتشان متزلزل شده و در برخی موارد حتی منکر خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام می‌شوند، لذا الزامی است که در عمق این مطالب، غور کرده تا به مروارید حقیقت دست پیدا نماییم و بفهمیم که برای دعا نمودن، آداب و شرائطی است که با رعایت آن‌ها دعا به مراتب به مرحله قبول و استجابت نزدیک‌تر می‌گردد.

و اما قبل از ورود در بحثِ شرائط و موانع دعا ابتدا باید به سه مقدمه توجه داشت:

مقدمه اول: همه ما قبول داریم که در میان تمام موجودات هستی، هیچ کس به اندازه خداوند کریم و بعد از او حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به ما مهربان و دل‌سوز نیست. آن‌ها حتی از خود ما نسبت به ما مهربان‌ترند.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ای احسان کننده! ای کریم! تو نسبت به من از پدر و مادر و خودم و از تمام مردم مهربان‌تری.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: ای رُمَیْله! هیچ فردی ازکسانی که امامت ما را قبول دارند، مریض نمی‌شود مگر اینکه به خاطر مرضش ما اهل‌بیت و ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز مریض می‌شویم و غمگین نمی‌شود مگر اینکه به خاطر غمش ما هم غمگین می‌شویم و دعا نمی‌کند مگر آنکه ما برایش آمین می‌گوییم و ساکت نمی‌شود مگر اینکه برایش دعا می‌کنیم... ای رمیله! هیچ فردی از افرادی که امامت ما را پذیرفته‌اند در مشرق و مغرب زمین از دید ما پنهان و غائب نیست.[۲]

---

۱. فلاح السائل/۱۴۰.

۲. بصائر الدرجات/۲۵۹.

۳ـ حجة بن الحسن المهدی علیه السلام: ای خدایی که دستانت را به منظور رحمت و مهربانی گشوده‌ای![1]

مقدمه دوم: از طرف دیگر نیز به ما وعده اجابت داده‌اند.

سخن الله

مرا بخوانید و دعا کنید تا شما را اجابت کنم.[2]

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ... پس پاک و منزه است کسی که در بلند مرتبه بودنش یگانه شده است و به این سبب، هیچ چیز قدرت سرپیچی از او را ندارد، و از اطاعت هیچ کدام از بندگانش سودی نمی‌برد، (خدایی که) اجابتش برای دعا کنندگان سریع است... .[3]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: هر که در (رحمت) خدای را بکوبد آن در به رویش باز می‌شود.[4]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: خداوند، باب دعا را به روی کسی نمی‌گشاید در حالی که در اجابت را به رویش ببندد.[5]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: هر کس توفیق دعا پیدا کند از اجابت محروم نمی‌شود.[6]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: خداوند می‌فرماید: ... آیا (کسی که به غیر من امید دارد) خیال کرده من قبل از دعا و درخواست، عطا می‌کنم، اما بعد از دعا و خواستن جواب نمی‌دهم؟ آیا من بخیلم تا بر بنده‌ام بخل بورزم؟ آیا بخشش و کرم، مال من نیست؟ آیا عفو و رحمت، به دست من نیست؟ آیا محل و مکان فرود تمام آرزوها نیستم؟ پس چه کسی به جز من می‌تواند آرزوها را قطع و نابود کند...، پس اگر اهل آسمان‌ها و زمینم همگی آرزو و خواسته داشته باشند، و به هر کدام از آن‌ها به اندازه آن‌چه که به همه داده‌ام، بدهم، به اندازه جزء و عضو یک ذره، از دارایی من کم نمی‌شود و چگونه کم شود دارایی‌ای که من قیّم و عهده‌دار آن باشم.[7]

مقدمه سوم: درهای رحمت او نیز باز بوده و همه چیز برای دادن خواسته دعا کنندگان فراهم است.

۱ـ فاطمة الزهرا سلام الله علیها: ای کسی که درش بر روی دعا کنندگانش باز است![8]

---

۱. فرج المهموم/۲۴۶.
۲. سوره غافر/۶۰.
۳. التوحید/۷۷.
٤. غرر الحکم/۱۹۳.
٥. نهج البلاغه/۵۵۳.
٦. معانی الأخبار/۳۲۳.
۷. کافی ج۲/۶۶.
۸. فلاح السائل/۱۷۵.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: منزه است خدایی که نه پرده‌داری دارد که (او را از مخلوقاتش) بپوشاند و نه دربانی که به او رشوه داده شود و نه مترجمی که با او نجوا و مناجات شود.[۱]

نتیجه: از آن‌جا که:

اولا: شکی در مهربانی و دل‌سوزی خداوند و جانشینان زمینی‌اش (حضرات معصومین علیهم السلام) نیست.

ثانیا: این مخبران راست‌گو به ما فرموده‌اند: دعا از شما، اجابت از ما.

ثالثا: در ناحیه خداوند، هیچ مشکلی نبوده و درهای کرمش همیشه به روی بندگان باز است.

پس تنها احتمالی که می‌ماند خود مائیم. هر مشکلی که هست از ناحیه خود ما و شرائط و موانع دعای ماست.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: آداب و شرائط دعا را رعایت و حفظ کن، و متوجه باش که، چه کسی را می‌خوانی و چگونه می‌خوانی و برای چه می‌خوانی. و عظمت و کبریاء و جلال پروردگار متعال را همیشه در نظر گرفته، و با قلب و چشم دل خود عالم بودن او را به آن‌چه در ضمیر توست و اطلاع و آگاه بودن او را به باطن و به آن‌چه از حق و باطل در وجود تو هست، ببین. و لازم است طُرق نجات و هلاکت و راه‌های سعادت و گرفتاری خود را فهمیده و در مقام دعا کردن چیزی را که هلاکت و گرفتاری تو در آن باشد و تو از روی جهالت، (آن را به) خیر و صلاح خود می‌دانی، نخواهی. خداوند متعال می‌فرماید: و انسان شر و ضرر را مانند خیر و صلاح، درخواست می‌کند، و انسان همیشه عجله کننده است و خوب متفکر باش که چه سؤال می‌کنی، و چه اندازه سؤال می‌کنی، و برای چه سؤال می‌کنی! و حقیقت دعا اینست که: تمام اعضاء و جوارح با تو موافق و هم آواز شده و همه در مقابل حق تعالی طلب حاجت و درخواست مطلب کنند، و قلب در مشاهده و حضور پروردگار متعال فانی گشته، و تمام اختیار در مقابل عظمت و حکومت او سلب شده، و همه امور خود را در ظاهر و باطن به خداوند متعال تسلیم و واگذار کند. این‌ها شرائط دعا بود، و اگر این شرائط را رعایت نکردی منتظر اجابت و قبولی دعا خود مباش، زیرا خداوند متعال از ظاهر و ضمیر تو آگاه است، و ممکن است تو مطلبی را بخواهی که برخلاف درخواست و طلب باطنی تو باشد. یکی از اصحاب به دیگری گفت: شماها در اثر دعا منتظر باران هستید، و من منتظر باریدن سنگ هستم.

و بدان که اگر خداوند متعال ما را به دعا امر نمی‌فرمود، بلاشک در آن موقعی که از روی خلوص نیت دعا می‌کردیم، دعا ما را اجابت می‌فرمود و چگونه می‌شود که بعد از امر کردن به دعا، اجابت نفرماید، در صورتی که خداوند متعال تعهد و ضمانت فرموده است که دعاهای بندگان خود را که مقرون به شرائط باشد به اجابت برساند. و از حضرت رسول اکرم پرسیدند که: اسم اعظم پروردگار متعال کدامست؟ فرمود: هر اسمی از نام‌های خداوند متعال اعظم و بزرگ است، پس لازم است که قلب خود را از غیر پروردگار متعال فارغ و

۱. بلد الأمین/۶.

تخلیه کرده، و سپس به هر یک از اسماء شریف او که می‌خواهی او را بخوان، پس او را اسم مخصوصی که اعظم و بزرگ‌تر از اسماء دیگر باشد، نیست، بلکه او خدای یگانه و قهار است که دعا بندگان خود را اجابت می‌فرماید. و رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: «خداوند متعال قبول نمی‌کند دعا را از قلبی که مشغول لهو و لعب باشد».

وقتی که یکی از شماها بخواهد که هر دعایی که می‌کند، مستجاب گردد، لازم است از تمام مردم مأیوس و منقطع شده، و امید و نظری غیر از پروردگار متعال نداشته باشد، و هرگاه خداوند متعال از قلب بنده خود آگاه شده و او را در چنین حالی ببیند، هر سؤال و دعایی بکند به هدف اجابت رسیده و حاجت او را برآروده خواهد ساخت.

و چون در مقام دعا کردن شرائط مذکور را رعایت کرده، و باطن و قلب خود را برای خدا خالص و تصفیه نمودی، پس مژده باد بر تو به یکی از سه چیز: یا اینست که مسؤول و حاجت تو هر چه زودتر برآورده می‌شود. و یا آنکه چیزی که بهتر از درخواست تو است برای تو ذخیره می‌شود. و یا در مقابل دعای تو بلای مهلک و گرفتاری شدیدی از تو رفع می‌شود. از حضرت رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله است که خداوند متعال فرمود: «کسی که ذکر من او را از دعا و درخواست حاجت کردن باز دارد، بهترین و بالاترین چیزی را که برای دعا کنندگان عطا می‌کنم، به او عطا می‌کنم».

یک بار پروردگار متعال را خواندم، و چون مرا جواب داد، حاجت خودم را فراموش کردم. آری جواب دادن پروردگار و اقبال او به بنده خود به هنگام دعوت بزرگ‌تر و بالاتر است از بر آورده شدن آن‌چه درخواست می‌شود، اگر چه آن مسؤول بهشت و نعمت‌های همیشگی بهشت باشد، و این معنی را نمی‌فهمند مگر اشخاصی که اهل عمل و محبت و معرفت بوده، و از برگزیدگان و خواص بندگان پروردگار باشند.[۱]

سخن بزرگان

۱ـ آیة الله ناصر مکارم شیرازی: چرا برخی از دعاها مستجاب نمی‌شود؟ چرا وعده خداوند در مورد استجابت دعا تحقّق نمی‌یابد؟ آیا اشکال ـ نعوذ بالله ـ از جانب خداوند است یا از جانب دعا کنندگان؟

این شبهات در عصر ائمّه‌علیهم‌السلام نیز برای اصحاب و مسلمانان مطرح بوده است.

آن‌ها نیز این‌گونه شبهات را در روایات متعدّدی در محضر آن بزرگواران مطرح می‌کردند و ائمّه‌علیهم‌السلام نیز به آن‌ها پاسخ می‌گفتند.

از مجموعه این روایات و روایات دیگری که در این زمینه، بدون طرح سوال، وارد شده است، به دست می‌آید که وعده الهی در مورد مستجاب شدن دعاها بی‌قید و شرط نبوده است، بلکه دعا دارای شرائطی است که دعا کنندگان باید شرائط دعا را تحصیل، و موانع آن را از سر راه خود بردارند.

بنا بر این، اگر دعا کننده بدون برطرف کردن موانع و به دست آوردن شرائط، دعایی کرد و به هدف اجابت نرسید، نباید جز خود، کسی دیگر را ملامت کند.

---

۱. مصباح الشریعة (ترجمه مصطفوی/۷۶).

دعا کننده‌ای که واجد شرائط نیست به بیماری می‌ماند که نزد پزشکی می‌رود و بیماری خویش را برای او شرح می‌دهد، سپس پزشک نسخه‌ای برایش می‌نویسد و به او می‌گوید: اگر به این نسخه عمل نمایی سلامت خود را باز می‌یابی.

بیمار پس از چندی به پزشک مراجعه می‌کند و با عصبانیّت و ناراحتی به او اعتراض می‌کند که: این نسخه شما سر سوزنی در مداوای بیماری من تأثیر نداشت! این چه نسخه‌ای است و شما چه پزشکی هستید؟!

پزشک می‌پرسد: آمپول‌هایی که تجویز کردم، یک روز در میان تزریق نمودی؟

بیمار می‌گوید: آری؛ لیکن با فاصله دو روز در میان تزریق نمودم!

پزشک می‌گوید: آیا از کپسول‌های آنتی بیوتیک که قرار بود هر ۸ ساعت یک بار بخوری، استفاده کردی؟

مریض جواب می‌دهد که: فقط روزی یک کپسول خوردم!

پزشک می‌پرسد: آیا چهار روز استراحت که برایت نوشته بودم، انجام دادی؟

مریض پاسخ می‌دهد: نه آقا! با این وضع گرانی مگر می‌شود استراحت کرد، از همان روز اول مشغول کار شدم.

پس از این سوال و جواب‌ها، پزشک سری تکان می‌دهد و به مریض می‌گوید: نسخه من اشکالی نداشته است، بلکه شما مریض محترم طبق شرائط به آن نسخه عمل ننمودی؛ در نتیجه سلامت خود را نیافتی و جز خود، هیچ کس دیگر را نباید سرزنش کنی.[۱]

۲ـ مرحوم حاجی نوری: سرعت استجابت دعا، هم به وسیله روایات و هم بالوجدان در بعضی از دعاها مسلم است و دلیلش این است که هر کس که آیه آخر سوره کهف را به نیت بیدار شدن در هر ساعت از شب که بخواهد، بخواند، یقینا مؤثر است و چه بسا تأثیر این دعا برای هر کس و بدون هیچ شرط، برهانی باشد برای مؤثر بودن برخی دعاها و نشانهِ اینکه در جائی که دعا مستجاب نمی‌شود، مانعی وجود دارد.[۲]

شاهد

علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی) از قول انتظام کاشمری واعظ: به خدمت حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی عرض کردم: دستوری مرحمت فرما که توفیق تهجد یابم و گشایشی در کارم حاصل شود.

فرمودند: هر صبح، از تلاوت قرآن مجید، مخصوصا (یس) غفلت منما، إن شاء اللّه توفیق رفیق خواهد گشت.

---

۱. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/۲۸۱.

۲. ترجمه دار السلام ج۳/۲۰۵.

به کاشمر بازگشتم و هر بامداد، در حین راه رفتن، به قرائت سوره یاسین مداومت می‌کردم، اما نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد.

سال دیگر در ایام عید به مشهد مشرّف شدم و در یک شب بارانی برای اصلاح کاری به خانه یکی از علماء شهر رفتم. چون در آن شب، آقا به بیرونی نیامده بود، دست خالی بیرون آمدم و اندیشیدم خوب است به خدمت حاج شیخ حسن‌علی شرف‌یاب شده و او از عدم حصول نتیجه باخبر سازم.

با این فکر به منزل حاج شیخ آمدم. دیدم جماعتی در اطاقند و در بسته است و ایشان مشغول گفتار و موعظه هستند.

با خود گفتم: اگر در این حال به اطاق بروم، ممکن است جائی برای نشستن من نباشد و دیگر آنکه شاید سخن حضرت شیخ به سبب ورود من به اطاق، قطع شود، از این رو پشت در نشستم و به سخنان ایشان گوش دادم تا مجلس تمام شود و به حضورش شرف‌یاب شوم.

در همین زمان، ناگاه شنیدم که مرحوم حاج شیخ موضوع فرمایشات خود را تغییر دادند و فرمودند: برخی از من دعای توفیق سحری و گشایش امور می‌خواهند، دستور می‌دهم که قرآن تلاوت کنند، لیکن به جای آنکه رو به قبله و در حال توجه، به قرائت قرآن بپردازند، در حال راه رفتن، سوره یاسین می‌خوانند و بعد به قصد گله می‌آیند که از دستور من حاصلی نگرفته‌اند، تازه در شب بارانی ابتدا به منظور انجام کار دنیای خود به در خانه دیگران می‌روند و چون به مقصد نمی‌رسند، به فکر آخرت افتاده و سری هم به منزل من می‌زنند، اینکه شرط انصاف نیست، خوب است بروند و هر بامداد رو به قبله، با توجه، به تدبر و نه با لقلقه لسان، به تلاوت کلام الله پردازند، آن‌گاه اگر مقصودشان حاصل نشد، گله‌مند گردند. و پس از این سخنان، باز به موضوع اصلی سخن خود پرداختند و پس از پایان گفتار، در باز شد و من داخل شدم.

حضرت شیخ محبت فرمودند و پرسیدند: حاجتی داری؟

عرضه داشتم: جواب خود را شنیدم.

فرمودند: پس معطل چه هستی؟

برخاستم و خداحافظی کردم.[1]

أ) عقیده و مذهب صحیح

یکی از شرائط دعا که بیان شده تقوا و پرهیزگاری می‌باشد. انسان گنه‌کار چون از خداوند دور است، دعایش نیز از اجابت دور است. حال اگر اساس دین که همان ایمان و عقیده است معیوب باشد، به طریق اولی دعای انسان از اجابت دور می‌باشد. انسانی که منکر خداوند یا نبوت یا امامت اهل‌بیت پیامبر اسلام علیهم‌السلام و یا معاد و عدل الهی باشد، چنین انسانی مبغوض خداوند بوده و دعایش ارزشی ندارد.

سخن حجج الله

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۷۴.

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: هر کس که علی را دوست بدارد، خداوند نماز و روزه و قیامش (زحماتش) را پذیرفته و دعایش را مستجاب می‌نماید.[۱]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: جبرئیل علیه السلام از ربّ العزّة جلّ جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمّد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده من است و علیّ بن أبی طالب علیه السلام جانشین من است و ائمّه‌ای که از فرزندان او هستند، حجّت‌های منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می‌سازم و به عفو خود او را از آتشم نجات می‌بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می‌گردانم و کرامتم را بر او واجب می‌گردانم و نعمتم را بر او تمام ساخته و او را از خاصّان و خالصان خود قرار می‌دهم.

اگر مرا ندا کند، به او لبّیک می‌گویم و اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر از من درخواست کند، به او می‌بخشم و اگر خاموش باشد، به او ابتدا می‌کنم و اگر بد کند، به او رحمت می‌آورم و اگر از من فرار کند، او را می‌خوانم و اگر باز گردد، او را می‌پذیرم و اگر در خانه‌ام را بکوبد، آن را می‌گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد، اما گواهی ندهد که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد، اما گواهی ندهد که علی بن أبی طالب علیه السلام جانشین من است یا بدان شهادت دهد، اما گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّت‌های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتاب‌های من کافر شده است و اگر مرا قصد کند، محجوبش می‌کنم و اگر از من درخواست کند، محرومش می‌سازم و اگر مرا ندا کند، ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند، دعایش را مستجاب نمی‌سازم و اگر به من امید ببندد، ناامیدش می‌گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم.[۲]

۳ـ محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه «ما مردی را می‌بینیم که دارای عبادت و کوشش و خشوع است، ولی معتقد به حق (امامت شما) نیست، آیا این اعمال به او سودی می‌رساند؟»): ای أبا محمد! مثَل (ما) اهل‌بیت علیهم السلام، مثَل آن خاندانی است که در بنی اسرائیل بودند، (که) هیچ یک از آن‌ها چهل شب کوشش نمی‌کرد مگر اینکه (پس از چهل شب) دعا می‌کرد و دعایش مستجاب می‌شد.

و (در زمانی) مردی از آن‌ها چهل شب کوشش کرد (و) سپس دعا نمود و دعایش به اجابت نرسید، پس به نزد عیسی بن مریم علیهما السلام آمده و از اوضاع خود به او شکایت نموده و از او خواست که برایش دعا کند.

عیسی علیه السلام تطهیر کرده و نماز خواند (و) سپس به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا کرد.

پس خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای عیسی! همانا بنده‌ام به غیر از آن دری که باید بیاید، نزد من آمد، او مرا خواند، ولی در دلش نسبت به تو شک داشت، پس (با این حال) اگر (آن‌قدر) مرا بخواند که گردنش جدا و انگشتانش پراکنده شود، دعایش را اجابت نمی‌کنم.

---

۱. بشارة المصطفی/۳۶.

۲. کمال الدین (ترجمه پهلوان ج۱/۴۸۶).

حضرت عیسی علیه‌السلام به آن مرد توجهی نموده و فرمود: آیا در حالی که نسبت به پیغمبر پروردگارت شک داری او را می‌خوانی؟

عرض کرد: ای روح اللّه! و ای کلمه خداوند! به خدا سوگند! امر، همان بود که گفتی (من درباره تو شک داشتم). از خداوند بخواه که این شک را از من بزداید.

پس عیسی علیه‌السلام برای او دعا کرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و قبول کرد و به مانند خاندان خود (که دعایشان بعد از چهل روز مستجاب می‌شد)، گردید.[1]

استثنائات

۱ـ در حال اضطرار

درست است که دعای کافر و مخالف اهل‌بیت علیهم‌السلام مستجاب نمی‌شود، اما همین افراد نیز اگر از روی اضطرار به درگاه خداوند روی آورند، دست خالی برنمی‌گردند.

سخن اولیاء الله

علامه سید محمدحسین طباطبائی: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ»[2] و دعا در صورتی که حقیقتا دعا باشد، به هیچ وجه رد نمی‌شود.

و لیکن آن‌چه که در متن این وعده به عنوان قید آمده این است که اولا دعا، دعا و طلب حقیقی باشد، نه بازی و شوخی، و ثانیا ارتباط آن حقیقتا به خدا باشد، یعنی دعا کننده تنها از خدا حاجت بخواهد و در این خواستنش از تمامی اسباب‌هایی که به نظرش سبب هستند منقطع گردد.

و کسی که به عذاب آخرت کفر می‌ورزد و آن را انکار می‌کند، و حقیقت آن را می‌پوشاند، نمی‌تواند رفع آن را به طور جدی از خدا بخواهد، چون این خواستنش یا در دنیا است که جدی نبودن آن خیلی روشن است و یا در آخرت است، در آن‌جا هم هر چند عذاب را به چشم می‌بیند، (و با همه ظاهر و باطنش لمس می‌کند)، و از شدت آن به ناچار از هر سبب دیگر منقطع شده، تنها متوسل به خدای سبحان می‌شود و لیکن آن ملکه انکاری که از دنیا به همراه خود آورده، وبال و طوق لعنتی شده که هرگز از او جدا نمی‌شود، و آتشی که در آن است جزای همان انکار است، در نتیجه نمی‌گذارد رفع چیزی را که منکرش بوده به طور جدی از خدا بخواهد.

علاوه بر این، سخن درباره انقطاعش از سبب‌ها و توسلش به خدای تعالی، همان سخنی است که در طلب جدی‌اش گفتیم، همان‌طور که او نمی‌تواند به طور جدی دعا کند هم‌چنین نمی‌تواند به طور جدی از سبب‌های دیگر بریده و متوسل به خدای عزیز گردد و چگونه می‌تواند چنین توسل جدی‌ای داشته باشد؟ با اینکه در دنیا آن را کسب نکرده بود ـ دقت بفرمایید ـ.

---

۱. کافی ج۲/۴۰۰.

۲. سوره بقره/۱۸۶.

از این‌جا پایه ضعف استدلال بعضی از مفسرین روشن می‌شود که به آیه «فادعوا و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال...»[1] استدلال کرده‌اند بر اینکه دعای کافر مطلقا مستجاب نیست، چون توجه فرمودید: که ایه شریفه نمی‌خواهد بفرماید: دعای کافر به طور کلی مستجاب نیست بلکه می‌خواهد بفرماید: دعای او در خصوص آن‌چه که در دنیا منکر آن بوده مستجاب نیست، و گر نه در سایر حوائج چرا مستجاب نباشد؟ با اینکه آیات بسیاری از قرآن کریم این معنا را خاطرنشان می‌سازد که خدای سبحان در موارد اضطرار دعای کفار را هم مستجاب کرده است.[2]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام روح الله قاسم‌پور (از فضلای بابل): در سال ۱۳۶۴ در کردستان مشغول تدریس بودم. یکی از برادران اهل سنت به ما رجوع کرد که سفره حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام دارم. خیلی تعجب کردم. به هر صورت، قبول کردم.

روز جمعه بود، به خانهِ این برادر اهل سنت رفتم. دو اتاق پر از برادران اهل سنت بود. در وسط این دو اتاق، یک هال کوچک قرار داشت. صندلی گذاشتند و من منبر رفتم. این برادر اهل سنت در کنار من بود. از اول منبر تا آخر، ایشان خیلی حال خوشی داشت. در حین سخنرانی نیز، خانم‌های اهل سنت به طور مکرر در دستم پول می‌گذاشتند و می‌گفتند: نذر حضرت علی اکبر علیه‌السلام نذر حضرت علی اصغر علیه‌السلام... .

بعد از منبر، مرا به ناهار دعوت کردند.

بعد از صرف ناهار، هنگام خداحافظی می‌خواستند چیزی به عنوان حق‌الزحمه به من بدهند که قبول نکردم و گفتم: همین‌که به من اجازه دادید در خانه شما از علم‌دار کربلا علیه‌السلام سخن بگویم، مرا کفایت می‌کند. اما او قبول نکرد.

برای پذیرفتن مزد منبر، یک شرط گذاشتم و آن اینکه بگوید: چرا سفره نذر حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام برگزار کرده است؟ (در خور ذکر است من تا به حال، سفره‌ای به آن رنگینی ندیده‌ام).

گفت: برایت خواهم گفت و چنین تعریف کرد: من ناراحتی قلبی داشتم. هر چه دکتر رفتم، اثر نداشت. حتی دکتر خوبی در تبریز بود، به او مراجعه کردم، ولی از او هم فایده‌ای ندیدم. دست آخر همه دکترها جوابم کردند و مرا به خانه آورند. کاملا ناامید بودم و در خانه افتاده بودم.

مادرم به خانه من آمد و گفت: فرزندم حالت چه طور است؟

گفتم: چه حالی مادر!

گفت: نمی‌خواهی به دکتر بروی.

گفتم: به هر دکتری که رفتم دیدی که فایده‌ای نداشت.

گفت: من یک دکتر سراغ دارم که با یک نسخه وی شفا خواهی یافت.

---

۱. سوره غافر/ ۵۰.

۲. ترجمه تفسیر المیزان ج۱۷/ ۵۱۱.

گفتم: این دکتر کیست؟! اسم او چیست؟! و مطب او کجاست؟!

گفت: او مطب ندارد و نوبتی نیست!

گفتم: مادر بگو: این دکتر کیست؟! من از درد دارم می‌میرم.

مادرم گفت: اسم دکتر، حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام فرزند علی علیه‌السلام است.

گفتم: ما که با آن‌ها ارتباطی نداریم و قهر می‌باشیم.

مادرم گفت: این‌ها بزرگوار هستند و عفو و بخشش آن‌ها زیاد است و با این حرف قلبم را آتش زد.

مادرم از من جدا شد و نزد فرزندانم رفت. کم‌کم حال توسلی پیدا کردم، حال خیلی خیلی خوبی پیدا کردم.

گفتم: یا حضرت أبو الفضل العباس! من خیلی تعریف تو را شنیده‌ام، مرا از درد نجات بده! ای آقا اگر پدر و مادرتان بر حق بوده‌اند، مرا شفا بدهید.

با گریه زیادی که کردم به خواب رفتم. در عالم خواب دیدم کسی که یک پارچه نور بود، وارد خانه‌ام شد. بالای سرم آمد و فرمود: برخیز!

گفتم: تازه از دردم مقداری کاسته شده است، بگذار بخوابم.

برای بار دوم فرمود: به تو می‌گویم برخیز!

گفتم: بگذار استراحت بکنم، تو که هستی؟

فرمودند: تو چه کسی را می‌خواستی؟

یادم آمد، گفتم: فرزند امام علی علیه‌السلام حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام.

فرمود: من أبو الفضل علیه‌السلام هستم، فرزند حضرت امام علی علیه‌السلام. خواسته تو چیست؟

عرض کردم: قلبم ناراحت است و از درد زیاد آن، طاقت من دیگر تمام شده است.

یک نظر ولائی به قلبم کرد، قلبم خوب شد و از درد چند ساله راحت شدم. برای قدردانی از وی که شفایم داد، به دست و پای حضرت افتادم که ناگهان از نظرم غایب شد.

در همین حال از خواب بیدار شدم و نزد مادر و عیال و فرزندانم رفتم.

وقتی آن‌ها مرا به این حال دیدند که به تنهایی از جایم برخاسته‌ام، تعجب کردند و گفتند: چرا از جای خود برخاستی؟!

گفتم: مادر! دکتر بی‌مطب تو آمد و مرا شفا داد![۱]

۲ـ حاج أبو الحسن شکری از قول حاج رضا نظری کهکی: بین اراک و بروجرد گردنه‌ای وجود دارد که به نام گردنه زالیان معروف است. روزی دیدم یک تریلی ۲۴ تن، آهن بار کرده و در قسمت شیب جاده در وسط راه ایستاده است. راننده هم یک (ارمنی) بود که او را می‌شناختم.

به وی گفتم: موسیو! از وسط جاده کنار برو، چرا این‌جا ایستاده‌ای؟

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۲/۵۷۳.

گفت: داستانی دارم، از وسط جاده هم کنار نمی‌روم و بعد چنین توضیح داد: «از سر گردنه که سرازیر شدم، پا روی ترمز گذاشتم، اما دیدم که ماشین ترمز ندارد. گفتم: خدایا! ماها کسی را که پیش تو واسطه قرار دهیم، نداریم، ولی این مسلمان‌ها هر جا گیر می‌کنند حضرت عباس علیه‌السلام را صدا می‌زنند. با خود نذر کردم که اگر حضرت عباسِ مسلمان‌ها نجاتم داد، من هم مسلمان می‌شوم.

ناگهان دیدم که ماشین ایستاد. چه شد، نمی‌دانم، ولی دیدم شیلنگ ماشین، باد خالی کرده است. ماشین یک‌دفعه جیک جیکش بلند شد و توقف کرد... .

من ماشین را از جای آن تکان نمی‌دهم، زیرا اول می‌خواهم بروم بروجرد مسلمان بشوم، بعد بیایم ماشین را حرکت داده و بروم».

شخص ارمنی فورا به بروجرد رفت و شیعه شد و سپس آمده و ماشین را حرکت داد و برد.[۱]

۲ـ در سرزمین مکه

در پاره‌ای از موارد خداوند کریم درهای رحمت خویش را به روی تمام بندگانش می‌گشاید خواه مؤمن باشند و خواه کافر. مثلا در روایات آمده که در برزخ در روز جمعه عذاب از تمام برزخیان چه مؤمن و چه کافر برداشته می‌شود. حال در بحث دعا نیز در رابطه با کسی که در سرزمین مکه دعا می‌نماید، مژده استجابت داده شده است، چه آن شخص مسلمان باشد و چه نباشد.

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا علیهماالسلام: هیچ کس در آن کوهها (مکّه) نایستاد (و دعا نکرد) مگر اینکه (دعایش) مستجاب شد. (دعای) مؤمنان در امور آخرتشان و دعای کفّار در امور دنیاشان به اجابت می‌رسد.[۲]

ب) باید با تمام وجود دعا کرد

سخن اولیاء الله

علامه سید محمدحسین تهرانی: و در هر حال انسان برای قطع به استجابت، خوب است به هر مقدار که متمکّن است بدین شرائط (شرائط دعا) قیام کند، و اگر متمکّن از بعضی از آن‌ها نبود ناامید نگردد، بلکه با اتیان بقیّه آداب و شرائط دست به دعا بلند کند، إنّه هو الكَريمُ و إنّه هو المُجيبُ.[۳]

شاهد

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۵۸۹/۲.

۲. کافی ج۲۵۶/۴.

۳. انوار الملکوت ج۴۱۲/۲.

سید محمدابراهیم حسینی صدر (فرزند مرحوم سید میر حسن صدرالواعظین): در سال ۱۳۶۳ شمسی روز پنجشنبه بنده به منزل حضرت آیة الله العظمی گلپایگانی برای گوش دادن به روضه رفته بودم.

نشسته بودم که مرحوم آقا تشریف آوردند، طلبه‌ها بلند شدند و آقا نشستند. این حقیر روبروی آقا واقع شده بودم.

آقا فرمود: شماها هم رو به خطیب بنشینید.

ما نتوانستیم سخن آقا را قبول کنیم، زیرا ایشان پشت سر واقع می‌شدند.

در همین حال، آقای صالحی خوانساری بالای منبر در باب حضرت عباس بن علی علیهما السلام مشغول موعظه بودند. ایشان خطاب به حضرت آیة الله گلپایگانی گفت: «من در کربلا بودم و بعد از تشرف به حرم سید الشهداء علیه السلام و قرائت زیارت نامه شریفه آن حضرت، حرم مطهر را ترک کرده و روانه حرم مطهر باب الحوائج الی الله قمر بنی هاشم عباس بن علی علیهما السلام شدم.

وقتی وارد صحن مبارک شدم، در صحن حضرت أبو الفضل علیه السلام باغچه کوچکی بود. من کناره باغچه قدری ایستادم و به طرف حرم حضرت أبو الفضل علیه السلام نگاه می‌کردم و ارتباط معنوی با آن حضرت برقرار شده بود که کسی به من سلام کرد.

دیدم یکی از بازاری‌های مؤمن تهرانی است که با من دوست بود، جواب سلام او را داده و به او گفتم: زیارت قبول! چه بی‌سر و صدا تشریف آورید.

نگاهم به جوانی که رنگ از صورتش پریده و به شدت زرد و بی‌نهایت لاغر گردیده بود، افتاد. گفتم: حاج آقا! چه خبر؟ این جوان بیمار کیست؟

همین‌که این سؤال را از او کردم اشک‌هایش جاری شد و گفت: «حاج آقا! این بنده زاده است و به مرض سرطان مبتلا شده. او را به آلمان بردم، اما دکترهای آلمانی او را جواب کردند و از آلمان به فرانسه بردم، ولی دکترهای فرانسوی نیز ما را مأیوس کردند. سپس از فرانسه به آمریکا رفتیم و دکترهای آمریکایی نیز به ما جواب منفی دادند.

وقتی که از همه جا مأیوس شدیم، این پسر، جگر مرا آتش زد. گفت: پدر! حالا که من از این مرض خوب نمی‌شوم، خواهش می‌کنم که مرا به ایران برگردان تا در وطن اسلامی خود بمیرم و در بین مسلمان‌ها دفن شوم و از خدا می‌خواهم که در آمریکا نمیرم.

من با حسرت تمام، فرزندم را از آمریکا به ایران حرکت دادم و وقتی حرکت کردیم، قصد کردم فرزندم را به عتبات عالیات ببرم که در آخر عمرش پیشوایان و امامان خود را زیارت کند و بعد به ایران ببرم».

همین‌که سخنش به این‌جا رسید، به او گفتم: ای خوش انصاف! آمدی، اما دیر آمدی، خدا به تو انصاف بدهد آن همه آلمان و فرانسه و آمریکا رفتی، اما یک لحظه متوجه أبا عبد الله و أبو الفضل العباس علیهما السلام نشدی!

ناگاه دیدم یک عرب بادیه نشین آمد و به آن جوان نگاه کرد و به او گفت: انت شیعه؟[1] و نگاه دوم را به پدر آن جوان بیمار کرد و گفت: انت شیعه؟ شنو شیعه؟![2]

با خشم و غضب دست آن جوان بیمار را گرفت، و کشان کشان او را از بین ازدحام جمعیت به داخل حرم حضرت أبو الفضل علیه السلام برد و من به دنبال آن دو حرکت کردم، دیدم که چگونه از حضرت عباس علیه السلام حاجت خواست. نزدیک ضریح آن حضرت ایستاد و گفت: یا أبا الفضل علیه السلام، انت عباس بن علی علیهما السلام، انت باب الحوائج الی الله خذ الشباب شاب جدا هذا الشاب مبتلا بالسرطان، یا أبا الفضل علیه السلام، هذا الشاب ضیفک، یا عباس علیه السلام، انت باب الحوائج ان مات هذا انت شنو باب الحوائج.[3]

می‌گفت و می‌گفت. چنان با شدت با حضرت سخن می‌گفت که تمام زوار، داخل حرم شدند، همه گریه می‌کردند.

من خودم به چشم خود دیدم که دست جوان از دست عرب رها شد و کنار ضریح حضرت افتاد. با خود فکر کردم که دیگر عمرش به سر آمده است.

مرد عرب، دو دستی به ضریح حضرت عباس علیه السلام چسبید و با صدای بلند گفت: عباس! اگر این جوان بیمار را شفا ندهی و این جوان بمیرد، دیگر تو باب الحوائج نیستی، من تا زنده‌ام در حرم تو نخواهم آمد. بعد با صدای آهسته گفت: عباس! تو مولای منی، از تو خواهش می‌کنم که این جوان غریب بیمار را شفا بده.

همین‌که به این‌جا رسید، دیدم که جوان مریض فریاد زد و حرکت کرد. بلند بلند گریه می‌کرد و مردمِ در حرم حضرت أبو الفضل العباس علیه السلام او را می‌بوسیدند و لباس‌هایش را پاره می‌کردند تا به صحن رسید.

لباسش را مردم کلا پاره‌پاره کردند و به عنوان تبرک با خود بردند. این کرامت را من خود دیدم. حضرت آیة الله گلپایگانی! به خدا قسم! سال‌هاست که از این قضیه می‌گذرد و هنوز این پدر و پسر زنده‌اند و در بازار تهران زندگی می‌کنند و از شیعیان خوب زمان هستند».

در تمام این گفتار من می‌دیدم که اشک به طور پیوسته از چشمان مرحوم آیة الله گلپایگانی سرازیر بود.[4]

ج) اخلاص

هیچ عملی بدون اخلاص، ثمر بخش و مفید نیست و دعا نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد.

سخن حجج الله

---

۱. تو شیعه هستی؟

۲. تو شیعه نیستی؟!

۳. ای أبا الفضل! تو عباس پسر علی هستی. تو در درگاه خداوند، باب الحوائج هستی. دست جوانان را بگیر. این هم بلاشک جوان است. این جوان، گرفتار سرطان است. ای أبا الفضل! این جوان، میهمان توست. ای عباس! تو باب الحوائجی، اگر این جوان بمیرد، تو باب الحوائج نیستی.

٤. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ج۳/۴۱۸.

۱ـ امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام: مواظب اخلاص در دعا باش که چنین دعایی است که شایسته اجابت است.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام: در دعا پروردگارت را خالصانه بخوان که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام: دعایت را برای پروردگارت خالص گردان، زیرا خیر و شر و اعطاء و منع و احسان و محرومیت به دست اوست.[۳]

نکته: و شاید برای همین امر باشد که به ما فرموده‌اند: دعاهایتان پنهانی باشد.

شاهد

حجة الاسلام محمدعلی برهان: خانواده این حقیر، در سال ۱۳۴۵ شمسی به مدت هفت ماه تمام به مرض یرقان مزمن مبتلا شده بودند، به طوری که بارها به اطباء قدیم و جدید مراجعه کردیم، اما هر چقدر معالجه و مداوا نمودیم بهبودی حاصل نشد و کسالت و مریضی او به شدت بیشتر گشت تا اینکه شبی خود این حقیر، بدون اطلاع همسر مریضم، عریضه‌ای به حضرت أبو الفضل‌علیه‌السلام نوشتم و آن را در چشمه آب امام‌زاده محل در فریدن انداختم و شفای او را از آن حضرت خواستم. خیلی مضطرب بودم، چون که دو بچه خردسال داشتیم. به هر حال، خود همسرم نیز به طور مکرر می‌گفت: یا أبا الفضل العباس! تو به دادم برس و شفایم بده.

تا اینکه یک روز صبح که برای خواندن نماز بیدار شدم، دیدم به خواب رفته است و دیگر صدای ناله و ضجه و خلاصه صدایی همانند شب‌های قبل از او به گوش نمی‌رسد.

پس از اداء نماز صبح، مریضه بیدار شد و مکرر صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: قربان حضرت أبو الفضل‌علیه‌السلام بشوم که شفایم داد.

آثار یرقان به کلی از جسم او محو شده بود. آری با سلامت کامل بلند شد و مشغول امور خانه‌داری و سرپرستی بچه‌ها گردید و غذا را با کمال میل خورد.

از او پرسیدم: چه طور شد که شفا گرفتی؟

جواب داد: دیشب با نهایت اضطراب، پی در پی صدا می‌زدم: یا أبا الفضل العباس! به دادم برس، تا آنکه خوابم برد. در عالم خواب، دیدم در بیابان وسیعی هستم که به کنار دجله منتهی می‌گشت. آبی که نهری عریض و طویل بود و نخل‌های خرمایی هم در کنار آن دیده می‌شد. در آن‌جا ساختمان دو طبقه خیلی بزرگ و عالی‌ای بود که هر طبقه‌اش چندین اطاق داشت و جمعیت زیادی به دنبال یک‌دیگر، یا أبا الفضل گویان، به سوی آن قصر باشکوه می‌رفتند.

---

۱. غرر الحکم/۱۹۳.

۲. نهج البلاغه/۳۹۱ (نامه ۳۱).

۳. من لا یحضره الفقیه ج۴/۳۸۴.

من از آن‌ها سؤال کردم: شما کیستید و کجا می‌روید و این قصر از چه کسی است؟

در پاسخ گفتند: ما همه مریض و حاجتمندیم و گرفتاری داریم و این قصر باشکوه هم شفاخانه حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام است. الان هم خود آن حضرت به قصر تشریف آورده‌اند. ما می‌رویم دست به دامن آن حضرت بشویم.

من هم در پی آن جمعیت به طرف آن قصر با شکوه به راه افتادم. به ایوان قصر که رسیدم، متحیر و خسته حال و با شدت مرضی که داشتم، پیش خود گفتم: آیا آقا أبا الفضل علیه‌السلام در این طبقه پایین تشریف دارند یا در طبقه بالا؟ و باز مکرر می‌گفتم: ای مولا! و ای آقای بزرگوار! أبا الفضل! یک نگاهی و توجهی هم به جانب من بفرمائید. من که نمی‌دانم در کدام یک از اطاق‌های این عمارت هستید.

خلاصه، سرِ پله‌ای نشستم. ناگهان دیدم از ایوان طبقه دوم، یک آقای نورانی و دارای عمامه سبز، از سر نرده‌های طبقه بالا خم شد و فرمود: من خودم أبا الفضلم علیه‌السلام، از پله‌ها بالا بیا و به اطاق اول دست راست برو، یک خانم بزرگواری هم آن‌جاست، خدمت او باش تا بیایم (و) شفای تو را هم از خدا بخواهم.

من از پله‌ها بالا رفته و وارد طبقه دوم گشته و داخل همان اطاق اول که فرموده بود، شدم. دیدم خانمی مجلله و نورانی در آن‌جا نشسته است.

به من فرمود: بیا داخل اطاق، بنشین.

به آن خانم سلام کردم و نشستم و عرض کردم: ای بی‌بی! شما کیستید؟

فرمودند: من أمّ البنین مادر أبا الفضلم علیه‌السلام. از بس که مردم مریض و گرفتار به او مراجعه می‌کنند، چند روز است پسرم را ندیده‌ام. تو هم غصه مخور، همین حالا پسرم عباس علیه‌السلام می‌آید و تو را هم به اذن خدا شفا می‌دهد.

چیزی نگذشت که دیدم که آن آقای بزرگوار، یعنی حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام تشریف آوردند و به مادرشان سلام کردند و فرمودند: مادر! از اینکه چند روز نزد شما نیامده‌ام، نگران نباشید. از بس شیعیان‌مان گرفتارند و درِ خانه خدا به من متوسل می‌شوند، من هم از جدم رسول الله و پدرم علی و مادرم فاطمه زهرا و برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام در جلسات متعدد دعوت می‌کنم تشریف می‌آورند و برای شفای مریض‌ها و نجات گرفتاران و حاجتمندان دعا می‌کنیم و خداوند متعال هم دعاهای ما را در حق متوسلین به ما خانواده اجابت می‌کند و گرفتاری‌های آن‌ها رفع می‌شود و مریض‌ها را شفا عطا می‌فرماید. سپس رو به من کرد و فرمود: ای خانم! برای شما هم در جلسه امروز دعا شد و خداوند به شما هم شفا عطا فرمود. نگران نباشید!

دیدم آن خانم بزرگوار که فرمود: من أمّ البنین سلام‌الله‌علیها هستم، مثل پروانه به دور آن حضرت می‌گردید و از ملاقات با فرزندش اظهار خوشحالی می‌کرد و می‌فرمود: بله، خداوند به برکت پسرم همه مریض‌ها را که با خلوص نیت به او متوسل می‌شوند، شفا می‌دهد.

و در همان حال از نظرم محو شدند و من از خواب بیدار شدم. به برکات و عنایات حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام خود را سالم و شفا یافته دیدم.[۱]

د) پاک و باصفا و زنده بودن دل

اگر دل انسان که حرم الهی است از آلودگی‌ها و کثافاتی مثل حبّ دنیا، کبر، سوء ظن به خداوند و... پاک گردد، چنین دلی جای‌گاه خداوند شده و کم‌ترین اثرش استجابت دعای او خواهد بود.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبرخدا (در جواب سؤال از اسم اعظم خداوند): تمام اسم‌های خداوند، اعظم است. قلبت را از غیر خدا خالی کن، و (سپس) او را به هر نامی که خواستی صدا بزن، پس اسم‌های او در حقیقت با هم فرقی ندارند بلکه او خدای واحد قهار است.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: زمانی بر امّتم پیش آید که مردم باطن‌هایشان پلید، و به خاطر طمع در رسیدن به دنیا ظاهرشان زیبا باشد، در حالی که در پی اجر و ثواب خدای عزّ و جلّ نیستند (و) کارشان ظاهرسازی و خودنمائی است که ترسی از خدا همراه ندارد، خداوند هم همه را به خاطر آن عذاب نماید، آن‌گاه مانند شخص غریق برای نجات خویش دعا کنند، اما پذیرفته نشود.[۳]

۳ـ امیرالمؤمنین علی (در جواب سؤالِ از اینکه چرا با وجود اینکه خداوند فرموده: «أدعونی أستجب لکم»[٤] اما دعاهای ما مستجاب نمی‌شود؟): زیرا دل‌های شما نسبت به هشت خصلت، خیانت کرده است:

اول: در حقیقت، خداوند را شناختید، اما آن‌طور که بر شما واجب کرده بود، حقّش را ادا نکردید، پس این شناختنتان، ذره‌ای (به دردتان نخورده و) شما را بی‌نیاز نکرد.

دوم: همانا به رسول‌خدا ایمان آوردید (و) سپس با سنّت و مرام او مخالفت نموده و شریعتش را نابود ساختید، پس کجاست ثمره ایمانتان؟

سوم: قرآن را خواندید، اما به آن عمل ننموده و گفتید: شنیدیم و اطاعت نمودیم، اما مخالفت کردید.

چهارم: به درستی‌که گفتید: از جهنم می‌ترسید در حالی که همیشه به واسطه گناهانتان بدن‌هایتان را در معرض آن قرار می‌دهید، پس کجاست خوفتان؟

پنجم: همانا گفتید: مشتاق بهشت هستید در حالی که پیوسته اعمالی را انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌کند، پس کو اشتیاقتان؟

ششم: همانا نعمت مولایتان را خوردید، اما تشکر ننمودید.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/ ۳۶۰.

۲. مصباح الشریعة/۱۳۲.

۳. ثواب الاعمال/۲۵۳.

٤. سوره غافر/ ۶۰.

هفتم: بلاشک خداوند، شما را به دشمنی شیطان امر نموده و فرمود: «حقیقتا که شیطان دشمن شماست، پس با او دشمن باشید»[۱]، اما شما در زبان، با او دشمنی و در عمل، رفاقت نمودید.

هشتم: حقیقتا عیوب مردم را در نظر و معایب خودتان را نادیده گرفتید. (لذا) کسی را که خودتان بر ملامت، مستحق‌تر از او بودید، سرزنش کردید.

پس با این اوصاف، و در حالی که درها و راه‌های دعا را بسته‌اید، کدام دعا برایتان مستجاب شود؟ پس باتقوا شده و اعمالتان را اصلاح نموده و درونتان را پاک کرده و امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا خداوند دعایتان را مستجاب کند.[۲]

۵) صداقت

اگر انسان در دعا و درخواست از خداوند صداقت داشته و حقیقتا حاجت و خواسته‌اش مورد نیازش باشد یعنی با تمام وجود به آن خواسته احساس نیاز کند، چنین شخصی مورد مرحمت خداوند بخشنده قرا خواهد گرفت. علامت اینکه انسانی صادقانه دعا می‌کند این است که تمام تلاش و همت خویش را در رسیدن به حاجت به کار گرفته و به تمام اسباب و علل مشروعه روی می‌آورد.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (در جواب سؤال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مبنی بر اینکه چگونه خداوند متعال را صدا بزنم؟): از روی صداقت و یقین.[۳]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام (در جواب سؤال از اینکه چرا گاهی اوقات دعای مؤمن مستجاب می‌شود و گاهی نه، در حالی که خداوند فرموده: «أدعونی أستجب لکم»[٤]): بنده هرگاه با نیتی راست و قلبی مخلص، خدای تبارک و تعالی را صدا بزند، بعد از اینکه به عهد خداوند عزّ و جلّ (ایمان و اطاعت او) وفا و عمل نمود، دعایش مستجاب می‌شود و (اما) هرگاه بی‌نیت راست و بدون اخلاص او را بخواند، جوابش داده نمی‌شود. آیا خداوند متعال نمی‌فرماید: «به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم»[٥]، پس هر کس به عهد خداوند وفا کند، به عهدش وفا می‌شود.[٦]

سخن اولیاء الله

---

۱. سوره فاطر/۶.

۲. أعلام الدین/۲۶۹.

۳. بحار الأنوار ج۳۵/۳۸۲.

٤. سوره غافر/۶۰.

٥. سوره بقره/۴۰.

٦. اختصاص/۲۴۲.

۱ـ شهید مطهری (در توضیح شرائط دعا): شرط اولش این است که واقعاً خواستن و طلب در وجود انسان پیدا شود و تمام ذرات وجود انسان مظهر خواستن گردد، واقعاً آن‌چه می‌خواهد به صورت یک احتیاج و استدعا و حاجت درآید، همان‌طوری که اگر در یک نقطه بدن یک احتیاجی پیدا شود تمام اعضا و جوارح شروع می‌کنند به فعالیت و حتی ممکن است عضوی به مقدار زیادی از کار خود بکاهد برای رفع احتیاجی که در فلان نقطه بدن پیدا شده است. اگر مثلًا تشنگی بر انسان غلبه کند اثر تشنگی در وجناتش پیدا می‌شود، حلق و کبد و معده و لب و زبان و کام همه، آب می‌گویند. اگر هم در آن حال بخوابد آب را به خواب می‌بیند، چون واقعاً بدن محتاج به آب است. احتیاج روحی و معنوی انسان ـ که جزئی از عالم خلقت است ـ نسبت به کل جهان همین‌طور است. روح انسان جزئی است از عالم وجود؛ اگر واقعاً خواهش و احتیاجی در وجودش پیدا شود، دست‌گاه عظیم خلقت آن را مهمل نمی‌گذارد.[۱]

۲ـ علامه سید محمدحسین طباطلائی: خدای تعالی وعده «أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ"»[۲] خود را مقید کرده به قید «إِذا دَعانِ...» و چون این قید چیزی زائد بر مقید نیست، می‌فهماند که دعا باید حقیقتا دعا باشد، نه این که مجازا و صورت آن را آوردن، آری وقتی می‌گوئیم: به سخن ناصح گوش بده وقتی تو را نصیحت می‌کند، و یا عالم را در صورتی که عالم باشد احترام کن، منظورمان این است که آن نصیحتی را باید گوش داد که متصف به حقیقت خیرخواهی باشد. و آن عالمی را باید احترام کرد که حقیقتا عالم باشد یعنی به علم خود عمل کند، جمله: «إِذا دَعانِ» نیز همین را می‌فهماند، که وعده اجابت هر چند مطلق و بی‌قید و شرط است، اما این شرط را دارد که داعی حقیقتا دعا کند، و علم غریزی و فطریش منشأ خواسته‌اش باشد، و خلاصه قلبش با زبانش موافق باشد، چون دعای حقیقی آن دعائی است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت که دروغ در کارش نیست آن را بخواهد نه تنها زبان سر، که به هر طرف می‌چرخد، به دروغ و راست و شوخی و جدی و حقیقت و مجاز.

پس سؤال فطری از خدای سبحان هرگز از اجابت تخلف ندارد، در نتیجه دعائی که مستجاب نمی‌شود و به هدف اجابت نمی‌رسد، یکی از دو چیز را فاقد است و آن دو چیز همان است که در جمله: «دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ» به آن اشاره شده.

اول این است که دعا دعای واقعی نیست، و امر بر دعا کننده مشتبه شده، مثل کسی که اطلاع ندارد خواسته‌اش نشدنی است، و از روی جهل همان را درخواست می‌کند، یا کسی که حقیقت امر را نمی‌داند، و اگر بداند هرگز آن‌چه را می‌خواست درخواست نمی‌کرد، مثلا اگر می‌دانست که فلان مریض مردنی است و درخواست شفای او درخواست مرده زنده شدن است هرگز درخواست شفا نمی‌کند، و اگر مانند انبیاء این امکان را در دعای خود احساس کند، البته دعا می‌کند و مرده زنده می‌شود، ولی یک شخص عادی که دعا

---

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۲۳/۷۸۴.

۲. سوره بقره/۱۸۶.

می‌کند از استجابت مأیوس است، و یا اگر می‌دانست که بهبودی فرزندش چه خطرهایی برای او در پی دارد دعا نمی‌کرد، حالا هم که از جهل به حقیقت حال دعا کرده مستجاب نمی‌شود.[۱]

شاهد

۱ـ روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام پنج پیمانه خرمای بُغیبغه[۲] برای مردی فرستاد. اتفاقا آن مرد کسی بود که خودش اهل بذل و بخشش بوده و از هیچ کس تقاضای کمک نمی‌کرد.

مردی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: به خدا قسم! فلان شخص، چیزی از شما نخواسته است، لذا یک پیمانه خرما هم برایش کافی بود، پس چرا پنج پیمانه دادید؟

فرمود: خداوند مثل توئی را در میان مسلمانان زیاد نکند! من می‌بخشم و تو بخل می‌کنی! اگر به کسی که امید به من دارد بعد از درخواستش عطا کنم، در این صورت، بهای چیزی را که از او گرفته‌ام، به او داده‌ام، زیرا باعث شده‌ام که رویش را که برای خدای من و خدای خودش به هنگام عبادت و طلب حوائج، به خاک می‌ساید، به من بذل کرده و از آبرویش بگذرد، پس هر کس درباره برادر مسلمان خود چنین کند، در حالی که بداند که او شایسته لطف و محبت اوست، در دعائی که برای او نموده، به خداوند راست نگفته است. او با زبانش بهشت را برای آن مؤمن آرزو می‌کند، اما از مال فانی خود به او نمی‌دهد، زیرا بنده در دعای خود می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» وقتی آمرزش را برای او طلب می‌کند، بهشت را برایش طلبیده است، کسی که در حرف، چنین بگوید، اما اهل عمل نباشد، به انصاف رفتار ننموده است.[۳]

توضیح: اگر کسی که در حق برادر دینی‌اش دعا نموده و از خداوند خواسته که او را بخشیده و بهشتی نماید، در همین دنیا به آن مؤمن، لطف و احسان نکند، معلوم می‌شود دعایش صرفا لقلقه زبان بوده و صادقانه نبوده و حقیقتا طالب خیر و خوشی او نمی‌باشد.

۲ـ شخص صالحی در مسجد، بعد از نمازش در حق برادران مؤمنش دعا می‌نمود. وقتی که از مسجد بیرون آمد، متوجه شد، پدرش از دنیا رفته است. بعد از اینکه از کفْن و دفْن پدر، فارغ شد، به سراغ ارثی که از پدر برایش مانده بود رفته و مشغول تقسیم آن در میان همان برادران دینی‌ای که در حقشان دعا می‌کرد، شد.

کسی نسبت به این کارش اعتراض نمود.

در جواب گفت: من در دعایم برای این‌ها بهشت را می‌خواستم، حال که در همین دنیا فرصتی برای احسان به آن‌ها پیش آمده بر آن‌ها بخل بورزم؟![۴]

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان ج۲/۴۵.

۲. نام زمین یا چشمه‌ای در مدینه که نخل‌های فراوانی داشته و متعلق به اهل‌بیت بوده است.

۳. من لا یحضره الفقیه ج۲/۷۱.

٤. دعوات/۲۹۰.

و) صدقه دادن

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق‌عليه‌السلام: پدرم هرگاه حاجتی داشت به هنگام ظهر (زوال خورشید)، آن را طلب می کرد، پس هنگامی‌که قصد دعا می‌کرد، مقداری صدقه می‌داد و قدری عطر می‌زد و به مسجد رفته و برای حاجتش با آن‌چه که خدا می‌خواست (با دعاهای خاص) دعا می‌نمود.[۱]

ز) حضور قلب

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق‌عليه‌السلام: خدای عزّ و جلّ دعایی که از روی دل غافل باشد، مستجاب نمی‌کند، پس هرگاه دعا کردی با دلت به خدا روی آور سپس یقین به اجابت پیدا کن.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق‌عليه‌السلام: هرگاه دعا کردی با دلت دعا کن و یقین داشته باش که حاجتت بر در است.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق‌عليه‌السلام: وقتی که پیامبر از خداوند طلب باران نمود و باران آمد (آن‌قدر باران بارید) تا اینکه مردم گفتند: غرق می‌شویم و پیامبر اکرم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله با دستش به ابرها اشاره نموده و آن‌ها را برگرداند و فرمود: خدایا! (این ابرها را) بر اطراف ما بفرست و نه بر ما.

مردم گفتند: ای رسول خدا‌صلى‌الله‌عليه‌وآله! بار قبل برای ما از خداوند، باران خواستی، ولی نیامد، اما این بار که دعا کردی باران بارید؟ حضرت فرمود: دفعه اول دعا کردم، ولی در دل نیت باران نداشتم، اما بار دوم با نیت دعا نمودم.[٤]

توضیح: ظاهرا روایت می‌فرماید: حضرت بار اول بنا بر مصالحی، قصد جدی برای نزول باران نداشته و صرفا برای اینکه مردم از ایشان ناراحت نشوند و یا به دلیل دیگری دعا فرمودند، ولی بار دوم ایشان موقع دعا با حضور قلب و از روی جِدّ دعا کرده‌اند، لذا روایت می‌خواهد بفرماید: در وقت دعا انسان باید متوجه دعایش بوده و بداند از خداوند چه می‌خواهد.

شاهد

حضرت موسی‌عليه‌السلام بر یکی از روستاهای بنی اسرائیل گذشت. نگاهش به ثروتمندان‌شان افتاد که لباس‌هایی از مو (پلاس) بر تن داشته و خاک بر سر ریخته و در حالی که بر پاهایشان ایستاده بودند، اشک‌هایشان بر گونه‌هایشان جاری بود.

---

۱. عدة الداعی/۵۶.
۲. کافی ج۲/۴۷۳.
۳. عدة الداعی/۱۴۴.
٤. کافی ج۲/۴۷۴.

آن حضرت از روی ترحم و دل‌سوزی بر حال آن‌ها گریسته و فرمود: خدایا! اینان بنی اسرائیل هستند که مانند کبوتر، گریسته و مانند گرگ، زوزه کشیده و همچون سگ، عوعو می‌کنند.

خداوند به او وحی فرمود: این کارها برای چیست؟ آیا به خاطر اینکه گنجینه من تمام شده یا اینکه دارایی‌ام کم گشته (و) یا من ارحم الراحمین نیستم؟ و لکن به آن‌ها اعلام کن: من به آن‌چه در دل دارند، آگاهم. آنان مرا می‌خوانند در حالی که حضور قلب نداشته و دلشان به دنیا مایل است.[۱]

سؤال: آیا ادعیه و اذکاری که بدون حضور قلب گفته می‌شود، تأثیری هم دارند یا خیر؟

جواب

سخن اولیاء الله

علامه حسن حسن‌زاده آملی

أ: شرط بسیار مهمّ تأثیر اذکار و ادعیه و اوراد و مانند این‌ها طهارت (پاکی از گناهان) انسان است که صرف لقلقه لسان سودی نبخشد. بلکه مبادا موجب قساوت و بُعد هم بشود، زیرا که ذکر عاری از فکر است، یعنی قلب بی‌حضور است و قلب بی‌حضور، چراغ بی‌نور است و شخص بی‌نور، از ادراک حقایق دور است. و مثَل ذکر بی‌حضور مثَل کوری است که در دست او مشعل نور است.[۲]

ب: شیخ (محی الدین ابن عربی) در فضیلت و اسرار ذکر، لطائفی دارد از آن جمله می‌گوید: «چه نیکو فرموده است رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که: الا أنبّئکم بما هو خیر لکم و افضل من أن تلقوا عدوّکم فتضربوا رقابهم و یضرب رقابکم؟ ذکر اللّه.[۳،۴] آیا شما را خبر ندهم به آن‌چه که جهاد و غزوه شما در راه خداست؟ آن ذکر باری سبحانه است.

زیرا قدر این نشأه را جز آن کسی که خدا را به ذکر مطلوب، ذکر می‌کند، نمی‌داند، چه اینکه حق تعالی هم‌نشین ذاکرش است، و هم‌نشین، برای ذاکر، آشکار است و هرگاه ذاکر، حق سبحانه را که هم‌نشین اوست مشاهده نکند، ذاکر نیست».[۵]

سعی کن که ذکر را قلب بگوید که عمده، حضور قلب است و گر نه ذکر با قلب غافل، پیکر بی‌روان و کالبد بی‌جانست... .[۶]

---

۱. بحار الأنوار ج۹۰/۳۲۱.

۲. رساله نور علی نور/۶۲.

۳. تفسیر روح البیان ج۳/۳۰۷.

٤. حدیث را با این الفاظ در غیر از تفسیر روح البیان که مربوط به قرن ۱۲ است، در هیچ‌یک از منابع و مجامع اصلی و اولیه روائی نیافتیم، گر چه با تعبیراتی نزدیک به این الفاظ، در بسیاری از کتب روائی اهل سنت آمده است.

۵. فصوص الحکم/۱۶۸.

٦. رساله نور علی نور/۳۷.

ح) نداشتن محبت دنیا در دل

شاهد

۱ـ حضرت موسی علیه‌السلام از کنار مردی که در حال گریه بود، عبور نمود. (بعد از اینکه ایشان موقع برگشتن از کار) به کنار مرد رسید، دید هنوز گریه می‌کند.

موسی علیه‌السلام فرمود: پروردگارا! بنده تو از ترس تو گریه می‌کند.

خداوند فرمود: ای پسر عمران! (اگر آن‌قدر گریه کند که) مغز سرش همراه اشک‌هایش از چشمانش خارج شود و (آن‌قدر) دستانش را بالا بگیرد تا بیفتند، تا محبت دنیا را در دل داشته باشد، او را نخواهم بخشید (و دعایش را مبنی بر استغفار و آمرزش، برآورده نمی‌کنم).[۱]

۲ـ یکی از عرفا با توسل به دعا یعقوب لیث را که سخت بیمار بود، مداوا کرد. وقتی مال زیادی برایش آورده و در پیشش گذاشتند، عارف به آن مال توجه نکرده و گفت: ما این عزت دنیا را که داریم، از نگرفتن داریم، نه از پیدا نکردن و به دست نیاوردن. اگر دل ما به دنیا میل داشت، دعای ما مستجاب نمی‌گشت.[۲]

ط) حلال بودن غذا و کسب و کار

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: همانا بنده دستش را به درگاه خداوند بالا می‌برد در حالی که خوراکش حرام است. با چنین حالی چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟[۳]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: درآمد و کسب را پاک کن تا دعایت مستجاب شود همانا انسان لقمه (حرام) به دهان می‌گذارد (و) تا چهل روز دعایی از او پذیرفته نمی‌شود.[۴]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هر کسی دوست دارد دعایش مستجاب شود باید خوراک و کسب و کارش را پاک و حلال کند.[۵]

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (در جواب شخصی که به ایشان گفت: دوست دارم دعایم مستجاب شود): شکمت را پاک کرده و حرام را در آن داخل ننما.[۶]

---

۱. التحصین (ابن فهد حلی)/۲۷.
۲. مردان علم در میدان عمل ج۸/ بخش سوم، سرّ اجابت دعای عارف.
۳. ارشاد القلوب ج۱۴۹/۱.
٤. مكارم الأخلاق/۲۷۵.
۵. عدة الداعی/۱۳۹.
٦. وسائل الشیعه ج۱۴۵/۷.

۵ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: کسب وکارت را پاکیزه و حلال کن (آن‌گاه) دعایت مستجاب می‌شود. حقیقتا شخصی لقمه (حرامی) را به سوی دهانش بالا می‌برد (و) در نتیجه تا ۴۰ روز دعایی از او قبول نمی‌گردد.[۱]
۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: کسی که استجابت دعا خوشحالش می‌کند، باید کسب و کارش را پاک کند.[۲]

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه یکی از شما خواست دعایش قبول گردد، پس باید کسب و کار خود را (از حرام) پاکیزه نموده و از (عهده) مظالم مردم بیرون شود و بی‌تردید دعای بنده‌ای که در شکمش مال حرام، یا در نزدش مظلمه‌ای برای احدی از مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود (و قبول نمی‌گردد).[۳]
۸ـ حدیث قدسی: (خداوند می‌فرماید:) از تو دعا و بر من اجابت است. هیچ دعایی جز دعای کسی که مال حرام می‌خورد از من محجوب و دور نمی‌ماند.[٤]

نکته: اولا: از اطلاق روایات گذشته فهمیده می‌شود که غذا و کسب و کار حرام در هر حالی چنین آثاری دارد خواه انسان بداند که حرام است و خواه نداند.
خود این‌جانب (مؤلف) روزی شخصا از حضرت آیة الله محمدتقی بهجت سؤال کردم که اگر انسان نداند غذایی حرام است و از آن بخورد آیا چنین غذایی بر روح انسان تأثیر منفی می‌گذارد؟ ایشان در جواب فرمودند: با استغفار زیاد، اثر این غذا را بردارید.
ثانیا: از آن‌جا که کسب و کار، وسیله تهیه مایحتاج زندگی است و در این حدیث امر به پاک و حلال بودن آن کرده‌اند، معنایش این است که لباس و خانه و سایر وسائل زندگیت نیز باید پاک باشد.

ی) اصرار و پافشاری

دست از طلب ندارم تا کام من برآید — یا جان رسد به جانان یا جان من برآید

اصرار در این‌جا دو مصداق می‌تواند داشته باشد: یکی اصرار در یک مجلس و دیگری اصرار در طول زمان. منظور از اصرار در یک مجلس این است که انسان در یک زمان، خواسته‌اش را چندین مرتبه تکرار نماید، و اصرار در طول زمان به این است که خواسته‌اش را در اوقات مختلف و متعدد از خداوند بخواهد و لو در هر زمان فقط آن را یک مرتبه بخواهد. از اطلاق روایت این‌طور برداشت می‌شود که هر دوی این اصرار و الحاح‌ها، مطلوب است.

روایت

---

۱. مکارم الأخلاق/۲۷۵.
۲. جعفریات/۲۲۴
۳. بحار الأنوار ج۹۰/۳۲۱.
٤. عدة الداعی/۱۳۹.

۱ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: بنده می‌گوید: خدایا! مرا ببخش، اما خداوند از او روی‌گردان است سپس‌می‌گوید: خدایا! مرا ببخش باز خداوند از او روی گردان است برای بار سوم می‌گوید: خدایا! مرا ببخش. پس خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید: آیا به این بنده من نظر نمی‌کنید؟ از من مغفرت خواست در حالی که از او روی گردان بودم. سپس مغفرت خواست و من روی گردان بودم. دوباره مغفرت خواست. بنده من دانست که کسی جز من گناهش را نمی‌بخشد شاهد باشید که او را بخشیدم.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: در درخواست از او (خداوند) اصرار کن، (که) درهای رحمتش را بر تو می‌گشاید.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: ... و بر آوردن حاجت را در دعا پنهان ساخته، پس هیچ دعائی را کوچک مشمار، چون ممکن است همان به اجابت برسد و تو اطلاع نداشته باشی... .[۳]

۴ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: هر کس به کوبیدن در (رحمت الهی) ادامه داده و اصرار بورزد، به آن در وارد می‌شود (و حاجت روا می‌گردد).[۴]

۵ـ محمد بن علی الباقرعلیهماالسلام: به خدا قسم هیچ بنده مؤمنی برای حاجتی به درگاه خداوند عزّ و جلّ، پافشاری و اصرار نمی‌نماید جز اینکه خداوند، حاجت او را برآورده می‌سازد.[۵]

۶ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهماالسلام: دعا سپر مؤمن است و هرگاه کوبیدن در زیاد شود، آن در به رویت باز می‌گردد.[۶]

۷ـ کعب الأحبار: در تورات آمده: ای موسی! آن‌کس که مرا دوست دارد، فراموشم نمی‌کند، و آنکه به لطف و احسان من امیدوار است، در درخواست از من، اصرار می‌ورزد.[۷]

۸ـ کعب الأحبار: در تورات آمده: ای موسی! ... به بنی‌اسرائیل بگو: ... و در دعا اصرار ورزند، تا رحمت (من) در قالب مستجاب شدن (دعایشان) آن‌ها را دربربگیرد و عافیت گوارایتان گردد.[۸]

شاهد

۱ـ مرحوم ملّا قاسم رشتی: در زمان فتحعلی شاه قاجار برای اصلاح میان حاج محمدابراهیم کلباسی و آقا میر محمدمهدی... مأمور اصفهان شدم... .

---

۱. عدة الداعی/۲۰۴.

۲. تحف العقول/۷۵.

۳. معانی الاخبار/۱۱۲.

٤. غرر الحکم/۱۹۳.

٥. کافی ج۲/۴۷۵.

٦. کافی ج۲/۴۶۸.

۷. أعلام الدین/۳۲۷.

۸. عدة الداعی/۲۰۲

محل سکونت من در اصفهان خانه حاج محمدابراهیم بود. در ایام هفته روزی غیر از پنج شنبه از روی تفریح از شهر به سوی قبرستان تخت فولاد که زمین متبرکی است، بیرون رفتم، اما چون غریب بودم نمی‌دانستم که فقط در شب جمعه است که مردم به زیارت اهل قبور آن‌جا می‌روند و خیلی شلوغ است و همه چیز یافت می‌شود و سایر ایام خلوت است و جز زارع یا مسافر، کس دیگری از آن‌جا عبور نمی‌کند.

در میان خیابان که می‌رفتم، هوس قلیان کردم.

نوکری که همراهم بود، گفت: اگر چنین فکری داشتید می‌بایست می‌گفتید تا همراهمان برداریم، زیرا در سایر اوقات غیر از شب جمعه چون مردم به این‌جا نمی‌آیند و جمع نمی‌شوند، قلیان فروش‌ها هم نیستند.

گفتم: پس به خاطر قلیان از زیارت مراقد بزرگان که در این قبرستانند صرف نظر نخواهم کرد و سپس به آن تکیه که قبر مرحوم میر محمدباقر داماد اعلی‌الله مقامه است، رفتم.

از در داخل شدم، ایستادم و مشغول خواندن سوره فاتحه شدم. شخصی در گوشه حیاط تکیه نشسته بود. اگر چه تاج و بوق و پوستی نداشت، اما شبیه درویش‌ها بود.

خطاب کرد و گفت: ملا قاسم! چرا وقتی وارد این‌جا شدی بر اساس سنت پیغمبر سلام نکردی؟

از این حرف خجل شده و عذر آوردم که چون دور بودم، خواستم نزدیک شوم و آن وقت سلام کنم.

فرمودند: نه، شما ملّاها ادب ندارید.

هیبت او خیلی مرا فرا گرفت، پیش رفتم و سلام کردم.

جواب سلامم را داد و اسم پدر و مادرم را برد. سپس گفت: چون فرزند پسری از آن‌ها نمی‌مانْد، پدرت نذری کرده بود که خداوند به او پسری عنایت فرماید که اهل حدیث و خبر شود و خدا تو را به او کرامت فرمود و او هم به نذر خود وفا نمود.

عرض کردم: بله، این تفصیل را شنیده‌ام.

گفت: خیلی به قلیان علاقه داری، در این کوله‌پشتی من قلیان است، آن را بیرون بیار و قلیانی درست کن که من هم می‌کشم.

خواستم نوکرم را صدا بزنم و کار قلیان را به او محول کنم که به محض خطور این خیال فرمود: نه خودت درست کن.

عرض کردم: چشم. دست در کوله‌پشتی کردم و قلیانی که آب تازه در آن ریخته شده بود را به درآورده و از تنباکو و ذغال انگور و سنگ و چقماق به اندازه همان یک دفعه، قلیانی آماده نمودم. خودم کشیدم و به ایشان هم دادم.

پس از یکی دو بار رد و بدل کردن قلیان فرمود: آتش قلیان را بریز و در کوله‌پشتی بگذار.

اطاعت کردم.

فرمود: چند روز است وارد این مکان شده‌ام و از اهل این شهر خوشم نمی‌آید و دوست نداشتم وارد شهر شوم، اکنون می‌خواهم برای دیدن دوستی به مازندران بروم، به من گفتند: در این قبرستان چند پیامبر مدفون است که کسی نمی‌داند، بیا آن‌ها را با من زیارت کن.

ایشان برخاسته و کوله‌پشتی را به دست گرفته و روانه شد.

به جائی رسیدیم. فرمود: این‌جا قبور آن انبیاء است و زیارتی خواندند که به آن عبارات در کتب ندیده بودم. من هم او را همراهی نمودم.

سپس از آن قبور دور شده و فرمود: عازم مازندران شده‌ام، چیزی به عنوان یادگار از من بخواه.

من از ایشان علم کیمیا خواستم.

فرمود: یادت نمی‌دهم.

اصرار کردم.

گفت: روزیّ مقدر است، تا هستی روزیّ تو می‌رسد.

گفتم: چه طور می‌شود اگر روزیّ من از راه در به دری نرسد؟

فرمود: دنیا این قدر قابل نیست.

عرض کردم: این خواهش من به خاطر دنیا دوستی نیست.

فرمود: پس چرا از چیزهای منتخب، دنیا خواستی؟

باز خواهش خود را تکرار کردم.

فرمود: اگر مرا در مسجد سهله دیدی، به تو می‌آموزم.

عرض کردم: پس دعائی به من بیاموزید.

فرمود: دو دعا می‌آموزم: یکی مخصوص خودت و یکی برای نفع عموم مردم که اگر مؤمنی در بلائی بیفتد، آن را بخواند، و مجرب است و سپس هر دو دعا را قرائت فرمود.

عرض کردم: افسوس که قلمدان با خود ندارم و حفظ هم که نمی‌توانم نمایم.

فرمود: من قلمدان دارم، از کوله‌پشتی بیرون بیار.

وقتی در کوله‌پشتی دست کردم نه قلیانی بود و نه لوازم درست کردن آن، فقط قلم‌دانی با یک قلم و یک دوات و قطعه کاغذی به قدر نوشتن آن دعاها دیدم.

متعجب شده و به فکر فرو رفتم.

با تندی فرمود: زود باش، مرا معطل مکن که می‌خواهم بروم.

من هم با اضطراب، سر به زیر افکنده و مهیای نوشتن شدم. اول دعای مخصوص را بیان کرد و من نوشتم.

وقتی به دعای دیگر رسید و خواند: «یا محمد یا علی یا فاطمه یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی» قدری صبر کردم.

فرمود: این عبارت را غلط می‌دانی؟

عرض کردم: بله! چون خطاب به چهار نفر است، پس فعل بعد از آن‌ها هم می‌بایست به صورت جمع گفته شود.

فرمود: اشتباه کردی. ناظم کل، حضرت صاحب الأمر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه است و دیگران در ملک او تصرف نمی کنند. محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام را در نزد آن بزرگوار، شفیع قرار می‌دهم و سپس به تنهائی از او کمک می‌طلبم.

دیدم جواب متینی است، پس نوشتم.

همین‌که تمام شد، سر بلند کردم و هر چه نگاه کردم، ایشان را ندیدم.

از نوکرم سراغ او را گرفتم، اما او چیزی ندیده بود.

با حالی که تا آن روز مثل آن در من پیدا نشده بود، به شهر و خانه حاج محمدابراهیم برگشتم.

ایشان در کتاب‌خانه بود. گفت: آخوند مگر تب کرده است؟

گفتم: نه! واقعه‌ای بر من گذشته است. سپس نشستم و ماجرا را برایش نقل نمودم.

گفت: این دعا را آقا محمد بید آبادی به من آموخته است و در پشت کتاب دعا نوشته‌ام.

سپس برخواست و کتاب مزبور را آورد. دید نوشته: «ادرکونی و لا تهلکونی»، پس هر دو فعل را به صورت مفرد نوشت.

من دیگر با کسی این واقعه را در میان نگذاشتم.

چند روز بعد عازم طهران شدم و چون به هنگام آمدنِ به اصفهان در کاشان از مرحوم حاج سید محمدتقی پشت مشهدی دیدن نکرده بودم، در زمان برگشتن خواستم تلافی کنم.

عصر پنج شنبه بود. به پشت مشهد رفته و از ایشان دیداری نمودم.

ایشان در همان زمان، مجلس روضه خوانی داشت و به من هم تکلیف کرد که منبر برو و حدیثی بخوان.

من هم اجابت نمودم.

وقتی نزدیک غروب آفتاب شد خواستم برگردم، اما ایشان نگذاشت.

وقت خواب شد، وقتی که هر دو دراز کشیده بودیم، جناب سید فرمود: آخوند! اگر اصرار کرده بودی از کیمیا هم محروم نمی‌ماندی.

از شنیدن این سخن برخواستم و عرض کردم: بله.

فرمود: بخواب. من با آن شخص دوستم، اگر تا من زنده‌ام این حرف را جائی بگوئی تو را نخواهم بخشید.[۱]

توضیح: در این ماجرا این ولیّ خدا به عنوان یکی از اولیای الهی که تمام وجودشان در خدمت و اراده خداوند است، مظهر لطف و عنایت خداوند می‌گردد.

---

۱. دار السلام (عراقی)/۳۱۷.

۲ـ مرحوم آقا نجفی قوچانی: زمانی در نجف قرض من از دو قران و چهار قران که در طول مدت دو سال از رفقا گرفته بودم، به بیست و هفت تومان رسیده بود و من هر چه فکر کردم راهی برای ادای قرض نیافتم و اگر چه طلب‌کارها هیچ کدام مطالبه نمی‌کردند و حتی می‌گفتند: اگر پول می‌خواهی موجود است، ولی من به خاطر طولانی شدن زمان قرض، از آن‌ها خجالت می‌کشیدم و هر چه خود را به کارهای دیگر مشغول می‌ساختم، ولی از خیال این قرض سنگین بیرون نمی‌رفتم و همیشه محزون و غمناک بودم و اگر در اثر صحبت و خنده‌ای از آن غافل می‌شدم، ولی همین‌که به یاد آن می‌افتادم فورا غم و اندوه، تمام شراشر وجودم را تکان می‌داد.

... از این رو، به ختومات و توسلات به ائمه اطهار و پیغمبر علیهم‌السلام رو آوردم و در یک سفر که فصل زیارت هم نبود، پیاده به زیارت کربلا رفته و در حرم عرض شکایت نموده و بعد از دو روز، مراجعت کردم.

سپس یک ختم چهارده هزار صلوات به اسم چهارده معصوم علیهم‌السلام برداشتم که در یک شب جمعه بعد از غسل و نماز مغرب و عشاء رو به قبله دو زانو نشستم و تا نیم ساعت به اذان صبح مانده، سیزده هزار صلوات آن را تمام نمودم و مال حضرت حجت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به اسم گرو نگه داشتم تا شب جمعه دیگر بعد از روا شدن حاجتم بگویم و وقتی دیدم جمعه رسید و از حاجتم خبری نشد، وضو گرفتم و بعد از نماز مغرب و عشاء تسبیح برداشتم و گفتم: من هزار صلوات حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در گرو نگه نمی‌دارم و می‌خوانم، می‌خواهند قضای حاجت بکنند یا نکنند، خود می‌دانند و من این صلوات‌ها را به آن‌ها بخشیدم، مزد خواستن یعنی چه؟ یعنی لُبّ مطلب باز این بود که به این گذشت و مشتی گری کردن من، بلکه آن‌ها سر غیرت بیایند و زودتر مقصودم را انجام دهند، اما باز هم خبری نشد.

به بیرون از شهر رفته و صورت قبر پیغمبر را ساخته و با اشاره به آن صورت قبر، هزار مرتبه گفتم: صلی الله علیک یا رسول الله! و پس از آن، حاجت خواستم، اما باز هم نشد.

خلاصه به آن‌چه از کتب ادعیه و مندرجات در کاغذْ سفیدْ کهنه‌ها و خواص سور و آیات قرآنی و ختومات برای ادای دین و وسعت رزق و مطلق حاجت که دیده و شنیده بودم، عمل کردم، ولی اثر و خبری که نشد، هیچ، بلکه به قدری بر حزن و اندوهم افزوده شد که نزدیک بود دیوانه گردم.

عصر جمعه‌ای از روضه برخاسته و به سمت صحن می‌رفتم و در فکر این ختومات بودم که اثری نکردند، تا به مسجد هندی رسیدم. به خاطرم خطور کرد که به هر امام و پیغمبر و ولی‌ای متوسل شدم و بدون واسطه به در خانه خود خدا با اینکه چیزدار و کهنه دارتر از همه است، توسل نجسته‌ام. باز به قول خودمان هر چه هست، دود از کُنده می‌آید، باید به مسجد رفت.

پس داخل مسجد شدم. هوا گرم و مسجد خلوت بود. دو رکعت نماز حاجت و یک سوره «یس» خوانده و شروع به ختم «امن یجیب المضطر...»[۱] کردم. چون تنها بودم به هزار و دویست قناعت کردم و تا نزدیک غروب تمام نمودم. بعد از نماز به خدا عرض کردم که: تو اگر لجت گرفته که به در خانه دیگران رفته‌ام والله

۱. سوره نمل/۶۲.

بالله تالله از این رو بوده که آنان مقرّبین درگاه تو و وسیله و شفعاء و وسائط فیض تو بودند، نه آنکه بدون اذن شما آن‌ها کاری می‌توانند بکنند که بر تو ناگوار آید، بر فرض که آن‌طور بوده حالا چه می‌گویی؟ نمی‌توانی بگویی: از در و دیوار مسجد خواستی؟ فقط از تو خواستم و از قولت که گفته‌ای: «ادعونی استجب لکم»[1] هم نمی‌توانی برگردی و اگر بگویی: به حد اضطرار نرسیده، پس معنای اضطرار کدام است؟ دیوانه شدن و یا از غصه مردن است که آن وقت مضطری نیست. مضطر کسی است که دستش از زمین و آسمان کوتاه باشد مثل من. غرض اینکه بهانه برایت نمانده. بعد از این هم دعا و وردی نخواهم کرد، خودت می‌دانی، و از مسجد بیرون رفتم.

داخل صحن شدم و سلامی به حضرت نمودم.

شخصی که عبا به سرش کشیده بود، به من رسید و هیجده قِران به من داد و گفت: این را آخوند[2] به تو داده و گذشت.

من زود به طرف آسمان نگاه کرده و گفتم: خدایا! اگر چه شکمم نیز گرسنه بود و این به موقع رسید، لیکن حاجتی که از تو خواستم اشتباه نشود، ادای دین بود نه شکم سیری و آن بیست و هفت تومان است آن‌هم یک‌جا نه به تدریج، اگر صد تومان همه خرده خرده بدهی حساب نیست و بعد از این دیگر به سر من شیره مالید نخواهد شد، کارد به استخوان رسیده.

این تشرها را زدم، اما خیلی امیدوار بودم که از رسیدن همین هیجده قران که مخارج فعلیه راه افتاد، خدا به سر مرحمت آمده است و قضای حاجت خواهد نمود، حالا چند روزی هم دیر و زودی بشود، نباید زور آورد.

... گوشتی گرفته و به حجره آمدم و آن شب را با اطمینان قلب و شکم سیر گذراندم.

... از ختم «امن یجیب» من یک هفته گذشت که از خراسان کاغذی رسید که نوشته بود: صد تومان پول به جهت آخوند حواله شد و به آخوند نوشتیم: بیست و هفت تومان آن را به شما بدهند و شما از آخوند مطالبه کنید.

خوشحال شدم که خدا کار کُن‌تر و حرف شنوتر و سریع‌الاجابةتر از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام است.

رو به منزل آخوند حرکت کردم. در بین راه فکر کردم که این نامه یک ماه قبل نوشته شده است، پس زمینه کار را ختومات و توسلات سابق درست نموده است.

به منزل آخوند رسیدم، عرض کردم: چنین نامه‌ای به من رسیده است.

فرمود: به من هم نوشته‌اند و لکن آن تاجر در نجف نیست، تا هفته دیگر صبر کن وقتی که آمد، به نوشته عمل خواهد شد.

من از اوج خوشحالی، پائین آمدم. ... هفته بعد پول رسید و قرض‌ها را ادا کردم.[3]

---

۱. سوره غافر/۶۰.

۲. ظاهرا منظور، مرحوم آخوند محمدکاظم خراسانی (صاحب کتاب کفایه) است.

۳. سیاحت شرق/۳۸۰.

۳ـ حجة الاسلام سیّد مصطفی برقعی (فرزند مرحوم میر سیّد حسن مجتهد قمی): یکی از خدّام حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها به نام آقا علی، گرفتاری‌های فراوانی داشت، از جمله چند بیماری داشت.

در شبی که نوبت کشیک او بود، درهای حرم بسته می‌شود و او در رواق‌های بالای سر قدم می‌زده که یک‌مرتبه ندایی می‌شنود که: آقا علی! داخل حرم بیا.

چون درهای حرم بسته بود و کسی در حرم نبود، آقا علی دچار وحشت و تعجّب می‌شود. وی مکرّر این ندا را می‌شنود و هر لحظه بر حیرت و اضطرابش افزوده می‌گردد. به سوی درِ حرم مطهّر می‌رود و می‌بیند که کنار در به مقدار عبور یک نفر، باز است.

داخل حرم مطهّر می‌شود و می‌بیند که سه شخص بزرگوار در قسمت شمالی حرم رو به قبله ایستاده‌اند و ضریح مقدّس برداشته شده و کوزه آب و لیوانی در کنار قبر مبارک است.

در عالم رؤیا متوجّه می‌شود که فرد بزرگواری که در وسط قرار دارند حضرت امام رضا علیه‌السلام هستند، و آن حضرت با اشاره می‌فرمایند که: این پدرم موسی بن جعفر و این فرزندم حضرت جواد علیهم‌السلام هستند. سپس می‌فرماید: ما عنایتی که به پدرت داشتیم به شما نیز داریم.

آقا علی عرض می‌کند: آقا اجازه بفرمایید من مقداری از این آب بخورم.

می‌فرمایند: خیر.

بار دوّم تقاضا می‌کند، اجازه نمی‌دهند.

ولی بار سوّم اجازه می‌فرمایند.

مقداری از آن آب را می‌خورد و از حرم خارج می‌شود.

رفقا و هم‌کشیک‌هایش می‌گویند: آقا علی! امشب خیلی عطر زده‌ای!!

آقا علی می‌گوید: من تا یک هفته معطّر بودم؟ همه مرض‌هایم برطرف شد و همه گرفتاری‌هایم مرتفع گردید.[1]

۴ـ آیة الله عراقی از قول آیة الله میرزا حسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ ق): من از سامراء برای زیارت حسین بن علی علیهماالسلام ره‌سپار شدم. در بین راه به منزل رئیس قبیله‌ای وارد شدم.

در ضمن پذیرایی، زنی پیش من آمد و گفت: درود بر تو ای خادم عباس!

من از این طرز سلام تعجب نمودم. از رئیس قبیله پرسیدم: این زن کیست؟! و چرا این‌طور سلام می‌دهد؟!

جواب داد: این زن، خواهر من است. زمانی من سخت مریض شدم، به گونه‌ای که حالم وخیم گشت و به حالت احتضار رسیدم. در آن حال دیدم که خواهرم بالای تپه‌ای که جلوی منطقه سکونت ایل ما قرار دارد،

---

۱. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها / ک۲۲۵.

رو به سوی قبر مولایمان عباس علیه‌السلام کرده و با گیسوی پریشان و چشم گریان می‌گوید: أبا الفضل! از خدا بخواه برادرم را شفا دهد.

سپس دو آقای بزرگوار را مشاهده کردم. یکی از آنان به دیگری گفت: برادرم، حسین! ببین این زن مرا وسیله شفای برادر خود قرار داده است، از خدا بخواه تا او را شفا دهد.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: این کسی است که نزدیک است از دنیا برود و کار از کار گذشته.

خواهرم برای بار دوم و سوم با لحن تند از مولامان عباس علیه‌السلام خواست تا از خدا درخواست شفا نماید.

دیدم عباس علیه‌السلام با دیده اشک‌بار به امام حسین علیه‌السلام عرضه داشت: برادرم! از خدا بخواه که این مریض را شفا دهد و گر نه لقب باب الحوائجی را از من سلب نماید.

امام حسین علیه‌السلام با توجهی کامل فرمود: برادرم! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این موقعیت تا روز قیامت برای تو باقی است. ما به احترام تو این مریض را شفا دادیم.[۱]

سؤالات

سؤال اول: ما می‌ترسیم در دعایمان اصرار کنیم، زیرا چه بسا آن خواسته به مصلحت ما نباشد و اگر با اصرار، آن چیز به ما داده شود، سرانجام به ضرر ما تمام گردد.

جواب: این نگرانی بی‌مورد است چرا که اولا: در روایات گذشته ما را به اصرار بر دعا امر کرده‌اند و خداوند هیچ گاه بندگانش را به چیزی که به ضررشان باشد، امر نمی‌نماید.

ثانیا: در روایت آمده که: ای خدایی که اسباب و وسایل (مثل دعا و اصرار بر دعا) موجب تغییر حکمتش نمی‌شود![۲]

بر اساس این گونه روایات، هیچ چیز ولو دعا و اصرار بر آن نمی‌تواند حکمت خداوند را تغییر دهد، پس وظیفه ما دعا و اصرار بر دعا بوده و خداوند بر اساس حکمتش ما را اداره کرده و مراقبمان خواهد بود.

سؤال دوم: ما پدر و مادرهایی دیده‌ایم که سالیان سال برای بچه‌دار شدن به دعا و توسل و نذر و نذورات روی آورده و بعد از آن بچه‌دار شده‌اند، لکن بیش از چند سال از عمر آن بچه نگذشته که به بدترین وضعی از دنیا رفته و باعث خون جگرشدن پدر و مادرش گشته، بنا بر این مثال و مثال‌های دیگر معلوم می‌شود که اصرار بر خواسته خوب نیست.

جواب: هر دو اتفاق بر اساس حکمت خداوند بوده است. هم به دنیا آمدن آن بچه و هم از دنیا رفتنش. مثلا اصرار بر دعا سبب متولد شدن آن بچه شد، اما ناشکری و گناه و معصیت و یا ارتقاء رتبه معنوی آن‌ها باعث گرفته شدن از پدر و مادر گشته است، لذا لازم نیست که ما به خدا کارش را یاد دهیم او خود بهتر می‌داند که کدام خواسته را برآورده سازد و کدام را نه.

---

۱. الوقایع و الحوادث ج۳/۳۶.

۲. صحیفه سجادیه علیه‌السلام/۶۸.

سؤال سوم: آیا همان‌طور که ما انسان‌ها در درخواستمان از یک‌دیگر اصرار نموده و باعث ناراحتی یک‌دیگر می‌شویم، آیا در اصرار بر دعا نیز باعث ناراحتی و غضب خداوند نمی‌شویم.

جواب: خیر. این حرف ممکن است در میان ما انسان‌ها درست باشد، اما در رابطه با خداوند بر عکس است.

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: خداوند عزّ و جلّ دوست ندارد که مردم در خواهش و درخواست از یک‌دیگر اصرار و پافشاری نمایند، لکن این امر (اصرار) را برای خودش دوست دارد.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: ای کسی که اصرار اصرار کنندگان او را به ستوه نمی‌آورد![۲]

۳ـ حجة بن الحسن المهدی علیه‌السلام: ای کسی که کثرت (و اصرار در) دعا جز باعث گسترش (عنایت) و زیادی عطا و بخشش او نمی‌شود![۳]

۴ـ حجة بن الحسن المهدی علیه‌السلام: ای کسی که اصرار اصرار کنندگان جز زیادی جود و کرمش باعث چیز دیگری نمی‌شود![٤]

ک) معرفت به خداوند و اینکه همه کارها به دست اوست

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: اگر خداوند را آن‌چنان‌که حق معرفتش است می‌شناختید، با دعای شما کوه‌ها متلاشی می‌شدند.[٥]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: (خداوند می‌فرماید:) کسی که دعا کند در حالی که بداند فقط منم که ضرر و نفع می‌رسانم، دعایش مستجاب می‌شود.[٦]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه دعا کردی یقین کن که حاجتت بر در است.[۷]

توضیح: شاید منظور حدیث این باشد که آن‌چنان نسبت به قدرت خداوند در برآورده کردن حاجتت، معرفت و یقین داشته باش که گویا خواسته‌ات حاضر و آماده تحویل دادن است.

---

۱. کافی ج۲/۴۷۵.
۲. المصباح /۱۹.
۳. دلائل الإمامة/۲۹۹.
٤. کمال الدین ج۲/۴۷۰.
٥. مستدرک الوسائل ج۱۷/۳۰۱.
٦. ثواب الاعمال/۱۵۳.
۷. دعوات/۱۷.

۴ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام: گروهی به پدرم امام صادق گفتند: چرا دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ فرمود: چون کسی را صدا می‌زنید که نمی‌شناسیدش.[۱]

شاهد

حاج سید أبو القاسم ملایری (از علماء مشهد) از قول پدرشان حاج سید عبد الله ملایری: هنگامی‌که برای تحصیل علم، قصد کردم به خراسان بروم، از تمامی وابستگی‌های دنیوی صرف نظر نموده و پیاده به راه افتادم.

مقداری از مسیر را که طی کردم، به یکی از آشنایان خود برخورد نمودم که سابقا دارای منصبی در ارتش بود، عده‌ای هم همراه او بودند.

ایشان مرا احترام کرده و تا قم رساند.

در قم عالم جلیل آقای حاج سید جواد قمی را که از بزرگان علماء آن‌جا بود، زیارت کردم.

بین من و ایشان مذاکراتی واقع شد، به طوری که از من خوشش آمد و در وقت خداحافظی هزینه سفر تا تهران را به من دادند.

در راه با یکی از اهل تهران برخوردکردم. ایشان از من درخواست نمود که: در آن‌جا میهمان او باشم و نزد کس دیگری نروم، لذا در تهران میهمان ایشان بودم.

او هر روز مرا به طوری بیشتر از قبل گرامی می‌داشت که از کثرت احترام او خجل شدم.

از طرفی جای دیگری هم که نمی‌توانستم میهمان شوم، لذا به خانه امیرکبیر، یعنی صدر اعظم میرزا علی‌اصغر خان رفتم که وضعم را اصلاح کند و هزینه سفر تا خراسان تهیه شود.

در بیرونی خانه او نشسته و منتظر بودم که از اندرونی خارج شود.

وقتی ظهر شد، مؤذن روی بام رفت تا اذان بگوید. با خود گفتم: این مؤذن جز به دستور صدر اعظم برای اذان روی بام خانه او نمی‌رود و او هم جز برای آنکه خودش را در نزد مردم، متعهد به اسلام جلوه دهد، چنین دستوری نمی‌دهد، لذا به خود نهیب زدم و گفتم: کسانی که از اغیارند، خود را با نسبت دادن به اسلام، در نزد مردم بالا می‌برند و تو با اینکه به خاطر انتساب به اهل‌بیت نبوت علیهم السلام محترمی، به خانه اغیار آمده‌ای و از آنان توقع کمک داری! بعد از این فکر با خود قرار گذاشتم که در نزد صدر اعظم اظهار حال ننموده و از او چیزی درخواست نکنم.

پس از این معاهده قلبی، امیرکبیر به بیرونی آمد و همه مردم به احترام او برخاستند.

من در کنار مجلس نشسته بودم و برنخاستم.

او به من نظری انداخت و نزدیکم آمد، اما به او اعتنایی ننمودم.

دو یا سه مرتبه رفت و آمد کرد، اما من به حال خود بودم و اعتنایی نمی‌کردم.

---

۱. التوحید/۲۸۸.

وقتی دیدم مکرر آمد و برگشت، خجالت کشیدم و با خود گفتم: شایسته نیست که این مرد بزرگ به من توجه بنماید، ولی اعتنایی به او نکنم، لذا در مرتبه آخر به احترام او برخاستم.

ایشان گفت: آقا! فرمایشی دارید؟

گفتم: نه عرضی ندارم.

گفت: ممکن نیست و حتما باید تقاضای خود را بگویید.

گفتم: تقاضایی ندارم.

گفت: باید هر امری داشته باشید آن را حتما بفرمایید.

چون دیدم دست بر نمی‌دارد، آن‌چه در ذهن داشتم، اظهار نکردم و فقط گفتم: قصد من اشتغال به تحصیل در مدرسه است، حال اگر امر بفرمائید که یک حجره در مدرسه‌ای که کنار حرم حضرت عبد العظیم علیه‌السلام است به من بدهند، ممنون خواهم شد.

به کاتبش گفت: برای صدرالحُفّاظ ـ که ریاست مدرسه به دست او بود ـ بنویس: این آقا میهمان عزیز ماست، حجره‌ای برای ایشان معین نمایید.

بعد از این مذاکرات با اصرار، مرا با خود به اتاقی که در آن غذا و نهار ترتیب داده شده بود، برد.

بعد از صرف نهار، به خادمش امر کرد که مقداری پول بیاورد و سر جیب مرا گرفت و پول‌ها را در آن ریخت.

من چون تصرف در آن‌ها را خالی از اشکال نمی‌دانستم، پول‌ها را نزد شخصی به امانت گذاشتم و به حرم حضرت عبد العظیم علیه‌السلام مشرّف شدم.

بعدا از آن وجهی که آقای حاج سید جواد قمی داده بود، مصرف می‌نمودم، تا آنکه پول ایشان تمام شد.

یک روز صبح دیدم حتی پول خرید نان هم ندارم.

گفتم: دیگر با این حال، اشکالی ندارد از پول امیرکبیر مصرف کنم، اما کسی که برود و آن وجه را بیاورد، نیافتم.

پس داخل حجره‌ام شدم و نفْس خویش را مخاطب ساخته و گفتم: ای بنده خدا! در حالی که در حجره غیر از خودت کسی نیست، از تو سؤالی می‌نمایم؛ بگو: آیا به خدا معتقد هستی یا نه؟ اگر به خدا معتقد نیستی، پس معنی اشکال در مصرف کردن پول امیرکبیر چیست؟ و اگر معتقد به خدا هستی، بگو: ببینم خدا را با چه اوصافی می‌شناسی؟

در جواب خود گفتم: من معتقد به خدای تعالی هستم و او را مسبّب الاسباب می‌دانم، بدون آنکه حتی هیچ وسیله‌ای وجود داشته باشد و او را مفتّح الابواب به هر طوری که خودش می‌داند، می‌شناسم، بنا بر این از حجره بیرون نیا، چون آن‌چه مقدر شده، همان خواهد شد.

پس در حجره را به روی خود بستم و همان‌جا ماندم. حجره هیچ منفذی حتی به قدر اینکه گنجشکی وارد شود، نداشت.

تا روز سوم هنگام ظهر، همان‌جا بودم، اما فرجی نشد. روز سوم نماز ظهر و عصر را به جا آوردم و بعد از نماز سجده شکر کردم که اگر بمیرم، با عزت از دنیا رفته‌ام.

وقتی به سجده رفتم، حالت غشّی پیدا کردم و مشخص است کسی که از گرسنگی غشّ می‌کند، حالش جز بعد از آنکه غذایی به او برسد، خوب نمی‌شود.

ناگاه دیدم نشسته‌ام و شخص جلیلی مقابل من ایستاده است.

به درِ اتاق نگاه کردم، دیدم بسته است.

آن شخص چنان در من تصرف کرده بود، که قدرت تکلم نداشتم، فرمود: فلانی! مردی از تجّار تهران که اسمش ابراهیم است، ورشکسته شده و در حرم حضرت عبد العظیم علیه‌السلام متحصّن گشته (و) اسم رفیقش هم سلیمان است. این دو نفر در حجره‌ات نهار می‌خورند. تو با آن‌ها غذا بخور. سه روز دیگر تجّاری از تهران می‌آیند و کار او را اصلاح می‌کنند.

بعد از اینکه این مطلب را فرمود، احساس کردم تمام وجودم چشم شده و به او نظر می‌کنند، اما ناگهان او را ندیدم و چنان از نظرم ناپدید شد، که ندانستم به آسمان بالا رفت یا به زمین فرو رفت و یا اینکه از دیوار خارج گشت.

پس، از روی حسرت، دست خود را به دست دیگر می‌زدم و می‌گفتم: مطلوب به دست من آمد، ولی از دستم رفت. اما فایده‌ای در حسرت خوردن نبود و چون حالت غشّی پیدا کرده بودم، گفتم: از حجره بیرون می‌روم تا تجدید وضو کنم.

حالی مثل آدم‌های مست داشتم و به هیچ چیز نگاه نمی‌کردم.

از حجره بیرون آمدم تا به وسط مدرسه رسیدم. بر سکویی که روی آن چای می‌فروختند، شخصی نشسته بود.

وقتی خواستم از کنار او بگذرم، گفت: آقا! بفرمائید چای بخورید.

گفتم: مناسب من نیست که این‌جا چای بخورم، اگر میل دارید، بیائید در حجره چای بخوریم، چون خودم مقداری قند و چای داشتم.

گفت: اجازه می‌دهید نزد شما نهار بخوریم.

گفتم: اگر تو ابراهیم هستی و نمی‌پرسی که: چه کسی اسم تو را به من گفته است، اجازه داری و الّا نه.

اسم رفیقش را هم که آن‌جا حاضر نبود، بردم و گفتم: اگر اسم او سلیمان است و باز سؤال نمی‌کنید که: چه کسی این مطلب را به من گفته، اجازه داری به حجره‌ام بیایی.

باز گفتم: اگر آمدن تو به این‌جا به این دلیل است که ورشکست شده‌ای، می‌توانی بیایی و گر نه مجاز نیستی.

تعجبش زیاد شد و نزد رفیقش رفت و به او گفت: این آقا از غیب خبر می‌دهد. اگر برای مشکل ما راه حلّی وجود داشته باشد، به دست این سید است.

نان و کبابی خریدند و به حجره‌ام آمدند و نهار خوردند.

من هم با آن‌ها غذا خوردم و چون چند روز بود که از شدت گرسنگی، خواب درستی نداشتم، بعد از صرف غذا خوابیدم.

وقتی بیدار شدم، دیدم چای درست کرده‌اند.

چای را که خوردند، سؤال کردند و اصرار داشتند که به آن‌ها بگویم: در چه زمانی کارشان اصلاح می‌شود؟

گفتم: سه روز دیگر تجّار تهران می‌آیند و مشکل شما حل می‌شود.

بعد از سه روز تجّاری از تهران آمدند و کار ایشان را اصلاح کردند و بازگشتند.

آن دو نفر، این مطلب را برای مردم ذکر نمودند و مردم به حجره من آمده و مرا به تهران بردند.

دیدم رفتار آن‌ها نسبت به قبل به طوری عوض شده که حتی پاشنه در را می‌بوسند و با من مثل مرید و مراد معامله می‌کنند.

وقتی این وضع را دیدم، از بین آن‌ها خارج شده و به طرف خراسان به راه افتادم.[1]

سؤال: یکی از شرایط دعا این است که انسان برای تحقق دعایش باید تا حد امکان از اسباب و وسائل، کمک گرفته و سعی و کوشش نماید کما اینکه در روایات ما دعای بدون تلاش، دعای بیهوده و بی‌اثر دانسته شده است، حال چه طور در این ماجرا با وجود اینکه این شخص می‌توانست به سراغ پول امیر کبیر رفته و یا از کسی قرض نماید درِ حجره را به روی خود می‌بندد و می‌گوید: خدایا! من از جایم تکان نمی‌خورم و خودت باید وسیله رزق و روزیّ مرا فراهم سازی؟!

جواب: چیزی که در این‌جا به نظر می‌رسد این است که بگوئیم: آن دسته روایات را که می‌گوید: دعای بدون تلاش عقیم است، آن را بر آن‌جا حمل کنیم که دعا کننده فردی عادی است و از معرفت و توکل بالایی برخوردار نمی‌باشد و اما بر اساس روایات باب توکل و امثال این‌گونه ماجراهای حقیقی که در بالا ذکر شد، بگوئیم: افرادی که نسبت به خداوند از معرفت عالی و توکل بالایی برخوردار می‌باشند، حسابشان از مابقی مردم جدا بوده و به طور ویژه مورد لطف و مرحمت خداوند قرار دارند.

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هر که بر خدا توکل نماید، سختی‌ها برای او راحت و ساده شده، و اسباب (انجام شدن‌کارها) برایش آسان گشته، و در وسعت و بزرگواری جای می‌گیرد.[2]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: و هر کس بر خداوند توکل نماید، خداوند کارهایش را کفایت می‌کند (کارهایش را درست و اصلاح می‌فرماید).[1]

---

۱. برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (خلاصه العبقری الحسان)/۶۷.

۲. غرر الحکم/۱۹۷.

ل) حسن ظن به خداوند در مورد اجابت دعا و عدم ناامیدی از او (با عقیده دعا کردن)

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام ﷺ: در حالی که یقین به اجابت خداوند دارید، دعا کنید.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب ابن أبی یعفور که عرضه داشت: آیا این‌طور است که شخصی که تربت قبر امام حسین علیه السلام را برمی‌دارد از آن انتقاع برده، ولی تربت غیر آن حضرت را وقتی اخذ کرد نمی‌تواند از آن نفع ببرد؟): نه این‌طور نیست که مجرّد برداشتن تربت این اثر را داشته باشد، به خدائی که معبودی غیر از او وجود ندارد اخذ نمی‌کند احدی تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد است خداوند با آن، به او نفع می‌رساند مگر آنکه حتما از آن منتفع می‌شود.[۳]

۳ـ علی بن عیسی: (خداوند خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود:) ای موسی! وقتی که دعایت با امید به من همراه باشد من (نیز) به زودی تو را خواهم آمرزید.[٤]

۴ـ حدیث قدسی: (خداوند می‌فرماید:) هر طور که بنده‌ام به من گمان داشته باشد، من نیز همان‌طور خواهم بود، پس بنده من نباید به من جز حسن ظن (گمان دیگری) داشته باشد.[۵]

سخن اولیاء الله

شهید مرتضی مطهری: شرط دیگر دعا ایمان و یقین است؛ ایمان به رحمت بی‌منتهای ذات احدیت، ایمان به اینکه از ناحیه او هیچ منعی از فیض نیست؛ ایمان داشته باشد که درِ رحمت الهی هیچ گاه به روی بنده‌ای بسته نمی‌شود، نقص و قصور همه از ناحیه بنده است. در حدیث است: «اذا دَعَوْتَ فَظُنَّ حاجَتَکَ بِالْباب»[٦] یعنی «آن‌گاه که دعا می‌کنی حاجت خود را دم در آماده فرض کن».

علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام در دعای معروف أبو حمزه ـ که امید و اطمینان در آن موج می‌زند و آن حضرت در سحر ماه مبارک رمضان می‌خوانده است ـ اینچنین به خدای خود می‌گوید: «اللّٰهُمَّ انّی اجِدُ سُبُلَ الْمَطالِبِ الَیْکَ مُشْرَعَةً، وَ مَناهِلَ الرَّجاءِ لَدَیْکَ مُتْرَعَةً، وَ الْاسْتِعانَةَ بِفَضْلِکَ لِمَنْ أَمَّلَکَ مُباحَةً وَ أبوابَ الدُّعاءِ الَیْکَ لِلصّارِخینَ مَفْتوحَةً، وَ اعْلَمُ ا نَّکَ لِلرّاجینَ بِمَوْضِعِ اجابَةٍ وَ لِلْمَلْهوفینَ بِمَرْصَدِ اغاثَةٍ، وَ انَّ فِی اللَّهْفِ الی جودِکَ وَ الرِّضا بِقضائِکَ عِوَضاً مِنْ مَنْعِ الْباخِلینَ وَ مَنْدوحَةً عَمّا فی ایْدِی الْمُسْتَأْثِرینَ، وَ انَّ الرّاحِلَ الَیْکَ

---

۱. کشف الغمة ج۲/۳۴۶.

۲. مجموعه ورام ج۲/۲۳۷.

۳. کامل الزیارات/۲۷۴. (ترجمه ذهنی تهرانی/۸۳۲).

٤. أعلام الدین/۲۱۸.

۵. عدة الداعی/۱۴۴.

٦. عدة الداعی/۲۰.

قَریبُ الْمَسافَةِ وَ ا نَّکَ لاتَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ الّا انْ تَحْجُبَهُمُ الاَمالُ دونَکَ...»[1] «بار إلها! من جاده‌های طلب را به سوی تو باز و صاف، و آبشخورهای امید به تو را مالامال می‌بینم. کمک خواستن از فضل و رحمت تو را مجاز و درهای دعا را به روی آنان‌که تو را بخوانند و از تو مدد بخواهند باز و گشاده می‌بینم، و به یقین می‌دانم که تو آماده اجابت دعای دعا کنندگان و در کمین پناه دادن به پناه خواهندگان هستی، و نیز یقین دارم که به پناه بخشندگی تو رفتن و به قضای تو رضا دادن کمبودهای بخل و امساک بخل کنندگان و ظلم و تعدی ستمکاران را جبران می‌کند، و هم یقین دارم که آن کس که به سوی تو کوچ کند راه زیادی تا رسیدن به تو ندارد، و یقین دارم چهره تو در پرده نیست، این آمال و اعمال ناشایست بندگان است که حجاب دیده آن‌ها می‌گردد».[2]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید مهدی امامی اصفهانی از قول مرحوم حاج شیخ مهدی سدهی اصفهانی (یکی از خطبای معروف منطقه سده اصفهان): روزی در حرم مطهر حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام مشغول خواندن زیارت‌نامه حضرت بودم که یک وقت دیدم یک زن عرب با عجله تمام آمد و در حالی که بچه مرده‌ای را به دوش گرفته بود، وارد حرم مطهر شد. سپس بچه را به ضریح زد و با لحن تندی به حضرت خطاب کرد: یا أبا الفضل! این بچه مرده است، پدرش هم از صبح سر کار رفته و من هم خمیر آماده کرده بودم که برای بچه‌هایم نان بپزم و کارهای دیگرم نیز مانده است، زود این بچه را زنده کن که الان شوهرم می‌آید و من نه نان پخته‌ام و نه کاری در خانه انجام داده‌ام. عجله دارم و می‌خواهم بروم!

ناگهان متوجه شدیم که آن بچه مرده شروع به سخن گفتن کرد و زنده شد و همراه مادر به منزل رفت.[3]

۲ـ آیة الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام سید اسماعیل سجّاد (از روحانیان مشهد مقدس): من در حدود دوازده سالگی بودم که جوشی در سفیدی چشمم ظاهر شد و نزدیک بود به سیاهی چشمم برسد، که اگر به سیاهی چشمم می‌رسید، بینایی چشمم به طور کلی از بین می‌رفت و به اصطلاح بابا قوری می‌شدم.

دوستان به من گفتند: باید پیش حسین خان طبیب بروید.

من هم نزد او رفتم و او پس از معاینه نظر داد که: باید چشم من جراحی شود.

وقتی نتیجه طبابت این شد، تصمیم‌گرفتم نزد حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا ـ علیه آلاف التحیه و الثناء ـ رفته تا از ایشان شفا بگیرم و یقین هم داشتم که آن حضرت مرا شفا خواهند داد.

با حالت توجه و توسل و با چشمانی گریان، وارد حرم مطهر شدم و از آن حضرت شفا خواستم.

---

۱. بلد الامین/۱۸۴.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۲۳/۷۸۵.

۳. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/۵۴۵.

چیزی نگذشت که یقین پیدا کردم حضرت مرا شفا داده‌اند. از حرم مطهر بیرون آمدم و در آینه‌ای نگاه کردم، دیدم اثری از آن جوش در چشمم نیست و به عنایت حضرت به کلی محو شده است.[۱]

سؤال: در میان مردم، مشهور است که: اگر کسی به سنگی نیز اعتقاد داشته باشد حاجتش را از آن می‌گیرد، آیا چنین چیزی صحیح است؟! آیا این شرک نیست؟!

جواب: روشن و پر واضح است که مراد از این سخن این است که تمام امور و مقدّرات در دست قدرت الهی است که بر اساس سنت قطعیه‌اش، به وسیله اسباب و علل، آن‌ها را به مرحله وقوع و عمل می‌رساند، نه این‌که از سنگ و... بدون خواست و اذن الهی، کاری بر بیاید، و به عبارت روشن‌تر، سنگ و... جز وسیله و ابزارهائی که خداوند در سلسله مراتب انجام امورات خلق نموده، چیز دیگری نیستند، کما اینکه به این نکته نیز باید توجه داشت که: هیچ موجودی در کنار و در عرض خواست الهی نیز نمی‌تواند اثری در هستی و موجودات بگذارد و تنها مؤثر و قدرت بی‌رقیب عالَم، خدای واحد قهّار قادر است، یعنی هرگاه خداوند بخواهد چیزی صورت بگیرد، آن چیز صورت می‌پذیرد، بنا بر این خداوند نه رقیب مستقل از خود دارد و نه شریک در انجام امور.

شاهد

آیة الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام میرزا مهدی بروجردی: من به همراه مرحوم آیة الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی به مکه مشرّف شدیم و بعد از مراجعت تصمیم گرفتیم که به کربلا مشرّف شویم، ولی قطاری پیدا نمی‌شد، تا آنکه بالأخره قطاری آمد، ولی جمعیت آن‌قدر زیاد بود که ناگزیر شدیم در واگن‌هایی که مخصوص حمل حیوانات بود، سوار شویم.

به همراه ما عرب‌هایی هم بودند که قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام را داشتند. وقتی متوجه قصد آنان شدم، رقت و حالتی خاص به من دست داد.

چشم من نیز خیلی ضعیف بود به طوری‌که قرآن‌های بزرگ را باید خم می‌شدم تا قرائت کنم. در آن حال به قصد استشفا مقداری از خاک کف پای شخص عربی را برداشته و به چشم خود مالیدم. به لطف خدا ضعف بینایی من چنان برطرف شد که هم‌اکنون موقع خواندن کتاب دعا و غیر آن اصلا احتیاجی به عینک ندارم و قرآن‌های ریز خط را به راحتی می‌توانم بخوانم.[۲]

م) مورد دعا و خواسته نباید نتیجه کارهای غلط قبلی باشد

سخن اولیاء الله

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۹۱.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۱۸.

شهید مرتضی مطهری: شرط دیگر (استجابت دعا) اینکه حالتی که بالفعل دارد و آرزو دارد آن حالت تغییر و حالت بهتری پیدا کند، نتیجه کوتاهی و تقصیر در وظایف نباشد و به عبارت دیگر حالتی که دارد و دعا می‌کند آن حالت عوض شود، عقوبت و نتیجه منطقی تقصیرات و گناهان او نباشد که در این صورت تا توبه نکند و علل و موجبات این حالت را از بین نبرد آن حالت عوض نخواهد شد.

مثلاً امر به معروف و نهی از منکر واجب است. صلاح و فساد اجتماع بستگی کامل دارد به اجرا و عدم اجرای این اصل. نتیجه منطقی ترک امر به معروف و نهی از منکر این است که میدان برای اشرار باز می‌شود و آن‌ها بر مردم مسلط می‌گردند.

اگر مردم در این وظیفه خود کوتاهی کنند و به عقوبت و نتیجه منطقی این کوتاهی مبتلا شوند و آن وقت بخواهند ابتلاهای خود را با دعا رفع کنند، ممکن نیست. راه منحصر این است که توبه کنند و دومرتبه در حدود امکانات خود امر به معروف و نهی از منکر کنند. البته در این صورت تدریجاً به هدف و مطلوب خود خواهند رسید. «انَّ اللَّهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِانْفُسِهِمْ»[1] «سنت الهی این است که مادامی که مردمی وضع و حالت خود را در آن‌چه به خودشان مربوط است تغییر ندهند، خداوند سرنوشت آن‌ها را تغییر نمی‌دهد».

در احادیث معتبره وارد شده است: «لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهُنَّ عَنِ الْمُنْکَرِ أَوْ لَیُسَلِّطَنَّ اللَّهُ شِرَارَکُمْ عَلَی خِیَارِکُمْ فَیَدْعُو خِیَارُکُمْ فَلَا یُسْتَجَابُ لَهُمْ»[2] «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه بدان شما بر شما مسلط خواهند شد و آن‌گاه نیکان شما دعا می‌کنند و دعاهای آن‌ها مستجاب نخواهد شد».

در حقیقت، این‌گونه دعاها نیز برخلاف سنت تکوین و تشریع است.

همین‌طور است آدمی که عمل نمی‌کند و تنها به دعا می‌پردازد. او نیز کاری برخلاف سنت تکوین و تشریع می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «الدّاعی بِلا عَمَلٍ کَالرّامی بِلا وَتَرٍ»[3] یعنی «آن‌که عمل نمی‌کند و دعا می‌کند مانند کسی است که با کمانی که زه ندارد می‌خواهد تیراندازی کند» یعنی عمل و دعا مکمّل یک‌دیگرند، دعای بدون عمل اثر ندارد.[4]

ن) یأس از غیر خداوند حتی از خود

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: هیچ مخلوقی به جای روی آوردن به من به مخلوقی دیگر رو نمی‌آورد مگر اینکه اسباب و وسائل آسمان‌ها و زمین را برای او قطع می‌نمایم، پس اگر از من چیزی بخواهد، به او نمی‌دهم، و اگر مرا صدا بزند، جوابش نمی‌دهم. و هیچ مخلوقی به جای روی

---

۱. سوره رعد/۱۱.

۲. بحار الأنوار ج۹۰/۳۷۸.

۳. من لا یحضره الفقیه ج۴/۴۱۶.

۴. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۲۳/۷۸۸.

آوردن به خلقم، به من رو نمی‌آورد جز اینکه آسمان‌ها و زمین را ضامن رزق و روزیّش می‌نمایم، پس اگر از من چیزی بخواهد، به او می‌دهم، و اگر مرا صدا بزند، جوابش می‌دهم، و اگر طلب آمرزش نماید، او را می‌بخشم.[۱]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله (در جواب سؤال از اسم اعظم): تمام نام‌ها و اسماء خداوند، اعظم است، پس دلت را از غیر خدا خالی کن و (سپس) خدای متعال را به هر اسمی‌که خواستی صدا بزن، در حقیقت این‌طور نیست که خداوند یک اسمش کوچک‌تر از اسم دیگرش باشد، (خیر) بلکه او خدای یگانه غالب است.[۲]

۳ـ علی بن الحسین السجّاد علیهما السلام: کسی که در هیچ چیز، به مردم امید نداشته باشد و در همه امور، کارش را به خدای عزّ و جلّ واگذارد، خداوند عزیز و جلیل هر خواسته‌ای را که داشته باشد، برآورده می‌سازد.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: اگر یکی از شما خواست که از خداوند چیزی نطلبد مگر آنکه آن را به او بدهد، باید از همه مردم ناامید بوده و امیدش فقط به خداوند باشد، پس اگر خداوند چنین چیزی را در قلب او ببیند، چیزی از خداوند نمی‌طلبد جز اینکه آن را به او می‌دهد.[۴]

۵ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: فرعون موقعی که در دریا در حال غرق شدن بود به پیش حضرت موسی علیه السلام استغاثه نمود. خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد تو به فرعون کمک نکردی، چون او را خلق نکرده‌ای و اگر او پیش من استغاثه و ناله می‌کرد، کمکش می‌کردم.[۵]

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی

أ: در هنگامی که (انسان) غرق نعمت و رفاه است، دلش به اسباب وابسته است، و آن اسباب را شریک پروردگارش می‌گیرد، و امر بر او مشتبه شده، خیال می‌کند که از پروردگارش چیزی نمی‌خواهد، و دعائی نمی‌کند، با اینکه از غیر خدا چیزی نمی‌خواهد، چون هر چه باشد بالأخره انسانی دارای فطرت است، و خلقت و فطرت خدا در افراد اختلاف و دگرگونی نمی‌پذیرد. به شهادت اینکه وقتی این سبب‌ها از کار می‌افتد و گرفتاری‌ها روی می‌آورد، و اسباب در رفع آن‌ها از اثر افتاده شرک موهومش و شفیعان خیالیش همه به کناری می‌روند، آن وقت می‌فهمد که جز خدا کسی برآورنده حاجتش و جوابگوی درخواستش نیست، لذا مجددا به توحید فطریش برمی‌گردد، و همه اسباب را از یاد می‌برد، و روی دل سوی خدای کریم می‌کند و خدا هم گرفتاریش را برطرف ساخته، حاجتش را برمی‌آورد، و در سایه آسایشش می‌پروراند، تا آنکه رفته‌رفته

---

۱. صحیفة الرضا علیه السلام/۴۱.

۲. مصباح الشریعة/۱۳۲.

۳. کافی ج۲/۱۴۸.

٤. أمالي طوسی/۳۶.

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۲/۷۷.

خاطرش آسوده و شکمش سیر شود، دوباره به همان وضعی که داشت یعنی سبب‌پرستی و فراموش نمودن خدا برگردد.[1]

ب: (در جواب سؤال از اینکه: خداوند متعال می‌فرماید: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُم»[2] «مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم» آیا می‌توان گفت: این کلام مطلق است، و بیان‌گر آن است که هر کس خدا را بخواند، دعایش مستجاب می‌گردد؛ و اختصاص به مضطری که دستش از اسباب مادی و عوامل بیرونی کوتاه شده، ندارد؟): مطلق به این معنی است که حقیقتا بخواهد و خدا را بخواند و «ادعونی» باشد، یعنی: اولا دعوت و خواستن و طلب باشد، و راستی بخواهد نه اینکه لقلقه زبان باشد که لفظ «ادعو» آن را می‌رساند.

دوم اینکه از خدا بخواهد، که لفظ «نی» این معنی را می‌رساند.

بنا بر این، اگر دل دعا کننده به هزار جا توجه داشته باشد، در آن‌جا «ادعو» یعنی دعوت و خواستن محقق نیست، زیرا بی‌توجه است.

و اگر به یک سبب از هزاران اسباب خارجی اعتماد کند، از خدا نخواسته و در این‌جا «نی» محقق نیست. مانند بیماری که دلبند طبیب و دواست و آن‌ها را نیز مؤثر می‌داند، و توجه ندارد که «لا مؤثر فی الوجود الا الله» «هیچ تأثیرگذاری در پهنه هستی به جز خداوند وجود ندارد».

بر این پایه، اجابت دعا و قبولی آن، دو قید و شرط دارد: یکی، دعوت یعنی خواستن، دوم، از خدا خواستن و لاغیر. و این دو شرط جهت اجابت دعا از آیه دیگر نیز استفاده می‌شود آن‌جا که می‌فرماید: «و اذا سالک عبادی عنی، فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان».[3]

و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، (بگو): من نزدیکم، و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.

خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: «أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ»، پس شرط اول اجابت آن است که دعا کننده حقیقتا دعا کند «دعوة الداع» و به راستی بخواهد، و شرط دوم اینکه خدا را بخواند، «اذا دعان» و از او بخواهد.

اگر این دو شرط که از «دعا» و «نی» استفاده می‌شود تحقق یافت، به نص قرآن دعا به هدف اجابت رسیده و رد نخواهد شد. مانند دعای بیماری که دستش از طبیب و دوا کوتاه شده، و قلبش از علل مادی و طبیعی مأیوس گشته و مضطر شود و توجه به وسایط نداشته باشد، و گر نه مضطر نخواهد بود، و حال دعا و دعا برای او و از او محقق نخواهد شد.[4]

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان ج۴۷/۲.

۲. سوره غافر/۶۰.

۳. سوره بقره/۱۸۶.

٤. در محضر علامه طباطبایی (۷۲۷ پرسش و پاسخ)/۳۵۹.

ج: «وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلّا إِیّاهُ فَلَمّا نَجّاكُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ"»[1] یعنی «شما در هنگام برخورد با پیشامدهای دریایی به طور کلی از هر چیزی منقطع گشته با راهنمایی فطرتتان متوجه درگاه پروردگار می‌شوید، و خدا دعای شما را اجابت نموده و به سوی خشکی نجاتتان می‌دهد».

و از احتجاج مزبور چنین استفاده می‌شود که وقتی امید بنده‌ای از هر چیز و هر کس منقطع گردد و از صمیم دل و قلبی فارغ و سالم رو به درگاه خدا ببرد خداوند دعایش را مستجاب می‌کند.[2]

شاهد

۱ـ حاج سید محمد شیرازی: در سال ۱۳۱۹ به حج مشرّف شدم.

دو نفر سید از اهل خراسان که هر دو سوار کجاوه‌ای بودند به همراه ما بودند و راهنمایی داشتند که مواظب کجاوه آن‌ها بود.

بعد از مناسک حج، به مدینه منوره مشرّف شدیم و از آن‌جا به طرف نجد[3] به راه افتادیم تا به بیابانی که بین مدینه طیبه و جبل که آب و علف در آن نبود، رسیدیم.

در آن‌جا دو سه متر زمین را کندیم تا آب جمع شد. حجاج دیگر هم همین کار را کردند.

صبح روز بعد معلوم شد که آن دو سید خراسانی در میان ما نیستند و هنوز به آن بیابان نرسیده‌اند.

بعضی از رفقا در بین خیمه‌ها به جستجوی آن‌ها به راه افتادند، ولی هیچ اثری از آن دو سید نیافتند.

یکی از ایشان، سید جلیل و زاهد عابد، حاج سید علی، بزرگ سادات، ملقب به اخوی بود.

با پیش آمدن این اتفاق، رفقا از آن منزل حرکت نکردند و بر ماندن اصرار داشتند تا حال آن دو سید معلوم شود و به امیر حاجی‌ها هم شکایت کردند.

امیر حاجی‌ها، عده‌ای از سوارهای خود را به اطراف بیابان فرستاد که جستجو نمایند و بعضی را هم به منزل روز قبل فرستاد، ولی همگی نزدیک شب، ناامید برگشتند.

دو روز در آن بیابان ماندیم و در روز سوم، هنگام بلند شدن آفتاب، ناگاه دیدیم کجاوه و آن دو سیدی که در آن بودند، با راهنمایشان صحیح و سالم وارد شدند.

به استقبال آن‌ها رفتیم.

ایشان به خیمه عالم جلیل، حاج سیّد عبد الحسین اصفهانی که مشهور به مدرس و ملقب به سیّدالعراقین بود، فرود آمدند.

حاج سید عبد الحسین در بین کاروان منزلتی داشتند و خیمه ایشان از همه خیمه‌ها بزرگ‌تر بود.

همه حجاج در خیمه و خارج آن جمع شدند و از حال آن‌ها و سبب تأخیرشان سؤال می‌کردند.

---

۱. سوره اسراء/۶۵.

۲. ترجمه تفسیر المیزان ج۱۳/۱۷۸.

۳. نام بخشی از سرزمین عربستان.

در جواب گفتند: راهنمای ما بعد از آنکه اثاثیه ما را بار کرد و با قافله فرستاد، مشغول حمل کجاوه شد و به خاطر ضعف و سستی او در کار، آخرین کسی بودیم که از آن منزل به راه افتادیم و به دنبال سیاهی‌ای که خیال می‌کردیم قافله است، می‌رفتیم.

بعد از مقداری حرکت، معلوم شد که راه را گم کرده‌ایم و آن سیاهی، خار مغیلان بوده است. همان وقت فرود آمده و شب را آن‌جا ماندیم.

صبح، بعد از نماز در جهت بادی که می‌وزید و خیال می‌کردیم هوایی است که از طرف مقصدمان جبل می‌آید، به راه افتادیم.

ظهر شد و هوا گرم گردید و شتر هم از راه رفتن باز ماند و مشک‌ها خالی و طاقت ما هم تمام شد.

چاره‌ای جز پیاده شدن نداشتیم و هیچ وسیله‌ای که موجب امید به زندگی باشد، ندیدیم و راهی به غیر از تسلیم شدن برای مرگ، در پیش نبود، لذا از زندگی، ناامید و آماده مرگ شده و با خلوص کامل، به تضرع و زاری مشغول گشتیم و به حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل شدیم.

ناگاه شترسواری را در کنارخود دیدیم. او از ما پرسید: چرا به این‌جا آمده‌اید؟

در جواب، وضع خودمان را برایش شرح دادیم.

فرمود: باکی بر شما نیست. به زودی به کاروان می‌رسید و به آن‌ها ملحق می‌شوید. راهنمای شما کجاست که راه را به او نشان دهم؟ و بعد هم با ما مهربانی فرمود: یقینا شما گرسنه هستید.

در همان موقع غذایی از خورجین خود درآورد که شبیه به کوفته بود. مثل اینکه همان لحظه از روی آتش برداشته باشند.

غذا را خوردیم و سیر شدیم. بعد به ما آب داد و دستور فرمود: کجاوه را روی شتر بگذارید و به راه بیفتید.

به او گفتیم: شتر قدرت بر حرکت ندارد.

در عین حال، ایشان به رفتن به سمتی که در آن، زمین بلندی بود، امر کرد و فرمود: به آن بلندی که رسیدید، نهر آبی خواهید دید، آن‌جا پیاده شوید و شتر را آب دهید. نماز ظهر و عصر را بخوانید و از کنار نهر بروید تا به یک بلندی برسید. در آن‌جا عده‌ای هستند که بزرگ آن‌ها از شما استقبال می‌کند و به منزل خود می‌برد. شب را استراحت می‌کنید و بعد از طلوع آفتاب شما را به کاروان می‌رساند.

وقتی مشغول به امتثال اوامر ایشان شدیم، دیدیم شتر با تمام قدرت برخاست، ولی متاسفانه از آن شخص، غافل شدیم و وقتی هم متوجه شدیم، با آنکه هوا صاف و صحرا هموار بود، هیچ کس را ندیدیم.

بالأخره به راه افتادیم، تا به آن نهر رسیدیم. کنار آن فرود آمدیم و خود را تطهیر نموده و وضو گرفتیم و نماز خواندیم. شتر را هم آب دادیم.

سپس حرکت کردیم و از کنار نهر می‌رفتیم تا به بلندی دوم رسیدیم. در آن‌جا از دور، سیاهی جمعیتی ظاهر شد.

یکی از آن‌ها که بزرگ ایشان بود از ما استقبال کرد و ما را نزد خود برد.

شب در منزل او استراحت نمودیم و صبح، بعد از نماز و صرف صبحانه حرکت کردیم و بزرگ ایشان راهنمای ما بود تا ما را به این‌جا رساند.[۱]

۲ـ روزی زنی بچه شیرخوارش را در بغل گرفته و از روی پلی که به روی شط آب بود، می‌گذشت.

ناگاه بر اثر ازدحام جمعیت به زمین می‌افتد و بچه‌اش در شط آب سقوط می‌کند.

فریاد می‌زند: مسلمانان! به فریادم برسید. و قنداقه بچه بر روی آب با حرکت آب می‌رفت و مادر به دنبالش ناله می‌کرد و به مردم استغاثه می‌نمود، تا به جایی رسید که مقداری از آب شط وارد قسمتی می‌شد که برای گردش سنگ آسیا تهیه دیده بودند.

تصادفا بچه هم وارد این قسمت شد. مادر دید الان بچه‌اش همراه آب به زیر سنگ آسیا رفته و متلاشی می‌شود و یقین کرد که دیگر کسی نمی‌تواند بچه را نجات دهد.

در آن لحظه که نزدیک فرو رفتن بچه بود، سر به آسمان کرد و گفت: خدا!

فورا آب که به سرعت می‌رفت، متوقف شده و روی هم متراکم گردید تا مادر با دست خود، بچه‌اش را برداشت و شکر الهی به جا آورد.[۲]

۳ـ دو نفر مستمند نابینا بر سر راه زبیده همسر هارون الرشید که در جود و کرم و بخشش شهرت بسزایی داشت، می‌نشستند. یکی از آن‌ها می‌گفت: «اَللّهَم ارْزُقْنی مِنْ فَضْلِکْ» «خدایا! مرا از فضل و کرم خود روزیّ مرحمت فرما» و آن نابینای دیگر می‌گفت: «اَللّهُمّ ارْزُقنی مِن فَضْلِ اُمّ جَعْفَر» «خدایا! مرا از فضل و کرم اُمّ جعفر (زبیده) روزیّ فرما».

زبیده از این وضع و دعای مستمندان باخبر گردید. او روزانه دو درهم برای اولی و یک مرغ بریان که در شکم آن ده دنیار طلا گذارده بود، برای دومی می‌فرستاد.

صاحب مرغ بریان بدون آنکه به داخل شکم مرغ توجه کند، آن را به دو درهم به رفیقش می‌فروخت و تا ده روز این وضع به همین نحوه ادامه داشت.

روزی زبیده به آن مردی که طالب فضل او بود، گفت: آیا فضل و کرم ما تو را توان‌گر ساخته یا نه؟

گفت: کدام کرم شما؟

زبیده گفت: صد دینار در طول ده روز که در شکم مرغ می‌گذاشتم.

مرد گفت: من دیناری ندیدم. برای من هر روز یک مرغ بریان می‌فرستادی که آن را هم این رفیق من به دو درهم می‌خرید و من هم می‌فروختم.

زبیده گفت: آری خداوند، این مرد را که به فضل و کرم ما اعتماد کرده، محروم گردانید و آن دیگری را که خواستار کرم خدا شد بیش از انتظارش مستغنی و بی‌نیاز گردانید.[۱]

---

۱. برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (خلاصه العبقری الحسان)/۲۱۰.

۲. داستان‌های شگفت/۸۶.

س) ترک گناه

این شرط به دو بخش تقسیم می‌شود:

اول ترک گناه، قبل و وقت دعا.

دوم: ترک گناه، بعد از دعا تا زمان وصول حاجت.

اول: ترک گناه، قبل و وقت دعا

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلامﷺ: همان مقدار، دعای همراه با بِرّ (ایمان و تقوا)، (برای رسیدن انسان به حاجتش) کافی است، که نمک برای غذا کافی است (انسان باایمان و متقی، دعایش خیلی زود به اجابت می‌رسد).[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلامﷺ: دعای اطفال امت من تا وقتی که به گناه نزدیک نشوند، مستجاب است.[۳]

توضیح: همان‌طور که می‌دانیم اطفال و کودکان مکلف به تکلیف دین نیستند و گناهی به پای آن‌ها ثبت نمی‌شود، اما در این روایت، سوای از بحث ثبت گناهان، می‌فرمایند: حتی نسبت به کودکانتان که مکلف نیستند اگر می‌خواهید دعایشان مستجاب باشد باید از گناه دور بمانند، حال وقتی که رمز استجابت دعای کودکان غیر مکلف در ترک گناه است، پس برای ما مکلفین، به طریق اولی و حتما شرط می‌باشد.

۳ـ امیرالمؤمنین علیؑ: بهترین دعا، دعایی است که از سینه پاک و قلب پرهیزکار و خداترس صادر شود.[٤]

۴ـ امیرالمؤمنین علیؑ: در حالی که راه مستجاب شدن دعایت را با گناهان بسته‌ای، اجابت آن را دیر مشمار.[٥]

۵ـ امیرالمؤمنین علیؑ: و به تو (خداوند) پناه می‌آورم از گناهی که مانع (مستجاب شدن) دعاست.[٦]

۶ـ امیرالمؤمنین علیؑ: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید (که اگر چنین کنید) خداوند امورتان را بر عهده بدها و اشرار شما می‌گذارد، (و) بعد از این است که دعا می‌کنید (اما) دعایتان مستجاب نمی‌گردد.[۷]

---

۱. زبدة القصص / فضل خدا.

۲. امالی طوسی/۵۳۳.

۳. صحیفة الرضاؑ/۵۵.

٤. کافی ج۲/۴۶۸.

٥. غرر الحکم/۱۹۳.

٦. دعوات/۶۰.

۷. أمالی طوسی/۵۲۲.

۷ـ علی بن الحسین السجّاد علیه‌السلام: و گناهانی که سبب مستجاب نشدن و رد دعا می‌گردند (عبارتند از): نیت بد داشتن، و پلیدی درون و باطن، و نفاق و دو رویی با برادران (دینی)، و اجابت (دعا) را تصدیق نکردن[۱] و تأخیر نمازهای واجب از وقتشان تا قضاء شوند، (و) ترک تقرب به خداوند به وسیله احسان و صدقه، و فحش و دشنام دادن به هنگام سخن گفتن.[۲]

توضیح: اولا: در بعضی روایات گفته شده: هر نوع گناهی مانع استجابت دعاست و دلیل اینکه در برخی روایات دیگر بعضی از گناهان را به عنوان مانع دعا نام برده ظاهرا مراد این است که این چند معصیت خاص، مانعیت بیشتر و قوی‌تری نسبت به معاصی دیگر دارد و الاّ همان‌طور که بیان شد، تمام گناهان مانع و حاجب استجابت دعا می‌باشند.

ثانیا: اگر اشکال شود که: در روایت اخیر بعضی از اعمال مثل ترک تقرب به خداوند به وسیله احسان و صدقه، مگر حرام است که گناه شمرده شده و مانع قبولی دعا باشد، در جواب می‌گوئیم: ظاهرا منظور از احسان و صدقه در این‌جا نوع واجب آن است، مثلا مسلمانی شدیدا به کمک ما نیاز دارد که اگر به دادش نرسیم دچار ضرری مالی یا جانی یا آبروئی می‌گردد، و ما نیز قدرت یاری او را داریم.

۸ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در جواب سؤال از اینکه: چرا دعای ما مستجاب نشده و اثر اجابت نمی‌بینیم؟): اما در حقیقت اگر شما اوامر خداوند را طاعت می‌کردید (و) بعد از آن او را صدا می‌زدید، حتما جوابتان را می‌داد، و لیکن شما با او مخالفت نموده و معصیتش می‌نمائید، پس او (هم) جوابتان نمی‌دهد.[۳]

۹ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: ملائکه و فرشتگان به خانه‌ای که در آن شراب یا دف یا طنبور یا نرد[٤] باشد، وارد نمی‌شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی‌گردد و خداوند، برکت را از آن خانه برمی‌دارد.[۵،٦]

۱۰ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: خداوند می‌فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»[۷] و ما دعا می‌کنیم، اما مستجاب نمی‌شود): زیرا حقیقت امر این است که شما به عهد خداوند (ایمان و اطاعت فرامین الهی) وفا نمی‌نمائید و خداوند (هم) می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»[۸] «به عهد من وفا کنید تا من (هم) به عهد شما وفا نمایم». به خدا قسم، اگر به عهد خداوند وفا کرده بودید، قطعا او (نیز) به عهدش وفا می‌نمود.[۹]

---

۱. ظاهرا منظور این است که نسبت به مستجاب شدن دعا ناامید بوده و در این رابطه به خداوند، حسن ظن نداشته باشد.

۲. معانی الأخبار/۲۷۰.

۳. فلاح السائل/۳۸.

٤. نوعی بازی که به وسیله دو طاس و سی مهره سیاه و سفید بر روی تخته نرد یا صفحه‌ای مقوائی انجام می‌شود.

۵. ارشاد القلوب ج۱/۱۷۴.

٦. متأسفانه امروزه در خانه‌های ما موسیقی به طرز چشم‌گیری راه پیدا کرده و با این وجود، توقّع استجابت دعاهایمان را نیز داریم.

۷. سوره غافر/۶۰.

۸. سوره بقره/۴۰.

۹. تفسیر قمی ج۱/۴۶.

۱۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: گناهی که دعا را رد نموده و باعث تیره و تار شدن هوا می‌گردد، عاق والدین است.[۱]

۱۲ـ معصوم علیه السلام: با فرمان بردن از اوامر خداوند، خود را در معرض رحمت او قرار دهید.[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب سؤال از اینکه: در دعای کمیل می‌خوانیم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِکُ الْعِصَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَم. خداوندا، گناهانی که پرده‌ها را می‌درد، بر من ببخشای، خدایا! گناهانی که عذاب‌ها را نازل می‌کند، بر من بیامرز. آیا از این جملات استفاده می‌شود که هر کدام از گناهان اثر خاصی دارند؟): بله، چنان‌که گناهان با هم فرق دارند، تبعات و آثار آن‌ها نیز فرق دارند، و هر گناهی اثر خاصی دارد که در دعا به بعضی از آن‌ها اشاره شده است.[۳]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت

أ: چگونه می‌شود کاری بدون مقدمات و شرائط انجام گیرد؟! اگر می‌خواهید دعا کنید و واقعا دعا و خواستن از خدا باشد، دعا تشریفاتی دارد، اگر می‌خواهید از ناحیه دعا به جایی برسید، زبان حالتان این باشد: تسلیم خدا هستیم، هر چه بخواهد بکند، بنا داریم عمل به وظیفهِ بندگی کنیم.

آیا با این حال خدا ما را به دست گرگ می‌دهد؟! او می‌تواند تمام مصیبت‌های اهل ایمان را تدارک و جبران کند، ولو خراش و خدشه‌ای باشد. در صورت روشنایی (راه و تکلیف) راه بروید، و اگر روشن نبود عصا را به زمین بکوبید و احتیاط کنید.[٤]

ب: (در جواب سؤال از اینکه: چرا این همه دعا می‌کنیم و مستجاب نمی‌شود و ملائکه باز می‌گویند: چرا دعا نمی‌کنید؟!): زیرا استجابت دعا شرطش توبه است، لذا ملائکه می‌گویند: این مشروط (دعا) را با شرطش (توبه) چرا به جا نمی‌آورید تا مستجاب شود؟ و چرا دعای تائب و دعای با توبه نمی‌کنید؟![۵]

ج: البته فرق است بین اینکه با حالت تمرد و سرکشی بگوییم: توبه نمی‌کنیم، ولی آن‌چه را که می‌خواهیم به ما بده، زیرا این خلاف عبودیت و بندگی است، و بین اینکه بگوییم: خدایا! ما تائب به توبهِ حقیقی نیستیم، ولی طاقت بلا را هم نداریم و رفع آن را از تو می‌خواهیم، ما گناه‌کاریم و به گناه خود اقرار می کنیم، از ما توبه بر نمی‌آید و توبه‌مان حقیقی و دائمی نیست. مسلما منکر و متمرد با مقر و معترف و منقاد فرق دارند؛ چرا که این‌گونه خواستن و اجابت و عطا کردن خداوند از باب تفضل است، و جدای از باب شرط و مشروط، و مشروط بودن دعا به توبه است. به این صورت که بگوییم: بار إلها! ما مستوجب رحمت نیستیم و

---

۱. علل الشرائع ج۲/۵۸۴.

۲. مجموعه ورام ج۲/۱۲۰.

۳. در محضر علامه طباطبایی (۷۲۷ پرسش و پاسخ)/۳۳۳.

٤. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۴۱.

۵. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۶۷.

اقرار می‌کنیم که اهلیت آن را نداریم، ولی تو اهلیت آن را داری و: «تجد من تعذبه غیری و لا أجد من یرحمنی سواک».[۱] «تو کسی جز من را پیدا می‌کنی که عذاب کنی، ولی من غیر از تو کسی را نمی‌یابم که به من رحم کند».[۲]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید علی مدرسی (از وعاظ محترم قم) از قول آیة الله آخوند ملا معصوم‌علی همدانی: زمانی که در کربلا بودم، بچه‌ای از بالای مناره پرت شد.

پدرش با دست اشاره کرد و گفت: بمان!

بچه در هوا معلق ماند. کنار گنبد حضرت عباس علیه‌السلام، نردبان آوردند و بچه را گرفتند و به زمین گذاشتند. پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق‌العاده‌ای است. به سراغ او رفته و پرسیدم: شما چه کاره‌اید؟

گفت: من حمّالم و بار می‌برم. از اول جوانی تصمیم گرفتم، هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود، من اطاعت کردم، و حال یک دفعه هم من از خدا خواهش کردم و او محبت کرد.[۳]

۲ـ حاج سید حسین فرزند مرحوم سید محمد هندی از قول آقای حاج سید تقی کمالی: روزی در حرم مطهر حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم. دیدم پسربچه‌ای که معلوم بود هنوز به حد تکلیف نرسیده، وارد حرم مطهر شد و مقابل ضریح حضرت ایستاد و چند کلمه‌ای به زبان عربی با حضرت صحبت کرد.

ناگهان مشاهده کردم که از سقف حرم مطهر، شمشیری که نصب بود، مقابل این پسربچه بر زمین افتاد و پسربچه هم آن را گرفت و حرکت کرد تا از حرم بیرون برود.

خدمه حضرت مانع از بردن آن شمشیر شدند و او را به اطاق کلیددار بردند و من هم به حمایت از آن پسر دنبالشان پیش کلیددار حرم حضرت به اطاق مخصوص کلیددار رفتم.

خدمه به کلیددار گفتند: او شمشیر را برداشته و دارد به منزلش می‌رود.

به من الهام شد که مطلبی را به کلیددار بگویم و آن این بود: شما دستور بدهید شمشیر را دوباره برده و سر جایش نصب کنند و آن پسر دوباره حرف‌هایش را با حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام بزند، اگر عنایت حضرت علیه‌السلام باشد، باز شمشیر از طرف حضرت به او داده می‌شود و اگر نه که جریان تمام می‌شود.

کلیددار حرف‌های مرا قبول کرد.

به اتفاق هم وارد حرم مطهر شدیم. یکی از خدام شمشیر را هر چه محکم‌تر در جای اولش نصب کرد، به پسربچه نیز گفتیم بیاید.

او مقابل ضریح مطهر آمد و حرف‌هایش را به حضرت زد.

---

۱. اقبال الاعمال/۳۶۶.

۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۶۷.

۳. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۵۴۰.

مجددا دیدیم شمشیر از سقف، جلو روی آن پسربچه افتاد و او آن را برداشت و رفت!

این‌جا بود که همه زائرین هلهله کردند و حرم، غرق در سرور و شادی شد.

من از آن پسر پرسیدم: این شمشیر را برای چه می‌خواهی؟

گفت: من با چند بچه دیگر در اطراف کربلا گوسفند می‌چرانیم. آن‌ها هر کدام برای خود وسیله دفاعی دارند، ولی من نداشتم. به آنان گفتم: می‌روم به حرم با صفای حضرت قمر بنی هاشم‌علیه‌السلام و از حضرت شمشیری را می‌گیرم و می‌آیم. حالا دیدی که حضرت به من شمشیر داد و من اکنون با حاجتِ روا شده، در حالی که حضرت شمشیری به من عنایت کرده، نزد آنان باز می‌گردم![۱]

۳ـ ثابت بنانی: من همراه گروهی از عُبّاد بصره همچون ایّوب سجستانی و صالح مرّی و عتبه غلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار ره‌سپار حجّ بودیم.

وقتی که داخل مکّه شدیم دیدم که شهر دچار کم آبی است و عدم بارندگی موجب تشنگی سختی بر مردم شده است.

پس اهالی مکّه و تمام حجّاج دست به دامن ما گشتند تا برایشان نماز باران بخوانیم، ما نیز داخل حرم شده و پس از طواف، خاضعانه و ملتمسانه از خداوند درخواست نمودیم، ولی اجابت نشدیم.

در همین حال بودیم که متوجّه شدیم جوانی رو به جانب ما دارد. حزن، سراسر وجود او را گرفته و اندوه آشفته‌اش ساخته بود.

او ابتدا چند دور طواف خانه کرد و سپس به ما رو نموده و گفت: ای مالک بن دینار! ثابت بنانی! ایّوب سجستانی! صالح مرّی! عتبه غلام! حبیب فارسی! ای سعد! عمر! صالح اعمی! ای رابعه! و ای سعدانه! و ای جعفر بن سلیمان!

همگی گفتیم: لبّیک! و سعدیک! ای جوان!

فرمود: آیا میان شما کسی نیست که محبوب خدای رحمان باشد؟!

گفتیم: ای جوان! وظیفه ما دعاست و بر آن حضرت اجابت!

فرمود: از مکّه دور شوید که اگر میانتان فردی محبوب رحمان بود حتماً اجابت می‌فرمود.

سپس نزد کعبه رسیده و به خاک افتاد و شنیدم که در سجده می‌گفت: آقای من! قسم به دوستی و محبّتت نسبت به من! این مردم را از باران خود سیراب ساز!

پس کلام آن حضرت به پایان نرسیده بود که باران شدیدی باریدن گرفت.

گفتم: ای جوان! از کجا فهمیدی که محبوب خدایی؟

فرمود: اگر محبوب خداوند نبودم مرا به زیارت خود نمی‌خواند و چون دعوت حقیقی فرمود، دریافتم که مرا دوست می‌دارد، پس او را به حبّ و دوستی‌اش نسبت به من سوگند دادم (و) وی نیز پذیرفت.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم‌علیه‌السلام ج۱/۴۶۳.

سپس امام علیه السلام در حالی که این اشعار را می‌سرود، بازگشت:
«هر که خدای را شناخت و معرفت پروردگار وی را بی‌نیاز نساخت، او بدبخت است.
در راه طاعت پروردگار هر چه به او رسد، هیچ زیانی را متوجّه وی نخواهد ساخت.
کردار بنده جز پرهیزگاری فایده‌ای ندارد، که تمام عزّت مختصّ پرهیزگار است».
گفتم: ای مردم مکّه! او که بود؟
گفتند: علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام.[1]

نکته

ارزش و بهای گوهر تقوا آن‌قدر زیاد است که خداوند به متقین و پرهیزکاران حتی بدون دعا نیز خواسته‌های قلبی‌شان را مرحمت می‌کند.

روایت

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: هر کس که به جای درخواست از من، به یاد و ذکرم مشغول باشد، (که بالاترین و عالی‌ترین مصداق ذکر خداوند، اطاعت از اوست) بهترین چیزی که به درخواست کننده از خودم می‌دهم، به او عطا می‌نمایم.[2]

۲ـ أبو حمزه: خداوند متعال خطاب به داود علیه السلام فرمود: ای داود! بی‌شک هیچ بنده‌ای از بندگانم مرا در دستوراتم اطاعت نمی‌کند مگر اینکه قبل از درخواست کردن، خواسته‌اش را برآورده می‌نمایم و قبل از اینکه مرا صدا بزند، جوابش را می‌دهم.[3]

سخن اولیاء الله

جناب آقا شیخ مرتضی زاهد: من به این دلیل در این دنیا هیچ غم و غصه‌ای ندارم که من یک دوست و رفیقی دارم که هر چه نیاز داشته‌ام برایم فراهم کرده است. من هر کاری که داشته‌ام او مرا لنگ نمی‌گذارد و تا به حال هر چه از این دوست خواسته‌ام برای من انجام داده است هر چه خواسته‌ام! ... آن دوستی که تا به حال هر چه از او خواسته‌ام برای من‌فراهم کرده است خدا است، او خدا است، خدا... .[4]

شاهد

---

۱. احتجاج ج۲/۳۱۷. (ترجمه جعفری ج۲/۱۴۲).
۲. فلاح السائل/۳۲.
۳. عدة الداعی/۳۱۰.
٤. آقا شیخ مرتضای زاهد/۱۵۸.

آیة الله حسین شب زنده‌دار از آیة الله احمدی میانجی و ایشان از قول شخصی دیگر: خدمت مرحوم آیة الله العظمی میلانی بودیم. ایشان فرمودند: فلانی به زیارت مشهد آمده است؟

گفتم: نه!

چیزی نگذشت که دوباره فرمودند: فلانی به زیارت آمده است؟

گفتم: نه!

چیزی نگذشت که برای بار سوم فرمودند و من هم گفتم: نه!

اما چیزی نگذشت که دیدیم فلانی وارد شد و گفت: در خواب حضرت رضا علیه‌السلام را دیدم که فرمودند: آقای میلانی میل دارد شما را ببیند.

آن‌گاه آیة الله میلانی فرمودند: در حرم مطهر دیدم میل دارم شما را ببینم و شرم کردم که از حضرت رضا علیه‌السلام این مطلب را بخواهم.[۱]

دوم: ترک گناه، بعد از دعا تا زمان وصول حاجت

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر علیهما‌السلام: بنده‌ای از خداوند متعال حاجتی دنیایی می‌خواهد پس، از شأن خداوند است که به زودی یا به کندی حاجتش را برآورده سازد که در این هنگام این بنده دست به معصیت می‌زند. خداوند خطاب به فرشته‌ای که مسول برآورده کردن حاجت اوست می‌فرماید: خواسته‌اش را نده چرا که او خشم و سخط مرا برانگیخت و مستحق محرومیت از لطف من شد.[۲]

تذکر: اگر گاهی از انسان معصیتی سر بزند و سریعا و حقیقتا از کارش توبه نماید بر اساس روایات چنین شخصی نیز مثل کسی است که گناه نکرده است، لذا باید مراقب باشیم که اگر دچار معصیت شدیم، فورا و به طور جدی توبه نموده و به سوی خدا برگردیم.

بعضی از گناهان است که صاحبان آن‌ها بعد از دعا و یاد خداوند، به جای مستجاب شدن دعایشان مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند، لذا این افراد باید قبل از دعا توبه واقعی نموده تا مورد لعن و نفرین پروردگار واقع نشوند.

سخن حجج الله

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۲۰۹.

۲. عدة الداعی/۲۱۲.

۱ـ جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: خداوند تبارک و تعالی به داود عليه السلام وحی کرد: به جباران و سرکشان بگو: مرا یاد نکنند، زیرا هیچ بنده‌ای مرا یاد نمی‌کند جز اینکه من (نیز) او را یاد می‌کنم و اگر سرکشان مرا یاد کنند (من هم) آنان را یاد می‌نمایم، پس لعنتشان می‌نمایم.[۱]

۲ـ معصوم عليه السلام: ای عیسی! به ظالمان بنی اسرائیل بگو دعا نکنید و مرا نخوانید در حالی که از کسب حرام دوری ننموده و در خانه‌هایتان بت دارید، چون من قسم خورده‌ام که هر کسی مرا بخواند، او را اجابت کنم و اجابت من در مورد این‌ها لعن و نفرین من است تا جمعشان پراکنده گردد.[۲]

شاهد

محمد بن علی حسینی معروف به باعر: در سال ۲۵۸ در شب نیمه ماه شعبان به قصد زیارت امام حسین عليه السلام عازم کربلا شدم.

قبل از حرکتم متوجه شدم که شب ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است و شیعیان برای دیدن او و به جهت حمد و شکر خداوند به خاطر این ولادت، به تضرع و التماس پروردگار می‌پردازند.

مادر من که قائل به ولایت اهل‌بیت عليهم السلام بود، گفت: پسرم! در کنار قبر أبا عبد الله الحسین عليه السلام از خداوند طلب کن تا خدمت‌گزاری امام حسن عسکری عليه السلام را روزیّ تو گرداند، همان‌طوری که پدرت علی بن عبد الله مدّتی توفیق خدمت‌گزاری حضرت را داشت.

من پیوسته خداوند را به أبی عبد الله عليه السلام قسم داده و او را در پیش‌گاه خداوند متعال واسطه قرار دادم تا به آرزویم یعنی خدمت‌گزاری مولایم امام حسن عسکری عليه السلام برسم.

نزدیک سحر که بسیار خسته بودم در گوشه‌ای استراحت کردم. ناگهان متوجّه شدم، شخصی بالای سرم مرا صدا زده و می‌گوید: أبو الفضل! مولایت أبا محمد، امام حسن عليه السلام دعایت را قبول کرد، پس حرکت کن و با اخلاصِ در این خواسته‌ات به سوی ما بیا.

به او گفتم: نامت چیست؟

گفت: سرور.

گفتم: سرور! من الان در وضعیتی نیستم که بتوانم به سامراء آمده و خدمت مولایم برسم، باید برگردم کوفه و خود را جهت خدمت‌گزاری حضرت، آماده کنم.

پاسخ داد: من وظیفه‌ام را انجام داده و پیام مولایم را رساندم، هر چه دوست داری انجام بده.

بعد از آن به کوفه بازگشته و مادرم را از منتّی که خداوند بر من گذاشته بود، آگاه کرده و حمد و شکر الهی را به جا آوردم.

مادرم گفت: پسرم! خداوند دعای من و تو را مستجاب کرد، دیگر جای نشستن نیست، سریع حرکت کن.

---

۱. فتح الأبواب/۲۹۶.

۲. عدة الداعی/۱۴۰.

پس خود را آماده ساخته و با شخصی معروف به علی ذهبی روانه بغداد شدم و چون من جوانی بی‌تجربه بودم، مادرم سفارش مرا به او کرد.

هنگامی که وارد شهر بغداد شدیم، علی ذهبی با من به منزل عمویم که ساکن بغداد بود، آمد. در آن زمان مراسم جشن مسیحی‌ها بود. ما را هم دعوت نمودند.

پس ما را برای شرکت در جشن به محله رومی‌های مقیم بغداد برده و به خانه یک مشروب فروش مسیحی داخل کردند.

وقتی که وارد مجلس شدیم، سفره غذا پهن کردند و ما نیز با آن‌ها غذا خوردیم، سپس شراب آورده و بین افراد تقسیم کردند و از من هم خواستند که با آن‌ها از آن بنوشم، ولی من ننوشیدم.

آن‌ها دست بردار نبودند، این‌قدر اصرار کردند تا مرا مجبور ساختند تا نوشیدم. بعد از گذشت لحظاتی تعدادی نوجوان خوش سیما را وارد مجلس کردند و مردم با آن‌ها مشغول عمل زشت لواط گشتند و به این قناعت ننموده و مرا مجبور ساختند تا من نیز همان عمل زشت را انجام دهم.

پس شیطان مرا وسوسه کرد تا آنکه من نیز همانند دیگران مرتکب این گناه بزرگ گشتم.

چند روزی را در بغداد ماندم و سپس عازم سامراء شدم.

وقتی که به آن‌جا رسیدم، داخل دجله رفته و بعد از آنکه خود را شستشو دادم، لباس‌های پاکیزه پوشیده و به سمت مسجدی که کنار خانه مولایم امام حسن عسکری علیه‌السلام بود، راهی شدم.

گروهی در مسجد مشغول نماز بودند، من نیز با آن‌ها نمازم را خواندم.

چیزی نگذشت که سرورِ خادم، داخل مسجد شد. با خوشحالی به سویش دویدم. دستش را بر سینه‌ام گذاشته و مرا به عقب رانده و گفت: بگیر.

مقداری دینار در دستم انداخت و گفت: مولا و سرورم فرمود: این مال توست و به تو امر می‌فرماید: که حقّ ورود بر آن حضرت را نداری. به بغداد رفته و از هرجا که آمده‌ای به همان‌جا برگرد.

پس با گریه و اندوه به بغداد و از آن‌جا به کوفه برگشته و مادرم را از همه اتفاقاتی که افتاده بود، باخبر ساختم. سپس لباس خشن موئی پوشیده و پاهای خود را با زنجیر بسته و خود را زندانی نمودم تا اینکه امام عسکری علیه‌السلام در روز جمعه ۸ ربیع الاول سال ۲۶۰ به شهادت رسیدند و آن وقت بود که خود را از لباس موئی و زنجیر و زندان، آزاد ساختم.[۱]

سؤال: شما از یک طرف می‌گویید: باید باتقوا بود تا خداوند دعایمان را مستجاب کند و از طرف دیگر بعضی روایات می‌گوید: خداوند صدای بندگان باتقوایش را دوست دارد، لذا حاجت آن‌ها را دیر می‌دهد تا صدای آن‌ها را بیشتر بشنود. بالأخره تقوا سبب مستجاب شدن دعا هست یا نه؟!

---

۱. الهدایة الکبری/۳۳۱.

جواب: اولا: این‌ها با هم منافات ندارد چرا که می‌گوییم: بر اساس همه این روایات خداوند حاجت بندگان متقی را می‌دهد، اما به خاطر دوست داشتن صدای آن‌ها قدری دیرتر عطا می‌کند.

ثانیا: بر اساس روایاتی که می‌گوید: خداوند صدای افراد باتقوا را دوست دارد، اگر این افراد طوری با خداوند مأنوس باشند که حتی بعد از روا شدن فوری خواسته‌شان باز هم اهل دعا و ذکر و یاد خدا باشند غرض خداوند که همان شنیدن صدای اینان باشد، حاصل می‌گردد، لذا لزومی ندارد که دعایشان دیرتر مستجاب شود.

ع) مخالف نبودن دعا با سنن تکوین و تشریع

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: از خدا خواستم که نفرین دوست بر دوست خویش را مستجاب نکند.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: ای دعا کننده! از چیزهای ناممکن و غیر حلال (از خداوند) نخواه.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام (وقتی شنیدند مردی می‌گوید: خدایا! من از امتحان و آزمایش به تو پناه می‌برم [مرا آزمایش مفرما] به او فرمودند): تو را می‌بینم که از مال و فرزندت (به خداوند) پناه می‌بری. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ»[۳] «همانا اموال و اولادتان آزمایش (شما) هستند». و لیکن بگو: خدایا! از آزمایشات گمراه کننده به تو پناه می‌برم.[۴]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: مردی در نزد پدرم نشسته بود. پس گفت: بار إلها! ما را از همه خلقت بی‌نیاز کن. پدرم به او فرمود: این‌طور مگو، بلکه بگو: بار إلها! ما را از خلق بدت بی‌نیاز کن، زیرا مؤمن از برادر مؤمنش بی‌نیاز نیست.[۵]

۵ـ علی بن موسی الرضا علیهماالسلام: و هر کس از (ماه) رجب ۱۵ روز روزه بگیرد، خداوند عزّ و جلّ هر حاجتی را برایش برآورده سازد مگر اینکه از خداوند ارتکاب معصیت بخواهد یا در مورد قطع رحم دعا نماید.[۶]

سخن اولیاء الله

شهید مرتضی مطهری: شرط دیگر دعا این است که برخلاف نظام تکوین یا نظام تشریع نباشد. دعا استمداد و استعانت است برای اینکه انسان به هدف‌هایی که خلقت و آفرینش و تکوین برای او قرار داده و یا تشریع و قانون آسمانی الهی ـ که بدرقه تکوین است ـ معین کرده، برسد. دعا اگر به این صورت باشد شکل یک حاجت طبیعی به خود می‌گیرد و دست‌گاه خلقت به حکم تعادل و توازنی که دارد و هر جا احتیاجی هست

---

۱. بحار الأنوار ج۹۰/۳۷۸.
۲. خصال ج۲/۶۳۴.
۳. سوره تغابن/۱۵.
٤. امالی طوسی/۵۸۰.
۵. جعفریات/۲۲۱.
٦. فضائل الأشهر الثلاثة/۳۹.

فیض و مدد می‌رسد، او را یاری و کمک می‌کند. و اما خواستن و طلب چیزی که برخلاف هدف تکوین یا تشریع است، مانند خواستن خلود در دنیا یعنی عمر جاویدان که مرگ هرگز به سراغش نیاید یا خواستن قطع رحم، قابل استجابت نیست؛ یعنی این‌گونه دعاها مصداق واقعی دعا نمی‌باشند.[۱]

سؤالات

سوال اول: در دعاهایی که از ائمّه معصومان علیهم‌السلام به ما رسیده است، دعاهایی می‌بینیم که هرگز مستجاب نخواهد شد. چرا ائمه علیهم‌السلام دستور داده‌اند که چنین دعاهایی را بخوانیم؟ مثلًا در دعاهای ماه رمضان ـ که به عنوان تعقیب نماز خوانده می‌شود ـ آمده است: «اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدْينٍ»[۲] «پروردگارا! بدهی تمام بده‌کاران و وام تمام وام گیرندگان را عطا بفرما» در حالی که این خواسته تحقق نمی‌یابد مخصوصاً، در عصر و زمانی که ما زندگی می‌کنیم؛ زیرا زندگی دنیای فعلی به گونه‌ای است که همه مردم برای خود وام و بده‌کاری فراهم می‌کنند و اساساً، دنیای بدون بده‌کاری و وام خیالی بیش نیست، بنا بر این، هدف از این‌گونه دعاها چیست؟

جواب: وام و بده‌کاری بر دو قسم است؛ نخست وام‌ها و بده‌کاری‌هایی که زمینه پرداخت آن فراهم است؛ مثل وام‌هایی که تجّار و کسبه می‌گیرند و معاملاتی انجام می‌دهند و تا زمان قسط آن نیز مال مورد نظر را می‌فروشند و بده‌کاری را می‌پردازند، یا وام‌هایی که افراد حقوق‌بگیر دریافت می‌کنند و از محل حقوق خود آن را می‌پردازند.

قسم دوم وام‌هایی است که زمینه پرداخت ندارد و در عین حال، انسان مجبور به گرفتن آن است و در پرداخت آن عاجز و ناتوان می‌شود. ظاهراً منظور از دعای فوق وام‌های قسم دوم است نه اوّل.

در وام‌های قسم دوم، نه تنها دعا برای اجابت آن پسندیده و اجابت آن امکان‌پذیر است، بلکه بنا بر دستورات اسلام، باید برای تحقّق آن گام‌های عملی نیز برداشته شود؛ چه این‌که در یک جامعه اسلامی کامل ـ که همان جامعه امام زمانی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است ـ حتّی یک گرسنه هم نباید وجود داشته باشد. «اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جائِعْ»[۳] یک برهنه نباید باشد. «اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيانٍ»[۴] یک فقیر و نیازمند نباید باشد. «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فقيرٍ»[۵] و نهایتاً یک بده‌کار نیز نباید باشد.

---

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۲۳/۷۸۷.
۲. بلد الامین/۲۲۲.
۳. بلد الامین/۲۲۲.
٤. همان.
۵. همان.

شاهد این مطلب روایت مفصّلی است به این مضمون که از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است که «خداوند دقیقاً نیازِ نیازمندان را محاسبه کرده و به مقدار نیاز آن‌ها در اموال ثروتمندان زکات قرار داده است. اگر نیاز فقرا بیشتر بود، خداوند مقدار زکات را بیشتر می‌کرد».[۱]

یعنی اگر همه مردم به قوانین الهی عمل کنند و وجوهات شرعی خود را بپردازند، گرسنه‌ای یافت نخواهد شد. و اگر اکنون گرسنگان و برهنگان و فقرایی در سطح جامعه دیده می‌شوند، به خاطر نافرمانی و سرپیچی ثروتمندان از دستورات الهی و نپرداختن وجوه شرعیّه است، بنا بر این در جامعه امام زمانی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نه گرسنه‌ای یافت می‌شود؛ نه برهنه‌ای وجود دارد؛ نه فقیر و نیازمندی خواهد بود، و نه بده‌کارِ وامانده‌ای می‌یابید و دعا در رفع این گرفتاری‌ها دور از اجابت نیست.[۲]

سؤال دوم: اگر خواسته و حاجت باید مشروع باشد، پس چرا دعای شیطان که از خداوند خواست به او تا قیامت مهلت دهد و بدین وسیله انسان‌ها را گمراه سازد، مستجاب شد؟!

جواب: اگر خدا دعای شیطان را برای طول عمر و گمراه کردن بندگانش پذیرفت بر اساس مصالحی بود که خود می‌داند که مثلا علماء یکی از فوائد وجود شیطان را ساخته شدن انسان در زد و خوردهایش با این موجود موذی می‌دانند تا به مقامات بالای انسانی و ملکوتی نائل گردد.

سؤال سوم: آیا لعن و نفرین کردن بر دیگران جایز است؟!

جواب: خداوند در قرآن سه دسته را لعنت فرموده است:

۱ـ کفار.

۲ـ فاسقین.

۳ـ ظالمین.

لذا اگر مطمئن شویم که شخصی جزء یکی از این سه گروه است می‌توان او را به خاطر کفر یا فسق یا ظلمش لعن کرد، اما شیعیان اهل‌بیت عليهم‌السلام و لو گنه‌کار و فاسق و ظالم هم که باشند را نمی‌توان لعن و نفرین نمود.

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام: و بپرهیزید از اینکه دعایتان لعن و خواری (دیگران) باشد، زیرا خدای عزّ و جلّ آن را در کتابش محکوم کرده است، پس خدای عزیز و جلیل فرموده: «پروردگارتان را در حال تضرع و خشوع

---

۱. کافی ج۳/۴۹۸.

۲. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/۲۸۸.

و پنهانی صدا بزنید، زیرا بلاشک او تجاوزکاران را دوست ندارد»، بنا بر این هر کس دعایش لعن و خواری (دیگران) باشد، جزو تجاوزکاران است (و خداوند او را دوست ندارد).[۱]

۲ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام (در پاسخ زید نرسی که می‌پرسد: مردی از شیعیان شما شراب می‌نوشد و مرتب گناهان هلاکت بار می‌شود آیا از او بیزاری جوئیم؟): از کار او بیزاری کنید نه از خودش، او را دوست دارید و کارش را دشمن.

(راوی می‌گوید: می‌توانیم او را فاسق و فاجر بنامیم؟

فرمود:) نه! فاسق و فاجر آن کافری است که ما را انکار می‌کند و دشمن دوستان است خداوند نخواسته دوست ما فاسق و هرزه باشد اگر چه هر عملی را انجام دهد ولی شما او را فاسق العمل و هرزه کار بگوئید، مؤمن النفس و پلید کردار، پاک جان و پاک بدن بدانید، به خدا دوست ما از دنیا نرود مگر اینکه خدا و پیامبرش و ما از او راضی باشیم خداوند او را با همه گناهانش با صورت سفید، و عورت پوشیده، آسوده خاطر، محشور سازد (و) ترس و اندوهی بر او نیست، زیرا از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه از گناهان پاک می‌شود یا با گرفتاری مالی یا جانی یا گرفتاری دیگری در مورد فرزند یا مرض و کسالت و پست‌ترین چیزی که دوست ما با ابتلاء به آن از گناه پاک می‌شود مناظر وحشتناک است که خدا در خواب به او نشان می‌دهد و صبح با حزن و اندوه بیدار می‌شود و این خواب ترسناک، کفاره گناه او می‌شود، یا ترسی که از حکومت‌های باطل در دل او جا می‌گیرد، یا اینکه دم مرگ جانش به سختی گرفته می‌شود، پس خدا را ملاقات می‌کند در حالی که از گناهان پاک است، خاطرش به محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السلام آسوده است، سپس پیشاپیش او یکی از دو امر است؛ رحمت پرگسارش خداوند که از گناهان تمام مردم زمین به مراتب وسیع‌تر است و شفاعت محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السلام. اگر رحمت واسعه خداوند او را نگیرد شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام او را دریابد و آنگاه مشمول رحمت واسعه خداوند شود.[۲]

سؤال چهارم: آیا اگر بر کسی لعن و نفرین بفرستیم آیا واقعا آن شخص مورد لعن و نفرین واقع می‌شود یا خیر؟

جواب: لعنت به معنای دوری از رحمت است و وقتی کسی را لعن می‌کنیم یعنی از خداوند می‌خواهیم که او را از رحمت خویش محروم نماید تا پس از کنار رفتن رحمت الهی، بلا و مصیبت و گرفتاری به سراغ آن شخص بیاید. بر اساس روایات اگر کسی، کس دیگر را لعن نماید اگر آن شخص مستحق لعن باشد (مثلا کافر، ظالم یا فاسق باشد) این لعن بر آن شخص مؤثر واقع می‌شود و او دچار گرفتاری می‌گردد و اما اگر مستحق لعن نباشد این لعن به خود شخص لعنت کننده برگشته و وبال خودش می‌شود، لذا معصوم علیه السلام

---

۱. جعفریات/۲۲۶.

۲. بحار الأنوار ج۶۵/۱۴۷. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام/۲۰۰)

می‌فرماید: «(خداوند می‌فرماید:) ای آدمی‌زاد! مخلوقات را لعنت نکنید که (در صورت عدم استحقاق آن‌ها) آن لعن به خودتان برمی‌گردد».[۱]

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: کسی که به گروهی احسان و نیکی نماید، و آن‌ها از او تشکر ننمایند، سپس نفرینشان کند، نفرینش مستجاب می‌شود.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هنگامی‌که شخصی لعن می‌فرستد این لعن بین شخص لعنت کننده و فرد لعنت شده می‌چرخد، پس اگر شخص لعنت شونده مستحق باشد لعنت به او می‌رسد و اگر مستحق نباشد به خود لعنت کننده برمی‌گردد (و به خاطر این لعن کردنش) نسبت به شخص لعنت شونده به لعنت سزاوارتر می‌شود، بنا بر این از لعنت کردن شیعه بپرهیزید که به خود شما می‌رسد.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: بی‌تردید بنده‌ای مظلوم می‌باشد، (اما همین بنده مظلوم) آن‌قدر (بر علیه ظالم) دعا (و نفرین) می‌کند، که خودش (نسبت به آن ظالم)، ظالم می‌شود.[٤]

۴ـ حسن بن علی العسکری علیهما السلام: هنگامی‌که دو نفر از یک‌دیگر ناراحت شده و بر هم لعنت بفرستند، آن دو لعنت بالا می‌رود پس، از پروردگارشان اذن می‌خواهند که هر کدام از آن‌ها به شخص لعنت شونده برسد. خداوند خطاب بر ملائکه می‌فرماید: نگاه کنید اگر یکی از این دو لعنت کننده مستحق لعن باشد، هر دو لعن را متوجه او کنید و اگر هر دو مستحق باشند، لعن هر یک را به دیگری برسانید و اگر هیچ کدام به خاطر مؤمن بودنشان مستحق نباشند و ناراحتی‌شان باعث لعن کردنشان شده، پس هر دو لعنت آن‌ها را متوجه یهودیانی که خوبی و وصف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاد و زیبائی (کمال) علی علیه السلام را پنهان کرده و ناصبیانی که فضل علی علیه السلام را پوشانده و منکر می‌شوند، نمایید.[۵]

سؤال پنجم: آیا اینکه بعضی افراد به وسیله دعا می‌خواهند بخت کسی را ببندند یا رابطه زن و شوهری را بر هم بزنند و یا خیلی کارهای خلاف دیگر، این‌چنین دعاهایی با وجود اینکه مشروع نیست آیا مستجاب می‌شود؟

جواب: باید گفت شواهد و قرائنی در کار است که اثبات می‌کند چنین دعاهایی نیز می‌تواند مستجاب شود.

---

۱. تفسیر اثنا عشری ج۲/۵۲۴.

۲. بحار الأنوار ج۹۰/۳۴۹.

۳. قرب الاسناد/۷.

٤. ثواب الأعمال/۲۷۴.

۵. تفسیر امام عسکری علیه السلام/۵۷۱.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: نوشتن دعا اثر ندارد مگر در سه جا: در تب یا چشم زخم یا خونی که بند نیاید.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله هرگاه کسالتی پیدا می‌کرد یا به چشم زخمی مبتلا می‌شد یا دچار سردرد و صداع می‌گشت، دو دستش را باز می‌کرد و فاتحة الکتاب (سوره حمد) و معوّذتین (سوره فلق و ناس) را می‌خواند (و) سپس دو دستش را به صورتش می‌مالید و آن مشکل برطرف می‌شد.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهما‌السلام (در جواب سؤال از دعا نویسی [دعاهایی که می‌نویسند] که آیا قضاء و قدر را رفع می‌کند؟): آن دعاها هم جزء قضاء و قدرند (و اثر می‌گذارند).[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهما‌السلام: سه دعا است که از خداوند تعالی محجوب نمانده و مستجاب می‌گردد؛ دعای پدر به نفع فرزند نیکوکارش و دعای او بر علیه فرزندش وقتی که او راعاق می‌کند... .[٤]

۵ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهما‌السلام: هنگامی‌که حضرت ابراهیمعلیه‌السلام ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را دید، مشاهده نمود که مردی مشغول زناست، پس بر او دعا نموده و آن مَرد مُرد. سپس مرد دیگری را مشغول زنا دید، پس بر او دعا نموده و او نیز مرد و دفعه سوم سه نفر را دید که مشغول زنایند بر آنان نیز دعا کرده و آن‌ها مردند. پس خداوند به او وحی کرد ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، اما بندگان مرا نفرین نکن چرا که اگر می‌خواستم آن‌ها را خلق نمی‌کردم.[٥]

توضیح: از این روایت برداشت می‌شود که: چون خداوند ابراهیمعلیه‌السلام را نهی از دعای بر علیه این دسته بندگانش می‌کند، بنا بر این دعای ابراهیمعلیه‌السلام نابه‌جا و نادرست بوده و اما با این وجود مستجاب شده، پس در مورد بحث ما نیز با اینکه اشخاصی که بر علیه‌شان دعا می‌شود ممکن است که لایق دعای بد نباشند، اما دعای شخصی دعا نویس و... بر علیه‌شان مستجاب می‌گردد.

۶ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهما‌السلام: سه گروهند که دعایشان مستجاب نمی‌شود؛ مردی که بر زنش (که باعث ناراحتی شوهر است) دعامی‌کند، اما چون اختیار آن زن به دستش است و اگر بخواهد می‌تواند او را طلاق دهد (اما طلاق نمی‌دهد)، دعایش مستجاب نمی‌شود. و دیگری مردی است که حقی بر گردن دیگری دارد و به هنگام دادن آن حق، کسی را شاهد نگرفت و سپس آن‌فرد بده‌کار حقش را انکار می‌کند و این بر علیه او دعا می‌کند، اما دعایش مستجاب نمی‌شود چرا که شاهدی بر حقش نگرفته است و... .[٦]

---

۱. خصال ج۱/۱۵۸.

۲. طب الأئمةعلیهم‌السلام/۳۹.

۳. التوحید/۳۸۲.

٤. امالی طوسی/۲۸۰.

٥. تفسیر عیاشی ج۱/۱۴۲.

٦. عدة الداعی/۹۱.

توضیح: مفهوم حدیث این می‌شود که اگر آن شوهر از طلاق، و این طلب‌کار از شاهد، کمک گرفته و آن وقت مشکلی پیش می‌آمد، دعایش مستجاب می‌شد. یا اینکه اگر آن شوهر به هر دلیلی نمی‌توانست زنش را طلاق دهد و این طلب‌کار به هر علتی قدرت شاهد گرفتن نداشته دعایشان مستجاب می‌شد.

دلیل دیگر ما علاوه بر روایات فوق، وحدت بحث دعا، چشم زخم، سحر و... است. نظر مشهور علماء در بحث چشم زخم و بسیاری از علماء دیگر در مبحث سحر این است که این گونه اعمال با وجود اینکه نابه‌جا و نابه‌حق هم استفاده شوند، موثرند. دعای منفی و بد کردن نیز هیچ فرقی با این‌گونه بحث‌ها ندارد و می‌تواند مؤثر باشد.

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: ... صحیح‌ترین تعریف سحر این است که آن مانند طبّ می‌باشد، ساحر کسی را جادو می‌کند در نتیجه از نزدیکی با زنان می‌افتد، پس نزد طبیب رفته و از راه دیگری او را علاج کرده، و درمان می‌شود.[۱]

سؤال ششم: حال با توجه به این‌که می‌گویید: چنین دعاهای منفی‌ای نیز مثل چشم زخم و سحر مؤثرند، پس معنای حرف شما این است که خداوند با قبول تأثیر این گونه امور، به گناه و معصیت و فساد کمک کرده است که چنین چیزهایی در خداوند راه ندارد؟ و اگر بگویید: خداوند به این گونه امور أثر نمی‌دهد بلکه خود این امور مؤثرند، معنای این حرف نیز خلاف توحید است چرا که قائل به وجود موجودی مؤثر در کنار خداوند، شده‌ایم.

جواب: اولا در جای خودش با ادله مختلف ثابت شده که نیروی مؤثر دیگری در هستی به جز خداوند وجود ندارد و تنها مؤثر در هستی خود خداوند متعال است.

سخن الله

هیچ کسی نمی‌تواند ضرری برساند مگر با اذن و خواست خداوند.[۲]

ثانیا: دعای بد و چشم زخم و سحر جزء اسباب و علل هستند و مثلا همان‌طورکه خداوند از فرود آمدن چاقوی ظالم بر گلوی مظلوم ممانعت نمی‌کند همان‌طور هم جلوی تأثیر دعای بد و چشم زخم و سحر را نمی‌گیرد.

ثالثا: علت اذن خداوند و تأثیر بخشیدنش به این گونه امور بر اساس مصالحی است. بسیاری از ما انسان‌ها به خاطر گناهان و اعمال زشتمان لایق و سزاوار مجازاتیم و خداوند بندگانش را به وسیله گرفتاری‌ها، بیماری‌ها، اختلافات بین زن و شوهر و... تنبیه نموده تا کفاره گناهانشان باشد.

---

۱. احتجاج ج۲/۳۴۰.

۲. سوره بقره/۱۰۲

و یا مثلا اگر بنا باشد دنیا همیشه بر وفق مراد ما باشد حب دنیا در دل ما جای گرفته و از آخرت غافل می‌مانیم، لذا سختی‌ها و گرفتاری‌های ناشی از دعای بد و چشم زخم و سحر می‌تواند جلوی این دلبستگی خطرناک را بگیرد.

و یا با گرفتار شدن و اندوهگین شدن، به خداوند روی آورده و با او مناجات نموده و به دنبالش به خداوند نزدیک می‌گردیم.

این‌ها همه تنها گوشه‌ای از مصالحی است که خداوند برای دعای بد، چشم زخم و سحر قرار داده است شاید شنیده باشید که بعضی طبیب‌ها برای درمان بعضی امراض، عقرب به جان مریضشان می‌اندازند تا زهر موجود در این موجود، سبب درمان آن امراض گردد. حکایت خداوند و مصائبی که به وسیله این گونه امور بر ما می‌فرستد، حکایت چنین اطبّائی است.

شاهد

صفوان بن یحیی: با امام رضا علیه السلام در مدینه همراه با گروهی از کنار شخصی که نشسته بود، گذر نمودیم.

در این هنگام آن شخص نشسته گفت: این امام رافضیان است.

من به امام رضا عرض کردم: آیا سخن این مرد را نشنیدید؟

فرمودند: بله! او مؤمنی است که ایمانش در حال کامل شدن است (اما هنوز کامل نشده).

وقتی که شب شد حضرت بر آن شخص دعا کردند، پس دکانش سوخت و مابقی اموالش هم دزد برد.

روز بعد همان شخص دیروزی را دیدم که خاضع و فقیر، در مقابل امام رضا علیه السلام است. حضرت امر کردند که چیزی به آن شخص کمک کنند. سپس فرمودند: ای صفوان! او مؤمنی است که ایمانش در حال کامل شدن است و آتش گرفتن مغازه و سرقت مابقی اموالش به مصلحت او است.[۱]

رابعا: خداوند ابزار مقابله با این گونه امور را در اختیار ما گذاشته و امر فرموده که: به آن‌ها تمسک جوییم. مثلا فرموده: صدقه دهید، دعا کنید، صله ارحام نمایید و... که همه این‌ها مانع و رافع گرفتاری‌های ناشی از دعای بد و چشم زخم و سحر است.

سؤال هفتم: آیا لعن و نفرین فرستادن بر خود جایز است؟ آیا چنین دعاهایی نیز مستجاب می‌شود؟

جواب: جواب این سؤال شبیه همان «سؤال از جایز بودن لعن و نفرین» دیگران است، بنا بر این همان‌طور که آن‌جا گفتیم، لعن و نفرین فرستادن بر کسی که شیعه است، حرام می‌باشد، خواه آن شخص، خود انسان باشد و خواه دیگری مگر در موارد خاص که مثلا یکی از آن‌ها بحث ملاعنه[۲] است.

---

۱. الخرائج و الجرائح ج۱/۳۶۹.

۲. ملاعنه یکی از احکام فقه است و معنایش این است که؛ هنگامی که مردی به همسر خویش نسبت زنا بدهد به شیوه خاصی که در قرآن آمده زن و شوهر یک‌دیگر را لعن می‌نمایند تا حقیقت امر معلوم گردد.

و اما اینکه آیا نفرین و لعن و دعای بد خود انسان بر علیه خودش نیز مستجاب می‌شود، جوابش مثبت است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله (خطاب به مردی که شنید پیامبر در نماز سوره قارعه را می‌خواند و دعا کرد که خداوند، او را به سبب گناهانش در همین دنیا عذاب کند و بعد بیمار شد): بد حرفی زدی. چرا نگفتی: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (خدایا! در دنیا به من خیر و خوبی داده و مرا از عذاب آتش نگه دار)، پس پیامبر برایش دعا کرد و او خوب شد.[1]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: بر خودتان جز دعای خیر (دعای دیگری) نکنید، زیرا ملائکه برای دعاهایتان آمین می‌گویند.[2]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: خود و فرزندان و خدمت‌کاران و مالتان را نفرین نکنید تا از طرف خداوند با زمانی که در آن دعا مستجاب می‌گردد، مصادف شود. (خود و فرزندان و خدمت‌کاران و مالتان را نفرین نکنید، زیرا بعضی اوقات است که دعا در آن مستجاب است و ممکن است این نفرین شما در آن وقت باشد).[3]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: راه‌های نجات و راه‌های هلاکت و نابودی خویش را بشناس تا در دعایت از خداوند چیزی که چه بسا هلاکتت در آن است در حالی که خیال می‌کنی نجاتت در آن است را نخواهی.[4]

توضیح: این‌جا نیز درخواست هلاکت و نابودی خویشتن از خداوند (ولو خود انسان نداند) مستجاب می‌شود و الا دیگر محلی برای این سخن امام: «راه‌های نجات و هلاکتت را بشناس تا نابودیت را از خداوند نخواهی» نبود.

۵ـ علی بن موسی الرضا علیه السلام: امام سجاد علیه السلام مردی را در حال طواف کعبه دیدند که مشغول این دعا بود: بار إلها! از تو صبر می‌خواهم. حضرت بر کتف آن شخص زدند و فرمودند: با این دعا از خدا بلا خواستی. (این گونه دعا نکن بلکه) بگو: خدایا! از تو عافیت وشکر بر عافیت می‌خواهم.[5]

توضیح: بنا بر حدیث، چنین می‌توان برداشت نمود که: اگر انسان برای خودش بلا و گرفتاری نیز بخواهد (ولو خودش نداند) خداوند آن را نصیب انسان می‌کند و الّا معنا نداشت که حضرت او را از چنین دعایی منع نموده و دعای بی‌درد سر را به او بیاموزد.

---

۱. دعوات/۱۱۴.
۲. کنز العمال ج۲/۹۳.
۳. همان.
٤. مصباح الشریعة/۱۳۲.
۵. دعوات/۱۱۴.

شاهد

یکی از دوستان حاج شیخ رجب‌علی خیاط: زمانی بود که وضع کاسبی من به هم خورد و از این بابت ناراحت بودم، تا اینکه روزی جناب شیخ از من پرسید: چرا ناراحتی؟ و من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم.

فرمودند: مگر تعقیبات نمی‌خوانی؟

عرض کردم: چرا می‌خوانم.

فرمودند: چه می‌خوانی؟

عرض کردم: من دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌خوانم.

فرمودند: به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدیله را در تعقیبات بخوان تا مشکلات شما مرتفع شود.

عرض کردم: چرا دعای صباح را نخوانم؟

فرمودند: این دعا فقرات و نکاتی دارد که فرد باید توانایی و کشش آن را داشته باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این دعا از باری تعالی درخواست می‌فرمایند که: خدایا! دردی به من عطا فرما که در آن لحظات هم از یادت غافل نشوم، لذا این دعا ظرفیت خاص خود را نیاز دارد و شما بدون داشتن ظرفیت لازم دعای صباح را خوانده‌ای و چنین مشکلاتی برای شما ایجاد شده است، بنا بر این شما به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدیله را بخوان، إن شاء اللّه مشکلات مرتفع می‌شود.

پس از مدتی که شروع به خواندن سوره حشر و دعای عدیله نمودم، یکی از رفقا ده هزار تومان به من قرض داد.

با آن پول کار کردم، منزل هم خریدم و کم‌کم کارم راه افتاد.[1]

ف) نبودن دعای مستجاب شده‌ای برخلاف دعای جدید

سخن اولیاء الله

محدث نوری: این مانع (مستجاب شدن دعای قبلی که ضد دعای جدید است) در میان مردم شایع است، زیرا بسیاری از خداوند توفیق طاعت و دوری از گناه می‌خواهند و حال آنکه این طاعت و دوری از گناه غالبا متوقف است بر انواع بلا و نقص در مال و جان و اهل، و خداوند چنین دعاهایی را مستجاب می‌کند و وقتی که می‌خواهد آن‌ها را برای مستجاب شدن دعایشان (مطیع خدا شدن و پرهیز از گناه) با بلا امتحان کند مردم درصدد برطرف شدن آن بلا می‌گردند در حالی که این دعای دوم، خلاف خواسته اوّلشان است.[2]

شاهد

---

۱. کیمیای محبت/۲۰۴.

۲. ترجمه دار السلام ج۲۰۸/۳.

امام عسکری علیه‌السلام: سلمان فارسی بر گروهی از قوم یهود عبور کرده و برخی از فضائل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان نموده و از خداوند خواست به او زبانی برای تمجید و ثنایش، و قلبی شاکر بر نعمت‌ها و صابر بر بلاها دهد و خداوند دعایش را اجابت فرمود.

یهودیان برای امتحان سلمان، او را با تازیانه زدند... .

سلمان فقط گفت: خدایا! مرا بر بلا شکیبا گردان.

و وقتی که یهودیان خسته شدند، گفتند: ای سلمان! ما گمان نمی‌کردیم با این شکنجه، جانی در بدنت بماند. چرا از پروردگارت نمی‌خواهی ما را از تو باز دارد؟

گفت: نه، چون این برخلاف دعای صبر (ی است که کرده‌ام)... .

دوباره او را تازیانه زدند و وقتی که خسته شدند، گفتند: ای سلمان! اگر تو به خاطر ایمانت به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش خدا ارزشی داشتی، دعایت را مستجاب کرده و ما را از تو باز می‌داشت.

گفت: شما چقدر نادانید! خداوند چگونه دعایی که خلاف صبری که از او خواسته‌ام است را اجابت کند، من از او صبر خواستم نه بازداشتن شما، تا شما را از من باز دارد و ضد دعای من باشد.[1]

ص) نبودن مظلمه و حقی بر گردن و ذمه دعا کننده

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: خداوند تبارک و تعالی بر حضرت مسیح علیه‌السلام وحی فرستاد: ... و به آنان (سران و بزرگان بنی اسرائیل) خبر بده که من دعای احدی از آنان را در حالی که حق احدی از مخلوقاتم بر عهده‌اش باشد، مستجاب نخواهم کرد.[2]

ق) نبودن دعا برای رفع ظلمی که خود دعا کننده آن را به دیگری نموده باشد

روایت

۱ـ تورات (خداوند خطاب به بنده): بلاشک هرگاه که تو شروع به نفرین بنده‌ای از بندگانم که به تو ظلم کرده، بنمایی، از بندگانم کسی است که به خاطر ظلم تو به او، تو را نفرین می‌کند، پس اگر دوست داری، هر دو نفرین را مستجاب می‌کنم (هم نفرین تو بر کسی که به تو ظلم کرده و هم نفرین کسی که تو به او ظلم نموده‌ای)، و اگر هم دوست داشته باشی هر دو نفرین را تا قیامت به تأخیر می‌اندازم (پس این‌قدر بر نفرینت بر علیه کسی که به تو ظلم کرده، اصرار نورز).[3]

---

۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۶۸. (مضمون ترجمه از ترجمه دار السلام (نوری) ج۲۰۷/۳).

۲. فتح الأبواب/۲۹۵.

۳. دعوات/۲۵.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: خدا تبارک و تعالی فرمود: به عزت و جلالم قسم! (که) دعای ستم‌دیده‌ای در رابطه با ستمی که به او شده در حالی که مثل آن ستم را به دیگری نموده باشد، مستجاب نمی‌کنم.[۱]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: هرگاه به کسی ظلم شود و او شروع به نفرین بر ظالم نماید، خدای جل جلاله می‌فرماید: این‌جا شخص دیگری است که به اعتقاد اینکه تو به او ظلم کرده‌ای، تو را نفرین می‌نماید، پس اگر می‌خواهی، نفرین هر دوی شما را مستجاب می‌کنم و اگر هم خواستی، نفرینتان را به تأخیر می‌اندازم تا مشمول عفوم شوید.[۲]

ر) مانع نبودن دعای بنده مقرب‌تری در مقابل دعای او

سخن اولیاء الله

محدث نوری: (یکی از موانع دعا این است که) دعای بنده مقرب‌تر و فرمان‌برتری برخلاف دعای شخص داعی باشد. چنان‌چه صاحب مزرعه‌ای دعا کند که خدا به او برکت دهد و کسی که از این شخص ظلمی دیده (و در نزد خدا مقرب‌تر است) بر او نفرین کند یا مثلا کسی، کس دیگری را نفرین کند، اما بنده مقرب‌تری نجات شخص نفرین شده را خواسته باشد.[۳]

ش) ظالم را در ظلمش معذور ندانستن

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: هر کس ظالمی را در ظلمش معذور بداند (و بگوید: ظلم او درست و به جاست)، خداوند شخصی را بر او مسلط می‌گرداند که به او ظلم نماید، پس اگر دعا کند دعایش مستجاب نشود و خداوند به واسطه ستمی که به او رسیده، به او پاداش و اجر نمی‌دهد.[٤]

ت) بی‌اثر بودن دعای بدون تلاش

ممکن است بعضی در ذهنشان این باشد که اگر فقط به صرف دعا اکتفا نموده و دست به تلاش نزده یا آن‌چنان‌که باید تلاش نکنند باز هم به مقصودشان خواهند رسید. اما از آن‌جا که یکی از سنت‌ها و قوانین الهی قانون اسباب و علل است و کار و تلاش نیز یکی از این اسباب و وسایل است، بدون کار و تلاش خواسته انسان محقق نخواهد شد و باید «با توکل زانوی اشتر بست».

---

۱. فتح الأبواب/۲۹۶.

۲. امالی صدوق/۳۱۸.

۳. ترجمه دار السلام ج۳/۲۰۹.

٤. کافی ج۲/۳۳۴.

و بر اساس همین سنت است که خداوند جلوی ظلم ظالمین را با نیروی غیبی‌اش نگرفته و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا بر اساس اختیارشان به ظلم و جنایت بپردازند.

سخن الله

همانا خداوند، اوضاع و احوال قوم و گروهی را تا خود آن قوم و گروه (آن را) تغییر ندهند، تغییر نمی‌دهد.[۱]

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هر کس بعد از اینکه دانست کسی شارب‌الخمر است، امانتی را به او بسپارد، دیگر خدای عزّ و جلّ، ضامن او نبوده و اجری نداشته و چیزی برایش جایگزین نمی‌شود.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: بعضی افراد دعایشان مستجاب نمی‌شود. از جمله آن‌ها کسی است که به دیگری تا مدت معینی قرض می‌دهد، اما نه نوشته‌ای از او می‌گیرد و نه شاهدی بر آن قرار می‌دهد. و دیگر کسی که ارحام خود را نفرین نماید. (سوم) مردی که زنش او را تا حد توان مرد بیازارد، و او در این میان، زن خویش را نفرین نموده و می‌گوید: خدایا! مرا از دست زنم راحت کن. پس خداوند به او می‌فرماید: بنده‌ام! آیا امر زنت را به تو نسپردم؟ اگر بخواهی (می‌توانی) طلاقش دهی و اگر اراده نمائی (می‌توانی) طلاق ندهی. (چهارم) کسی است که خدای متعال به او ثروتی داده، سپس (آن‌قدر) در راه خیر و تقوا خرج می‌کند که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند و در این حال از خداوند ثروت می‌خواهد، پس پروردگار تبارک و تعالی به او خطاب می‌نماید: آیا به تو رزق و روزیّ نداده و بی‌نیازت نساختم؟ پس چرا میانه‌روی نکردی؟ و چرا اسراف و زیاده‌روی می‌نمایی؟ بی‌شک من اهل اسراف را دوست ندارم. (پنجم) مردی که در خانه نشسته و دعا می‌کند که خداوند روزیّش را برساند، در حالی که از خانه خارج نشده و همان‌طور که خداوند، امر (به کار کردن) نموده، (با کار) فضل او را به دست نمی‌آورد. خداوند به او می‌فرماید: ای بنده من! دنیا را که بر تو حرام نکرده‌ام و چیزی در اعضاء و جوارحت که نینداخته‌ام (بدنت سالم است) و زمین من (هم که) وسیع است، پس چرا از خانه خارج نشده و به دنبال روزیّ نمی‌روی؟ ... .[۳]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: پنج نفرند که دعایشان مستجاب نمی‌شود: (اول) مردی که خداوند طلاق زنش را به دست او داده است و زن، مرد را اذیت نموده و می‌تواند مخارج طلاق او را بدهد و طلاقش نمی‌دهد. (دوم) و مردی که بنده‌اش سه بار گریخته باشد و او را نفروشد. (سوم) و کسی که از کنار دیوار کجی که در حال فرو ریختن است بگذرد و به سرعت از آن‌جا نگذرد تا دیوار بر سرش فرو افتد. (چهارم) و

---

۱. سوره رعد/۱۱.

۲. تهذیب الأحکام ج۷/۲۳۱.

۳. قرب الإسناد/۳۸.

شخصی که به شخص دیگری قرض بدهد و (شاهد و) گواهی بر قرض نگیرد. (پنجم) و مردی که در خانه خود نشسته و بگوید: بار إلها! روزیّ مرا برسان و به دنبال روزیّ نرود.[۱]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: یکی از انبیاء بیمار شد. با خودش گفت خود را درمان نمی‌کنم تا همان کس که مرا بیمار ساخته، همان شفادهنده‌ام باشد.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: تا خود را مداوا ننمائی، شفایت نمی‌دهم.[۲]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: برآورده شدن حاجات، به دست خدا، و اسباب و لوازم آن بعد از خداوند، بندگانند (که) به دستشان جاری می‌گردد. پس هر حاجت و خواسته‌ای را که خداوند برآورده کرد، با تشکّر، از او بپذیرید، و هر کدام که برآورده نشد، با خشنودی و تسلیم و صبر، آن را قبول کنید، چه بسا آن برای شما خیر باشد، زیرا حقیقت این است که خداوند، صلاح کارتان را می‌داند و شما از آن بی‌خبرید.[۳]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: همانا بنده دو دستش را گشوده، دعا نموده و از فضل خداوند مالی را طلب کرده و خداوند به او عطا می‌کند، اما او آن را در چیزی که خیری در آن نیست، خرج می‌کند.

مجددا از خدا درخواست می‌نماید، پس خداوند می‌گوید: مگر به تو ندادم؟ مگر با تو چنین و چنان نکردم؟[٤]

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: چهار کسند که دعائی از آنان اجابت نمی‌شود: مردی که در خانه نشسته (و) می‌گوید: بار خدایا! مرا روزیّ بده، به او گفته می‌شود: آیا به تو دستور ندادم که دنبال روزیّ باشی؟ و مردی که زنی دارد و بر او نفرین می‌کند، به او گفته می‌شود: آیا کار (طلاق) او را به تو وانگذاردم؟ و مردی که مالی داشته و آن را از بین برده و می‌گوید: بار خدایا! به من روزیّ بده، به او گفته می‌شود: آیا به تو دستور ندادم میانه‌روی کنی؟ آیا به تو دستور ندادم درست عمل کنی؟ ... و مردی که مالی داشته و بدون شاهد، قرضش داده است، به او گفته می‌شود: آیا به تو دستور ندادم که شاهد بگیری؟[٥]

سخن اولیاء الله

۱ـ شهید مرتضی مطهری: شرط دیگر (از شرائط استجابت دعا) این است که واقعاً مظهر حاجت باشد؛ در موردی باشد که انسان دسترسی به مطلوب ندارد، عاجز است، ناتوان است، اما اگر خداوند کلید حاجتی را به دست خود انسان داده و او کفران نعمت می‌کند و از به کار بردن آن کلید مضایقه دارد و از خدا می‌خواهد آن دری را که کلیدش در دست دعا کننده است به روی او باز کند و زحمت به کار بردن کلید را از دوش او بردارد، البته چنین دعایی قابل استجابت نیست.

---

۱. خصال ج۱/۲۹۹.

۲. مکارم الأخلاق/۳۶۲.

۳. تحف العقول/۳۶۵.

٤. امالی طوسی/۶۷۸.

٥. کافی ج۲/۵۱۰.

این گونه دعاها را نیز باید از نوع دعاهای مخالف سنن تکوین قرار داد. دعا برای تحصیلِ توانایی است. دعا در صورتی‌که خداوند توانایی (دست یافتن به) مطلوب را به انسان داده است، از قبیل طلب تحصیل حاصل است. ... دعا در نظام خلقت برای این نیست که جانشین عمل شود. دعا مکمّل و متمّم عمل است نه جانشین عمل.[۱]

۲ـ علامه سید محمدحسین طباطبائی

أ: در عدة‌الداعی روایت کرده که «رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به أبی ذر فرمود: ای أباذر! می‌خواهی کلماتی به تو بیاموزم که خدای عزّ و جلّ به وسیله آن‌ها به تو سود رساند؟ أبو ذر می‌گوید: گفتم: بله یا رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله!

فرمود: خدا را پاس دار، تا خدا پاست بدارد، خدا را در نظر بگیر، تا همه جا او را پیش رویت ببینی، در حال رفاه و خوشی به یاد او باش، تا در حال شدت بیادت باشد، و هر وقت خواستی درخواستی کنی از خدا بکن، و چون خواستی بی‌نیاز باشی این بی‌نیازی را از راه اعتماد به خدا کسب کن، پس بدان که قلم قضاء بر آن‌چه که تا روز قیامت خواهد شد جریان یافته، و همه را نوشته، و اگر تمامی خلائق جمع شوند تا خیری به تو برسانند که خدا برایت ننوشته، نخواهند توانست».[۲]

این‌که فرمود: «در حال رفاه و خوشی به یاد او باش، تا در حال شدت بیادت باشد»، معنایش این است که در حال خوشی دعا کن، و خدا را فراموش مکن، تا در حال شدت همان دعایت را مستجاب کند، و فراموشت نکند، چون کسی که پروردگار خود را در حال خوشی فراموش کند، به طور قطع چنین پنداشته که اسباب ظاهری در فراهم ساختن رفاه او مستقل از خدایند، آن وقت صاحب چنین پنداری، وقتی در حال شدت پروردگار خود را می‌خواند معنای این خواندنش این است که خدای تعالی تنها در حال شدت ربّ و مدبّر او است، و حال آنکه خدای تعالی این‌طور نیست، بلکه در هر حال چه شدت و چه رخا ربوبیت دارد، در نتیجه صاحب این پندار نه در حال رفاه خدای عالم و آفریدگار خود را خوانده، و نه در حال شدت، بلکه دیگری را خوانده.

و این معنا در بعضی روایات به زبانی دیگر آمده، مثلا در کتاب مکارم‌الاخلاق از امام صادقعلیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «کسی که از پیش دعا کرده باشد هنگام نزول بلا دعایش مستجاب می‌شود ـ و بعضی گفته‌اند: دعا صوتی است پسندیده که در رسیدنش به آسمان چیزی جلوگیرش نیست ـ و کسی که قبل از گرفتاری دعا نکرده باشد، دعای در هنگام نزول بلایش مستجاب نمی‌شود، و ملائکه می‌گویند: این صدای کیست که تاکنون نشنیده و آن را نمی‌شناسیم، (تا آخر حدیث)».[۳]

(و از مجموع دو دسته روایات چنین برمی‌آید، آن کسی که در حال خوشی دعا ندارد، و با خدا کاری ندارد، در حال شدت هم انقطاع کامل برایش دست نمی‌دهد، باز هم که دعا کند گوشه چشمش به اسباب

---

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۲۳/۷۸۹.

۲. عدة الداعی/۱۳۲.

۳. مکارم الأخلاق/۲۷۱.

ظاهری است، نمی‌تواند به کلی از آن‌ها قطع امید کند). و اینکه فرمود: «و چون درخواستی داشتی از خدا بخواه، و چون خواستی بی‌نیاز باشی با یاد خدا بی‌نیازی را به دست آر...»، ارشاد است به اینکه وقتی می‌خواهی درخواستی بکنی، و یا کمکی بطلبی، این سؤال و استعانت را حقیقتا بکن، و سؤال و استعانت حقیقی آن است که از خدای تعالی بشود، چون اسباب عادی که در دسترس ما هست سببیت‌شان همه محدود به آن مقداری است که خدا برایشان مقدر کرده، نه آن‌طور که به نظر ما می‌رسد، و خیال می‌کنیم در مقابل خدا آن‌ها هم سبب مستقل در تاثیرند، بلکه این اسباب تنها طریقیت و وساطت در ایصال دارند، و گر نه کار همه‌اش به دست خدای تعالی است.

بنا بر این بر بنده خدا واجب است که در حوائج خود متوجه به جانب عزت، و باب کبریاء شود، و هرگز به هیچ‌یک از اسباب ظاهری رکون و اعتماد نکند، گو اینکه خدای تعالی چنین تقدیر کرده، که امور جز از راه اسباب به جریان نیفتد، و لیکن سبب هر چه باشد چیزی است که خدا سببش کرده.

پس کلام امام دعوت به این معنا است که بندگان خدا به اسباب اعتماد نکنند، و همه اعتمادشان بر خدایی باشد که سببیت را به اسباب داده نه این‌که امام خواسته باشد مردم را به این اعتقاد هدایت کند که اسباب به کلی لغو و بی‌اثرند و هر وقت هر حاجتی دارند از غیر مجرای اسباب آن را طلب کنند، چون چنین چیزی صحیح نیست، و چنین توقعی بی‌جا است، چه طور ممکن است امام چنین چیزی فرموده باشد، با اینکه اهل دعا در همین دعا کردنش سبب‌های زیادی به کار می‌برد، از قبیل قلب و زبان، و در راه به دست آوردن حاجت خود همه ارکان وجود خود را به کار می‌گیرد، و همه این‌ها سببند.

این معنا را در انسان در نظر بگیر، که هر چه می‌کند با ابزارهای بدن خود می‌کند، اگر می‌دهد با دست می‌دهد، و اگر می‌بیند با چشم می‌بیند، و اگر می‌شنود با گوش می‌شنود، پس همین انسان اگر از خدا از کار افتادن اسباب را بخواهد مثل کسی می‌ماند که از من بخواهد چیزی به او بدهم، اما بدون دست، و یا به او بنگرم، اما بدون چشم، و یا به سخنانش گوش دهم، اما بدون گوش، و کسی که رکون و اعتمادش تنها به اسباب باشد نه به خدا، مثل کسی است که تمام امید و انتظارش به دست من باشد تا به سویش دراز شود، و چیزی به او بدهد، و یا همه اعتمادش به چشم من باشد تا به او بنگرد، و یا همه رکونش به گوش من باشد تا سخن او بشنود، و در عین حال به کلی از وجود من غافل باشد، معلوم است که چنین کسی غافل و دیوانه است (چون ممکن نیست انسان عاقل دست و چشم و گوش را ببیند و به کلی از صاحب آن غافل باشد).[۱]

ب: در کتاب عدةالداعی در روایت... فرمود: «زمانی خدای تعالی به بعضی از انبیاءش وحی فرستاد، که به عزت و جلالم سوگند که آرزوی هر آرزومندی را که به غیر من امید ببندد مبدل به نومیدی می‌کنم، و جامه ذلت در میان مردم بر تنش می‌پوشانم، و از گشایش و فضل خودم دور می‌کنم، آیا بنده، بنده من باشد، و در شدائدش به غیر من امید ببندد با اینکه شدائد همه به دست من است و آیا به غیر من امیدوار شود، با اینکه

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان ج۲/۵۵.

غنی بالذات و جواد علی‌الاطلاق منم، و کلید همه درهای بسته به دست من است، و در خانه من به روی هر کس که بخواهد مرا بخواند باز است. (تا آخر حدیث)».[1]

و نیز در عدة‌الداعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده که فرمود: «خدای تعالی فرموده هیچ مخلوقی دست به دامن مخلوق دیگر نمی‌شود، مگر آنکه من رشته اسباب آسمان‌ها و اسباب زمین را علیه او قطع می‌کنم، دیگر اگر از من چیزی بخواهد عطایش نمی‌کنم، و اگر به درگاهم دعا کند دعایش را مستجاب نمی‌سازم، و هیچ مخلوقی دست به دامن خود من نمی‌شود و چشم امید از مخلوق من نمی‌پوشد مگر آنکه آسمان‌ها و زمین را ضامن رزقش می‌کنم، آن وقت اگر دعا کند اجابت می‌کنم، و اگر حاجت بخواهد برمی‌آورم، و اگر طلب آمرزش کند او را می‌آمرزم».[2]

آن‌چه این دو حدیث افاده می‌کنند این است که دعا باید خالص باشد، نه اینکه سببیت اسباب وجودی عالم را که آن‌ها را میان هر موجودی و حوائجش واسطه قرار داده ابطال کنند، چون هر انسانی می‌داند که چنین اسبابی وجود دارند، اما سببیت آن‌ها را خدا به آن‌ها داده، نه اینکه خود آن‌ها علت تامه‌ای باشند، که مستقل از خدای سبحان فیض را به معلول‌های خود برساند.

توضیح اینکه؛ انسان با فطرت خود این معنا را درک می‌کند که برای حاجتش برآرنده‌ای است، که فعلش از او تخلف نمی‌کند، و نیز درک می‌کند آن‌چه از سبب‌های ظاهری که وی دست به دامن آن‌ها می‌زند سبب تام نیستند، و فعل و اثرشان از آن‌ها تخلف می‌کند، که آن شاعر می‌گوید: ناگهان سرکنگبین صفرا فزود.

پس انسان این شعور و درک را دارد که آن مبدئی که سر نخ تمامی امور آن‌جا است، و رکنی که در تحقق و وجود هر حاجت از حوائجش بدان اعتماد و دلگرمی دارد، غیر این اسباب ظاهری است، و لازمه این درک آن است که اعتماد کامل و رکون تام به این اسباب نداشته باشد، به طوری که به کلی از آن سبب تام و حقیقی غافل بماند، و هر چیزی را مستند به سبب‌های ظاهریش بپندارد.

آری انسان با کم‌ترین دقت و توجه ملتفت به این نکته می‌شود، حال اگر سؤالی کند و حاجتی بطلبد و حاجتش هم برآورده گردد، از این برآورده شدن کشف می‌کند سؤالش سؤال از پروردگارش بوده، و حاجتی که داشته و از راه شعور باطنی خود آن را تشخیص داده از طریق اسباب ظاهری به درگاه پروردگارش رسیده، و از آن‌جا به وی افاضه شده است، و اگر همین حاجت را از سببی از اسباب ظاهری بخواهد، از کسی خواسته که شعور فطری و باطنیش حکم می‌کند به اینکه آن سبب، برآرنده حاجتش نیست، بلکه خیال می‌کرده که آن سبب برآرنده حاجتش می‌باشد، و قوه خیالیش به عللی غیر از شعور باطنی به حاجت، آن سبب را در نظرش برآرنده حاجت تصویر کرده، و این در همان مواردی است که باطن آدمی مخالف با ظاهر او است.

مثالی که می‌توانیم در این‌جا بیاوریم این است که، بسیار می‌شود انسان چیزی را دوست دارد، و به آن اهتمام می‌ورزد، تا آنکه آن را به دست می‌آورد و می‌بیند که همین محبوبش مزاحم و مضر به منافعی است که برای او مهم‌تر و محبوب‌تر است، ناگزیر از آن دست برمی‌دارد، و محبوب‌تر را می‌گیرد، و بسیار می‌شود

---

۱. عدة الداعی/۱۳۵.

۲. عدة الداعی/۱۳۶.

که از چیزی نفرت دارد، و به خاطر حفظ منافعش از آن می‌گریزد، ولی تصادفا به همان چیز برمی‌خورد، و می‌بیند برخلاف آن‌چه می‌پنداشت از منافعی که به خاطر آن از این می‌گریخت سودمندتر و بهتر است.

کودک مریض از نوشیدن دوای تلخ می‌گریزد، و در عین اینکه طالب بهبودی خویش است، از خوردن دوا گریه می‌کند، این انسان با شعور باطنی و فطریش صحت و سلامتی را می‌خواهد، و به زبان فطرت درخواست آن را دارد، هر چند که به زبان سر و با عملش خلاف آن را درخواست می‌کند.

پس معلوم می‌شود انسان در زندگیش دو نظام دارد، یک نظام به حسب فهم فطری و شعور باطنی، و نظامی دیگر به حسب تخیل، نظام فطریش از خطا محفوظ است، و در مسیرش دچار اشتباه نمی‌شود، و اما نظام تخیلیش بسیار دست‌خوش خبط و اشتباه می‌شود، چه بسا می‌شود که آدمی به حسب صورت خیالیش چیزی را درخواست می‌کند، و جدا می‌طلبد و نمی‌داند که با همین سؤال و طلبش درست چیز دیگری مخالف آن می‌خواهد، پس باید حدیث را به همین معنا توجیه کرد، و این همان معنایی است که از کلام علی علیه‌السلام که به زودی می‌آید که فرمود: «عطیه و بخشش به قدر نیت است»[1]، به چشم می‌خورد.[2]

ج: در کتاب دعوات تألیف راوندی آمده: «خدای تعالی در تورات به بنده خود خطاب کرده می‌فرماید: تو هر وقت بنده‌ای از بندگان مرا نفرین کنی که به خاطر ظلمی که به تو کرده، نابودش کنم، در همان وقت کسی هم هست که تو را نفرین می‌کند به خاطر ظلمی که تو به او کرده‌ای، اگر می‌خواهی هم نفرین تو را مستجاب می‌کنم، و هم نفرین او را، و اگر بخواهی، استجابت نفرین هر دو را تا روز قیامت تأخیر می‌اندازم».[3]

سرّ این معنا روشن است، برای اینکه وقتی کسی چیزی را به نفع خود مسألت می‌نماید لابدّ به آن راضی هم هست، و وقتی به آن راضی و خشنود باشد باید به هر چه که از هر جهت مثل آن است نیز راضی باشد، وقتی علیه ستم‌گر خودش نفرین می‌کند، و انتقام را می‌خواهد به خاطر اینکه ظلم کرده، باید به طور کلی از انتقام گرفتن از ستمگر راضی باشد، و آن را دوست بدارد، پس اگر خودش هم ستم‌گر باشد نفرین علیه ستمگرش نفرین علیه خودش هم هست، چون گفتیم او با نفرین کردنش می‌فهماند که انتقام از ستم‌گر را دوست می‌دارد، حال اگر این انتقام را نسبت به خودش هم دوست بدارد، که هرگز دوست نمی‌دارد، به بلائی گرفتار می‌شود که آن را برای غیر خودش درخواست کرده بود، و اگر دوست ندارد در حقیقت نفرینی و دعائی از او سر نزده، بلکه فقط گفتاری زبانی بوده.[4]

د: اینکه فرمود: «عطیه به مقدار نیت است»، منظورش این بوده که استجابت همواره مطابق دعا است، پس آن‌چه سائل بر حسب عقیده قلبیش و حقیقت ضمیرش از خدا می‌خواهد، خدا به او می‌دهد، نه آن‌چه که گفتارش و لقلقه زبانش اظهار می‌دارد، چون بسیار می‌شود که لفظ آن‌طور که باید مطابق با معنای

---

۱. غرر الحکم/۱۹۳.

۲. ترجمه تفسیر المیزان ج۲/۴۹.

۳. دعوات/۲۵.

۴. ترجمه تفسیر المیزان ج۲/۵۴.

مطلوب نیست، که بیانش گذشت، بنا بر این جمله مورد بحث بهترین و جامع‌ترین کلمه است برای بیان ارتباط میان درخواست و اجابت.

و چگونه جامع‌ترین کلمه نباشد؟ با اینکه در کوتاه‌ترین عبارت موارد بسیاری از دعاهایی را که مستجاب نمی‌شود بیان کرده، که چرا نمی‌شود؟ مانند موردی که اجابت طول می‌کشد، و موردی که خیر دنیایی مسؤول با خیر مهم‌تر دنیایی و یا آخرتی تبدیل می‌شود و مواردی که خواسته دعا کننده به صورت دیگری غیر صورتی که خواسته مستجاب می‌شود که سازگارتر به حال سائل است، چون بسیار می‌شود سائل نعمتی گوارا درخواست می‌کند، که اگر فورا به او داده شود گوارا نمی‌شود، لذا اجابتش تأخیر می‌افتد تا سائل تشنه‌تر شود، و نعمت نام‌برده گواراتر گردد، چون خودش در سؤال خود قید گوارا را ذکر کرده بود، پس در حقیقت خودش خواسته که اجابتش تأخیر افتد، و هم‌چنین مؤمن که به امر دین خود اهتمام دارد، اگر حاجتی را درخواست کند که برآورده شدن آن باعث هلاکت دین او می‌شود، و او خودش اطلاع ندارد، و خیال می‌کند برآورده شدن آن حاجت سعادت او را تامین می‌کند، در حالی که سعادت او در آخرت او است، پس در حقیقت درخواست او درخواست سعادت در آخرتش است نه دنیا، و به همین جهت دعایش در آخرت مستجاب می‌شود نه در دنیا.[۱]

شاهد

۱ـ ولید بن صبیح: در میان راه مکه و مدینه با امام صادق علیه‌السلام همراه بودم. سائلی آمد و حضرت فرمان داد به او چیزی داده شود.

سپس دیگری آمد و فرمان داد به او چیزی داده شود.

سپس دیگری آمد و فرمان داد به او (هم) چیزی داده شود.

سپس شخص چهارمی آمد. پس حضرت فرمود: خدا سیرت کند.

بعد از آن به ما رو کرده و فرمود: چیزی که بخواهیم به او بدهیم، داریم و لکن می‌ترسیم یکی از آن سه کس باشیم که خدا دعائی از آنان را اجابت نمی‌کند: کسی که خدا به او مالی داده و آن را در غیر موردش خرج کرده و سپس بگوید: بار خدایا! به من روزیّ بده، پس دعایش مستجاب نشود. و مردی که بر زن خود نفرین می‌نماید تا خدا او را از وی راحت کند با اینکه خدای عزّ و جلّ امر (طلاقش) را به او واگذار کرده است. و مردی که همسایه خود را نفرین می‌کند با اینکه خدای عزّ و جلّ برای او راهی مبنی بر اینکه از همسایگی او به جای دیگر رفته و خانه خود را بفروشد، قرار داده است.[۲]

۲ـ شخصی به نام علاء بن کامل خدمت امام صادق علیه‌السلام آمده، در مقابل ایشان نشسته و گفت: از خداوند بخواهید تا به زندگیم گشایش و وسعت رزقی بدهد.

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان ج۲/۵۲.

۲. کافی ج۲/۵۱۰.

امام فرمودند: برایت دعا نمی‌کنم. آن را همان‌طور که خداوند دستور داده به دست آور. (خداوند امر کرده که روزیّ را با کار و تلاش بجوئی، اما تو می‌خواهی در خانه خود بنشینی و با دعا روزیّت برسد).[۱]

سؤالات

سؤال اول: آیا چیزی به نام شانس، حقیقت خارجی دارد؟

جواب: اگر منظور از شانس، رخ دادن حوادث بدون حساب و کتاب و خارج از مشیت و اراده خداوند باشد، که چنین چیزی بطلانش واضح است و اما اگر غرض قسمت و نصیبی باشد که خداوند بر اساس حکمتش برای بندگان قرار داده، صحیح است.

سخن اولیاء الله

علامه محمدتقی جعفری: مسلم است که تنها وسیله به دست آوردن محصول و نتیجه، کار و کوشش است که باید انجام داد. این قانون پایدار در هیچ نقطه‌ای از تاریخ حیات و در هیچ یک از شئون انسانی، استثنائی ندارد .

آن ساده‌لوحان که دست یافتن بعضی از مردم را به برخی از موضوعات بدون کار و کوشش، استثناء و یا نقض قانون مزبور تلقی می‌کنند و شانس و بخت و اتفاق را مانند واقعیت می‌پذیرند، از دو نکته مهم غفلت می‌ورزند:

یکی اینکه امتیازات و منافعی را که گاه‌گاهی بعضی از انسان‌ها بدون تلاش به دست می‌آورند، چنین نیست که معلول‌هائی باشند که بدون علت در اختیار آنان قرار گرفته باشند.

توضیح اینکه؛ هیچ واقعیتی در این جهان بدون علت به وجود نمی‌آید، نهایت این است که به جهت موضع‌گیری‌های مخصوصی که داریم، گاهی عوامل آن رویدادها را درک می‌کنیم و گاهی آن عوامل از حیطه موضع‌گیری ما بیرون است و آن‌ها را درک نمی‌کنیم، ولی مسلم است که به وجود آمدن هر رویدادی از علت خود، احتیاج به کار و فعالیت دارد. مثلا یک سیب در شاخه درخت، محصول کار و فعالیتی است که در درخت صورت گرفته است. یک عدد استکان که در اختیار من قرار گرفته است، به وسیله کار و فعالیت انسان و ماشین به صورت فعلی در آمده است که امروز من می‌توانم از آن بهره‌برداری نمایم.

نتیجه‌ای که از این اصل می‌گیریم این است که هیچ موجودی در این عالم نیست مگر اینکه از گذرگاه کار و فعالیت عبور کرده به صورت فعلی خود در آمده است.

دوم اینکه ارتباط آن موضوع با من که هیچ کار و کوششی درباره آن انجام نداده‌ام، انواع گوناگونی دارد:

۱ـ من کاری انجام داده‌ام که دارای علت‌های متعدد بوده است و من برخی از آن‌ها را منظور نموده، دیگر جنبه‌های آن را نمی‌دانستم یا هدف‌گیری نکرده بودم. در این مورد، بروز نتایج مغفولهِ کار، برای من شانس و بخت و اتفاق جلوه می‌کند. به عنوان مثال درختانی را در باغچه حیاط می‌کاریم و منظور ما استفاده از

---

۱. تهذیب الأحکام ج۶/۳۲۳.

میوه‌های آن‌ها است. این کار سه نتیجه مطلوب دیگر به وجود می‌آورد: زیبائی چشم‌انداز، لطافت هوا، و سایه‌ای که مورد نیاز است.

در این‌گونه کارها هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید که من برای به دست آوردن میوه کار کردم و اتفاقا یا از روی شانس و بخت من، سایه و لطافت هوا و منظره زیبا به وجود آمدند، بلکه از روی شعور طبیعی هر سه نتیجه غیر منظور را به همان کاری که در رویانیدن درخت صورت گرفته است مستند می‌سازیم.

در حقیقت چهار بعدی بودن کار را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که ما می‌توانستیم هر چهار بعد کار مزبور را هدف‌گیری نموده و نتایج آن‌ها را به علل مشخص آن‌ها منسوب بسازیم... .

در حقیقت نام‌گذاری این موارد به بخت و شانس، ناشی از جهل و بی‌اطلاعی ما از ابعاد و استعدادهای متعدد کاری است که انجام داده‌ایم و ناشی از موضع‌گیری ما است که در آن قرار گرفته‌ایم.

۲ـ رویدادهای پیش‌بینی نشده که خود در مجرای قانون علیت، تحقق پیدا می‌کنند و در منطقه مالکیت و اختصاص انسان قرار می‌گیرند، با شانس و بخت و اتفاق تفسیر می‌شوند، ولی چنان‌که گفتیم: در این جهان هستی هیچ پدیده و رویدادی بدون قانون به وجود نمی‌آید، این جهل و بی‌اطلاعی ما است که رویدادهای پیش‌بینی نشده را به تصادف و بخت نسبت می‌دهیم. تاریخ نویسان عامی، حرکت آن ابر سیاه پرباران را که شبانه در واترلو بارید و یکی از اساسی‌ترین عوامل شکست ناپلئون را فراهم آورد، به تصادف و بدبختی ناپلئون نسبت داده‌اند، در صورتی که تشکل اجزای ابر و حرکت آن در مسیر معین و رسیدنش به فضای واترلو و ریختن باران در آن جبهه، همه و همه از قوانین جبری طبیعت پیروی کرده، پیش آمدن آن رویداد را حتمی ساخته بود.

آن‌چه که عامل گرفتاری ناپلئون در آن رویداد بود، جهل و عدم محاسبه او درباره فضا و ابر آن جبهه بود.

این نکته، جالب است که اگر لشکرکشی ناپلئون به واترلو وجود نداشت بلوخر و ولینگتون با سپاهیان کلان در آن رویداد شرکت نمی‌داشتند و به عبارت ساده‌تر اگر واترلو آن روز مانند روزها و سالیان گذشته و آینده، خالی از ناپلئون و بلوخر و ولینگتون و سپاهیانشان بود و قطعه ابر سیاهی می‌آمد و می‌بارید، هیچ کس جرأت نمی‌کرد بگوید: در فلان شب تصادفا قطعه ابر سیاهی در فضای واترلو پیدا شد و باریدن گرفت.

به همین جهت است که باید قبول کرد که موضوع تصادف و بخت و شانس موقعی که با آگاهی به معنای آن‌ها مطرح می‌شود، حتما پای انسان نادانی به میان آمده است که نمی‌خواهد به جهل خود اعتراف نماید، لذا می‌توان گفت: کلماتی مانند تصادف و شانس و بخت و اتفاق، ساخته تکبر مردم نادان بوده و روپوشی بر جهالت‌های بشری می‌باشند.

۳ـ گاهی فرد یا اجتماعی از انسان‌ها کاری را با در نظر داشتن نتیجه معینی انجام می‌دهند، اما نتیجه مفروض به جهت عواملی که مزاحم بروز آن می‌باشند، در زمان و موقعیت پیش‌بینی شده به وجود نمی‌آید، ولی در عین حال در سطوح زیرین واقعیات و رویدادها، به وجود و تقویت خود ادامه می‌دهد و پس از گذشت زمانی یا در موقعیت دیگری نتیجه مفروض را به تنهائی یا مخلوط با نتائج دیگری ابراز می‌کند و عامیان بی‌اطلاع از حقیقت آن کار، نتیجه مزبور را به شانس و بخت و اتفاق نسبت می‌دهند.

مطلب سوم که اکنون مطرح کردیم، اگر چه شباهتی به مطلب یکم دارد، ولی تفاوتی میان آن دو وجود دارد که باید در نظر گرفته شود. آن تفاوت این است که در مطلب یکم، نتائج مغفوله به طور مستقیم، با کار انجام شده مربوط بوده و بدون احتیاج به گذشت زمان یا دگرگونی موقعیت، بروز می‌کنند، در صورتی که در مطلب سوم نتائج مغفوله به طور مستقیم و بدون فاصله زمانی و دگرگونی موقعیت، به وجود نمی‌آیند، بلکه به گذشت زمان و سپری شدن تحولات نیاز دارند.

۴ـ عوامل ماورای نمودهای طبیعی که محسوس نیستند، در شیوع و رواج مفاهیم تصادف و شانس و بخت، نقش قابل توجهی دارند. این‌گونه عوامل از نیروها و فعالیت‌های روانی آدمیان سرچشمه می‌گیرند.

معمولا چنین است که ما نتائج و خواص فعالیت‌ها و انفعال‌های روانی را در نمودهائی منحصر می‌کنیم که در دنبال آن‌ها ظاهر می‌شوند و گمان می‌کنیم که هرگونه فعالیتی نتیجه‌ای مشابه خود را فورا به وجود می‌آورد، در صورتی‌که ممکن است فعالیتی یا انفعالی در روان ما به جریان بیفتد و به اضافه نتائج سطحی، آثار و خواصی فعال را در سطوح عمیق روان تولید کند.

این آثار و خواص بعدها در موقعیت‌های مناسب دست به کار می‌شوند و نمودهای روانی دیگری را به وجود می‌آورند و چون ما از ارتباط میان این نمودها و فعالیت‌ها و انفعالات گذشته آگاهی نداریم، خیال می‌کنیم آن نمودها اموری تصادفی و اتفاقی و مربوط به بخت و شانس می‌باشند، مانند عقده‌های عمیق روانی که در آغاز به وجود آمدن، نمودهائی ناچیز نشان می‌دهند و سپس با گذشت زمان و بروز اختلالات روانی متنوع، نتائج و خواص ریشه‌دار خود را بروز می‌دهند و بالعکس ممکن است یک رفتار عقلانی صحیح و روش عاطفی درست، رشدی مخصوص در روان ایجاد کند که نتائج و خواص محاسبه نشده‌ای را در دنبال خود بیاورد و مردم عامی که اطلاعی از این علت ندارند، آن نتائج و خواص را شانس و بخت و تصادف بنامند.

۵ـ رویدادهای دیگری وجود دارند که از عوامل فوق طبیعی سرچشمه می‌گیرند و مردم ناآگاه گمان می‌برند که آن رویدادها بدون علت بوده و تصادفی و شانسی و اتفاقی می‌باشند.

بعضی از آگاهان هم هستند که این نوع رویدادها را به عللی مجهول یا به اصول پیشْ‌ساخته ذهنی نسبت می‌دهند. به عنوان مثال انفجار اولین ماده خلقت که تدریجا به صورت کهکشان‌ها در آمده است، مورد اختلاف نظر قرار گرفته است. عامیان و آن گروه از دانشمندانی که اگر این حادثه بنیادین را به علت فوق طبیعت نسبت بدهند، اصول پیشْ‌ساخته آنان مختل می‌گردد، تصادف و اتفاق را پیش می‌کشند، همان عنوانی که اگر در آزمایش‌گاه‌های علمی درباره ناچیزترین پدیده به کار برود، به کار برنده آن را فورا از آزمایش‌گاه به بیمارستان روانی منتقل می‌سازند، چون هیچ علتی برای انفجار مزبور جز علت برین[1] که مشیت خداوندی نامیده می‌شود وجود ندارد، لذا می‌گوئیم: این رویداد بزرگ، کار آن خالق بی‌چون است و بس.

اکتشافات و انتقال‌های ذهن بشری به مجهولات پشت پرده معلومات نیز از این قبیل است، یعنی با پذیرفتن این جریان طبیعی که باید مکتشف و مخترع برای راهیابی به مجهول، از راه منطقی و تجربی

---

۱. اصلی و بالا.

بکوشد و حرکت نماید، آخرین عامل انتقال، مشیت خالق توانا است که چراغی در فضای ذهن مکتشف روشن می‌سازد و مجهول را به او نشان می‌دهد.

اگر کسی به خود جرأت بدهد و این‌گونه دخالت فوق طبیعی را در ذهن انسان‌ها منکر شود، چنین شخصی با نظر به عینی نبودن روابط ضرورت میان حلقه‌های رویدادها (علل و معلولات)، بایستی همه حوادث و وقایع طبیعت را در هر لحظه و در هر مورد، تصادف و اتفاق بداند.[۱]

سؤال دوم: اعتقاد به دعا بر فعّالیّت‌های اجتماعی اثر منفی دارد و همانند آبی است که به روی شعله‌های فروزان کوشش‌ها و تلاش‌های پرثمر پاشیده می‌شود و آن‌ها را به خاموشی می‌کشاند. مؤمنان با این اعتقاد که دعا سلاح یا تُرس (سپر) مؤمن است به جای آشنایی به سلاح‌های دیگر و کاربرد آن‌ها در برابر دشمن، تنها دست به دعا برمی‌دارند و هم‌چنین برای مبارزه با فقر، دعا را جانشین صنعت، تکنیک، گسترش کشاورزی و دست‌یابی به منابع مختلف حیاتی می‌نمایند، و اثر تخدیری چنین تعلیماتی نیاز به بحث ندارد.[۲]

جواب: انکار نمی‌کنیم که دعا یکی از تعلیمات مسلّم مذهبی است، تا آن‌جا که در قرآن به دفعات دعوت به آن شده و وعده اجابت در برابر آن داده شده است: «وَ قَالَ رَبُّکُمْ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»[۳] «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم».

و نیز: «ادْعُواْ رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً»[٤] «پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرّع و در پنهانی بخوانید».

و نیز: «فَادْعُواْ اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»[٥] «(تنها) خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید».

حتّی قرآن می‌گوید: به خاطر همین دعاست که خداوند به شما اعتنا می‌کند: «قُلْ مَا یَعْبَؤُاْ بِکُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَآؤُکُمْ»[٦] «بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد».

و نیز انکار نمی‌کنیم که در روایات اسلامی تأکید فراوانی بر این موضوع شده است.

ولی تمام بحث در این است که باید مورد دعا از یک سو، و مفهوم آن از سوی دیگر، و شرائط پذیرش آن از سوی سوّم، روشن گردد.

از نظر تعلیمات اسلامی، دعا مخصوص موردی است که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های ممکن، انجام گردد و آن‌چه در توان و قدرت آدمی است، برای رسیدن به هدف‌های سازنده و مثبتی که دارد به کار گرفته شود و در نارسایی‌ها و آن‌چه از دایره توان او بیرون است متوجّه دعا شود.

---

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج۴/۱۳.

۲. پیدایش مذاهب/۹۱.

۳. سوره غافر/۶۰.

٤. سوره اعراف/۵۵.

۵. سوره غافر/۱۴.

٦. سوره فرقان/۷۷.

مذهب هرگز دعا را جانشین اسباب و عللی که در دسترس آدمی است قرار نداده بلکه آن را چیزی مافوق آن‌ها قرار داده، همان‌جا که هیچ راه و وسیله دیگری جز دعا ندارد و تنها روزنه امید، استمداد از نیرویی مافوق نیروی لایزال مبدأ جهان هستی می‌باشد.

به این ترتیب هر دعایی که واجد این شرط نباشد، یک نوع تحریف و مسخ نسبت به حقیقت و مفهوم دعا محسوب می‌گردد. پیدا کردن این شرط اصولی در منابع مذهبی کار مشکلی نیست؛ به عنوان مثال در جلد دوّم اصول کافی ابواب فراوانی درباره دعا داریم که دو باب آن به بحث ما ارتباط دارد: یک باب تحت عنوان: «من تستجاب دعوته؛ کسانی که دعایشان مستجاب می‌شود» و باب دیگر تحت عنوان: «من لاتستجاب دعوته؛ کسانی که دعایشان مستجاب نمی‌شود».

در باب اوّل از جمله دعاهایی که به اجابت می‌رسد «دعوة الامام المقسط» و «دعوة الولد الصالح لوالدیه» و «دعوة الوالد الصالح لولده» و «دعوة الغازی فی سبیل اللّه» در طی روایات مختلفی ذکر شده است که هر کدام از این تعبیرات به تنهایی گواهی بر این گفتار است، زیرا اوّلی دعای امام و پیشوای عادل و دوّمی فرزند صالح و سوّمی پدر شایسته و چهارمی جنگ جویان در راه خداست. در باب دوّم از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم:

«أرْبَعَةٌ لَاتَسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ.

۱ـ رَجُلٌ جَالَسٌ فِی بَیْتِهِ یَقُولُ اللُّهُمِّ ارْزِقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ أَلَمْ آمُرُکَ بِالطَّلَبِ؟!

۲ـ وَ رَجُلٌ کَانَتْ لَه امرَأَةٌ فَدَعَا عَلَیْهَا، فَیُقَالَ لَهُ: أَلَمْ اجْعَلْ أمْرَهَا إلَیْکَ؟

۳ـ وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَالٌ فَأفْسَدَهُ، فَیَقُول: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ أَلَمْ آمُرُکَ بِالإقْتِصَادِ؟ أَلَمْ آمُرُکَ بِالإصْلَاحِ؟!

۴ـ وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَالٌ فَاداته بِغَیْرِ بَیِّنَةٍ فَیُقَالُ لَهُ، أَلَمْ آمُرُکَ بِالشَّهَادَةِ؟!»[1]

خلاصه روایت این است که چهار گروه دعایشان به اجابت نمی‌رسد: انسان سالمِ بی‌کار، کسی که همسر ناسازگار دارد، اما رهایش نمی‌کند و کسی که سرمایه خود را به خاطر ندانم‌کاری از دست داده و کسی که بدون گرفتن مدرک، پول خود را به دیگری داده و او انکار می‌کند.

این روایات با صراحت می‌گوید: دعا را نمی‌توان جانشین کوشش برای طلب روزیّ، نجات از دست همسر ناصالح، جبران سرمایه از دست رفته، و جانشین اسناد مربوط به طلب و بدهی کرد و آن‌هائی که با توانایی بر انجام کاری یا پیش‌گیری از خطری دست به دعا برمی‌دارند، پاسخ منفی به آن‌ها داده می‌شود.

مجاهدی که تمام نیروهای خود را بسیج کرده و حدّاکثر توانایی خود را به کار گرفته و در مسیر هدف تا آخرین حد قدرت، به پیش رفته دعای مستجابی دارد.

فرزند صالح و پدر درست‌کاری که وظایف خود را در حقّ فرزندان ایفا کرده و صلاحیّت آن‌ها محرز گشته، دعایشان مستجاب است.

---

۱. کافی ج۵۱۱/۲.

و نیز پیشوای دادگری که برای دادخواهی مظلومان به پا خاسته و برای گرفتن حقّ ستم‌دیدگان آن‌چه در توان داشته، انجام داده و در نارسایی‌ها و آن‌چه خارج از قلمرو قدرت اوست، دست به دعا برداشته، پاسخ منفی نخواهد شنید.

امّا افراد تنبل که با استتار در زیر چتر دعا، وظایف قطعی و حتمی خود را به دست فراموشی سپرده‌اند، و تصوّر می‌کنند دعا یعنی به هم ریختن نظام عالی طبیعت که: «أَبَی اللّهُ أَنْ یُجْرِی الأشیَاءَ إِلّا بِأَسبَابٍ».[1] و قانون متقن: «و أَنْ لَّیْسَ لِلْإِنسانِ إِلَّا مَا سَعی»[2] «و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست»، هرگز دعای آن‌ها به هدف اجابت نخواهد رسید، زیرا راه را گم کرده‌اند.

مفهوم دعا، پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارسائی‌های قدرت است، نه در مورد توانایی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعایی است که به مضمون: «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ»[3] «ای کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد» به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها انجام گیرد، روشن می‌شود که مفهوم دعا، درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد، از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امر ممکنی برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود بلکه باید از تمام وجود او برخیزد و زبان در این قسمت، نماینده تمام ذرّات هستی و اعضا و جوارح باشد، قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره‌ای که به اقیانوس بی‌پایان می‌پیوندد اتّصال معنوی با آن مبدأ بزرگ قدرت بیابد... .

البتّه باید توجّه داشت که نوع دیگری از دعا داریم که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده که حتّی در موارد قدرت و توانایی نیز انجام می‌گیرد، در حالی که جانشین «اسباب ممکن» نمی‌شود، و آن دعایی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرت‌های این جهان در برابر قدرت پروردگار است؛ به عبارت دیگر مفهوم آن توجّه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او و به فرمان اوست؛ به عنوان مثال: اگر به دنبال دارو می‌رویم و از آن شفا می‌طلبیم به خاطر آن است که او، آن اثر را به آن دارو بخشیده است.

کوتاه سخن اینکه دعا نوعی خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست، به همین جهت در سخنان حضرت علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «لَا یَقْبَلُ اللّهُ عزّ و جلّ دعاء قلب لَاه»[4] «خداوند دعای غافلان را مستجاب نمی‌کند».

و در حدیث دیگر از امام صادق علیه‌السلام به همین مضمون می‌خوانیم: «إِنَّ اللّهَ عزّ و جلّ لَایَسْتَجِیبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ سَاه».[1] و این خود پایه‌ای برای یکی از فلسفه‌های دعاست.[2]

---

۱. کافی ج۱۸۳/۱.

۲. سوره نجم/۳۹.

۳. سوره نمل/۶۲.

٤. کافی ج۴۷۳/۲.

نتیجه: انسان، موظف است برای رسیدن به مقصودش هر قدر که می‌تواند، تلاش نماید و موارد خاص (و اینکه گاهی خداوند قانون اسباب و علل ظاهری را در انجام شدن یا نشدن کاری نادیده می‌گیرد) را بهانه تنبلی و کم‌کاری خویش نسازد.

شاهد

۱ـ مرحوم حاج سید عباس شاهرودی: مرض ناخوش و صعب العلاجی عارض من شده و به هر دکتری مراجعه کردم چاره پذیر نشد تا این‌که از همه وسایل عادیه به کلی ناامید شدم و در آن موقع فرصت را برای توسل غنیمت شمرده و به حضور مبارک حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه مشرّف شده و عرض کردم: یا ابن رسول الله علیهماالسلام! تا حال که برای شفای خود جسارت نمی‌کردم، برای این بود که مبادا عرضم به شرف قبول نرسد و بفرمائید: خداوند برای هر دردی دوائی قرار داده که بایستی به وسیله آن مردم مداوا نمایند، ولی من فعلاً از اسباب عادیه (طبابت) مأیوس شده‌ام اینک به در خانه تو آمده‌ام که شفای دردم را از حضرت پروردگار بخواهی.

سپس در این مضمون یک‌سری صحبت و عرض حاجت کرده و درخواست شفاعت نمودم.

چون از حرم بیرون آمدم و به کفش‌داری رسیدم ناگاه به قلبم خطور شد (مثل اینکه کسی به من گفت) مقل ارزق بخور و این خیال رفته‌رفته در دلم قوت گرفت تا تصمیم گرفتم که چند روز مقل ارزق بخورم و به خوردن آن مواظبت نمایم.

از آن روز، شروع به خوردن آن کردم که مفید واقع شده و معلوم گشت که یگانه چاره بیماری من همان بوده و در مدت خیلی کم، ریشه آن مرض کنده شد.[۳]

۲ـ دانشجوئی برای تحصیل علوم دینی به (نجف اشرف) رفت و پس از چند ماهی فهمید که درس خواندن کاری پرمشقت است.

با خود گفت: خوب است به حرم حضرت باب الحوائج أبو الفضل العباس علیه‌السلام رفته و از او بخواهم در حق من دعا کند و بدون زحمت درس خواندن، به درجه اجتهاد برسم.

پس به حرم رفت و چند شبی به امید اینکه به نتیجه مطلوب برسد، به گریه و دعا و درخواست، مشغول شد.

پس از ساعت‌ها گریه و زاری، یک شب به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت را دید که به خادمان فرمود: زود چوب و فلک بیاورید (که) می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم.

---

۱. همان.

۲. پیدایش مذاهب/۹۲.

۳. کرامات الرضویه علیه‌السلام/چاره دردها.

جوان با ترس و وحشت عرض کرد: چه گناهی کرده‌ام؟!

حضرت فرمود: چه گناهی بالاتر از اینکه به جای درس خواندن و مطالعه و تحقیق، تنبلی و تن‌پروری را پیشه ساخته‌ای. اگر می‌خواهی مجتهد شوی برو مثل دیگران درس بخوان تا ما هم کمکت کنیم.[۱]

۳ـ حجة الاسلام علی میرخلف‌زاده: در مدرسه (باقریه درِ کوشک) اصفهان بودم که با شیخ پیرمردی از اهل خوزستان آشنا شدم. به او گفتم: از کراماتی که از آقا حضرت أبا الفضل علیه السلام با چشم خود دیده‌اید برایم نقل کنید.

گفت: وقتی که جوان بودم هر چه درس می‌خواندم توی مغزم نمی‌رفت تا اینکه یک روز در کتابی خواندم که: «طلبه‌ای هر چه درس می‌خواند نمی‌فهمید و درس نخوانده می‌خواست عالم شود. او به حضرت أبا الفضل علیه السلام متوسل می‌شود تا اینکه یک شب خواب می‌بیند حضرت چوب در دست دارد و می‌خواهد او را بزند، حضرت به او فرمود: باید بروی درس بخوانی. از خواب بیدار می‌شود و دنبال درس را می‌گیرد و از علماء می‌شود».

تا این داستان را دیدم دلم شکست و گریه زیادی کردم و بعد خوابم برد. در عالم خواب دیدم آقا حضرت أبا الفضل علیه السلام مقداری شربت به من عنایت فرمود.

وقتی که از خواب بیدار شدم و سراغ کتاب رفتم، دیدم همه را متوجه می‌شوم. هنگامی که سر درس رفتم، از استادم اشکال می‌گرفتم.

یک روز از بس از استادم اشکال گرفتم از دستم خسته شد. بعد از درس در گوشم فرمود: آن‌چه که حضرت أبا الفضل علیه السلام به تو داده، به من هم عنایت کرده، این‌قدر سر درس اشکال‌تراشی نکن.[۲]

نکات

نکته اول: خداوند در مواردی اندک بنا به دلائلی خاص، سنت و قانون اسباب و عللش را نادیده گرفته و بدون اسباب و وسائل نیز انسان را به خواسته‌اش می‌رساند.

شاهد

۱ـ حاج علی آقا سلمان منش: من در طفولیت به مکتب نرفتم و بی‌سواد بودم و در اول جوانی سخت آرزو داشتم بتوانم قرآن مجید را بخوانم.

تا اینکه شبی با دل شکسته به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای رسیدن به این آرزو متوسل شدم.

در خواب دیدم کربلا هستم. شخصی به من رسید و گفت: در این خانه بیا که تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام در آن برپاست و استماع روضه کن.

---

۱. کرامات العباسیه علیه السلام / تلاش و توسل.

۲. کرامات العباسیه علیه السلام / شربت.

قبول کرده و وارد شدم. دیدم دو نفر سید بزرگوار نشسته‌اند و جلو آن‌ها ظرف آتشی است و سفره نانی پهلوی آن‌ها است.

پس قدری از آن نان را گرم نموده و به من مرحمت فرمودند و من آن را خوردم و سپس روضه خوان، ذکر مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام کرد و پس از تمام شدن، از خواب بیدار شدم.

حس کردم به آرزوی خود رسیده‌ام، پس قرآن مجید را باز کردم و دیدم کاملا می‌توانم بخوانم و بعد در مجلس قرائت قرآن مجید حاضر شدم. اگر کسی غلط می‌خواند یا اشتباه می‌کرد به او می‌گفتم. حتی استاد قرائت هم اگر اشتباهی می‌کرد، می‌گفتم.

استاد گفت: فلانی! تو تا دیروز سواد نداشتی، قرآن را نمی‌توانستی بخوانی، چه شده که چنین شده‌ای؟

گفتم: به برکت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به مقصد رسیدم.[1]

۲ـ علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی): در سال ۱۳۵۹ هجری قمری، باغی در ده سمزقند برای سکونت خریدیم.

صاحب باغ در هنگام تحویل لوازم و ابزار باغبانی، تفنگ سر پری را هم در برابر مبلغ چهار تومان به ما داد و گفت: چون در این‌جا حیوانات از قبیل شغال و روباه مزاحم می‌شوند، وجود این تفنگ به عنوان مترسک برای راندن آن‌ها مفید است.

خانه ما در این باغ برجی شکل، دو طبقه و دارای دیوارهای بلند بود.

نیمه یکی از شب‌های زمستان بود که پدرم رحمة الله علیه مرا از خواب بیدار کردند و فرمودند: دزدی به باغ وارد شده و در اندیشه بالا آمدن از دیوار خانه است، لازم است پیش از آنکه اسباب زحمت ما و خودش گردد، تفنگ را خالی کنی تا بگریزد.

گفتم: پدر جان! شما در این اطاق دربسته و از پشت این دیوارهای ضخیم خانه، چگونه آگاه شدید که دزد وارد باغ شده است و اندیشه او را چگونه دریافتید؟

فرمودند: روی بام برو و نگاه کن. هم‌اکنون آن مرد در میان باغ، به درخت توت تکیه کرده و مشغول دود کردن سیگار است.

به بام رفتم و باغ را که در زیر نور مهتاب نقره‌ای رنگ شده بود، از نظر گذراندم. با تعجب دیدم مردی به درخت توت تکیه کرده است و سیگار می‌کشد.

فرود آمدم و تفنگ را خالی کردم و به اطاق خود رفتم.

بامداد همان روز از پدرم پرسیدم: شما که از پشت در و دیوار و آن‌همه حاجب و مانع، در شب، دزدی را می‌بینید و حتی بر اندیشه‌اش آگاه می‌گردید، چرا کاری نکردید که او از این خیال، منصرف شود؟

---

۱. داستان‌های شگفت/۶۷.

فرمودند: پس خداوند برای چه تفنگ را خلق کرده است؟ باید که از این اسباب استفاده کرد. تا جائی که می‌توان دشمن را با وسائل موجود، دفع کرد، نباید از طرق دیگر کار کرد، اما در صورتی‌که وسیله‌ای یافت نمی‌شد، آن‌گاه بدون اسباب عمل می‌کردیم، چون اسبابی نبود که بتوان با آن از پشت دیوارها دزدی را دید و بر اندیشه‌اش آگاه شد، از این‌رو بدون اسباب، بر این حادثه اطلاع یافتم، ولی برای دفع شر او اسباب موجود کافی است و لازم بود که از آن استفاده کنیم. خداوند متعال هر چه خلق کرده، عبث و بیهوده نبوده است و باید از آن‌ها در جای خود، بهره گرفت و قدرت باطن نباید موجب تعطیل اسباب ظاهری شود، زیرا این وضع، منافی با حکمت آفرینش حضرت حق خواهد بود.[۱]

۳ـ میرزا حسین نوری (صاحب کتاب دارالسلام) از قول یکی از علماء: در یکی از شب‌های ماه رجب نیت کردم تا فردا را روزه بگیرم. با خود گفتم: شام نمی‌خورم و به جایش سحری می‌خورم، اما به هنگام سحر خواب مانده و کمی قبل از طلوع آفتاب بیدار شدم.
نفْسم شروع به اذیت نمودن کرده و مرا از گرسنگی ترساند، اما من بر او غلبه نموده و روزه‌ام را ادامه دادم.
نزدیک ظهر کمی خوابیدم. در خواب مجلسی دیدم که در آن غذائی که قابل توصیف نیست، آماده بود.
من از آن غذا این‌قدر خوردم تا سیر شدم. تا به آن روز، غذائی به آن خوشمزگی نخورده بودم.
وقتی که از خواب بیدار گشتم، دیدم سیر شده‌ام بدون اینکه معده‌ام سنگین شده باشد، مثل بهشتیان.[۲]

نکته دوم: در بعضی مواقع بنا به دلائلی خاص، خداوند، حتی با وجود فراهم بودن تمامی اسباب و علل ظاهری، کاری را به سرانجام نمی‌رساند.

سخن حجج الله

حسن بن علی المجتبی علیهما السلام: و به تو (خداوند) از زحمت و تلاشی که در آن برای من رزق و روزیّ‌ای مقدر نشده باشد، پناه می‌برم.[۳]

شاهد

شیخ عباس تهرانی از قول حاج سید علی تاجر قمی: من در تهران در مجلسی بودم. یکی از حضار روی به حاکم کاشان کرد و گفت: شما در مدت حکومت خود در کاشان در آن‌جا چه دیدید؟
گفت: در کاشان رسم بود که مردم غالبا از بیم عقرب روی تخت می‌خوابیدند و بعضی هم احتیاطا پایه تخت را توی آب می‌گذاشتند که جانور از پایه تخت بالا نرود، من نیز به این اسلوب جای خود را درست کرده

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۷۰.
۲. ترجمه دار السلام ج۳/۳۵.
۳. فلاح السائل/۱۴۰

بودم، پشه بند هم که داشتم، پس با نردبان بالا می‌رفتم و بعد هم نردبان را برمی‌داشتند و دیگر راه احتمال آمدن جانور از هر جهت بسته بود.

یک شب در خواب دیدم که عقربی توی پشه بند از ساق پای من بالا آمد و روی سینه‌ام نشست. یک نفر به آن جانور گفت: تو در این‌جا چه می‌کنی؟!

گفت: آمده‌ام به این شخص حالی کنم ما مأمور به گزند و آسیب تو نیستیم و الاّ تو هر قدر مراقبت کنی از دست ما نمی‌توانی خلاص بشوی.

من در این‌جا از وحشت بیدار شدم. از قضاء دیدم عقربی روی سینه من در پشه بند نشسته است صدا زدم، خدمت‌کاران آمده و او را گرفتند.[۱]

نکته سوم: اسباب و علل گاهی مادی و ظاهری‌اند و گاهی معنوی و غیرظاهری. ما معمولا برای رفع نیازهای روزمره خویش از اسباب و علل مادی و ظاهری کمک می‌گیریم. مثلا برای رفع تشنگی از آب، رفع گرسنگی از غذا، و برای به دست آوردن مال و ثروت از کسب و کار استفاده می‌نمائیم، اما این تمام قصه نیست. گاهی اوقات نیز اموری که معنوی و غیر مادی‌اند باعث به وجود آمدن بعضی چیزها می‌شود. مثلا گاهی اوقات برای به دست آوردن رزق و روزیّ می‌توان از اعمالی مثل صدقه، کمک گرفت.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: از راه صدقه، رزق و روزیّ را (از آسمان) پائین بکشید.[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هرگاه فقیر و بی‌چیز شدید به وسیله صدقه با خداوند معامله نموده (و روزیّتان را به دست آورید).[۳]

توضیح: اگر به ظاهر امر نگاه کنیم، شاید این قضیه مضحک و خنده‌دار به نظر برسد که انسانی که خودش از مال دنیا بی‌بهره است، اگر همان مقدار کمی هم که در اختیار دارد را به عنوان صدقه بدهد به طور کامل به خاک سیاه خواهد نشست، اما در پشت این ظاهر، ابزار و وسیله‌ای معنوی قرار دارد که خداوند به واسطه آن، به انسان مال و منال می‌دهد.

مگر نه این است که روزیّ دهنده، خدا بوده و این قدرت را دارد که بدون کسب و کار نیز به ما روزیّ دهد. حال اگر چنین خدایی که تمام مال و ثروت‌ها در اختیار اوست، بگوید: من علاوه بر اینکه در ازای پس انداز و جمع آوری مال، مال شما را زیاد می‌کنم، در مقابل کار دیگری به نام انفاق و صدقه (که ضد پس انداز و جمع آوری مال است) نیز ثروت‌تان را بیشتر می‌کنم، امر عجیبی است؟!

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۲/ بخش ششم، خواب دیدن قره باغی.

۲. التوحید/۶۸.

۳. غرر الحکم/۳۹۵.

این از عدم معرفت ما نسبت به خداوند است که گمان می‌کنیم همه چیز در ظرف اسباب و علل عادی خودش تحقق پیدا نموده و محال است که این قانون خدشه بردارد، در حالی که حق چیز دیگری است.

حقیقت این است که «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و همه چیز و همه کس در تحت سلطه و حکم و فرمان خداوند قادر متعال است و این اراده خداوند است که برای برپائی نظام جامعه بشری قانون اسباب و علل عادی را برقرار ساخته و هر جا و هر وقت که صلاح بداند از این قانون دست برداشته و با قدرت مطلقه و حکمت بی‌نهایت خویش امور را جاری می‌نماید.

و به عبارت روشن‌تر، درست است که در این جهان هستی همه چیز بر اساس قانون اسباب و علل، جاری می‌گردد، اما همه اسباب و علت‌ها آن چیزی نیست که ما می‌شناسیم بلکه بسیاری از علت‌ها از دید ما مخفی بوده و قدرت درک و شناخت آن‌ها را نداریم.

نکته چهارم: نسبت و رابطه میان دعا و قانون اسباب و علل به چه صورت است؟

باید گفت که این دو بر یک‌دیگر تاثیر متقابل دارند. یعنی دعا در قانون اسباب و وسایل تاثیر دارد. و قانون اسباب و وسایل نیز، در دعا. مثلا اگر تلاش و کوشش که یکی از مصادیق قانون اسباب و علل است را در نظر نگرفته و آن را با دعا بسنجیم چنین می‌یابیم که همان‌طور که دعا کردن در کسب و کار و تلاش تاثیر داشته و سبب می‌شود که کار و تلاش انسان به ثمر نشسته و بابرکت گردد، همان‌طور هم کار و تلاش باعث می‌شود انسان در دعایش زودتر به پیش رفته و با اطمینان بیشتری به حاجتش برسد. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که در کارهای روزمره و عادی که خداوند، اسباب و وسایل کارها را برای ما فراهم نموده بدون دعا نیز معمولا به خواسته‌هایمان می‌رسیم، اما در امور غیر عادی و مشکل مثل بیماری‌های صعب العلاج که انسان سعی و تلاش خویش را نموده و با صرف کردن هزینه‌ها و رجوع به پزشکان به دنبال شفای خویش می‌گردد، علاوه بر اسباب و وسایل به دعا نیز نیاز بیشتری احساس می‌شود و در چنین مواردی است که اقدام و حرکت انسان پا به پای دعا هر دو توأم با یک‌دیگر انسان را در رسیدن به هدف یاری می‌نمایند. و در چنین جاهایی است که جای‌گاه و ارزش دعا به خوبی نمودار و هویدا می‌گردد.

نکته: گاهی اوقات همه راه‌ها به روی انسان بسته بوده و دعا به عنوان تنها راه برای او باقی و باز می‌ماند.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام (سه مرتبه در جواب سؤال مردی مبنی بر اینکه: به باد بواسیر مبتلا شده‌ام و چیزی جز نوشیدن نبیذ [نوع خاصی از شراب] آن را درمان نمی‌کند): با چیزی که خدا و رسولش حرام کرده چه کار داری؟

مریسی[۱] که شب تا صبح خیس خورده و صبح می‌نوشیش و صبح تا شب خیس خورده و شب می‌نوشیش را بخور.

(مرد گفت: مریس باعث نفخ شکمم می‌شود.

فرمود:) پس تو را به چیزی راهنمائی می‌کنم که از مریس مفیدتر باشد. باید دعا کنی. بلاشک دعا شفای هر دردی است.[۲]

أأ) مخفی نگه داشتن بلا و گرفتاری

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: ای پسرم! هر کس بلائی که به آن مبتلاست را از مردم بپوشاند، و از آن بلا به خدای عزّ و جلّ شکایت (و دعا) نماید، بر خداوند لازم است که او را از آن بلا خلاص گرداند.[۳]

أب) باید محکم و جدی دعا نمود

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ یک از شما نگوید: خدایا! اگر خواستی مرا ببخش، اگر خواستی مرا مورد رحمتت قرار بده، بلکه باید محکم و قاطعانه از خداوند بخواهد، زیرا او از این‌گونه دعا کردن ناراحت نمی‌شود.[٤]

أج) به خیر و صلاح بودن استجابت دعا

امورات انسان سه دسته‌اند:

۱ـ بی‌هیچ شرطی به صلاح انسان است.

۲ـ به شرط دعا به صلاح انسان است. (یعنی دعا بخشی از علت تشکیل دهنده آن خواسته است).

۳ـ به هیچ نحو به صلاح انسان نیست.

دسته اول: برخی امور است که صد در صد و حتما به خیر و صلاح انسان بوده و برای تکامل بشر نیاز می‌باشد این گونه امورات را خداوند بدون دعا نیز به انسان می‌دهد.

شاهد

---

۱. آب خرمایی که خوب خیس خورده باشد.

۲. تهذیب الأحکام ج۹/۱۱۳.

۳. جامع الأخبار/۱۱۴.

٤. مکارم الأخلاق/۳۵۲.

(حُبابه والبیّه زنی مؤمنه بود که عمر طولانی‌ای داشته و در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله زیاد به حضور آن حضرت شرف‌یاب می‌شد و کسب فیض می‌نمود. او، هم‌چنین زمان چند امام را درک نموده و در زمان امام محمد باقر علیه‌السلام نیز چند مرتبه به محضر مبارک آن حضرت شرف‌یاب گردیده است).

این زن مؤمنه، روزی خدمت امام باقر علیه‌السلام آمد. حضرت فرمود: ای حُبابه! چرا کم به پیش ما می‌آیی؟

اظهار داشت: سرورم! سنّم زیاد، و مویم سفید، و غم و غصه‌هایم فراوان شده است.

حضرت به حُبابه فرمود: جلو بیا.

وقتی حُبابه نزدیک امام محمدباقر علیه‌السلام قرار گرفت، حضرت دست مبارک خود را بر وسط سر حبابه نهاد و دعائی که اطرافیان، آن را متوجه نشدند، زمزمه نمود.

ناگاه موهای حُبابه سیاه و چهره‌اش شاداب و جوان گشت.

حبابه، خوشحال شد و حضرت نیز از خوشحالی او شادمان گردید.

حُبابه گفت: شما را به خدایی که از انبیاء علیهم‌السلام برایتان پیمان گرفته، بفرمائید: پیش از آنکه این عالم آفریده شود، شما ـ اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام ـ چگونه بودید؟

فرمود: قبل از اینکه خداوند آدم را خلق کند، ما نوری بودیم که تسبیح خداوند سبحان را می‌گفتیم و به واسطه تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند در حالی که قبل از آن، خداوند را تسبیح نمی‌گفتند و وقتی خدای تعالی آدم علیه‌السلام را آفرید، نور ما را در او قرار داد.[1]

دسته دوم: و اما امورات نوع دوم، اموراتی‌اند که آن‌ها را به شرط دعا به انسان می‌دهند تا به وسیله دعا به خداوند توجه پیدا نماید.

دسته سوم: و اما این دسته آخر به هیچ نحو و تحت هیچ شرائطی به خیر و صلاح انسان نیست حال اگر انسان شب و روز گریه و دعا و تضرع نیز نماید، خداوند چنین چیزی را به بنده‌اش نخواهد داد مثلا مالی را که باعث ضلالت و گمراهی و طغیان است هرگز به او نخواهد بخشید.

بحث ما در رابطه با اموری است که از سنخ دسته اخیر می‌باشد که خداوند بر اساس‌حکمتش دعای بشر را در این‌گونه امور یا اصلا مستجاب نمی‌فرماید و یا زود اجابت نمی‌نماید.

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای آدمی‌زاد! دستور مرا اطاعت کن، و صلاح و مصلحت خویش را به من یاد مده.[2]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هر کس چیزی را آرزو کند و آن چیز مورد رضایت خداوند عزّ و جلّ باشد، تا

---

۱. بحار الأنوار ج۴۶/۲۸۵.

۲. خصال ج۱/۴.

آن چیز به او داده نشود، نمی‌میرد.[1]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: حقیقتا که فضل و کرم خداوند سبحان، حکمت او را نقض و خدشه‌دار نمی کند، و برای همین است که هر دعائی مستجاب نمی‌شود.[2]

۴ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: خداوند عزّ و جلّ از بالای عرشش فرمود: بندگانم! دستور مرا اطاعت نمائید و خیر و صلاح خود را به من یاد ندهید، زیرا بی‌هیچ شکی من (از شما) آن را بهتر می‌دانم، و بر مصلحت‌های شما بخیل نیستم (پس اگر چیزی به خیر و صلاحتان باشد، آن را به شما خواهم داد).[3]

۵ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: در حقیقت خداوند دنیا را، هم به دوستش می‌دهد و هم به دشمنش و (اما) آخرت را فقط به دوستش می‌بخشد. و واقع امر این است که مؤمنی مکانی به اندازه جای یک تازیانه برای همین دنیایش از پروردگارش می‌طلبد، اما به او نمی‌دهد، و (بر عکس) آخرت را از او می‌طلبد و خداوند هر چه که بخواهد به او می‌دهد، و (اما نسبت به کافر) قبل از اینکه برای همین دنیایش از پروردگار بخواهد، هر چیزی که بخواهد، به او می‌دهد، و (بر عکس) مکانی به اندازه جای تازیانه برای آخرتش می‌طلبد، اما ذره‌ای به او نمی‌دهد.[4]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: مردی پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و عرض کرد: من دعا کردم، اما مستجاب نشد. حضرت فرمود: تو خداوند را با غیر صفاتش وصف کرده‌ای، و دعا چهار خصوصیت دارد: پاکی باطن، و حضور نیت (و قلب)، و شناخت سبب و وسیله، و انصاف در دعا. آیا دعای تو این‌طور دعائی بوده است. مرد گفت: نه. فرمود: پس این‌ها را یاد بگیر (و این‌گونه دعا کن).[5]

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: روا شدن حاجت‌ها به دست خداست، و پس از خداوند، اسباب و وسائل (انجام کارها) بندگان هستند که به دست آن‌ها صورت می‌گیرد، پس آن حاجتی را که خدا برآورده می‌فرماید با تشکر از او بپذیرید و آن حاجتی که از شما منع می‌شود، با رضایت خاطر و تسلیم و صبر، به خواسته خداوند، تن دهید، چه بسا که این محرومیت برایتان بهتر است. در حقیقت خدا صلاح شما را بهتر می‌داند و شما خود نمی‌دانید.[6]

۸ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام: خدایا! ... پس هرگاه حاجتم دیر ادا شود، از روی جهلم تو را ملامت می کنم و چه بسا چیزی را که دیر به من می‌دهی برایم بهتر باشد، زیرا تو عاقبت کارها را می‌دانی.[7]

---

۱. امالی صدوق/۵۷۸.

۲. غرر الحکم/۱۹۳.

۳. عدة الداعی/۳۷.

٤. التمحیص/۵۱.

۵. مجموعة ورام ج۱/۳۰۲.

٦. تحف العقول/۳۶۵.

۷. تهذیب الأحکام ج۳/۸۸.

۹ـ روایت: بنده‌ای به خاطر حاجتی به درگاه خدای متعال دعا می‌کند، تا اینکه ملائکه بر او ترحم کرده و عرضه می‌دارند: بار إلها! بر بنده مؤمن خود رحم فرموده و دعوت او را اجابت نما، پس خداوند متعال می‌فرماید: چگونه بر او رحم کنم در چیزی که به خاطر آن چیز بر او رحم نموده‌ام؟ (اگر آن چیز را به او بدهم، هلاک می‌شود).[۱]

سخن بزرگان

۱ـ شهید آیة الله سید عبد الحسین دستغیب: باید شخص هنگام طلبیدن حاجت، برآورده شدن آن را موقوف بر صلاح‌دید پروردگارش قرار دهد و بگوید: «وَ لَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ لَکَ فِيهَا رِضًى وَ لِيَ فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين»[۲،۳] و اگر به زبان نگوید: این معنا در خاطرش باشد و گر نه اگر حالش چنین نباشد و حاجتش را در هر حال بخواهد هرچند خداوند صلاح او را نداند، پس این دعا نیست بلکه به دستور دادن به خداوند نزدیک‌تر است.[٤]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: استاد ما، مرحوم آقا سید علی قاضی می‌فرمود: برای حاجتی چهل سال بعد از نماز دعا می‌کردم، بعد معلوم شد که مصلحت نبوده است.[۵]

۳ـ سید بن طاوس: بسیار می‌شود که در ماه رمضان در دعاهای خویش مطلوبی را خواستار می‌شود که اسلاف صالح امت آن را از خداوند متعال خواستار بودند، ولی این دعا کننده حقیقتا خواستار آن نیست مثل آنکه در دعای خویش می‌گوید: خداوندا داخل کن مرا در هر خیری که محمد و آل محمد علیهم‌السلام را در آن داخل کردی، و حال آنکه از جمله خیری که خداوند جلّ جلاله محمد و آلش علیهم‌السلام را در آن داخل فرموده، ابتلای به قتل و زندان‌ها و استیصال و اسارت حرم و کشته شدن فرزندان و تحمّل آزار بسیار از مردم بوده و تو ای دعا کننده! هیچ گاه میل نداری به چیزی از این امور مبتلا شوی... ، پس باید قصدت در این‌گونه دعاها با مقتضای حالت موافق باشد به این معنی که در امثال این دعاها قصد کنی که خداوند اراده و نیّت درست و صواب به شما موهبت فرماید و بر حذر باش از اینکه در دعای خویش بازی‌گر و مسخره و غافل باشی.[٦]

---

۱. مسکن الفؤاد/۹۸.

۲ . کتاب المزار / ۱۲۳.

۳ . خداوندا از تو می‌خواهم که هیچ حاجتی از حوائج دنیوی و اخروی را که رضایت تو در آن بوده و به خیر و صلاح من است را وانگذاری مگر اینکه آن را برآورده فرمائی، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان!

٤. داستان‌های شگفت/۱۵۹.

۵. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۱۸۸.

٦. شرح مناجات شعبانیه/۴۰.

۴ـ آیة الله ناصر مکارم شیرازی: اگر چه ما موظّف به دعا هستیم و باید نسبت به اجابت آن هم امیدوار باشیم؛ ولی باید توجّه داشت که برخی اوقات اجابت بعضی از دعاها به مصلحت انسان نیست، گاهی از اوقات انسان خیال می‌کند که سعادت او در اجابت دعاست، در حالی که خداوند از روی آگاهی می‌داند که شقاوت و هلاکت و نابودی او در آن است، این‌جاست که چنین دعاهایی اجابت نمی‌شود.

در این زمینه، داستان عبرت‌آمیز و تکان‌دهنده ثعلبه انصاری که با اصرار فراوان بر خواسته‌اش ـ که به مصلحت او نبود ـ پافشاری کرد و اجابت آن باعث بی‌ایمانی و اعتراض به برخی قوانین الهی شد، درس بزرگی برای همگان است.

گاهی جوانی به خواستگاری دختری می‌رود و جواب منفی می‌شنود، او التماس و درخواست زیادی می‌کند؛ لیکن با دعاهای فراوان هم ازدواج او صورت نمی‌گیرد. دل‌شکسته و ناراحت به زندگی ادامه می‌دهد. بعد از مدّتی متوجّه می‌شود که خداوند چه لطف بزرگی به او کرده که دعایش را اجابت نکرده است، زیرا شاید ثمره آن ازدواج چیزی جز فرزندان فلج نبوده است.

بنا بر این، از اجابت نشدن برخی از دعاهایمان نگران نباشیم، زیرا امکان دارد دعای مورد نظر از همین قبیل باشد.[۱]

شاهد

۱ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از اصحاب صفّه، شخصی فقیر و با ایمان و عابد و بسیار محتاج بود، و همیشه هنگام نماز، ملازم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و از ایشان جدا نمی‌گشت، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم وقتی به احتیاج و عزّت نفس او توجّه می‌کرد، دلش می‌سوخت.

روزی (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) به او فرمود: ای سعد! اگر چیزی به دستم رسید، تو را بی‌نیاز می‌کنم.

جبرئیل علیه‌السلام بر او نازل شد و دو درهم به حضرت داد و گفت: این دو درهم را به او بده و امرش کن که با آنها تجارت کند و با روزیّ خدا زندگی کند.

سعد دو درهم را گرفت.

بعد از اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز ظهر و عصر را خواند، فرمود: ای سعد! برخیز و به دنبال روزیّ برو، من نسبت به حال تو غمگینم.

سعد به طرف تجارت رفت، و چیزی را به یک درهم نمی‌خرید مگر اینکه آن را به دو درهم می‌فروخت، و به دو درهم نمی‌خرید جز آنکه آن را به چهار درهم می‌فروخت.

دنیا به حدّی به سعد رو کرد که مال و اموالش بسیار شد و تجارتش رونق گرفت، و نزدیک مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دکّانی تهیه کرد و در آن به جمع سود تجارت پرداخت.

هر گاه بلال می‌گفت: (الصلاة)، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به طرف مسجد می‌رفت ولی سعد مشغول دنیا بود، و وضو نمی‌گرفت و آماده نماز نمی‌شد.

---

۱. مثال‌های زیبای قرآن ج۱/۲۸۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای سعد! دنیا تو را از نماز باز داشته!

سعد می‌گفت: چه کنم؟ اموالم از بین می‌رود، این مرد می‌آید و به او چیزی می‌فروشم و پولش را از او می‌گیرم، و از این مرد چیزی می‌خرم و باید پولش را به او بدهم.

در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمّد صلی الله علیه و آله! مال و دنیا انسان را از آخرت دور می‌کند، به سعد بگو: دو درهمی را که به تو دادم به من بازگردان.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد! آن دو درهم را به ما نمی‌دهی؟

سعد گفت: بله! بلکه دویست درهم می‌دهم.

فرمود: من فقط همان دو درهم را می‌خواهم.

سعد دو درهم را به ایشان داد، ناگاه دنیا به سعد پشت نمود، به طوری که تمامی آنچه را جمع کرده بود، از بین رفت و به همان حالتی برگشت که اوّل داشت.[۱]

۲ـ سید عطاء الله شمس دولت‌آبادی: یکی از علماء برای برآمدن حاجتش، ده شب در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیتوته کرد، ولی نتیجه نگرفت. سپس به حرم حضرت أبا عبد الله الحسین علیه السلام رفت و ده شب در کنار مرقد آن حضرت بیتوته کرد، باز هم نتیجه نگرفت. هم‌چنین ده شب در حرم آقا أبا الفضل العباس علیه السلام بیتوته کرد و در آن‌جا نیز نتیجه ندید.

در آخرین شب بیتوته در حرم أبو الفضل العباس علیه السلام دید زنی وارد حرم شد و یک طفل ناقص را کنار ضریح انداخت و گفت: یا أبا الفضل! من از شما اولاد خواستم، اینک خدا به من یک بچه ناقص و نیمه داده است، من از این‌جا نمی‌روم مگر اینکه معجزه کنی و طفل کاملی برای من بگیری!

ناگهان غوغا برپا شد و گفتند: بچه نیمه، طفل سالم گردید!

زن، بچه را در آغوش گرفته و بیرون رفت. این مرد عالم خیلی دل‌تنگ شد، کنار ضریح آمد و گفت: یا أبا الفضل العباس! ببین من یک ماه است که کنار قبر پدر و برادرت و نیز خود تو از خدا حاجت خواستم و حاجتم را روا نکردید، ولی زن عرب بادیه نشین آمد و فورا حاجتش را دادید.

چندی بعد، کنار ضریح خوابش برد. در عالم رؤیا حضرت به او فرمود: هر کس به قدر معرفت خود حاجت می‌خواهد و خداوند هر نوع صلاح بداند به او کرامت می‌کند. چه او همین اندازه نسبت به ما آشنایی دارد، اما حساب شما جداست و ما با نظر لطف به تو می‌نگریم و صلاح شما را در این حال می‌بینیم.[۲]

سؤالات

---

۱. مشکاة الانوار/۲۷۲. (ترجمه هوشمند و محمدی/۵۷۷).

۲. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ج۲/۴۰۲.

سؤال اول: در بعضی از حکایات قبل می‌بینیم که خداوند پس از اصرار زیاد بعضی افراد، حاجت آن‌ها را می‌دهد و آن‌ها به وسیله روا شدن آن حاجت، گرفتار می‌گردند، مگر شما نگفتید: خداوند هرگز دعائی را که به صلاح بنده‌اش نباشد، مستجاب نمی‌نماید؟!

جواب: در این‌گونه موارد نیز مصلحت‌هائی است که خداوند به خاطر آن‌ها دعاها را مستجاب کرده است. مثلا خداوند با برآورده ساختن حاجت این افراد و به دنبالش گرفتار نمودن آن‌ها اجرهای معنوی زیادی را برای آن‌ها در نظر گرفته است، همانند مصائب دیگر که خداوند ابتداء و بدون دعا، بعضی بندگانش را به آن‌ها گرفتار می‌کند و آن‌ها را از اجرهای فراوانی بهره‌مند می‌نماید.

سؤال دوم: اگر از دیدگاه الهیّون نیز بنگریم، دعا یک نوع معارضه با حکمت خداوند و به اصطلاح فضولی در کار خداست! چرا که اگر کسی به حکمت و بی‌نیازی مبدأ جهان هستی و علاقه او به بندگانش ایمان داشته باشد، برای او دستوری تعیین نمی‌کند؛ مگر ممکن است چیزی به صلاح باشد و خدا دریغ دارد؟[1]

جواب: درست است که خدا حکیم و مهربان است و آن‌چه به صلاح بندگان باشد، بی‌کم و کاست به آن‌ها خواهد داد، ولی به همان دلیل که حکیم است، مواهب او نسبت مستقیمی با شایستگی‌ها و لیاقت‌های افراد دارد. دعا کنندگان واقعی میزان این شایستگی را در پرتو دعا بالا می‌برند و به همان نسبت سهم بیشتری از آن مواهب خواهند گرفت.

روح انسان‌ها، همانند پیمانه‌هایی است که با آن از اقیانوس بی‌پایانی آب برمی‌دارند و یا همانند سرزمین‌هایی که در زیر باران حیات‌بخشی قرار گرفته، هر قدر ظرفیّت آن پیمانه‌ها و گستردگی این زمین‌ها بیشتر باشد، بهره فزون‌تر از آن اقیانوس یا قطرات باران خواهند گرفت. اگر دعا آمیخته با شرائط اساسی باشد، ظرفیّت وجودی انسان را بیشتر و گستردگی آن را زیادتر می‌کند.

بنا بر این، ایمان به تأثیر دعا عین ایمان به حکمت خدا است. گر چه تصوّر تأثیر معنوی دعا برای ماتریالیست‌ها مشکل است، ولی برای معتقدان به جهان ماورای طبیعت مشکل نیست.

«الکسیس کارل» در کتاب «نیایش» روی این مسأله تأکید کرده و از طریق تجربی، ثبوت آن را قطعی می‌شمارد و می‌گوید: «نیایش گاهی تأثیرات شگفت‌آوری دارد، بیمارانی بوده‌اند که تقریباً به طور آنی از دردهایی چون جذام، سرطان، عفونت کلیه و زخم‌های مزمن و سل ریوی و... شفا یافته‌اند».

در پایان این بحث، اشاره به این مطلب نیز لازم است که هم مکمّل شرائط تأثیر دعا و هم دلیل دیگری برای فلسفه خودسازی دعاست و آن اینکه، از جمله مسائلی که در روایات اسلامی در مورد دعا روی آن تکیه شده، این است که دعا نباید همانند دعای مشرکان، به موقع گرفتاری اختصاص داشته باشد و به هنگام آرامش، خبری از آن نباشد.

---

۱. پیدایش مذاهب/۹۱.

«فَإِذَا رَكِبُواْ فِی الْفُلْكِ دَعَوُاْ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»[۱] هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد آن‌ها مشرک می‌شوند».

چنان‌که همین مضمون را در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به أبو ذر این سخن را فرمود:

«تَعْرِفُ إِلَی اللّهِ فِی الرَّخَاءِ يَعْرِفُکَ فِی الشَّدَةِ وَ إذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ»[۲] «خدا را در راحتی شناس تا تو را در سختی بشناسد و اگر چیزی می‌خواهی فقط از خدا بخواه!»

چنین دعایی که در آن تبعیض راه ندارد و همیشگی است از نظر اخلاقی، عامل مؤثّری برای مبارزه با غرور و غفلت ناشی از پیروزی و ثروت و مقام است، و از نظر توحیدی هیچ گونه رنگ شرک در آن نیست؛ آن‌هائی که تنها به هنگام گرفتاری و هجوم مشکلات متوجّه خدا می‌شوند، گویا تنها در این زمان او را مؤثّر در عالم می‌دانند، ولی به هنگام قدرت و آسایش، نیرو و قدرت خودشان و عالم اسباب را مؤثّر اصلی می‌شمارند و این خود یک نوع شرک است؛ زیرا از دریچه چشم یک موحّد در همه حال مؤثّر اصلی اوست و اسباب دنیایی به قدرت و فرمان او هستند و هر چه دارند از او دارند.[۳]

علل عدم اجابت دعاها

و اما در زیر به برخی از علل و ادله عدم اجابت بعضی از دعاها می‌پردازیم:

اول: کامل شدن

هنگامی‌که انسان با محرومیت‌ها روبرو می‌شود و طعم سختی‌ها و گرفتاری‌ها را می‌چشد جان و روحش پرورش یافته و همچون کوه استوار و پایدار گشته و دارای صفات نیکو می‌گردد همه این‌ها مرهون عدم اجابت خواسته و دعای انسان است و اگر قرار بود دعاهای انسان همه‌شان مستجاب گردد و همه چیز برای او مهیّا شود دیگر به گوهر کمیاب تکامل دست نمی‌یافت.

شاهد

استاد شیخ عبد القائم شوشتری: شخصی چهل سال زحمت کشید و دائم در طلب ملاقات حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بود تا اینکه عاقبت به محضر مقدس محبوب و مطلوبش شرف حضور یافت.

او که روزها و سال‌های پر از درد فراق امامش بر وی سخت گذشته بود، در اولین ملاقات، از حضرتش گلایه کرد و عرضه داشت: آقا جان! شما که عاقبت مرا پذیرفتید، ای کاش! زودتر توفیق شرف‌یابی به محضرتان را عنایت می‌فرمودید، چون در آن چهل سال به آتش فراق شما سوختم.

---

۱. سوره عنکبوت/۶۵.

۲. امالی طوسی/۵۳۵.

۳. پیدایش مذاهب/۱۰۹.

حضرت فرمودند: اگر شما را زودتر می‌پذیرفتم از ما نان و سبزی می‌خواستید (اما) حالا که معطل شدید، می‌دانید که چه بخواهید.[۱]

دوم: مقامات اخروی و تقرب به خداوند

روایت

۱ـ خداوند (خطاب به حضرت داود علیه‌السلام): هر که با من بپیوندد کفایت امرش را می‌نمایم و هر کس از من بخواهد به او عطا می‌کنم و هر کس مرا بخواند جواب می‌دهم و همانا خواسته‌اش را به تأخیر می‌اندازم تا اینکه مقتضی موجود شود (پس) هرگاه مقتضی موجود شد، آن‌چه خواسته به او می‌دهم.

ای داود! به مظلوم بگو: همانا مستجاب شدن دعایت را به تأخیر می‌اندازم (اما) عاقبت دعای تو را بر ضرر ستم‌گر تو مستجاب می‌کنم. تأخیر آن برای مصالح زیادی است که از نظر تو پنهانست و من ارحم الراحمین و بهترین قضاوت کنندگانم.

یا به واسطهِ این است که تو به مردی ستم کرده‌ای (و) او هم بر ضرر تو دعا کرده، پس این دعای تو در مقابل دعای او است که نه به نفع (تو) و نه هم بر ضرر تو باشد و یا بدین جهت است که برای تو در بهشت درجه و مقامی می‌باشد که کسی به آن درجه نمی‌رسد مگر به واسطه ظلمی که به او برسد، زیرا که من بندگانم را در مال‌ها و جان‌هایشان آزمایش می‌کنم... .[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: روز قیامت خداوند مؤمن را صدا می‌زند تا او را در مقابل خود بر پا می‌دارد، سپس (به او) می‌فرماید: بنده من! من به تو امر کردم که مرا خوانده و دعا نمائی و وعده (هم) دادم که دعایت را مستجاب کنم، آیا دعا می‌کردی؟ بنده می‌گوید: بله بارپروردگارا! سپس می‌فرماید: اما تو دعائی نکردی مگر اینکه برایت مستجاب کردم، آیا فلان روز و فلان روز به خاطر غصه‌ای که برایت پیش آمده بود، از من نخواستی که آن را برطرف نمایم. می‌گوید: درست است پروردگارا! آن‌گاه خداوند می‌فرماید: من (هم) در (همان) دنیا آن را برآورده ساختم. آیا فلان روز و فلان روز به خاطر غصه‌ای که برایت پیش آمده بود، از من نخواستی که آن را برطرف نمایم، اما فرج و گشایشی ندیدی؟ می‌گوید: درست است بار پروردگارا! می‌فرماید: به خاطر آن دعا فلان چیز و فلان چیز را برایت در بهشت کنار گذاشتم... ، بنا بر این بنده مؤمن خداوند هیچ دعائی نمی‌کند مگر اینکه (در قیامت) برای او معلوم می‌شود که یا در دنیا به او داده شده و یا برای آخرتش ذخیره گشته، برای همین است که مؤمن در آن‌جا می‌گوید: ای کاش! ذره‌ای از دعایش در دنیا مستجاب نشده بود.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: همانا مؤمن برای حاجتش دعا می‌کند، پس خداوند متعال می‌فرماید: حاجتش را به تأخیر بیندازید، زیرا به دعا کردنش علاقه دارم، سپس هنگامی‌که قیامت شد، خدای متعال

---

۱. غم عشق/۹۳.

۲. ارشاد القلوب ج۱/۱۵۳. (ترجمه رضایی ج۱/۳۶۶).

۳. الدر المنثور ج۱/۱۹۵.

می‌فرماید: ای بنده من! فلان چیز را از من خواستی و من اجابتت را برای ثواب گرفتن به تأخیر انداختم، پس آن مؤمن به خاطر پاداش نیکی که می‌بیند، آرزو می‌کند که ای کاش! در دنیا هیچ کدام از دعاهایش مستجاب نمی‌شد.[۱]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب سؤال کافری مبنی بر اینکه: مگر شما معتقد نیستید که خداوند فرموده: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» بارها فرد گرفتار را دیده‌ایم که دعا می‌کند، ولی اجابت نمی‌شود، و ستمدیده، کمک می‌خواهد و او را یاری نمی‌کند): وای بر تو! هر که دعا کند اجابت شود، امّا فرد ظالم تا وقتی که به درگاه خدا توبه نکند دعایش مردود خواهد شد، و امّا فرد محقّ هر وقت دعا کند مستجاب شود، و بلا از آن‌جا که خبر ندارد از او دفع می‌گردد، و در صورت عدم استجابت، همان دعا موجب ذخیره ثواب بسیاری برای او شده که روز نیاز به دادش می‌رسد، و اگر دعای بنده به خیر او نباشد نیز مستجاب نشود، و بر مؤمن عارف دعا در مواردی که نمی‌داند صحیح است یا خطا بسی گران است، گاهی بنده خواستار نابودی کسی شده که هنوز زمانش به پایان نرسیده، و خواستار بارانی شده که هنوز وقت بارش آن نرسیده، زیرا خداوند از همه به تدبیر آن‌چه خود آفریده آگاهتر است، و مانند این بسیار است، پس خوب در این باره اندیشه و تأمّل کن.[۲]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب راوی که عرضه داشت: بسا می‌شود که کسی دعا کند و دعایش مستجاب شده باشد، ولی تا مدتی (اثر آن اجابت، ظاهر نگشته و) به تأخیر افتد؟): بله! (عرض کرد: علتش چیست؟ آیا برای اینکه بیشتر دعا کند؟ فرمود:) بله![۳]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: به درستی که بنده‌ای که دوست خداست در حادثه‌ای که برایش رخ داده‌دعا می‌کند و خداوند به فرشته‌ای که موکل بر اوست می‌فرماید: حاجت بنده مرا برآور، ولی در (دادن) آن شتاب مکن، زیرا میل دارم صدا و آواز او را بشنوم و همانا بنده‌ای دشمن خدا به درگاه او درباره اتفاقی که برایش افتاده دعا می‌کند، پس به فرشته موکل بر او گفته می‌شود حاجتش را برآور و در (دادن) آن شتاب کن، زیرا خوش ندارم آواز و صدایش را بشنوم، پس مردم (که از این جریان خبر ندارند) می‌گویند: به این داده نشد مگر به خاطر محترم بودنش و از آن دریغ نشد مگر به خاطر زبونی و خواریش.[٤]

۷ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام (در جواب سؤال احمد بن محمد بن أبی نصر مبنی بر اینکه من چند سال است که از خدا حاجتی درخواست کرده‌ام و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی داخل شده است): ای احمد! مبادا شیطان بر تو راهی باز کند تا تو را ناامید نماید همانا امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هر آینه مؤمن حاجتی

---

۱. جامع الأخبار/۱۳۳.

۲. احتجاج ج۲/۳۴۳. (ترجمه جعفری ج۲/۲۲۴).

۳. کافی ج۲/۴۸۹.

٤. کافی ج۲/۴۹۰.

از خدا بخواهد و اجابت آن به تأخیر افتد به خاطر محبوبیت صدایش و شنیدن صدای گریه‌اش (در نزد خداوند).[۱]

توضیح: از چند روایت اخیر استفاده می‌شود که دعای شخصی که صدایش محبوب خداوند است، سبب خشنودی و رضایت خداوند بوده و هر آن‌چه که باعث رضایت و خشنودی خداوند گردد باعث تقرب انسان به ذات اقدس الهی و ترقی مقامات اخروی می‌شود.

سوم: منحل نشدن نظام زندگی

آیا تاکنون به این فکر کرده‌ایم که اگر همه انسان‌ها ثروتمند بودند، زندگی بشر به چه شکلی در می‌آمد؟ آیا دیگر کسی به دنبال کار و تلاش می‌رفت؟ آیا پزشکی مریضش را درمان می‌نمود؟ آیا نانوا، قصاب، بنّا و... فعالیتی می‌نمودند؟ و آن گاه که کارها بر زمین می‌ماند آیا جامعه بشری پا برجا می‌بود؟

حال، همه انسان‌ها دعا نموده و از خداوند می‌خواهند که آن‌ها را ثروتمند نماید. واقعا اگر قرار بود دعای همگان مستجاب شود، دیگر نظام زندگی از هم پاشیده می‌شد و نسل بشر منقرض می‌گشت. و همین مطلب را نسبت به سایر دعاهای دعا کنندگان باید در نظر گرفت.

سخن الله

اگر (عطای) حق، تابع و دنباله‌رو خواهش و میل و هوای نفس آنان باشد، همانا آسمان‌ها و زمین و هر چه و هر که در آن‌هاست نابود خواهد شد.[۲]

چهارم: طغیان نکردن

سخن الله

اگر خداوند رزق و روزیّ را برای بندگانش (بی حساب) می‌گستراند، آن‌ها در زمین ظلم و تجاوز می کردند.

پنجم: حریص نگشتن

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: به خدا سوگند اینکه خداوند خواسته‌ها و دعاهای دنیایی بندگانش را به تأخیر می‌اندازد برای آن‌ها از آن‌چه به آن‌ها زود می‌دهد، بهتر است و دنیا چیست؟ ... همانا کسی که در این دنیا

---

۱. کافی ج۲/۴۸۸.

۲. سوره مؤمنون/۸۳.

دارای نعمت است اگر دعا کند و دعایش مستجاب شود باز چیز دیگری را دعا نموده و می‌خواهد و (در این هنگام است که) نعمت خداوند در چشمش کوچک و خوار گشته و دیگر چیزی او را سیر نمی‌سازد.[۱]

ششم: نابود نشدن دنیا

چه بسا اگر بعضی از خواسته‌های ما برآورده شود، در همین دنیا باعث مرگ و نیستی ما گردد. مثلا فرض کنیم کسی از خداوند فرزند می‌خواهد، ولی به صلاحش نیست که بچه‌دار شود، زیرا این فرزند اگر به او داده شود، پس از رسیدن به سن جوانی سبب قتل همین پدر می‌گردد. حال آیا خداوند دعای او را مستجاب می کند؟

هفتم: نابود نشدن دین و آخرت

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: چه بسا چیزی را (از خداوند) خواستی (که) اگر به تو داده شده بود، هلاکت و نابودی دینت در آن بود.[۲]

۲ـ علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام: (اگر بنا باشد همه خواسته‌های دنیایی مستجاب شود، نعمت‌های او فراوان می‌گردد) و وقتی نعمت فراوان شود مسلمان از راه به خطر می‌افتد چرا که حقوقی بر او واجب می‌گردد (که ممکن است آن‌ها را ادا نکند) و ترسِ این است که از امتحانی که برایش پیش می‌آید (سربلند بیرون نیاید).[۳]

هشتم: دچار عُجب نشدن

اگر قرار باشد به دنبال هر دعای بنده مؤمن، استجابتی فوری بیاید و خواسته‌اش را بلافاصله در مقابل خویش بیند چه بسا دچار عجب و خودپسندی شده و خیال کند که یکی از مقرب‌ترین بندگان خدا بوده و بدین وسیله اسباب هلاکتش فراهم گردد.

ما اگر با روایات آشنا باشیم این را خواهیم فهمید که خداوند، بعضی از بندگانش را به خاطر خطر زیاد عُجب، از بعضی از عبادات محروم می‌سازد تا به این مرض مهلک دچار نگردند.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: همانا بعضی از بندگان مؤمنم می‌خواهد دری از عبادت (به سویش گشوده گردد)، اما من او را از آن باز می‌دارم تا عجب و خودپسندی در دلش داخل نگشته و تباه نگردد.[۴]

---

۱. کافی ج۴۸۸/۲.

۲. مجموعة ورام ج۱۰۴/۲.

۳. کافی ج۴۸۸/۲.

٤. علل الشرایع ج۱۲/۱.

۲ـ محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق علیهم‌السلام: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: بعضی از بندگانم از من می‌خواهند که او را به بعضی از اطاعات (و عباداتم) موفق کنم تا او را (به خاطر انجام آن طاعت) دوست بدارم، اما من او را موفق به انجام آن عمل نمی‌کنم تا دچار عجب و خودپسندی نگردد.[۱]

۳ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: (خداوند می‌فرماید:) بعضی از بندگان هستند که در عبادت و شب زنده‌داری برای من کوشش فراوانی می‌نمایند، ولی من به خاطر لطفم به او چرت را بر او مسلط می‌کنم، پس می‌خوابد تا اینکه صبح شده و بلند می‌گردد. وقتی که بلند می‌شود در حالی که نسبت به خودش بغض دارد بر حال خودش می‌گرید. و اگر همان‌طوری که می‌خواهد او را به خواسته‌اش برسانم، عجب و خودپسندیِ برخاسته از عملش به سراغش می‌آید و بعد از این است که هلاکت و نابودیش در همین عجب و خودپسندی از خودش باشد، پس خیال می‌کند که با این عبادتش از همه عبادت کنندگان برتر است و با این کوشش و شب‌زنده‌داری (حق بندگی را به جا آورده) و هیچ گونه تقصیر و کوتاهی ندارد و با این حالت از درگاه من دور می‌شود در حالی که خیال می‌کند به من نزدیک شده است.[۲]

تذکر: باید به خداوند، اعتماد داشت و عدم اجابت دعاها را خیری از ناحیه او دانست و بلکه بالاتر که برآورده نشدن حاجتی که به خیر و صلاح انسان نیست را عین عنایت و لطف خداوند منّان شمرد.

سخن حجج الله

۱ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: مؤمن و شیعه همواره تا وقتی عجله نکند در خیر و امید و رحمت خداوند است، پس ناامید شده و دعا را رها می‌کند.

(شخصی عرض کرد: چگونه عجله می‌کند؟

فرمود:) می‌گوید: از فلان و فلان زمان دعا کرده‌ام، ولی اجابت ندیده‌ام.[۳]

۲ـ حسن بن علی العسکری علیه‌السلام: ... بهره‌مندی‌ها و ثمرات، مراتبی دارد، پس بر ثمره‌ای که وقتش نرسیده، عجله نکن که همانا در وقتش به آن خواهی رسید و بدان که کسی که امور تو را تدبیر می‌کند (از تو) به زمانی که مناسب و به صلاح توست داناترست، پس به انتخاب خداوند در همه امورات اعتماد کن تا اوضاع و احوالت روبراه شود و در خواسته‌هایت قبل از رسیدن وقتشان عجله نکن که قلب و سینه‌ات تنگ گشته و ناامیدی تو را دربرمی‌گیرد.[۴]

سخن اولیاء الله

---

۱. الزهد/۶۸.

۲. امالی طوسی/۱۶۶.

۳. مشکاة الأنوار/۷۵.

۴. عدة الداعی/۱۳۶.

شیخ حسن دیلمی (متوفی۸۴۱ ق): دعا این است که بنده، تهی‌دستی و احتیاجش را به سوی خدای تعالی با منتها درجهِ پستی و کوچکی و فروتنی آشکار کند، و هرگاه بنده چنین شد حق بندگی را به جا آورده و خواستهِ خدا هم بر استجابت، به همان اندازه که صلاح بنده و اقتضای عدل و حکمت خداست، بر آن تعلق می‌گیرد، زیرا که جود و بخشش خدا از مرز حکمتش تجاوز نمی‌کند.

همانا خداوند از بنده‌اش به جهت بخل یا نبودن، منع فیض نمی‌کند بلکه منع به واسطهِ مصلحتی است که بنده نمی‌داند و اقتضای حکمت خدا بر آن منع است نه بر سؤال بنده در آن‌چه که میل آن بنده است و به همین جهت فرموده است خدای تعالی: «لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ»[۱] «و اگر خدا از خواسته‌های ایشان پیروی کند، مسلما آسمان‌ها و زمین و هر که در آسمان و زمین است، تباه می‌گردند»، زیرا که بنده از خدا آن‌چه را که خیال می‌کند صلاح اوست می‌خواهد، ولی خدا بر طبق آن‌چه که می‌داند عمل می‌کند مانند کسی که از خدا مال فراوان می‌خواهد، ولی خدا می‌داند که دادن مال زیاد سبب طغیان و سرکشی او می‌شود، پس خدا به آن بنده مهربانی می‌کند و مال فراوان به وی نمی‌دهد.

پس منزه است خدائی که بخشش او، کرم، و منع جودش، فضل است.[۲]

شاهد

صاحب کتاب انوار المشعشعین از قول آقا سید عبد الرحیم (خادم مسجد مقدس جمکران): در سال وبا (سال ۱۳۲۲) بعد از گذشتن مرض، روزی به مسجد جمکران رفتم.

دیدم مرد غریبی در آن‌جا نشسته است. احوال او را پرسیدم.

گفت: من ساکن تهران می‌باشم و اسمم مشهدی علی‌اکبر است. در تهران به کاسبی و خرید و فروش دخانیات مشغول بودم، اما پس از مدتی چون به مردم نسیه داده بودم سرمایه‌ام تمام شد، و وقتی وبا آمد آن‌ها از بین رفتند و دست من خالی شد، لذا به قم آمدم. در قم، اوصاف این مسجد را شنیدم، من هم آمدم که این‌جا بمانم، تا شاید حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نظری بفرمایند و حاجتم را عنایت کنند.

مشهدی علی‌اکبر سه ماه در مسجد جمکران ماند و مشغول عبادت شد. ریاضت‌های بسیاری از قبیل: گرسنگی و عبادت و گریه کشید.

روزی به من گفت: قدری کارم اصلاح شده، اما هنوز به اتمام نرسیده است، لذا به کربلا می‌روم.

یک روز از شهر به طرف مسجد جمکران می‌رفتم که در بین راه دیدم، او پیاده به کربلا می‌رود.

شش ماه سفر او طول کشید. بعد از شش ماه، باز روزی در بین راه، همان شخص را که از کربلا برگشته بود، در همان محلی که قبلا دیده بودم، مشاهده کردم.

با هم تعارف کردیم و سر صحبت باز شد.

---

۱. سوره مؤمنون/۷۱.

۲. ارشاد القلوب ج۱/۱۵۰. (ترجمه رضایی ج۱/۳۶۰).

او گفت: در کربلا برایم این‌طور معلوم شد که حاجتم در همین مسجد جمکران داده می‌شود، لذا برگشتم.

این بار هم مشهدی علی‌اکبر دو سه ماه ماند و مشغول ریاضت و عبادت بود، تا آنکه پنجم یا ششم ماه مبارک رمضان شد.

دیدم می‌خواهد به تهران برود. او را به منزل بردم و شب را آن‌جا ماند.

در اثناء صبحت گفت: حاجتم برآورده شد.

گفتم: چه طور؟!

گفت: چون تو خادم مسجدی برایت نقل می‌کنم و حال آنکه برای هیچ کس نقل نکرده‌ام. من با یکی از اهالی روستای جمکران قرار گذاشته بودم که روزی یک نان جو به من بدهد و وقتی جمع شد پولش را بدهم.

روزی برای گرفتن نان رفتم. گفت: دیگر به تو نان نمی‌دهم.

من این مسأله را به کسی نگفتم و تا چهار روز چیزی نداشتم که بخورم مگر آنکه از علف کنار جوی می‌خوردم، به طوری که مبتلا به اسهال شدم.

این باعث شد که من بی‌حال شوم و دیگر قدرت برخاستن نداشتم، مگر برای عبادت که قدری به حال می‌آمدم.

نصف شبی که وقت عبادتم بود، فرا رسید. دیدم سمت کوه دو برادران، روشن است و نوری از آن‌جا ساطع می‌شود، به حدی که تمام بیابان منور شد.

ناگهان کسی را پشت در اتاقم دیدم، مثل اینکه در را می‌کوبد. با حال ضعف برخاستم و در را باز کردم.

سیدی را باجلالت و عظمت پشت در دیدم. به ایشان سلام کردم، اما هیبت ایشان مرا گرفت و نتوانستم حرفی بزنم.

تا آنکه آمده و نزد من نشستند و بنای صحبت کردن را گذاشتند و فرمودند: جده‌ام فاطمه سلام‌الله‌علیها نزد پیغمبر شفاعت کرده که ایشان حاجتت را برآورند، جدم نیز به من حواله نموده‌اند، به وطن (خود) برو که کارت خوب می‌شود و پیغمبر فرموده‌اند: برخیز برو که اهل و عیالت منتظر می‌باشند و بر آن‌ها سخت می‌گذرد.

من پیش خود خیال کردم که باید این بزرگوار حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، لذا عرض کردم: سید عبد الرحیم خادم این مسجد نابینا شده است، شما شفایش بدهید.

فرمودند: صلاح او همان است که نابینا بماند.

بعد فرمودند: بیا برویم و در مسجد نماز بخوانیم.

برخاستم و با حضرت بیرون آمدیم، تا به چاهی که نزدیک درِ مسجد می‌باشد، رسیدیم.

دیدم شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت با او صحبتی کردند که من آن را نفهمیدم.

بعد از آن به صحن مسجد رفتیم که دیدم، شخصی از مسجد خارج شد. ظرف آبی در دستش بود که آن را به حضرت داد.

ایشان وضو گرفتند و به من هم فرمودند: با این آب وضو بگیر.

من از آن آب وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم.

عرض کردم: یا ابن رسول الله علیهم السلام! چه وقت ظهور می‌کنید؟

حضرت با تندی فرمودند: تو را چه به این سؤال‌ها؟

عرض کردم: می‌خواهم از یاوران شما باشم.

فرمودند: هستی، اما تو را نمی‌رسد که از این مطالب سؤال کنی و ناگهان از نظرم غایب شدند، اما صدای حضرت را از میان چاهی که پای قدم‌گاه در صفه‌ای که در و پنجره چوبی دارد و داخل مسجد است، شنیدم که فرمودند: به وطن برو که اهل و عیالت منتظر می‌باشند.[1]

علل به اجابت رسیدن دعاها

و اما اگر کاری یا چیزی به خیر و صلاح انسان باشد، خداوند آن را از انسان دریغ نداشته و دعایش را مستجاب می‌فرماید. در زیر به بعضی از مصالحی که سبب برآورده شدن حاجات می‌شود، اشاره می‌نمائیم:

اول: نجات ملت بر حقی

شاهد

موقعی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، شخصی از مسلمین را به حکومت آن‌جا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آن‌جا شود و بهتر بتواند به وضع اهالی رسیدگی کند.

این والی مردی ناصبی بود. به علاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود. وزیر نسبت به اهل بحرین که دوست‌دار اهل‌بیت علیهم السلام بودند، اظهار دشمنی می‌کرد و برای نابودی و زیان رساندن به آن‌ها حیله‌ها به کار می‌برد.

یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت نزد والی رفت و انار را به او داد.

والی دید بر روی پوست انار نوشته است: لا اله الا اللّٰه محمد رسول الله أبو بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله. وقتی به دقت آن را نگریست، دید که این عبارت به طور طبیعی در پوست انار نوشته شده، به طوری که گمان نمی‌رفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث در شگفت ماند!

والی به وزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی‌ها (شیعیان). نظر تو درباره مردم بحرین چیست؟

وزیر گفت: این جماعت، متعصب می‌باشند و منکر دلائل هستند، امر کن آن‌ها را حاضر نمایند و این انار را به آن‌ها نشان بده، اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده‌اید، و چنان‌چه نپذیرفتند و هم‌چنان بر گمراهی خود باقی ماندند، آن‌ها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان: یا حاضر شوند با ذلت و خواری ـ مثل یهود و نصاری ـ جزیه بدهند، و یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، بیاورند، و یا اینکه مردان آن‌ها کشته شوند و زنان و اولادشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت بگیریم.

---

۱. برکات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف (خلاصه العبقری الحسان)/۹۴.

والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و علماء و افاضل و نیکان و نجباء و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود و انار را به آن‌ها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع کننده‌ای نیاورید یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، و یا همچون کفار جزیه بپردازید.

آن‌ها چون انار را دیدند، سخت متحیر گشته و نتوانستند جواب شایسته‌ای بدهند. رنگ صورتشان پرید و بندهای بدنشان به لرزه افتاد.

سپس بزرگان آن‌ها به والی گفتند: سه روز به ما مهلت بده، شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود، بیاوریم و گر نه هر طور می‌خواهی میان ما حکم کن.

والی هم به آن‌ها مهلت داد.

رجال بحرین در حالی که هراسان و مرعوب و متحیر بودند، از نزد والی بیرون آمده و مجلس گرفتند و به مشورت پرداختند.

آن‌گاه بنا گذاشتند که از میان صلحاء و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند.

چون چنین کردند به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به بیابان برو و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند به وسیله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یاری بخواه!

او هم رفت و شب را به صبح آورد و چیزی ندید و به ناچار برگشت و جریان را به آن‌ها اطلاع داد.

شب دوم هم، نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آن‌ها افزود.

آن‌گاه نفر سومی را که مردی پاک سرشت و دانشمند و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد.

آن شب، شب تاریکی بود. محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل به خدا بود که شیعیان را از آن بلیه رهائی بخشد و حقیقت مطلب را برای آن‌ها روشن سازد و به همین منظور به حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل گردید.

در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و می‌گوید: ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می‌بینم و برای چه به این بیابان آمده‌ای؟

گفت: ای مرد! مرا به حال خود واگذار. من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده‌ام که آن را جز برای امام خود نمی‌گویم و شکوه آن را نزد کسی می‌برم که این راز را بر من آشکار سازد.

گفت: ای محمد بن عیسی! صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف من هستم، مقصودت را بگو.

گفت: اگر تو صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشی داستان مرا می‌دانی و نیازی نداری که من آن را شرح دهم.

فرمود: آری! تو به خاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده و تهدیدی که والی نموده است به بیابان آمده‌ای!

محمد بن عیسی وقتی این را شنید به طرف او رفت و عرض کرد: آری! ای آقای من! شما می‌دانید که ما چه حالی داریم شما امام و پناه‌گاه ما می‌باشید و قادر هستید که این خطر را از ما برطرف سازید، به داد ما برس!

حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! وزیر ملعون، درخت اناری در خانه خود دارد. قالبی از گل به شکل انار در دو نصف ساخته و توی هر نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است، آن‌گاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و در وقتی که انار کوچک بود توی آن گذاشته و آن را محکم بسته است. آن‌گاه به مرور که انار بزرگ شده آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا به این صورت درآمده است! فردا به نزد والی می‌روی و به وی می‌گوئی: جواب تو را آورده‌ام، ولی حتما باید در خانه وزیر باشد، وقتی به خانه وزیر رفتید به سمت راست خود نگاه کن که غرفه‌ای می‌بینی، آن‌گاه به والی بگو: جواب تو در همین غرفه است. وزیر می‌خواهد از نزدیک شدن به غرفه سر باز زند، ولی تو اصرار کن! و سعی کن که از آن بالا بروی، وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار مبادا از تو جلو بیفتد! هنگامی که وارد غرفه شدی در دیوار آن سوراخی می‌بینی که کیسه سفیدی در آن است. آن را بردار که خواهی دید قالب گِلی انار که برای این نقشه ساخته است در آن کیسه است. سپس آن را جلو والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد! و نیز به والی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست، اگر می‌خواهی صحت آن را بدانی به وزیر بگو آن را بشکنند وقتی وزیر آن را شکست، دود و خاکستر آن به صورت و ریش او می‌پرد.

وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید، بسیار مسرور گردید و دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی مراجعت نمود.

چون صبح شد به خانه والی رفتند و همان‌طور که امام دستور داده بود، عمل کرد.

سپس والی به محمد بن عیسی رو کرد و پرسید: چه کسی این را به تو خبر داد؟

گفت: امام زمان ما و حجت پروردگار عجل الله تعالی فرجه الشریف.

پرسید: امام شما کیست؟

او هم یک‌یک ائمه علیهم السلام را به وی معرفی کرد تا به امام زمان صلوات اللّه علیه رسید.

والی گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که خدائی جز خداوند یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله، بنده و پیامبر اوست و خلیفه بلافصل بعد از او امیرالمؤمنین علیه السلام است، آن‌گاه به تمام ائمه علیهم السلام تا آخر آن‌ها اقرار نمود و ایمانش درست گشت.

سپس دستور داد وزیر را به قتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت به آن‌ها نیکی نمود و آن‌ها را گرامی داشت.

این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آن‌جا معروف است و مردم به زیارت آن می‌روند.[۱]

دوم: هدایت افراد

شاهد

شیخ علی رشتی (از شاگردان میرزای شیرازی بزرگ): در یکی از سفرها که از زیارت حضرت أبی عبد الله علیه‌السلام به سوی نجف اشرف از راه فرات باز می‌گشتم، در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویریج بود، سوار شدم.

از طویریج راه حلّه و نجف جدا می‌شود. مسافرین که همه اهل حلّه بودند به بازی‌گری و بی‌عاری و مزاح مشغول شدند، به جز یک نفر که گاهی اوقات هم‌سفرها بر مذهب او خرده می‌گرفتند و او را سرزنش می کردند، با کمال متانت نشسته بود و هیچ شوخی‌ای نمی‌کرد و نمی‌خندید.

از این وضع در تعجب بودم تا اینکه به جایی رسیدیم که آب کم بود و ناچار صاحب کشتی ما را بیرون فرستاد.

در کنار نهر که می‌رفتیم، به طور اتّفاقی با آن شخص همراه شدم. از او از علت کناره گیری‌اش از هم‌سفری‌ها و خرده‌گیری آن‌ها در مذهب او سؤال کردم.

گفت: این‌ها از اهل سنّت و خویشاوند منند. پدرم نیز از ایشان است، ولی مادرم از اهل ایمان و شیعه می‌باشد. من نیز مذهب آن‌ها را داشتم و به برکت حضرت حجّت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شیعه شدم.

از علّت و نحوه تشیع او سؤال کردم.

جواب داد: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشیِ کنار پل حلّه است. در یکی از سال‌ها برای خریدن روغن از شهر حلّه بیرون رفتم تا از صحرانشینان روغن وارد کنم. چند منزل رفتم تا آن‌چه می‌خواستم خریدم و به اتفاق عده‌ای از اهالی حلّه بازگشتم و در یکی از منزل‌ها که فرود آمدیم و خوابیدیم، وقتی بیدار شدم، دیدم همه رفته‌اند و من در صحرای بی‌آب و علفی که درندگان زیادی هم داشت، تنها مانده‌ام.

از آن‌جا تا نزدیک‌ترین آبادی چند فرسنگ راه بود. برخاستم و به راه افتادم، ولی راه را گم کردم و متحیر ماندم. از طرف دیگر از تشنگی و درندگان ترسان بودم. درمانده شدم و در آن حال به خلفاء و مشایخ استغاثه کردم و از آن‌ها کمک و شفاعت خواستم تا خداوند برایم فرج کند، ولی نتیجه‌ای نداد.

با خود گفتم: از مادرم شنیده‌ام که می‌گفت: ما امام زنده‌ای داریم که کنیه‌اش أبا صالح عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و به فریاد گم شدگان می‌رسد و درماندگان و ضعیفان را کمک می‌کند. با خداوند پیمان بستم که اگر نجاتم داد، به مذهب مادرم درآیم.

---

۱. بحار الانوار ج۵۲/۱۷۸. (ترجمه از مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف /۹۴۰).

پس او را صدا کردم و استغاثه نمودم که یک‌مرتبه کسی را دیدم که عمّامه سبزی بر سر داشت مانند این ـ و به علف‌های کنار نهر اشاره کرد ـ که با من راه می‌رود، به من دستور داد که به مذهب مادرم درآیم و کلماتی فرمود (که مؤلف کتاب آن‌ها را فراموش کرده است). و فرمود: به زودی به آبادی‌ای می‌رسی که آن‌جا همه شیعه هستند.

گفتم: ای آقای من! شما با من به آن آبادی تشریف نمی‌آورید؟

فرمود: نه! چون هزار نفر در اطراف بلاد به من پناهنده شده‌اند، می‌خواهم آنان را خلاص کنم و سپس از نظرم غایب شد.

کمی که راه رفتم به آن آبادی رسیدم. مسافت زیادی تا آن‌جا بود که هم‌سفرهایم روز بعد به آن‌جا رسیدند.

از آن‌جا به حلّه برگشتم و به نزد سید الفقهاء سید مهدی قزوینی رفتم و جریان خودم را با او در میان گذاشتم و از او احکام و مسائل دینی را آموختم و از او پرسیدم: به چه عملی می‌شود بار دیگر آن حضرت را ببینم؟

فرمود: چهل شب جمعه به زیارت امام حسین علیه‌السلام برو.

من هم شب‌های جمعه به زیارت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام می‌رفتم.

یک نوبت از چهل بار باقی مانده بود. روز پنج شنبه از حلّه به کربلا رفتم، ولی وقتی به دروازه شهر رسیدم، دیدم مأمورین ظالم از مردم گذرنامه می‌خواهند و خیلی هم سخت می‌گیرند. من نه گذرنامه داشتم و نه قیمت آن را. چند بار خواستم به طور قاچاق از جمعیت بگذرم، ولی نشد.

در همین اثنا حضرت صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم که در لباس طلبه‌های ایرانی با عمامه سفید، داخل شهر است، به او استغاثه کردم و کمک خواستم.

ایشان بیرون آمد و مرا همراه خود داخل شهر کرد.

و دیگر او را ندیدم و با حسرت و تأسف بر فراقش ماندم.[۱]

تذکر: باید دانست آن‌چه که در نزد خداوند ملاک استجابت و عدم استجابت است مصلحت و خیر بندگان است و او بهتر از هر کسی به خیر و صلاح بندگان آگاه است، لذا لازم نیست که ما به او چیزی یاد داده و بگوییم که فلان چیز را به ما بده و فلان چیز را نده.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ای بندگان خدا! شما مثل بیماران و خداوند ربّ‌العالمین به مانند طبیب است و صلاح بیماران در چیزی است که طبیب می‌داند و با آن تدبیر می‌نماید نه آن‌چه که بیمار میل دارد و انتخاب می‌کند، هان (ای بندگان خدا!) پس کار خداوند را به او واگذارید تا از رستگاران باشید.[۱]

---

۱. نجم الثاقب ج۷۱۹/۲. (بازنویسی از مکیال المکارم ج۱۰۷/۱).

۲ـ پیامبر مکرّم اسلامﷺ: (خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:) و از میان بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش درست نمی‌شود مگر با فقر و اگر ثروتمندش کنم ایمانش خراب می‌گردد. و از میان بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش روبراه نمی‌شود مگر با ثروت و دارائی، و اگر فقیرش کنم ایمانش فاسد می‌گردد. و از میان بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش درست نمی‌شود مگر با بیماری و اگر سلامتیش بدهم ایمانش خراب می‌گردد. و از میان بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش روبراه نمی‌شود مگر با سلامتی و اگر بیمارش نمایم ایمانش فاسد می‌گردد. بلاشک من به وسیله علمی که به دل‌های بندگانم دارم آن‌ها را اداره و تدبیر می‌نمایم. همانا من بسیار دانا و بسیار آگاهم.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام: خداوند عزّ و جلّ از بالای عرش فرمود: ای بندگان من! مرا در آن‌چه که شما را به آن فرمان داده‌ام، اطاعت کنید و آن‌چه را که به خیر و صلاحتان است، به من یاد ندهید، زیرا من (از خود شما) به آن آگاه‌ترم و به مصالحتان بر شما بخل نمی‌ورزم.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیهما‌السلام: از وحی خداوند عزّ و جلّ به موسی بن عمران‌علیه‌السلام (این است که): ای موسی! خلقی را در نزد خودم محبوب‌تر از بنده مؤمنم نیافریدم، و حقیقتا که او را به چیزی مبتلا کردم که برایش خیر است و برای چیزی عافیت دادم که برایش خیر است، و من داناترم به آن‌چه که به صلاح بنده‌ام است، پس باید بر بلای من صبر نموده، و نعمت‌هایم را شاکر بوده و به قضاء من راضی باشد... .[٤]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیهما‌السلام: برای مؤمن در تعجبم، خداوند هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه برای مؤمن خیر است و اگر با مقراض‌ها (بدنش) قطع شود خیر اوست و اگر مالک مشارق و مغارب عالم گردد، به صلاح اوست.[۵]

حکمت یا رحمت

چه بسیار افرادی که از روی غلبه هوی و هوس و احساسات بر عقل، چیزی را از خداوند خواسته و خیال می‌کنند که به خیر و صلاحشان است، اما در واقع و بر اساس حکمت الهی برای او مضر و مهلک است. خداوند چنین دعایی را مستجاب نخواهد کرد چرا که او بدی بندگان خویش را نمی‌خواهد. گاهی اوقات خود ما به دنبال چیزی می‌رویم و برای آن سعی و تلاش فراوان می‌نمائیم، اما پس از آنکه به آن می‌رسیم از شر آن به خدا پناه می‌بریم و یا بر عکس، از چیزی فرار می‌نمائیم، اما بعد از آنکه بر سرمان آمد، درمی‌یابیم که به خیر و صلاحمان بوده است.

---

۱. احتجاج ج۱/۴۲.

۲. علل الشرائع ج۱/۱۲.

۳. عدة الداعی/۳۷.

٤. امالی طوسی/۲۳۷.

۵. إرشاد القلوب ج۱/۱۵۳.

سخن الله

چه بسا شما از چیزی بدتان می‌آید و حال آنکه به صلاح و خیر شماست و چه بسا چیزی را دوست دارید و حال آنکه برایتان بد است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.[۱]

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: چه بسا چیزی که انسان نسبت به آن حریص است و وقتی به آن دست می‌یابد آرزو می‌کند ای کاش! به دستش نمی‌آورد.[۲]

تذکر: خود ما که انسانی ضعیف و جاهل بیش نیستیم آیا اگر ببینیم فرزندمان مریض بوده و به غذایی خاص که برایش مضر است، علاقه دارد آیا آن غذا را در اختیارش می‌گذاریم؟ آیا او را به خواسته‌اش می‌رسانیم ولو اینکه ما را بخیل و بدخواه خود خطاب کند؟ خیر! هرگز! این وضعیت ما انسان‌هائی است که غرق در احساساتیم و در بسیاری از موارد این احساسات بر عقلمان غلبه می‌کند، اما خداوندی که ذره‌ای احساسات در او راه ندارد و حکمت محض است چطور؟! پس به طریق اولی نباید او را به خاطر عطا نکردن چیزی که به صلاح ما بی‌ظرفیت‌ها نیست، توبیخ نموده و نکوهش کرد.

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: حقیقتا که کرم و لطف خدای سبحان حکمتش را نقض نمی‌کند، پس برای همین است که هر دعایی مستجاب نمی‌شود.[۳]

تذکر: خود ما که این‌گونه بی‌ادبانه خدای حکیم و بی‌عیب و نقص را سرزنش می‌کنیم که چرا من که سال‌های سال است که فلان چیز را از تو می‌خواهم و نمی‌دهی، اگر آن خواسته را که به ضرر ماست به ما بدهد، خود ما این‌بار از این طرف او را سرزنش خواهیم کرد که خدایا! تو که می‌دانستی این چیز به ضرر من است و باعث نابودی دین و دنیای من می‌شود چرا آن را به من دادی؟ من که نادان و جاهل و احمق بودم، اما تو که عالم و حکیم و خیرخواه بندگان بودی، تو دیگر چرا؟ پس اگر کسی انصاف داشته باشد و عقل را قاضی این دعوا قرار دهد به خوبی خواهد فهمید که مجرم اصلی این معرکه همین احساسات و هوی و هوس ماست که به خاطر دردهای ناشی از محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها و مصائب، جسورانه و بی‌ادبانه خالق حکیم فیّاض را خطاکار می‌داند و این هم از مظلومیت خداوندست، پس قدری به خود آییم و چنین جاهلانه نسبت به خدای مهربانمان قضاوت ننمائیم. خدایی که دوست ندارد درد و رنج بنده‌اش را ببیند، اما به ناچار باید داروی تلخ فقر و مرض و... را در کام بندگانش ریخته تا روح بیمارشان به سلامتی گراید.

۳ـ علی بن الحسین السجّاد علیهما السلام: ای خدایی که اسباب و وسائل (مثل دعا و اصرار بر دعا) موجب تغییر حکمتش نمی‌شود![۴]

---

۱. سوره بقره/ ۲۱۶.

۲. عدة الداعی/۲۲.

۳. غرر الحکم/۱۹۳.

۴. صحیفه سجادیه علیه السلام/۶۸.

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: (خداوند می‌فرماید:) و در چیزی که من انجام دهنده آن هستم مثل تردید و دو دلیم در مرگ (و قبض روح) بنده مؤمنم، مردد نشدم. او از مرگ ناخوش و ناراحت است و من از ناخوشی و ناراحتی او.[۱]

توضیح: یعنی من دوست ندارم که بنده مؤمنم از چیزی ناراحت شود، اما چون مرگ به خیر و صلاح اوست به ناچار مرگ را به او می‌چشانم در حالی که خودم از ناراحتی او، ناراحتم.

سؤالات

سؤال اول: چه اشکال دارد که خداوند هم دعای انسان را مستجاب نموده و خواسته‌اش را به او بدهد و هم در آن خواسته و حاجت، صلاح و مصلحت قرار دهد؟ مگر همه چیز به دست خداوند نیست؟ مثلا شما می‌گویید: اگر خداوند به من مال و ثروت فراوان بدهد این باعث طغیان و گمراهی و نابودی آخرتم می‌شود. چه اشکال دارد که خداوندی که دنیا و آخرت هر دو از آن اوست، هم مال فراوان به من بدهد و هم به نحوی مواظب من باشد که طغیان نکنم و به من ظرفیت ثروت‌مند شدن بدهد؟

جواب: اولا: امتحان هر کسی به طریقی است بعضی باید با ثروت امتحان شوند و بعضی با فقر و نداری. اگر قرار باشد خداوند به ما ثروت فراوان بدهد و از آن طرف زمینه امتحان را به وسیله مواظبت از ما و ظرفیت دادن از بین ببرد، پس دیگر کدام امتحان و کدام آزمایش؟!

ثانیا: تکامل هر کس به طریقی است بعضی با ثروت و سلامتی تکامل می‌یابند و بعضی با فقر و مرض و اگر خداوند این‌ها را بردارد در اصل، وسیله تکامل ما را از ما گرفته است.

سؤال دوم: آیا به هنگام دعا حتما باید حاجتمان را بر زبان بیاوریم و یا از قلب بگذرانیم که خدایا! اگر فلان چیز به خیر و صلاح من است آن را به من بده و یا نه خود خداوند بدون اینکه ما نیز به این نکته توجه داشته باشیم خودش هر چیزی را که به صلاحمان باشد، می‌دهد و هر چه نباشد، نمی‌دهد؟

جواب: از روایات گذشته و ادله دیگر چنین استفاده می‌شود که نیازی به زبان آوردن یا از قلب گذران این مطلب نیست اگر چه بعضی از بزرگان می‌فرمایند: بهتر است این کار را انجام دهید و شاید علتش این باشد که انسان به خودش یادآوری کند که ممکن است این حاجت به خیر و صلاحت نباشد، لذا از برآورده نشدن آن ناراحت مشو.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: بر نعمت‌های الهی خشم نگیرید و به خداوند چیزی را پیشنهاد نکنید، و اگر یکی از شما در روزیّ و معیشتش به مشکلی برخورد، مبادا دعایی بکند، (زیرا) شاید مرگ و هلاکتش در آن دعا و خواسته باشد، لیکن باید این‌طور دعا نماید: «اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ إِنْ كَانَ مَا كَرِهْتُهُ مِنْ

---

۱. محاسن ج۱/ ۲۹۱.

أَمْرِی هَذَا خَیْراً لِی وَ أَفْضَلَ فِی دِینِی فَصَبِّرْنِی عَلَیْهِ وَ قَوِّنِی عَلَی احْتِمَالِهِ وَ نَشِّطْنِی بِثِقْلِهِ وَ إِنْ کَانَ خِلَافُ ذَلِکَ خَیْراً لِی فَجُدْ عَلَیَّ بِهِ وَ رَضِّنِی بِقضائِکَ عَلَی کُلِّ حَالٍ فَلَکَ الْحَمْدُ» «خدایا! تو را به جاه و مقام محمد و آل پاکش علیهم‌السلام قسم می‌دهم که اگر این حالت را که من دوست ندارم، برایم بهتر و بیشتر به نفع دینم است، پس مرا بر آن صبور کرده و بر تحمل آن قوی نموده و نسبت به سنگینی و سختیش بانشاط کن، و اگر خلاف آن برایم بهتر است، پس آن را به من ببخش و مرا در هر حال به قضایت راضی گردان. تنها تو سزاوار ستایشی».[1]

توضیح: اینکه حضرت فرمودند: «مبادا دعایی بکند، (زیرا) شاید مرگ و هلاکتش در آن دعا و خواسته باشد»، منظورشان این نیست که انسان در بلاها و گرفتاری‌ها به دعا رو نیاورد، بلکه شاید مرادشان این باشد که مرگ خود را از خداوند نخواهد و یا خود را لعن و نفرین ننماید که ممکن است مستجاب شده و باعث مرگ و نابودیش گردد.

۲ـ فاطمة الزهراسلام‌الله‌علیها: خدایا! تا وقتی مرا زنده بدار که می‌دانی زندگی برایم خیر است و بمیران هنگامی که مرگ و وفات برایم بهتر باشد.[2]

سؤال سوم: ما خود با چشم خود دیده‌ایم که افرادی حاجتی به درگاه خداوند داشته و دعا نموده‌اند، ولی شرائط دعا را نداشته‌اند مثلا گنه‌کار هم بوده‌اند، اما دعایشان مستجاب شده و حاجتشان را گرفته‌اند، پس همه شرائطی که شما گفتید لغو و بیهوده است و خداوند بدون این‌ها نیز حاجت را می‌دهد.

جواب: خداوند سنت‌ها و قانون‌هائی دارد که یکی از آن‌ها سنت اسباب و علل است. یعنی امورات هستی را به نحوی قرار داده که از طریق پیمودن آن امور انسان به خواسته‌اش برسد مثلا مقرر فرموده برای درمان بیماری حتما به پزشک و دارو مراجعه شود و برای رفع تشنگی و گرسنگی سراغ آب و غذا برویم، اما معنای این مطلب این نیست که پس در بعضی موارد خاص اگر آب نبود حتما آن انسان تشنه بمیرد. خیر! بلکه گاهی نیز خداوند از طریق غیر عادی انسان را بدون آب سیراب می‌نماید یا بدون شوهر به زنی (مثل حضرت مریم سلام‌الله‌علیها) فرزند می‌دهد یا آتشی را که کارش سوزاندن است بر بنده‌اش (حضرت ابراهیم علیه‌السلام) سرد می‌نماید. بحث دعا نیز شبیه همین قضیه است. خداوند فرموده: اگر کسی می‌خواهد به حاجتش برسد باید این شرائط را رعایت نماید و الّا معلوم نیست که به خواسته‌اش برسد گر چه در پاره‌ای از موارد بنا به دلایل خاص بدون این شرائط نیز حاجت‌ها را روا می‌سازد مثل تشویق بنده گنه‌کارش برای روی آوردن به معنویت و دین حقّ.

سؤال چهارم: این شرائطی را که شما ذکر کردید خیلی مشکل است و انسان را مأیوس می‌کند حال که ما این شرائط را نداریم، پس اصلا به دعا رو نیاوریم؟

---

۱. عدة الداعی/۳۷.

۲. فلاح السائل/۲۰۴.

جواب: اولا همان جواب سؤال قبل این‌جا نیز می‌آید که در موارد اندکی خداوند بدون حصول شرائط دعا نیز خواسته انسان را عطا می‌کند، لذا به این امید هم که شده باید دعا کرد.

ثانیا: دعا فوائد فراوانی دارد که حتی اگر استجابت دعا در آن نباشد آن فوائد به درد دنیا و آخرت انسان می‌خورد.

ثالثا: در آینده خواهیم گفت که خداوند کریم‌تر از آن است که دست بنده‌اش را از درگاهش خالی برگرداند، لذا اگر دعایش را هم مستجاب نگرداند در عوض این دعا چیزهایی به او می‌دهد مثل ثواب اخروی، طول عمر و... .

حرف آخر: باید به این نکته توجه داشت که غالبا و در اکثر موارد با رعایت آداب و شرائط دعا، دعای انسان مستجاب می‌گردد، و استجابت دعای بدون شرائط، مشکوک است، اما این مطلب در همه جا صادق نبوده و در پاره‌ای موارد با نبود بسیاری از آداب و شرائط نیز دعا به اجابت درگاه حق‌تعالی می‌رسد، لذا انسان نباید مأیوس شده و دست از دعا بردارد چرا که فضل خداوند زیاد بوده و ممکن است بدون بعضی از شرائط نیز دعای بنده‌اش را بپذیرد.

فصل ۳

اموری که احتمال استجابت دعا را بیشتر می‌نماید

علاوه بر شرائطی که در مباحث قبلی مطرح شد، بعضی امور نیز هستند که باعث می‌شوند احتمال پذیرش و استجابت دعا بالاتر رود:

أ) شکایت از شخصی که به او متوسل شده‌ایم به درگاه آبرومند دیگری

شاهد

حجة الاسلام محمدتقی وحیدی گلپایگانی: قبل از عید نوروز سال ۱۳۸۰ شمسی با خانواده به عتبات عالیات مشرّف شده بودیم. همسرم در عراق مریض شد. بعد از آنکه چند روزی معالجه کردیم و موثر واقع نشد و صدمه‌های زیادی دیدیم، از بس مستأصل شدم، گفتم: خداوندا! لااقل صحیح و سالم به ایران برسیم.

یک روز قبل از حرکت به طرف ایران، من و همسرم از کاروان جدا شدیم و به حرم مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام و سپس به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام رفتیم. هر کدام جُداجُدا حرف‌هایمان را با حضرت زدیم.

حاجیه خانم خطاب به حضرت عباس علیه‌السلام نموده و گفتند: اگر شفایم ندهید شکایت شما را به پدرت علی علیه‌السلام و مادرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها می‌کنم.

فوراً درد برطرف شد و شفا یافت.

وقتی که به سلامت و حاجت‌روا به ایران بازگشتیم، حاجیه خانم در تهران خواب دید که در مسجد کوفه در مقام امام زین‌العابدین علیه‌السلام هستیم، خانمی خیلی محجبه و مجلله پاکتی در بسته به ایشان به عنوان قبولی اعمال داد که لاک و مهر شده بود.[۱]

ب) روزه گرفتن

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: دعای روزه‌دار به هنگام افطار مستجاب است.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: خواب روزه‌دار، عبادت، و سکوتش تسبیح و عملش قبول و دعایش مستجاب است.[۳]

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۵۴۱.

۲. المقنعه/۳۲۰.

۳. من لا یحضره الفقیه ج۲/۷۶.

۳ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: روزه‌دار به هنگام افطار دعائی دارد که رد نمی‌شود.[۱]
۴ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: برای هر روزه‌داری دعائی (مستجاب) است.[۲]

ج) رو به قبله بودن

شاهد

۱ـ علقمه: هرگاه پیامبر از مکانی در نزدیکی خانه یَعلی بن امیه می‌گذشت، رو به قبله می‌نمود و دعا می‌کرد.[۳]

۲ـ یزید بن عامر: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عدّه‌ای آمدند تا آنکه بالای قَرن[٤]، نرسیده به مُرَیطاء، توقّف نموده و در حالی که رو به قبله و دستانش بلند بود، به دعا پرداخت.[٥]

۳ـ یزید بن اسحاق (که از مدافعان سرسخت مذهب واقفیه بود): روزی برادرم محمد که پیرو ائمه علیهم السلام بود، درباره امامت ائمه علیهم السلام با من به بحث و جدال پرداخت. وقتی که بحث و گفتگوی ما طولانی شد، به او گفتم: اگر امام تو در همان مقامی است که می‌گوئی، پس به او بگو: برایم دعا کند تا من هم مثل تو شوم.
برادرم محمد گفت: من به سراغ امام رضا علیه السلام رفتم و به او گفتم: فدایت شوم! برادری دارم که از من بزرگ‌تر است و او قائل است پدرت موسی بن جعفر علیهما السلام هنوز زنده است[٦] و من خیلی اوقات با او بحث می‌کنم، روزی به من گفت: اگر امام تو در همان مقامی است که می‌گوئی، از او بخواه برایم دعا کند تا من هم مثل تو شوم. من دوست دارم شما برایش دعا فرمائید تا هدایت شود.
به دنبال سخنم، امام رو به قبله نموده و چیزهائی گفت. سپس فرمود: بار إلها! گوش و چشم و دلش را بگیر تا او را به حقیقت راهنمائی کنی.
او در حالی که دست راست خود را به آسمان بلند کرده بود، همین‌طور این دعا را می‌کرد.
وقتی برادرم از خدمت حضرت رضا علیه السلام برگشت، ماجرایش با امام رضا علیه السلام را برایم نقل کرد. به خدا قسم! چیزی نگذشت که به امامت حضرت رضا علیه السلام و مذهب حق، معتقد شدم.[۷]

---

۱. دعوات/۲۷.
۲. دعوات/۲۶.
۳. فتح الباری ج۱۱/۱۲۲.
٤. کوهی مُشرف بر عرفات.
٥. المعجم الأوسط ج۸/۳۷۶.
٦. واقفی‌ها که بعد از موسی بن جعفر پیدا شدند، قائل بودند موسی بن جعفر از دنیا نرفته و او همان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است که دوباره روزی خواهد آمد، بنا بر این، این افراد فقط قائل به امامت هفت امام بودند و ائمه بعد از امام کاظم علیه السلام را قبول نداشتند.
۷. رجال کشی/٦٠٥.

د) کار نیکی انجام دادن

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: هرگاه خواستی به درگاه خداوند دعا کنی، قبل از آن، نمازی یا صدقه‌ای یا کار خیری یا ذکری داشته باش.[۱]

ه) دعا در حالات خاص

انسان در طول زندگیش در بعضی اوضاع و احوال به خداوند نزدیک‌تر بوده و امید استجابت دعایش در این حالات، بیشتر می‌باشد. در ذیل به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

اول: ظاهر انسان به شکلی باشد که ترحم برانگیز باشد

شاهد

شیخ محمود عراقی (صاحب کتاب دارالسلام): در سال ۱۲۷۳ که سومین سال مجاورت حقیر در نجف اشرف بود، خانه‌ای از یک زن اجاره کرده بودیم که خود آن زن هم در آن خانه ساکن بود.

روزی عیال حقیر برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام به حرم رفته بودند و حقیر هم به گمان اینکه زن صاحب خانه در خانه است و در مراجعت، در را می‌گشاید، بیرون رفته و غافل از آنکه او هم در خانه نیست، در را بستم.

چون بعد از نماز عشاء به خانه برگشتم، دیدم عیالم محزون و گریان است.

سببش را پرسیدم.

معلوم شد وقتی که صاحب‌خانه برگشته و در را بسته دیده، به رواق حرم حضرت رفته، او را پیدا کرده و دعوا و تندی نموده و ایشان از آن جهت غمگین شده است.

همسرم به من گفت: ما در ایران لااقلّ از جهت منزل، آسوده بودیم.

گفتم: علاج آن است که اطفال را برداشته به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و عرض مطلب کنیم و خانه بخواهیم.

فردای آن روز (روز چهارشنبه) رفتیم و عرض حاجت کردیم.

شب پنجشنبه در خواب دیدم که شخصی گفت: خانه داری؟

گفتم: نه!

گفت: خانه‌ای در معرض فروش است بیا بخر!

گفتم: پول ندارم.

ناگاه شخص دیگری را دیدم، به من گفت: برو بخر من پولش را می‌دهم.

---

۱. عوالی اللآلی ج۱/۱۱۰.

از خواب بیدار شدم و دانستم که عرض حاجت به اجابت رسیده است.

صبح پنجشنبه در منزل حقیر روضه بود. وقتی روضه تمام شد، همه به جز سیدی یزدی که الان در دارالخلافه تهران معلم پسر مستوفی الممالک است، رفتند.

بعد از رفتن دیگران به من گفت: خانه‌ای در معرض فروش است بیا با هم آن را بخریم و بعد تقسیم می کنیم.

گفتم: قیمت آن را چه وقت می‌خواهد؟

گفت: نصف آن نقد و نصف دیگرش را تا سه ماه باید داد.

گفتم: تو برو معامله را تمام کن و سهم خود را رد کن و قباله بنویس، بعد بیا سهم مرا بگیر.

گفت: موجود است؟

گفتم: کسی وعده داده که بدهد.

گفت: شاید نداد.

گفتم: خوش قول است.

او به دنبال خرید خانه رفت و من هم برای درک نماز جماعت شیخ استاد، وضو گرفته و به مسجد رفتم.

اتفاقا ایام زیارت مبعث بود و جمعیت زیاد بود. سید جلیل جهرمی الاصل به نام سید رضا که از آشنایان بود، به حقیر رسید و مصافحه کرد و گفت: می‌خواستم به خدمت شما برسم.

بعد از نماز به منزل آمدیم. ناگاه آن سید که برای خریدن خانه رفته بود، وارد شد و گفت: معامله را تمام کردم و سهم خود را دادم.

سید مهمان گفت: تو هم سهم خودت را داری؟

گفتم: کسی وعده داده که بدهد.

سر خود را تکان داد و گفت: پول می‌خواهد، سپس کیسه‌ای از بغل درآورد و خالی کرد و تسلیم سید نمود و گفت: باقی‌مانده آن را پس از خواب می‌آورم.

پس خوابید و آن دیگری رفت.

بعد از اندکی از خواب برخاست و رفت و زود برگشت و باقی‌مانده پول را آورد و تسلیم کرد و قسط اول خانه رد شد.

وقتی که وقت قسط دوم نزدیک شد، آن سید یزدی آمد مطالبه کرد.

گفتم: می‌دانید که من ندارم. کسی وعده کرده بدهد و او هم إن شاء اللّه در روز موعود می‌دهد.

گفت: این سخن عاقل نیست.

گفتم: هنوز که روز وعده نرسیده است، پس حق مطالبه نداری.

او با ناراحتی رفت تا اینکه روز موعود رسید، اما هنوز پول نرسیده بود، پس وضو گرفته و برای نماز به مسجد شیخ استاد رفتم.

پس از نماز همه به جز چند نفر که در اطراف محراب، در خدمت استاد بودند، رفتند.

سه نفر متوجه من شدند و به نزدم آمدند. یکی از آن‌ها سید یزدی بود که به آن دو نفر گفت: فلان، همین است و اسم مرا برد.

آن دو نفر گفتند: با شما در منزل کاری داریم.

به منزل رفتیم. گفتند: قدری پول است که می‌خواهیم به امانت قبول کنید.

گفتم: پول‌ها را به این سید یزدی بدهید.

تمام آن را به سید دادند که معادل سهم من بود.

سید یزدی از این اتفاق متعجب شد. به صاحب پول گفتم: نوشته‌ای بدهم؟

گفت: لازم نیست.

گفتم: من شما را نمی‌شناسم اگر رفتید و نیامدید، این پول را چه باید کرد؟

گفتند: اگر نیامدیم مال خودت باشد. و پس از آن رفتند.

موقع مراجعت حاجی‌ها من منتظر آمدن آن‌ها بودم. روزی کسی به منزل ما آمد و گفت: آن دو نفر که فلان و فلان بودند و پول به تو دادند، به من گفتند که: به تو بگویم: آن پول از آنِ تو است.

این را گفت و رفت.

معلوم شد که این‌ها همه از کرم آن حضرت بوده است.[۱]

دوم: غربت

شاهد

۱ـ آقا شیخ علی (از صالحین و پرهیزگاران زمان آخوند ملا شیخ مهدی ملا کتاب): در سفری که آخوند ملا شیخ مهدی ملا کتاب مشرّف به مشهد مقدس شد، من در خدمت ایشان متکفل زحمات ایشان و امین مخارج این سفر بودم.

وقتی وارد مشهد مقدس شدیم، چند روزی گذشت. دیدم هیچ پولی باقی نمانده است و قضیه را به مهمان‌های آن مرحوم گفتم.

آن بی‌چاره‌ها متحیر ماندند که چه خواهد شد.

من با جناب شیخ مهدی به حرم مشرّف شده و زیارت کردیم و نماز خواندیم. ناگاه شخصی نزد شیخ آمد و نشست و یک کیسه پول در دست شیخ گذاشت.

مرحوم شیخ اشاره فرمودند: شاید این کیسه پول را اشتباها میان دستم گذاشتی.

آن مرد گفت: آیا نمی‌دانی هر امامی مظهر صفتی است و حضرت رضا علیه‌السلام متکفل احوال غرباء است؟ و این کیسه از طرف آن حضرت است که به شما دادم.

این را گفت و رفت.

---

۱. دار السلام (عراقی)/۴۸۳. (بازنویسی از مردان علم در میدان عمل ج۲/ بخش ششم، مقام توکل مرحوم شیخ محمود عراقی.)

مرحوم شیخ به من اشاره کرد.

من کیسه را گرفته و به بازار رفته و غذای بسیار خوبی تهیه نمودم که شب مهمان‌های شیخ از دیدن آن‌ها تعجب کردند تا اینکه قضیه را برایشان نقل کردم.[1]

۲ـ ماجرائی مثل حکایت قبل از شیخ حسین نجفی نقل شده است که: وقتی مشرّف به زیارت حضرت رضا‌علیه‌السلام شد و خرجیش تمام شد، ناگاه از شبکه ضریح مقدس به زبان عربی فصیح صدائی شنید که گفتند: «لا تَهْتَمّ ألا عَلِمْتَ أنَّ کلَّ امامٍ مَظْهَرٌ لأمرٍ و الإمامُ عَلیُّ بنُ مُوسَی الرِضا ضامِنٌ لِأُمُورِ الغُرَباءِ». «غصه نخور، مگر نمی‌دانی که هر امامی مظهر امری است و امام علی بن موسی الرضا‌علیه‌السلام ضامن امور غریبان است؟».[2]

سوم: بیماری

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: ای سلمان! هرگاه بیمار گردی در آن حال سه خصلت از آن توست: به یاد خداوندی، و دعایت مستحاب است، و بیماری، گناهی برای تو باقی نمی‌گذارد و همه گناهانت می‌ریزد.[3]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیه‌السلام: سه نفر دعایشان مستجاب است: حاجی و عمره‌گذار، (و) کسی که در راه خدا می‌جنگد، پس دقت کنید که در مورد خانواده (او) چگونه رفتار می‌کنید، و مریض (پس) متعرض او نشده و دل‌تنگش ننمایید (که اگر بر شما نفرین کند، دعایش مستجاب است).[4]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیه‌السلام: کسی که مریض را به خاطر خداوند عیادت نماید اگر آن مریض برایش دعا کند حتما مستجاب می‌شود.[5]

چهارم: نرمی و شکسته شدن دل

هرگاه که قلب انسان، لطیف و نرم و شکسته می‌گردد، به درجه اخلاص نزدیک‌تر گشته و به دنبال اخلاص نیز مقرب درگاه خداوند می‌شود و این قرب سبب جذب و جلب رحمت و فضل حضرت حق است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: به هنگام نرمی دل، دعا را غنیمت شمارید که نرمی و شکستگی دل، رحمت است.[6]

---

۱. الفوائد الرضویه‌علیه‌السلام ج۲/۱۰۴۶.

۲. همان.

۳. خصال ج۱/۱۷۰.

٤. عدة الداعی/۱۲۵.

۵. جامع الاخبار/۱۶۴.

٦. دعوات/۳۰.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه دل یکی از شما رقت کرد (و نرم شد) در آن حال دعا کنید، زیرا تا دل خالص و پاک نگردد نرم نمی‌شود.[۱]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه بدنت لرزید و چشمت گریان شد، پس به خودت توجه کن، به خودت توجه کن چرا که به تو توجهی شده و منظور و خواسته تو از ناحیه خداوند، اراده شده است.[۲]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در جواب اینکه: به هنگام دعا دوست دارم گریه کنم، اما گریه‌ام نمی‌گیرد، اما در همان حال به یاد بعضی از خانوده‌ام که از دنیا رفته‌اند، می‌افتم و گریه‌ام می‌گیرد، آیا اشکالی ندارد؟): اشکالی ندارد، آن‌ها را یاد کن و وقتی که دلت نرم و شکسته شد، گریه کرده و به درگاه خدای تبارک و تعالی دعا نما.[۳]

شاهد

۱ـ آیة الله سید محسن خرازی: به همراه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، خدمت مقام معظم رهبری ـ مد ظله العالی ـ رسیدیم. جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقای مسعودی خمینی نمونه‌ای از کرامات حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها را خدمت معظم له ذکر کردند.

ایشان فرمودند: کرامات حضرت رضا علیه‌السلام آن‌قدر زیاد رخ می‌دهد که برای مشهدی‌ها ذکر کرامت تازگی ندارد. من خودم کوری را می‌شناختم که از حضرت رضا علیه‌السلام شفا گرفت و بینا شد.

در مسجد مرحوم پدرم، فردی نابینا به نام کربلایی رضا مکبّر نماز بود.

او دختر بچه‌ای داشت که دست او را می‌گرفت و به مسجد می‌آورد و در گوشه‌ای می‌نشست و کربلایی رضا تکبیر نماز را می‌گفت.

بعد از نماز، کربلایی رضا به کناری می‌آمد و می‌نشست و بعضی مردم به او کمکی می‌کردند و به کربلایی رضا عاجز، معروف شده بود.[٤]

من و دیگران همیشه این وضع را دیده بودیم. به خاطر دارم در سال‌های ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ ه ش بود که یک شبِ تابستان پس از منبر مرحوم پدرم، مرحوم آقا سید احمد مصطفوی از مریدان همیشگی نماز ایشان آمد و به ایشان گفت: آقا! کربلایی رضا شفا پیدا کرده. و قرار شد کربلایی رضا را پیش ایشان بیاورد.

من به خوبی به یاد دارم که مرحوم پدرم از منبر پایین آمدند و مرحوم آقا سید احمد مصطفوی، کربلایی رضا را نزد ایشان آوردند.

ایشان گفتند: کربلایی رضا! حالا من را می‌بینی؟

کربلایی رضا دستش را بر سینه ایشان زد و گفت: آقا جان! شما را می‌بینم.

---

۱. مکارم الأخلاق/۲۷۱.

۲. کافی ج۲/۴۷۸.

۳. کافی ج۲/۴۸۳.

٤. در لهجه مشهدی عاجز یعنی کور.

قضیه شفا پیدا کردن او از این قرار بود که سال‌ها گذشته بود و دختر او بزرگ شده بود و مثل همیشه با کربلایی رضا به مسجد می‌آمد.

ظاهرا یکی از شاگردهای کسبه بازار به آن دختر اهانت و جسارتی کرده بود.

این مسأله برای کربلایی رضا گران آمد و دلش شکست، لذا به بازار رفته و به حرم مطهر رو کرده و به آن حضرت شکایت کرد که: چشم من نمی‌بیند و به دختر من اهانت می‌کنند.

او به لطف حضرت علیه‌السلام بینا شد.

من سال‌ها پس از آن قضیه کربلایی رضا را می‌دیدم. خودش می‌رفت و می‌آمد. ظاهرِ آراسته‌ای نسبت به قبل پیدا کرده بود. داماد خوبی هم پیدا کرد.

بعدها شنیدم که می‌گفتند: کربلایی رضا احتیاج به کار کردن ندارد، زیرا وضع دامادش در حدی است که او را هم اداره می‌کند.[۱]

۲ـ حجة الاسلام علی‌اکبر مهدی‌پور از قول شخصی موثق و ایشان از قول برادرش: در اوایل تحصیل، حافظه‌ام بسیار ضعیف بود، لذا به حرم مطهّر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرّف شده و متوسّل گشتم.

حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در عالم رؤیا فرمودند: بگیر این را که دل شکسته‌ای.

هنگامی که از خواب بیدار شدم، احساس کردم که حافظه نیرومندی به من عطا شده است.[۲]

پنجم: به هنگام خشیت و خوف از خداوند

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: گریهِ چشم‌ها، و خشیت و ترس دل‌ها (از خداوند)، از رحمت خداوند متعال است، بنا بر این هرگاه چنین وضعی داشتید، دعا را غنیمت شمارید، و اگر بنده‌ای در میان امتی بگرید، خدای متعال به خاطر گریه او آن امت را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد.[۳]

ششم: به هنگام حال دعا داشتن

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هرگاه خداوند درِ دعا را به روی عبدی بگشاید (و به او توفیق و حال دعا بدهد)، باید دعا کند، زیرا خداوند دعایش را مستجاب می‌نماید.[٤]

هفتم: اضطرار

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۰۷.

۲. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها/ ک۵۴.

۳. مکارم الأخلاق/۳۱۷.

٤. در المنثور ج۵/۳۵۶.

هرگاه حاجت، گرفتاری، بیماری، فقر و... انسان را محتاج تضرع و ناله به خداوند نماید، چنین شخصی را مضطر می‌نامند. انسان مضطر، امیدش از همه جا قطع بوده و خود را متحیر و سرگردان می‌بیند. چنین شخصی نیز به عنایت خاصه خداوند نزدیک است.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: به هنگام تمام شدن صبر، فرج و گشایش می‌آید.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: به هنگام به نهایت رسیدن و اوج بلاها، گشایش حاصل می‌شود.[۲]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: نزدیک‌ترین مردم به اجابت دعا و رحمت (خداوند) بنده مطیع مضطری است که (از سر ناچاری) مجبور به دعا کردن است، خصوصا که دیگر صبر (هم) تمام شود.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: ای عیسی! مانند غریق محزون که هیچ فریادرسی ندارد، مرا بخوان.[٤]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هرگاه بلا روی بلا بیاید، (به دنبالش) عافیت و رهایی از بلا حاصل می‌شود.[۵]

سخن اولیاء الله

محدث نوری: بسیاری از مقرّین به امامت ائمه معصومین علیهم السلام با وجود اینکه خود را مضطر می‌بینند، اما اجابتی نیز مشاهده نمی‌نمایند. دلیل عدم اجابت دعای این‌ها یکی از این چند چیز است:

اول: شرائط دعا را ندارند (مانعی سر استجابت دعایشان می‌باشد).

دوم: واقعا مضطر و متحیر نیستند و خیال می‌کنند که مضطر و متحیرند. مثل جاهل به احکام شرع که به او گفته‌اند: به سراغ عالم برو چنان‌که در توقیع مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به اسحاق بن یعقوب آمده که: و اما در حوادث و اتفاقاتی که برای شما پیش می‌آید به راویان حدیث ما رجوع کنید که آن‌ها حجت ما بر شما و ما حجت خدا بر آن‌هائیم، پس تا وقتی که انسان دستش به عالِم و یا کتاب او برسد ولو لازم باشد مسافرت یا مهاجرت نماید چنین فردی مضطر و متحیر نامیده نمی‌شود. و یا مثلا آنان‌که در زندگی پا از گلیم خود درازتر کرده و از میانه‌روی و اعتدال، روی گردانده‌اند چنین افرادی اگر بعضی از چیزها و اسباب و لوازم غیر ضروری زندگی را نداشته باشند، مضطر حساب نمی‌گردند.

سوم: بر فرض که این افراد واقعا مضطر باشند، اما نبایست که هر مضطری دعایش مستجاب شود چه اینکه در زمان حضرات معصومین علیهم السلام افراد مضطر زیادی پیش آن‌ها می‌آمدند، اما خواسته‌شان را اجابت نمی

---

۱. ارشاد القلوب ج۱/۱۵۰.

۲. غرر الحکم/۱۰۱.

۳. ارشاد القلوب ج۱/۱۵۰.

٤. مجموعه ورام ج۲/۱۴۳.

۵. التمحیص/۳۲.

کردند چرا که اجابت خواسته تمام مضطرین باعث اختلال نظام زندگی بشر و برداشته شدن اجر و ثواب‌های بزرگی که مخصوص بلادیدگان و گرفتاران می‌باشد، می‌گردد.[۱]

شاهد

۱ـ وقتی که نادر شاه به حکومت رسید، عراق در دست حکومت عثمانی بود.

نادر شاه سپاهی مجهز نموده و به عراق حمله کرد و آن را از چنگ عثمانی‌ها بیرون آورد. آن‌گاه تصمیم گرفت برای زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نجف اشرف برود.

وقتی که خواست وارد حرم شود، کوری را دید که در صحن حرم نشسته و گدائی می‌کند.

نادر شاه به او گفت: چند سال است که در این‌جائی؟

کور گفت: بیست سال.

نادر شاه گفت: بیست سال در این‌جائی و هنوز بینایی چشمانت را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگرفته‌ای؟!! من به حرم می‌روم و برمی‌گردم اگر هنوز بینایی‌ات را نگرفته باشی، تو را می‌کشم.

شاه به حرم رفت و گدا از ترس او شروع به دعا و ناله و زاری کرد و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درخواست کرد که چشمانش را به او باز گرداند.

وقتی نادر شاه از حرم بیرون آمد، دید که مرد بینایی‌اش را به برکت توسل به امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دست آورده است.[۲]

۲ـ یکی از روحانیون حوزه علمیه قم: طلبه جوانی بودم که در زمان مرجعیت آیة الله بروجردی از اراک به قم آمدم و با آنکه بیش از ۲۵ سال نداشتم، بایستی هزینه یک خانواده ۵ نفری را تأمین می‌کردم و شهریه ناچیزی که هر ماه از حوزه می‌گرفتم، پاسخ‌گوی اجاره و هزینه‌های زندگی‌ام نبود و با آنکه همسرم با فقر و نداری من می‌ساخت، ولی اغلب ناچار می‌شدم برای امرار معاش از این و آن قرض کنم.

دو، سه سال به این روال گذشت و کار من به جایی رسید که به تمامی کسبه محله گذرخان از نانوا گرفته تا بقال و قصاب، بده‌کار شده بودم و شرم می‌کردم که برای تهیه مایحتاج زندگی به آن‌ها مراجعه کنم.

در این شرایط دشوار و کمرشکن، صاحب‌خانه نیز با اصرار، اجاره‌های عقب افتاده را یک جا از من طلب می‌کرد و بار آخر که به سراغم آمد، گفت: اگر تا دو روز دیگر بدهی خود را پرداخت نکنی، اثاثیه‌ات را از خانه بیرون می‌ریزم و خانه‌ام را به مستأجری می‌دهم که توان پرداخت این مال الإجاره را داشته باشد!

دیگر کارد به استخوانم رسیده بود. سحرگاه از خانه بیرون زدم.

---

۱. نجم الثاقب ج۲/۹۲۵.

۲. کرامات العلویه علیه‌السلام/۶۲.

بایستی خود را گم و گور می‌کردم! زیرا دیگر تحمل آن‌همه سختی را نداشتم و نمی‌توانستم به چشمان بی‌فروغ فرزندانم نگاه کنم و نگاه طلب‌کارانه کسبه محل را نادیده بگیرم و از همه بدتر شاهد لحظه‌ای باشم که اثاثیه مرا از خانه بیرون می‌ریزند!

از محله گذرخان که بیرون آمدم، چشمم به گنبد و گل‌دسته حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها افتاد، بی‌اختیار دلم شکست و قطرات اشک بر گونه‌ام نشست و با زبان بی‌زبانی، ناگفته‌های دلم را برای آن بانوی بزرگوار گفت.

نماز صبح را در حرم بی‌بی سلام‌الله‌علیها خواندم و از صحن بیرون آمدم.

چند اتوبوس در کنار سه راه موزه، سرگرم پرکردن مسافر بودند.

دلم از غصه پر بود و جیبم خالی! بسیار کاویدم و سرانجام یک اسکناس ۵۰ ریالی را در گوشه جیب بغلم پیدا کردم! سوار اتوبوسی شدم که به تهران می‌رفت و قرار بود مسافرهای خود را در میدان شوش پیاده کند.

در طول راه، لحظه‌ای ارتباط قلبی‌ام با خدا قطع نمی‌شد. مدام اشک می‌ریختم و می‌سوختم. التهاب عجیبی تمام وجودم را فراگرفته بود، انگار بر سر آتش نشسته‌ام!

ناگهان با صدای راننده اتوبوس به خود آمدم که می‌گفت: آقا! آخر خط است. میدان شوش همین‌جاست!

از ماشین پیاده شدم، ساعتی از طلوع آفتاب می‌گذشت. باید به کجا می‌رفتم؟ پاسخی برای این سؤال نداشتم!

مغازه‌ها یکی پس از دیگری باز می‌شد و من در میانه آن‌ها به آدم آواره‌ای می‌ماندم که جایی برای رفتن ندارد، ولی سعی می‌کند تا کسی پی به رازش نبرد!

ناگهان به خاطرم خطور کرد که برادرم می‌گفت: در خیابان شمالی منتهی به این میدان، نمایش‌گاه فرش دارد، و تابلوی بزرگی به چند رنگ، سردر نمایش‌گاه او را زینت داده است.

تصمیم گرفتم که از او دیدن کنم، هر چند او تمایلی به دیدن من نداشت.

محل کارش را پیدا کردم، نمایش‌گاهی بود چهار در و بسیار بزرگ. پیدا بود که تازه درها را باز کرده و یادش رفته که در ماشین بنز خود را ببندد و شاید عازم محلی بود و می‌خواست از مغازه چیزی بردارد!

وارد نمایش‌گاه شدم و سلام کردم. همین که نگاهش به من افتاد، به طعنه گفت: علیکم! امروز آفتاب از کجا سر زده که یاد فقیران کرده‌ای؟! شما کجا؟ این‌جا کجا؟ می‌دانی چند سال است که هم‌دیگر را ندیده‌ایم؟ ولی نه، تو تقصیری نداری! آدم عاقل که قم را نمی‌گذارد به تهران بیاید! هر چه باشد شما در قم برو و بیایی دارید، حق دارید! باشد، ما هم خدایی داریم! اگر کاری نداری، همین‌جا باش! من باید تا بازار بروم و برگردم، یک ساعت بیشتر طول نمی‌کشد! شاگردم امروز مرخصی گرفته، وقتی که برگشتم بیشتر با هم صحبت می‌کنیم!

او رفت و من ماندم و آن نمایش‌گاه بزرگ که از قالیچه‌های ابریشمی گران‌بها انباشته شده بود.

دیدن آن‌همه مال و منال، بغضی شد و راه گلویم را گرفت!

رو به آسمان کردم و گفتم: آ خدا! ما هر دو بنده توایم و هر دو برادر هم، و این تویی که روزی ما را مقدّر می‌کنی. او در نهایت آسایش است و توان‌گری، و من که جوانیِّ خود را صرف آموختن علوم دینی کرده‌ام، لحظه‌ای نیست که با فقر و تنگ‌دستی دست و پنجه نرم نکنم! تو را به عزّت و جلال ربوبی‌ات که بیش از این شرمسار این و آنم مگردان، و از مال دنیا چنان بی نیازم کن که پناه بندگان نیازمند تو باشم که برای مرد، دردی بدتر از تنگ‌دستی نیست که: مَنْ لا مَعاشَ لَه، لا مَعادَ لَه.[1]

در این اثنا نگاهم به تلفن روی میز برادرم افتاد که انگار مرا صدا می‌زند! و حسی غریب از درون به من نهیب می‌زد که: گوشی را بردار و با خدا دو، سه کلمه‌ای درد دل کن!

گوشی را برداشتم، چشمان خود را بستم و پشت سر هم چند شماره را گرفتم.

صدایی در گوشی تلفن پیچید که: الو! بفرمایید! چرا حرف نمی‌زنید؟ الو! الو!

از کاری که کرده بودم، پشیمان شدم. خواستم گوشی را قطع کنم، که شنیدم صدایی ملتمسانه می‌گفت: تو را به آنکه می‌پرستی، تماس خود را با ما قطع نکن! ما منتظر تلفن شما بودیم! و به کمک شما احتیاج داریم! لطفاً نشانی خود را بگو و ما را از این انتظار بیرون بیار! مگر نمی‌خواستی با خدا درد دل کنی؟

ناخواسته نشانی مغازه برادرم را دادم و بعد، از کاری که کرده بودم به قدری پشیمان شدم که از مغازه بیرون زدم و به انتظار آمدن برادرم نشستم!

با خودم می‌گفتم: خود کرده را تدبیر نیست! باید تاوان این گستاخی خود را بدهی. آخر کدام آدم عاقلی تا به حال تلفنی با خدا تماس گرفته است؟ این چه اشتباه بزرگی بود که امروز مرتکب شدی؟ از یک روحانی واقعی، این کار بعید است!

از این‌ها گذشته، کسی که گوشی را برداشته بود، از کجا می‌دانست که من می‌خواستم با خدا درد دل کنم؟ ثانیاً: چرا التماس می‌کرد که گوشی را قطع نکنم؟ و... .

این‌ها سؤالاتی بود که مرتباً در ذهن من نقش می‌بست، ولی پاسخی برای آن‌ها نداشتم!

ناگهان سواری مدل بالایی جلوی نمایش‌گاه توقف کرد و راننده آن با لباس فرمِ نوار دوزی شده با عجله از ماشین بیرون پرید و در عقب سواری را با احترام باز کرد و چند لحظه بعد پیرمرد موقّری بیرون آمد.

از وضع لباس فاستونی اتو کرده و کلاه فرنگی و عصای دسته استخوانی او پیدا بود که از طبقه مرفّه و اشراف است.

پس از آنکه راننده با نشان دادن تابلوی مغازه به او اطمینان داد که آدرس را درست آمده است، پیرمرد از جلو و او از عقب با گام‌های شمرده، به طرف مغازه حرکت کردند.

در آن لحظات با سر درگمی عجیبی دست به گریبان بودم و نمی‌دانستم چه باید بکنم؟

آن‌ها داخل مغازه شدند و من در کنار در ورودی ایستادم.

پیرمرد همین که چشمش به من افتاد، گفت: این مغازه از شماست؟!

---

۱. این سخن در میان علماء، مشهور است و معنای آن این است که: هر کس که در خورد و خوراک اولیه زندگی دنیویش دچار مشکل و اختلال باشد، نمی‌تواند به خوبی به امر آخرتش رسیدگی نماید.

گفتم: نه! تشریف داشته باشید، صاحب مغازه تا دقایقی دیگر خواهد آمد!

از لحن پیرمرد و شیوه صبحت کردن او فهمیدم که همان کسی است که گوشی را برداشت و با من صحبت کرد!

در آن لحظه خداخدا می‌کردم که مبادا در این حال برادرم برسد و از ماجرای تلفن مطلع شود و بهانه تازه‌ای برای تحقیر کردن من به دستش بیفتد!

پیرمرد که از پریشانی حال من به واقعیت امر پی برده بود، با مهربانی پرسید: شما نبودید که حدود نیم ساعت پیش به خانه ما زنگ زدید؟! صدای شما برای من کاملاً آشناست!

خواستم عذری بیاورم و از مزاحمتی که ناخواسته برای او فراهم آورده بودم، پوزش بطلبم، ولی با درنگی که از خود نشان دادم، پیرمرد آن‌چه را باید بفهمد، فهمید.

جلو آمد و در آغوشم گرفت و گفت: خدا را شکر که گمشده بانو را پیدا کردم! و بعد به راننده خود تشر زد که: چرا ایستاده‌ای و ما را تماشا می‌کنی؟! آقا را راهنمایی کن! باید زودتر خود را به بانو برسانیم!

هر چه از رفتن خودداری کردم، اصرار پیرمرد بیشتر می‌شد و در همین اثنا برادرم از راه رسید و دید که آن مرد اشرافی با چه اصراری از من می‌خواهد که برای چند ساعتی مهمان او باشم و من استنکاف می‌کنم!

سرانجام تصمیم گرفتم خود را به دست سرنوشت بسپارم و پیش از آنکه برادرم از ماجرای تلفن آگاه شود، به همراه پیرمرد بروم!

فراموش نمی‌کنم هنگامی که می‌خواستم سوار ماشین شوم و آن پیرمرد موقّر به احترام من شخصاً در عقب سواری مدل بالای خود را باز کرده بود، برادرم که در عالم خیال حتی تصور نمی‌کرد که برادر طلبه او از چنان موقعیتی برخوردار باشد، به هنگام خداحافظی در بیخ گوشم گفت: حالا می‌فهمم که چرا ما را تحویل نمی‌گرفتی! کاش! خدا تمام ثروت مرا می‌گرفت و در عوض یک مرید پر و پا قرصی مثل این پیرمرد اشرافی نصیب من می‌کرد!

این خدا بود که آبروی مرا خرید و آن‌قدر مرا در چشم برادرم بزرگ جلوه داد که حالا به موقعیت من حسرت می‌خورد و از من می‌خواست زیر بال او را هم بگیرم!

ماشین سواری با سرعت از خیابان‌ها می‌گذشت، ولی من ابداً حرکتی را احساس نمی‌کردم! انگار سوار کشتی شده‌ام و امواج کوه‌پیکر دریا ما را آرام آرام به پیش می‌برد!

اتوبوس از رده خارج امروز صبح کجا، و این سواری بنز مدل بالای خوش رکاب کجا؟! واقعاً انسان در کار خدا در می‌ماند و در برابر عظمت او با تمام وجود احساس کوچکی و ناچیزی می‌کند.

از پیچ شمیران هم گذشتیم و راننده پس از عبور از یک خیابان طولانی و مشجّر، سواری را به سمت خانه ویلایی بسیار بزرگی که دو نگه‌بان در سمت راست و چپ در ورودی آن با لباس فرم ایستاده بودند، هدایت کرد.

نگه‌بانان به محض دیدن سواری، در ورودی را باز کرده و دست خود را به رسم سلام بالا بردند و پیرمرد با اشاره دست به احترام آنان پاسخ گفت و با نواختن عصا به شانه راننده از او خواست تا به حرکت خود ادامه دهد و توقف نکند!

از خیابان نسبتاً عریضی که باغچه‌های زیبا و گل‌کاری شده در دو طرف آن خودنمایی می‌کردند، گذشتیم.

ساختمان باشکوهی که توسط پرچین‌های سرسبز از سایر قسمت‌ها مجزا شده بود و در وسط محوطه‌ای چمن‌کاری شده قرار داشت، جلوه‌نمائی می‌کرد.

پس از پیاده شدن از ماشین با راهنمایی آن پیرمرد از پله‌هایی که دایره‌وار ساختمان را احاطه کرده بود، بالا رفتیم و از در شمالی، وارد ساختمان شدیم.

تماشای سرسرایی بسیار بزرگ و مجلل، با چلچراغ‌های نفیس و فرش‌های عتیقه و... برای من و امثال من این پیام را به همراه داشت که آدمی موجودی است طبعاً سیری ناپذیر و آزمند! که هر چه از خدای خود بیشتر دور می‌شود، به مال و منال دنیا بیشتر دل می‌بندد و سرانجام از سراب عطش‌خیز دنیا در نهایت ناکامی و عطشناکی به وادی برزخ کوچ می‌کند، در حالی که جز کفنی از مال دنیا به همراه ندارد و باید پاسخ‌گوی وزر و وبالی باشد که بر دوش او سنگینی می‌کند!

به خاطر دارم که در آن لحظات، از فرط حیرت، قادر به سخن گفتن نبودم و آرزو می‌کردم که این نمایش‌نامه هر چه زودتر به پایان برسد!

پیرمرد که دقایقی پیش مرا تنها گذاشته بود، به اتفاق خانمی که سعی می‌کرد با کمک خدمت‌کار مخصوص خود سر و روی خود را با چادر بپوشاند! وارد سرسرا شد.

آن خانم، همین که به چند قدمی من رسید، با دیدن من فریادی کشید و از حال رفت!

خدمت‌کاران دویدند و آب قند و گلاب آوردند. دقایقی بعد که خانم، حال طبیعی خود را پیدا کرد، رو به پیرمرد کرد و گفت: به روح پدرم قسم! همین آقا را با همین شکل و شمایل دیشب در خواب به من نشان دادند! کسی که باید این گره کور را از کلاف سر درگم زندگی من باز کند، همین آقا است!

به پیرمرد گفتم: آیا وقت آن نرسیده که ماجرای خود را برای من بگویید و مرا از این همه دلهره و حیرت بیرون بیاورید؟!

گفت: این خانم، همسر من هستند. پدرشان که از خاندان سرشناس قاجار بود، سال گذشته عمر خود را به شما داد و هنگام مرگ به همسرم که تنها فرزند او بود، وصیتی کرد که باید از زبان خود او بشنوید.

همسر او که سعی می‌کرد آرامش خود را حفظ کند، گفت: پدرم در دقایق واپسین عمر گفت: تو تنها وارث منی و تمام ثروت کلان من از این پس متعلق به تو خواهد بود. من در این لحظات آخر در قبال مال و منال هنگفتی که برای تو می‌گذارم، از تو فقط یک تقاضا دارم و باید به من قول بدهی که در اولین فرصت تقاضای مرا برآورده سازی.

گفتم: تقاضای شما هر چه باشد، انجام خواهم داد.

پدرم گفت: متأسفانه در طول عمر خود، توفیق خدمت به مردم را کم‌تر پیدا کرده‌ام و از ثروت بی‌حسابی که خدا نصیبم کرده است، نتوانسته‌ام برای رضای خدا گام مؤثری بردارم. چند روز پیش نشستم و بدهی خود را به خدا مشخص کردم.

نیمی از بدهی خود را تسویه کردم، ولی به خاطر بیماری نتوانستم بقیه بدهی خود را پاک کنم. صندوق در زیر تخت من است، پس از مرگ من آن را بردار و در میان افراد نیازمند قسمت کن. تقاضای من از تو همین است و بس!

من هم به پدرم قول دادم که در اولین فرصت به وصیت او عمل کنم، ولی متأسفانه پس از مرگ پدرم، به خاطر آمد و رفت‌ها و مراسمی که بود، وصیت پدر را فراموش کردم!

دیشب در عالم خواب، صحنه دل‌خراشی را به من نشان دادند که تا آخر عمر از یادم نخواهد رفت! در عالم رؤیا دیدم که به حساب پدرم رسیدگی می‌کنند و او مرتب التماس می‌کند که من تقصیری ندارم! دخترم کوتاهی کرده است!

در آن اثنا نگاه پدرم به من افتاد و با تندی به من گفت: دیدی چه به روز من آوردی؟ مگر به من قول نداده بودی که در اولین فرصت به تنها تقاضایی که از تو داشتم عمل کنی؟ چرا محتویات صندوق را به نیازمندان ندادی؟

در آن لحظات آرزو می‌کردم که زمین دهان باز می‌کرد و مرا می‌بعلید! از شدت شرم نمی‌توانستم به چشم پدرم نگاه کنم!

گفتم: چگونه می‌توانم کوتاهی خود را جبران کنم؟

پدرم در حالی که دو مأمور عذاب می‌خواستند او را با خود ببرند، به من گفت: دخترم! به این آقا خوب نگاه کن! این آقا فردا صبح درست سر ساعت ۹ از شدت فقر و درماندگی و ناامیدی گوشی تلفن را برمی‌دارد تا با خدا دو، سه کلمه درد دل کند! لطف خدا شامل حال من می‌شود و شماره‌ای که می‌گیرد، شماره خانه شماست! تو باید گوش به زنگ باشی و این فرصت را از دست ندهی! آن صندوق متعلق به این آقاست! دخترم! این آخرین فرصت است! مبادا آن را از دست بدهی!

به طرفی که پدرم اشاره کرده بود، نگاه کردم. دیدم شما با همین لباس و با همین شکل و قیافه آن‌جا ایستاده‌اید و به من نگاه می‌کنید! و امروز درست ساعت ۹ صبح بود که تلفن زنگ زد و شوهرم به سفارش من ملتمسانه از شما خواست که تلفن را قطع نکنید و بقیه ماجرا را که خود بهتر می‌دانید!

مثل اینکه از یک خواب دراز بیدار شده باشم، نفس عمیقی کشیدم و نگاهی به اطراف خود انداختم. شرایط تازه‌ای که داشت در زندگی من اتفاق می‌افتاد به اندازه‌ای خارق العاده و غافل‌گیر کننده بود که نمی‌توانستم باور کنم! مگر می‌شود زندگی یک انسان در کم‌تر از چند ساعت این‌قدر دست‌خوش دگرگونی شود؟!

من، طلبه‌ای که از ترس آبرو و بیم طلب‌کاران، همسر و فرزندانم را در شهر قم به امان خدا رها کرده و به تهران آمده بودم، الآن در موقعیتی قرار داشتم که یکی از ثروت‌مندترین خانواده‌های اشرافی تهران عاجزانه

از من می‌خواستند که به کمک آن‌ها بشتابم و صندوق پول و جواهری را از آنان بپذیرم که نمی‌توانستند آن را در جای خود به مصرف برسانند؟!

راستی از دیشب در من چه تغییر شگرفی رخ داده بود که این دگرگونی اساسی را به دنبال داشت؟! جز روی آوردن به خدا و از ژرفای دل خدا را صدا زدن؟! بر درگاه کریمه اهل بیت علیهم‌السلام سر سائیدن و ارتباط قلبی خود را با عوالم ماورایی برقرار کردن؟! و سفره دل خود را در پیش‌گاه خداوند مهربان گشودن و از او استمداد کردن؟!

به دستور بانوی خانه، کلید صندوق را آوردند و او از من خواست تا قفل آن را باز کنم، و من پس از دو رکعت نماز و عرض سپاس از الطاف خداوند چاره ساز، درِ صندوق را باز کردم. محتویات صندوق از این قرار بود:

الف ـ صد هزار تومان پول نقد!

بـ صد و پنجاه عدد سکه طلا!

جـ پنجاه قطعه الماس و جواهر!

دـ سند مالکیت قطعه زمین مرغوبی به مساحت بیست هکتار در شمال تهران.

هـ نوزده قطعه اشیاء عتیقه و قیمتی!

سردفتری را به آن‌جا احضار کردند و فی‌المجلس مالکیت زمین یاد شده را به نام من تغییر دادند و پس از صرف ناهار و ساعتی استراحت به همراه راننده به طرف قم حرکت کردیم.

هنگامی که به قم رسیدیم، به راننده گفتم: در نزدیکی میدان آستانه توقف کند و من پس از تشرف به حرم مطهر کریمه اهل‌بیت، حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، عرض نیایش به درگاه خدا و سپاس از مراحم کریمانه آن حضرت در گشودن گره کور زندگی‌ام، در آن مکان مقدس با خدای خود پیمان بستم که از ثروت بی‌حسابی که نصیب من شده، در برطرف کردن نیازهای اساسی نیازمندان جامعه استفاده کنم و آن را در اموری که خشنودی خدا و خلق خدا در آن است، مصرف نمایم.

اولین کاری که پس از مراجعت به خانه انجام دادم، پرداخت بدهی‌هایی بود که از آن رنج می‌بردم، و بعد خانه نُقلی کوچکی را به مبلغ سی و پنج هزار تومان خریدم و همسر و فرزندانم را پس از سال‌ها خانه به دوشی در خانه‌ای که متعلق به خودم بود، سکونت دادم.

من با مشورت با افراد خدوم و کاردان، نیمی از آن ثروت هنگفت را در امور مشروعی سرمایه‌گذاری کردم که منافع قابل ملاحظه‌ای داشت و با نیم دیگر آن چندین باب دارالایتام، دبستان، دبیرستان، مسجد و درمان‌گاه و داروخانه شبانه‌روزی احداث، و آب آشامیدنی و بهداشتی اهالی چندین روستا را با صدها متر لوله کشی تأمین کردم.

از آن روز تاکنون از منافع سرمایه‌گذاری‌هایی که کرده‌ام، هزینه تحصیلی ده‌ها کودک بی‌سرپرست را از دوره دبستان تا تحصیلات عالی و نیز هزینه‌ها جاری چندین مؤسسه عام‌المنفعه را پرداخت می‌کنم.[۱]

۳ـ حاج ملا نظرعلی طالقانی در دوران طلبگی با آن‌که همانند اغلب طالبان علوم دینی با عفاف و کفاف زندگی می‌کرد، ولی حضور بی‌وقفه فقر و تنگ‌دستی را در امور معیشتی خود می‌دید، و از این بابت بسیار تنگ‌دل و از سرانجام خود بیمناک بود، چرا که: «کَادَ الْفَقْرُ أنْ یکُونَ کُفْراً»[۲]، «مَنْ لَا مَعاشَ لَه لَا مَعادَ لَه» و از خود می‌پرسید که: با این وضع چگونه می‌توان تشکیل خانواده داد؟!

تا آن که یک شب برای گشودن این گره کور، به بررسی راه‌هایی که در پیش روی او قرار داشته، می‌پردازد و با خود می‌اندیشد که کدام یک از آن‌ها، او را زودتر به منزل مقصود می‌رساند؟ و می‌تواند زندگی مرفّهی را برای او فراهم سازد؟:

۱) نوشتن نامه به مرجع تقلید زمانهِ خود: آیت الله حاج ملا علی کنی و از او طلب کمک کردن؟

۲) عرض حال به پادشاه خودکامهِ قاجار: ناصرالدین شاه و تقاضای کمک از او؟

۳) توسل جستن به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام؟

و سرانجام در سپیده دمان به این نتیجه می‌رسد که:

اولا: عرض حاجت بردن نزد مردم، و با اعتبار آبروی خود بازی کردن، کار پسندیده‌ای نیست.

ثانیا: از وجود نازنین و پرهیزکاری چون امیرمؤمنان علی علیه‌السلام که دنیا را سه طلاقه کرده، و دقت عجیبی که در مصرف بیت‌المال داشته، و رفتار عدالت خواهانه‌ای که در برابر خواسته‌های برادرش عقیل از خود نشان داده، انتظار بخشش بی‌حساب داشتن، کاری عبث و بیهوده است!

و سرانجام، راه نجات خود را در نامه نوشتن به خدا می‌بیند و بس! و بی‌درنگ قلم به دست می‌گیرد و نامه‌ای برای خدا می‌نویسد و خواسته‌های خود را خالصانه و از صفای دل با خدا در میان می‌گذارد:

۱) یک باب منزل شخصی و لوازم آن!

۲) همسری که از نظر جمال در تهران کم نظیر باشد!

۳) یک نوکر و یک کلفت، و آشپزی امین و کاردان!

۴) یک کالسکه عالی همراه با کالسکه چی!

۵) یک دِه شش دانگ برای تأمین معاش!

۶) یک باغ زیبا در شمیران برای استفاده در فصل تابستان!

۷) پول کافی، که هم قادر به ادای دیون خود باشد، و هم با آن بتواند آبروی خود را در دنیا و آخرت حفظ کند!

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۲۵۷.

۲. امالی صدوق/۲۹۵. (معنا: فقر، به کفر نزدیک است).

در بالای نامه می‌نگارد: نامه طالقانی به خدا، و در زیر نامه آدرس خود را می‌نویسد: مدرسه خان مروی، دست چپ حیاط خلوت، طبقه فوقانی، حجرهِ دوم، نظرعلی طالقانی.

او صبح زود از حجره بیرون می‌آید و نامه را لای در ورودی مسجد شاه (که در نزدیکی مدرسه مروی واقع است) می‌گذارد و سپس با توکل تامّ و تمام به خداوند قادر و منّان به حجره برمی‌گردد و پس از نماز، در حجره را به روی خویش می‌بندد و می‌خوابد!

اتفاقا آن روز صبح، ناصرالدین شاه برای شکار با ملتزمین رکاب از تهران به جانب شکارگاه سلطنتی حرکت می‌کند، ولی در قسمت شرقی تهران توفان شدیدی می‌وزد و مانع حرکت کالسکه سلطنتی و همراهان شاه می‌گردد.

به ناچار تصمیم می‌گیرند تا آرام شدن هوا و فرو نشستن گرد و غبار، در همان‌جا توقف کنند.

در آن اثنا، پاکت نامه توسط باد به محلی که شاه استراحت می‌کرده رانده می‌شود و نظر شاه قاجار را به خود جلب می‌کند!

شاه، بی‌درنگ پاکت نامه را می‌گشاید و هنگامی که از مفاد نامه باخبر می‌شود، آن اتفاق را به فال نیک می‌گیرد و دستور بازگشت به تهران را صادر می‌کند! و فرمان می‌دهد تا فورا جلسه‌ای در کاخ سلطنتی با حضور دولت‌مردان تشکیل شود، و بعد یکی از نزدیکان خود را طبق نشانی مندرج در نامه، به مدرسه خان مروی می‌فرستد تا نظرعلی طالقانی را با خود به کاخ شاهی بیاورد!

ساعتی بعد جلسه در حضور ناصرالدین شاه تشکیل می‌گردد و شاه، سخنان خود را با این جمله شروع می‌کند: سپاس خدای را که به شکارگاه نرسیده، به صید خویش دست یافتیم و بهتر از همیشه به مقصود و منظور رسیدیم! و سپس داستان آن روز و ماجرای نامه را برای درباریان بیان می‌کند و می‌گوید: نمی‌دانم با چه بیان و زبانی باید خدای را سپاس گفت که بنده شرمنده خویش، ناصر را لایق و شایسته انجام این وظیفه و رفع حوائج یکی از بندگانش دیده است!

در همان حال فرستاده شاه با ملا نظرعلی طالقانی وارد کاخ می‌شود و شاه از میهمان روحانی خود می‌پرسد: نام شما چیست؟

می‌گوید: نظرعلی!

می‌پرسد: اهل کجایی؟

می‌گوید: طالقان!

شاه می‌پرسد: آیا تازگی‌ها شما نامه‌ای برای کسی نوشته‌ای؟

می‌گوید: بله! سحرگاه امروز نامه‌ای به خدا نوشتم!

می‌پرسد: نامه را چه کردی؟!

می‌گوید: لای در ورودی مسجد شاه گذاشتم و برگشتم.

شاه می‌پرسد: از خدا چه خواسته بودی؟

جواب می‌دهد: خواسته‌هایم هفت قلم بود و آن‌ها را یک‌جا از خدا خواسته بودم!

شاه، نامه را به ملا نظرعلی طالقانی نشان می‌دهد و می‌پرسد: این نامه و دست‌خط تو نیست؟!

می‌گوید: بله! این همان نامه‌ای است که سحرگاه امروز نوشتم!

ناصرالدین شاه پس از اطمینان خاطر از این‌که میهمان او همان کسی است که در جستجوی اوست، رو به درباریان حاضر در مجلس کرده و می‌گوید: خدا را شکر! که گمشده خود را یافتم. این توفیق بزرگی است که خدا نصیب من فرموده، ولی دوست دارم شما هم از آن بی‌نصیب نمانید. من به ترتیب، خواسته‌های ملا نظر را از روی نامه او می‌خوانم و آن وقت هر یک از شما که مایل به انجام خواسته‌ای از خواسته‌های او بودید، به عرض ما می‌رسانید:

خواسته اول: یک باب منزل شخصی با لوازم آن!

شاه می‌گوید: اولین خواسته او را من برآورده می‌کنم. و دستور می‌دهد یکی از خانه‌های سلطنتی را با کلیه اثاثیه آن به نام وی کرده و در اختیار او قرار دهند.

خواسته دوم: همسر جوانی که از نظر جمال در تهران کم نظیر باشد!

یکی از وزراء با کسب اجازه از ناصرالدین شاه می‌گوید: دختری با صفاتی که ملا نظرعلی می‌خواهد، دارم! و از روی میل حاضرم دخترم را به ازدواج او درآورم.

خواسته سوم: یک نوکر، یک کلفت و آشپزی امین و کاردان!

وزیر دیگری نیز اظهار می‌دارد: این‌ها هم بر عهده من!

خواسته چهارم: یک کالسکه عالی با کالسکه چی!

یکی دیگر از درباریان، تهیه آن را بر عهده می‌گیرد!

خواسته پنجم: یک دِه شش دانگ برای تأمین معاش!

صدر اعظم، روستایی را در ناحیه شهریار تقدیم شیخ می‌کند!

خواسته ششم: یک باغ زیبا در شمیران برای استفاده در فصل تابستان!

یکی از درباریان حاضر در جلسه، در انجام این خواسته پیش‌قدم می‌شود و روستای آبادی را در شمیران به او هدیه می‌کند!

خواسته هفتم که آخرین خواسته ملا نظرعلی طالقانی از خدا است: پول کافی!

و ناصرالدین شاه که شخصا اولین خواسته شیخ را برآورده بود، آخرین خواسته او را نیز برآورده می‌سازد و ملا نظرعلی طالقانی از فردای آن روز با استقرار در خانه مجللی که شاه به او بخشیده بود، به همراه همسر جوان خود ضمن استفاده از مواهب خداوندی، زندگی بی‌دغدغه و آرامی را در تهران شروع می‌کند! و تا پایان عمر، خاطره نامه و کارگشایی خداوند را زنده نگه می‌دارد و از شکرانه آن‌همه نعمت الهی لحظه‌ای غافل نمی‌ماند.[۱]

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲۷۸/۲.

۴ـ حجة الاسلام سید علی شاهرودی (فرزند مرحوم آیة الله سید محمود شاهرودی): به اتفاق حاج عبد الرحمن بوشهری و حاج شیخ موسی کرمانی از کربلا به سوی نجف پیاده می‌رفتیم و من به همراهان گفتم که: این راه را که انتخاب کرده‌اید خطرناک است و آب وجود ندارد.

آن‌ها قبول نکردند و من چون از آن دو کوچک‌تر بودم، چیزی نگفتم تا به جائی رسیدیم که از شدت بی‌آبی و تشنگی از حرکت مانده و نشستیم.

کم‌کم حاج عبد الرحمن از شدت تشنگی از تکلم افتاد و مشرف بر موت شد. پاهای او را رو به قبله کشیده و به حاج شیخ موسی گفتم: تو عبا را بالای سرش سایبان قرار بده تا من بروم شاید وسیله‌ای پیدا کنم.

پس در هر طرف به سوی ماشین‌ها می‌دویدم، اما هیچ کس به حرفم گوش نمی‌داد و اعتنا نمی‌کرد.

آن‌قدر گرما و تشنگی بر من اثر کرد که چشمم دید اولیّه را نداشت و گمان می‌کردم که دود، آسمان را فرا گرفته است. در همان حال به یاد عبارت مقتل حضرت سید الشهداء علیه‌السلام افتادم که نوشته است: «حال العطش بینه و بین السماء کالدخان»[1] یعنی «حالت عطش طوری بر آن حضرت اثر کرده بود که جلوی چشمش تیره و تار شده بود مثل آنکه بین او و آسمان را دود پر کرده باشد».

به هر حال برگشتم دیدم حاج عبد الرحمن فوت کرده و حاج موسی هم قریب الموت است و قادر به حرکت و تکلم نیست.

تقریبا دو ساعت به غروب آفتاب بود و یک فرسخ و نیم تا نجف اشرف فاصله داشتیم. در آن هوای گرم با یک مرده و یک محتضر، مانده بودم که چه کار کنم و خودم نیز قدرت حرکت نداشتم، از ته دل صدا زدم: یا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف! الان موقع آن است که به فریاد برسی.

الله اکبر عجب حالی! که هیچ وقت فراموش نمی‌شود. یک ماشین کوچک سیاه رنگ که به آن فورد آلمانی می‌گفتند، از طرف کربلا نمایان شد.

با زحمت زیاد عبا را روی سر خود حرکت دادم. خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که گویا این گرداندن عبا، گرداندن فرمان ماشین بود که دور زد و طرف ما آمد.

در داخل ماشین، یک راننده و یک آقا با شال سبز و چفیه و لباس سفید بود. او ابروهای پیوسته، دندان‌های گشاده، خالی سیاه در سمت راست صورت، صورتی نورانی، و سنّی حدود سی الی چهل سال داشت.

با دیدن این شخص تمامی گرفتاری‌ها را فراموش کرده و محو تماشای آن قیافه نورانی شده بودم.

آن آقا به زبان فارسی فرمود: سید علی فرزند سید محمود شاهرودی! چه داری؟

عرض کردم: حاج عبد الرحمن، مرده و حاج موسی نیز مرده یا در شرف مرگ است.

---

۱. در بحار الأنوار ج۴۴/۲۴۵ مطلب فوق با این الفاظ وارد شده است: یَحُولَ الْعَطَشُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ السَّمَاءِ کَالدُّخَان.

دستور دادند جنازه را داخل ماشین خواباندیم و حاج موسی را روی صندلی نشاندیم و به امر آقا من نیز سوار شدم.

ماشین حرکت کرد. آن آقا با روی باز و لبخندزنان فرمودند: این پنج عدد آب نبات را بگیر. هر نفری یکی، شما سه نفر، و یکی دیگر را به پدرت سید محمود و یک دانه هم به مادرت زهرا بده و سلام مرا به پدرت سید محمود برسان.

عرض کردم: آقا! حاج عبد الرحمن مرده است.

فرمود: در دهان او بگذار.

والله با زحمت دهان او را باز کردم، چون خشک شده بود و آب نبات را به زور داخل دهانش کردم. همین که وارد دهانش شد، دیدم مثل بچه که پستانک می‌مکد، آن را مکید و برخاست نشست، که من خندیدم و گفتم: ای خدا مرگت دهد! ای جانورِ حرام شده! زنده شدی؟ تو که مرده بودی!!

آقا از حرف من تبسم نمود و فرموند: این عجب نیست.

اما من و حاج موسی چون آن آب نبات‌ها را به دهان گذاشتیم مثل این بود که هیچ تشنه و گرسنه نبوده‌ایم و احساس کردیم که حالت نشاط کامل داریم.

وقتی وارد نجف شدیم، تا جلوی بازار بزرگ ما را آوردند و فرمودند: سلام ما را به پدرت برسان.

وقتی که وارد خانه شدم، دیدم أبوی، تازه از سرداب بیرون آمده و مشغول خوردن چای بودند.

آب نبات‌ها را تقدیم پدر و مادرم نمودم و موضوع را مفصلا خدمت ایشان شرح دادم.

مرحوم والد فرمود: یقینا آن آقا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند چرا پای ایشان را نبوسیدی، اما همان‌که آن حضرت را خنداندی موجب دخول در جنت خواهد شد، چون خنداندن پیغمبر و امام علیهم السلام سبب غفران و دخول در بهشت است.[1]

و) دعای در حال عافیت و خوشی سبب استجابت در حال ناخوشی وگرفتاری می‌گردد

سخن حجج الله

۱ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: در وقت راحتی و آسایش، معروف و آشنای درگاه خداوند باش تا تو را به وقت گرفتاری و نیاز بشناسد.[2]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: کسی که قبل از نزول بلا دعا کند، دعایش به هنگام بلا اجابت خواهد شد و گفته می‌شود: صدایی آشنا است و از آسمان پوشیده نمی‌ماند و کسی که در دعا پیشی نگیرد به وقت بلا دعایش مستجاب نمی‌گردد و ملائکه می‌گویند: صاحب این صدا را نمی‌شناسیم.[3]

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۶/ بخش ششم، حاج سید علی شاهرودی و آب نباتی که مرده را زنده کرد.

۲. من لا یحضره الفقیه ج۴/۴۱۲.

۳. مکارم الأخلاق/۲۷۱.

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: دعا کردن در وقت راحتی و آسایش، باعث برآورده شدن حوائج در زمان بلا و گرفتاری می‌گردد.[۱]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: جدم می‌فرمود: در دعا پیشی بگیرید، زیرا هرگاه بنده‌ای دعا کند و بعد بلایی نازل گردد و پس از بلا نیز دعا نماید گفته می‌شود صدایی آشناست و اما اگر قبل از فرود آمدن بلا اهل دعا نباشد و سپس بلا و گرفتاری پیش بیاید (و دعا نماید) گفته می‌شود: (تا) قبل از امروز کجا بودی؟[۲]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هر کس مستجاب شدن (دعای) او به هنگام بلا و گرفتاری، او را خوشحال می‌کند باید به هنگام آسایش و عافیت زیاد دعا کند.[۳]

شاهد

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: وقتی که برای یونسِ نبی علیه السلام در شکم ماهی، معلوم شد که با این کلمات (لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ...) خدا را صدا بزند، گفت: بار خدایا! «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»[٤] «معبودی جز تو نیست. پاک و منزهی! من خود از ستم‌کاران بودم»، پس دعایش به زیر عرش روی آورد.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! این، صدایی ضعیف و آشنا از سرزمین‌های غریب است!

خداوند فرمود: او را نمی‌شناسید؟

گفتند: نه! پروردگارا! او کیست؟

فرمود: بنده‌ام یونس علیه السلام است.

فرشتگان گفتند: بنده‌ات یونس علیه السلام که همواره برایش عمل مقبول و دعای مستجاب بالا می‌رود؟

گفتند: پروردگارا! آیا به (سبب) آن‌چه در هنگام آسایش انجام می‌داد، رحم نمی‌کنی تا او را از بلا برهانی؟

فرمود: بله!

پس به ماهی دستور داد و او یونس علیه السلام را در خشکی افکند.[۵]

ز) رعایت آداب دعا

آداب دعا را به سه دسته می‌توان تقسیم نمود:

آداب قبل از دعا

آداب هنگام دعا

آداب بعد از دعا

---

۱. عدة الداعی/۱۸۲.

۲. عدة الداعی/۱۳۲.

۳. کافی ج۲/۴۷۲.

٤. سوره انبیاء/۸۷.

۵. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر) ج۵/۳۲۳.

ز/۱: آداب قبل از دعا

اول: عطر زدن

دوم: صدقه دادن

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: پدرم هرگاه حاجتی داشت به هنگام ظهر (زوال خورشید) آن را طلب می کرد، پس هنگامی‌که قصد دعا می‌کرد، مقداری صدقه می‌داد و قدری عطر می‌زد و به مسجد رفته و برای حاجتش با آن‌چه که خدا می‌خواست (با دعاهای خاص) دعا می‌نمود.[۱]

سوم: طهارت

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی (خطاب به أبو ذر): هرگاه برای تو امر بزرگی پیش آمد چه دینی و چه دنیوی، وضو بگیر و دستانت را بالا ببر و ۷ مرتبه بگو: «يَا اللَّهُ» که حقیقتا دعایت مستجاب می‌شود.[۲]

چهارم: گفتن اذکار خاص

أ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: دعائی که اولش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» باشد، ردّ نمی‌گردد.[۳]

ب: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: آیا به شما خبر ندهم به چیزی که خیر دنیا و آخرت به وسیله آن است و اگر به هنگام گرفتاری و غصه‌دار بودنتان با آن خداوند را صدا بزنید، غم و گرفتاریتان را برطرف فرماید؟

(اصحاب گفتند: ای رسول‌خدا! بفرمائید.

فرمود:) بگوئید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّنَا لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئا» سپس رفع غم و گرفتاریتان را از خداوند بخواهید.[٤]

---

۱. عدة الداعی/۵۶.

۲. بحار الأنوار ج۳۲۸/۷۷.

۳. مجموعه ورام ج۳۲/۱.

٤. محاسن ج۳۲/۱.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه خواستی دعا کنی، (اول) خدای عزّ و جلّ را تمجید[۱] و حمد[۲] و تسبیح[۳] و تهلیل[٤] و ثناء[۵] بنما و بر پیامبر و آلش صلوات بفرست (و) سپس دعا کن (تا) دعایت مستجاب گردد.[٦]

ج: یَا اللّٰهُ

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس ده مرتبه بگوید: «یا الله یا الله» به او گفته می‌شود: لبّیک، حاجتت چیست؟[۷]

۲ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام (در جواب شکایت یکی از اصحاب از گرفتاری‌ها): ده مرتبه پشت سر هم بگو: «یا الله یا الله یا الله» حقیقتا که هیچ مؤمنی (کسی که قائل به ولایت ما اهل‌بیت علیهم‌السلام است) این را نمی‌گوید، مگر اینکه خداوند به او می‌فرماید: ای بنده‌ام! لبّیک، حاجتت را بخواه.[۸]

د: یَا رَبِّ

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس ده مرتبه بگوید: «یا ربّ» به او گفته می‌شود: لبّیک، حاجتت چیست؟[۹]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس بگوید: «یا ربّ یا ربّ» تا نفسش قطع شود، به او گفته می‌شود: لبّیک، حاجتت چیست؟[۱۰]

ه: یَا رَبِّ یَا اللّٰهُ

سخن حجج الله

---

۱. خدا را به بزرگی یاد نمودن.

۲. الحمد لله گفتن.

۳. سبحان الله گفتن.

٤. لا اله الا الله گفتن.

۵. خداوند را با عبارات مختلف مدح کردن.

٦. دعوات/۲۳.

۷. مکارم الأخلاق/۳۱۱.

۸. محاسبة النفس/۳٦.

۹. مکارم الأخلاق/۳۱۱.

۱۰. محاسن ج۱/۳۵.

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس بگوید: «يَا رَبِّ يَا اللَّهُ يَا رَبِّ يَا اللَّهُ» تا نفسش قطع شود، به او گفته می‌شود، حاجتت چیست؟[۱]

و: یا الله یا رَبّاه یا سَیّداه

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه بنده در حال سجده سه مرتبه بگوید: «یا الله یا رَبّاه یا سَیّداه» خدای تبارک و تعالی جوابش می‌دهد: لبیک ای بنده‌ام! حاجتت را بگو.[۲]

ز: یا أرحم الراحمین

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خدای متعال فرشته‌ای دارد که گماشته شده بر کسی که بگوید: «یا ارحم الراحمین»، بنا بر این هر کس سه مرتبه این ذکر را بگوید، این فرشته به او می‌گوید: حقیقتا که ارحم الراحمین به تو رو کرد، پس (حاجتت را) بگو.[۳]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه پدرم حاجت مهمی داشت، به سجده می‌رفت، (سجده‌ای) که نه در نماز بود و نه همراه رکوعی، سپس هفت مرتبه می‌گفت: «یا أرحم الراحمین» (و) بعد از این حاجتش را طلب می‌کرد. احدی این ذکر را هفت مرتبه نگفت مگر اینکه خداوند متعال فرمود: آگاه باش منم ارحم‌الراحمین، حاجتت را بگو.[٤]

پنجم: مدح و ثنای خداوند کردن

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: اگر یکی از شما حاجتی از حوائج دنیایی داشت قبل از هر چیزی اول خداوند عزّ و جلّ را ثنا و مدح گوید، بعد صلوات بفرستد (و) سپس حاجات خود را بطلبد.[۵]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: فردی داخل مسجد شد (و) دو رکعت نماز خواند (و) از خداوند چیزی خواست.

پیامبر فرمود: این بنده نسبت به پروردگارش عجله کرد.

شخص دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس ثنای خداوند را کرده و بر پیامبر صلوات فرستاد.

پیامبر فرمود: از خدا بخواه تا به تو بدهد.[۱]

---

۱. کافی ج۲/۵۲۰.

۲. امالی صدوق/۴۱۱.

۳. مستدرک حاکم نیشابوری ج۱/۵۴۴.

٤. محاسبة النفس/۳۵.

۵. کافی ج۲/۴۸۴.

ششم: تمجید

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هر دعایی که قبلش تمجید نباشد ابتر و بی‌ثمر است. ابتدا (باید خدا را) تمجید (کرد و) سپس مدح و ثنا گفت.

(راوی پرسید: حداقل تمجید لازم چه مقدار است؟

فرمود:) می‌گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَکَ شَیْءٌ وَ أَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَکَ شَیْءٌ وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَکَ شَیْءٌ وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَکَ شَیْءٌ وَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «بار إلها! تو اولی و قبل از تو چیزی نیست. و تو آخری و بعد از تو چیزی نیست و تو ظاهری و بالاتر از تو چیزی نیست و تو باطنی و (در این صفت) چیزی بر تو مقدم نیست و توئی عزیز حکیم».[2]

ز/۲: آداب هنگام دعا

اول: عجله نکردن

عجله در دعا دو نوع است:

۱ـ عجله به هنگام خود دعا

یکی از مهم‌ترین چیزهائی که به هنگام دعا نیاز است تا دعا را مثمر ثمر نماید، حضور قلب است و عجله و شتاب در دعا این عنصر مهم و اساسی را از بین می‌برد، لذا داعی باید به دور از هر گونه شتاب‌زدگی و با فراغت بال با خدای خویش ارتباط برقرار ساخته و به درگاهش عرض حاجت نماید.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: همانا اگر بنده عجله کرده و بلند شود و به دنبال نیازش برود خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: آیا بنده من نمی‌داند که منم خدایی که همه نیازها را برآورده می‌سازم.[3]

۲ـ عجله بعد از دعا تا زمان استجابت آن

گاهی اوقات تحقق حاجت انسان نیازمند مرور زمان و حصول پاره‌ای از مقدمات است، لذا داعی با توجه به این نکته نباید عجله نموده و بگوید: دیگر از حاجتم خبری نیست.

---

۱. عدة الداعی/۱۶۰.

۲. عدة الداعی/۲۶۰.

۳. مجموعه ورام ج۷۹/۲.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: همانا هنگامی‌که بنده دعا می‌نماید تا وقتی که عجله نکند، خداوند تبارک و تعالی همواره درصدد برآورده ساختن حاجتش است.[۱]

دوم: بر زبان آوردن حاجت

شاید سرّ اینکه دعا را باید بر زبان جاری کرد این باشد که انسانی که خواسته و نیاز خویش را بر زبان می‌آورد، نسبت به کسی که فقط در دل دعا می‌نماید، از دعا بهرهِ معنوی بیشتری می‌برد، زیرا آنکه فقط به دعای قلبی اکتفاء می‌نماید، فقط با دل خود با خداوند ارتباط برقرار نموده و از همین مجرا عرض حاجت می کند برخلاف شخصی که حاجتش را بر زبان می‌آورد که هم با دل و هم با زبان و هم گوش (که صدای خویش را می‌شنود) با خداوند مرتبط می‌گردد و بیشتر باورش می‌گردد که خداوند غنی مطلق، و خود، فقیرِ محتاج است، و طبیعی است که قرب فرد دوم به خداوند بیش از فرد اول است. و الله اعلم.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: خداوند تبارک و تعالی خواسته و حاجت بنده‌اش را به هنگام دعا می‌داند و لکن دوست دارد که بنده‌اش خواسته‌هایش را شرح داده و بیان کند، پس هرگاه دعا کردی حاجتت را نام ببر.[۲]

سوم: مخفی بودن دعا

سخن الله

پروردگارتان را با حالت تضرع و مخفیانه بخوانید.[۳]

سخن حجج الله

۱ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: یک دعای مخفی بنده، برابر با هفتاد دعای علنی است.[٤]

۲ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: یک دعای مخفیانه از هفتاد دعای آشکار بهتر است.[٥]

چهارم: برای دیگران دعا کردن

---

۱. کافی ج۲/۴۷۴.

۲. کافی ج۲/۴۷۶.

۳. سوره اعراف/ ۵۵.

٤. فلاح السائل/۳۶.

٥. عدة الداعی/۱۵۶.

دعا مکتبی است که چیزهای زیادی به شخص داعی می‌آموزد. یکی از آموزه‌های دعا این است که انسان قدری از منیت و خودبینی دور گشته و به دیگران نیز فکر نماید، همه چیز را برای خویشتن نخواهد و برای افراد دیگر هم خیرخواهی نماید. شخصی که برای دیگران دعا می‌نماید، کم‌کم یاد می‌گیرد که نسبت به سایر انسان‌ها باید خیرخواه، باعاطفه، و مسؤل باشد، و چنین انسانی به مراتب در درگاه الهی نسبت به فرد خودخواه خودبین بی‌تفاوت، مقرب‌تر است، خواه دعایش هم مستجاب بشود یا نه.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هرگاه یکی از شما دعا نماید، پس دعایش را تعمیم داده و برای همه دعا نماید، زیرا چنین شیوه‌ای (استجابت) دعا را لازم می‌کند.[۱]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: کسی که در پشت سر مؤمنی برایش دعا کند، فرشته می‌گوید: و مثل همین چیزی که دعا کردی، برای خودت نیز هست.[۲]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ بنده مؤمنی در پشت سر مردان و زنان مؤمن برایشان دعا نمی‌کند مگر اینکه خدای عزّ و جلّ از طرف (هر) مرد و زن مؤمنی که از اول دنیا بوده یا تا قیامت می‌آیند، مثل همان دعا را (به خود او) برمی‌گرداند.[۳]

۴ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام (درباره این آیه شریفه: «وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» «و [درخواستِ] کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح و نیک انجام داده‌اند، را اجابت می‌کند و از فضل خویش به آنان زیاده می‌دهد»): او مؤمن است که در پشت سر برادر مؤمن برایش دعا می‌نماید و فرشته به او می‌گوید: آمین. و خداوند عزیز جبار می‌فرماید: و برای تو دو برابر دعائی که (برای برادر مؤمنت) نمودی، می‌باشد، و خواسته‌ات را به دلیل محبتی که به برادر مؤمنت داری، گرفتی.[٤]

۵ـ محمد بن علی الباقر علیه‌السلام: سریع‌ترین دعا به لحاظ دستیابی به اجابت، دعای مؤمن در پشت سر و درغیاب برادر مؤمنش است (وقتی که) شروع به دعا برای برادر مؤمنش می‌کند فرشته‌ای که موکل بر اوست به او می‌گوید: آمین. و برای خودت دو برابر است.[۵]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: کسی که اول برای چهل مؤمن دعا کند و سپس برای خودش، دعایش هم برای آن‌ها و هم برای خودش مستجاب می‌شود.[٦]

---

۱. ثواب الأعمال/۱۶۲.

۲. أمالي طوسی/۴۸۱.

۳. همان.

٤. کافی ج۲/۵۰۷.

۵. دعوات/۲۸۹.

٦. امالی طوسی/۴۲۴.

۷ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: هر کس برای مردان و زنان مؤمن و مسلمان دعا کند، خداوند از طرف هر مؤمنی برایش فرشته‌ای می‌گمارد که برای او دعا نماید.[۱]

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت: اگر انسان راستی راستی برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند و برای خودش دعا نکند، مَلک برای او دعا می‌کند.

اگر کسی برای خودش دعا بکند، ممکن است به دلیل وجود موانع و نبودن شرائط دعا، به اجابت نرسد، ولی اگر ملک دعا بکند در دعای او شرائط لحاظ نمی‌شود و موانع نیست، حتما به استجابت می‌رسد.

دعا برای اهل ایمان و کسانی که در حکم اهل ایمان هستند، دعا بر قائد اعظم، ولی مطلق و منجی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دعا برای ایشان، دعا برای همه بشریت است.[۲]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سبزواری: حدوداً ساعت ۸/۵ شب بود، از حرم حضرت معصومه سلام الله علیها خواستم بیرون بروم، یادم آمد که یکی از دوستان، سخت التماس دعا داشت.

برگشتم کنار ضریح و عرض کردم: بی‌بی جان! یکی از دوستان خیال کرده علی آباد هم خبری هست. او مشکلی دارد که سخت افسرده شده و افکارش پریشان است، به او عنایتی بفرمایید تا گرفتاریش برطرف شود. و سپس از حرم بیرون آمدم.

صبح روز بعد، او را دیدم. چهره‌اش بانشاط بود و خوشحال به نظر می‌رسید. گفتم: چه خبر؟ آن مشکل کذایی چه شد؟

با خوشحالی گفت: دیشب حل شد.

گفتم: ممکن است بگویید حدوداً چه ساعتی مشکل شما حل شد؟

گفت: بله! حدود ساعت ۸/۵ شب.[۳]

۲ـ حجة الاسلام سید محمدعلی جزائری آل‌غفور (از علماء و مدرسین حوزه علمیه قم): در سال‌هایی که نجف اشرف مشرّف بودم، معمولا در ایام زیارتی مخصوص امام حسین علیه السلام ـ مثل ماه رجب و نیمه شعبان و اربعین و عرفه و عاشورا ـ همراه طلبه‌ها از نجف پیاده به کربلا مشرّف می‌شدیم.

فاصله نجف تا کربلا حدود ۱۶ فرسخ می‌شود.

---

۱. ثواب الأعمال/۱۶۱.

۲. فیضی از ورای سکوت/ دعا برای مؤمنین.

۳. کرامات معصومیه علیها السلام/ ک۸۲.

برای زیارت عرفه در ۹ ذیحجه ۱۳۸۴ ه ق بنا بود با چند نفر از فامیل و دوستان، پیاده به کربلا مشرّف شویم، ولی چند روز قبل از آن، مریض شدم و نتوانستم بروم. رفقا هم از پیاده رفتن منصرف شدند و با ماشین رفتند.

عصر روز عرفه بود و من تب شدیدی داشتم. گویا بین خواب و بیداری، کسی گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عیادت شما می‌آید.

خیلی خوشحال شدم و خودم را آماده نمودم، ولی گفت: که حضرت امیر نیابتا حضرت عباس علیه‌السلام را فرستادند.

طولی نکشید که دیدم یک نفر اسب‌سوار نورانی، دارای صورتی بسیار زیبا و خوش منظر، که صباحت وجه و نورانیت او اصلا قابل توصیف نیست و واقعا قمر و ماه بنی هاشم بود، در کنارم ایستاده است.

از سر لطف و مرحمت به من نگاه نموده و جویای حال من شدند. توقع داشتم دستم را بگیرد و مرا که نمی‌توانم از جا بلند شوم، بلند نماید، ولی خبری نشد. تنها قدری نگاه نمودند و رفتند.

از عالم خواب و بیداری بیرون آمده و دیدم که در اطاق خوابیده‌ام و کسی در کنارم نیست. اول فکر کردم شاید خوب نشوم، چون دستم را نگرفت، بعد متوجه شدم که در عالم واقع نیز بر طبق ظاهر، عمل می‌کنند و حضرت أبو الفضل علیه‌السلام دست ندارد، لذا شروع به گریستن کردم.

مادر بچه‌ها پرسید: چرا گریه می‌کنی؟!

گفتم: خوابی دیده‌ام و ظاهرا خوب می‌شوم. اگر تا فردا خوب شدم و تب، قطع شد، نقل می‌کنم.

هر چه اصرار کرد، نگفتم.

بعد بحمد الله همان وقت، عرق صحت عارض شد و کاملا تب برطرف گشت و من سر حال شدم و از جا برخاستم و خودم راه افتادم، با اینکه قبلا دستم را از شدت ضعف به دیوار می‌گرفتم و راه می‌رفتم.

بعدا معلوم شد در همان وقت یکی از رفقا که با ماشین به کربلا رفته بود، و نخست بنا بود با هم پیاده به کربلا برویم، در حرم حضرت أبی الفضل علیه‌السلام شفای مرا از او خواسته بود.[۱]

نکته

هم‌چنین، شخصی که برای دیگران دعا می‌نماید، از الطاف ویژه حضرت حق هم بهره‌مند می‌شود.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ مرد و زن مؤمنی از اول دنیا یا آن‌هائی که تا روز قیامت می‌آیند، نیست مگر اینکه برای کسی که در دعایش بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» شفیع می‌شوند. و در قیامت به بنده‌ای امر می‌شود تا به جهنم برود، پس (به سوی جهنم) بر زمین کشیده می‌شود، (در این هنگام)

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج ۳۹۴/۱.

مردان و زنان مؤمن می‌گویند: پروردگارا! این کسی است که برای ما دعا می‌کرد، بنا بر این شفاعت ما را در مورد او بپذیر، پس خداوند شفاعت آنان را در موردش پذیرفته و نجات می‌یابد.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: هرگاه کسی بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ جَمِيعِ الْأَمْوَاتِ» «بار إلها! همه مردان و زنان مؤمن و مسلمان، چه آن‌ها که زنده‌اند و چه آن‌ها که از دنیا رفته‌اند را بیامرز» خداوند به تعداد کسانی که از دنیا رفته‌اند و کسانی که زنده‌اند، به او دعا برمی‌گرداند.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام: دعای انسان در پشت سر برادر مؤمنش باعث ریزان شدن رزق و روزیّ و دفع شدن امور ناخوشایند می‌شود.[۳]

۴ـ علی بن موسی الرضا عليه‌السلام: هیچ مؤمنی برای مردان و زنان مؤمن و مسلمان، چه زنده‌هایشان و چه امواتشان دعا نمی‌نماید مگر اینکه خداوند به تعداد هر مرد و زن مؤمنی (که) از زمان برانگیخته شدن آدم تا زمان برپائی قیامت (می‌باشند)، برایش اجر و حسنه می‌نویسد.[٤]

پنجم: بلند کردن دست‌ها

علت مطلوب بودن بلند کردن دست‌ها به هنگام دعا چه بسا این است که در این حالت انسان خود را به گدایان شبیه‌تر دیده و بیشتر احساس فقر و نیاز می‌نماید و در نتیجه هم بیشتر به عجز و ضعف خویش پی می‌برد و هم توجه‌اش به خدای بی‌نیازی که تنها برطرف کننده مشکلات است، بیشتر می‌گردد. و الله اعلم.

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: و با کف دست‌هایتان دعا نموده و خدا را بخوانید و نه با پشت آن‌ها.[۵]

۲ـ علی بن موسی الرضا عليه‌السلام (در جواب سؤال از اینکه: چرا هنگام دعا دست‌هایتان را به سوی آسمان بالا می‌برید؟): خداوند از بندگانش عبادت را در شکل‌های گوناگونی خواسته است... . و از خلقش به هنگام دعا و طلب و تضرّع، عبادت را (در شکل) باز کردن دستان و بالا بردن آن‌ها به سمت آسمان خواسته، تا حالت فروتنی و علامت بندگی و خواری در برابر او باشد.[٦]

---

۱. امالی صدوق/۴۵۶.
۲. فلاح السائل/۴۳.
۳. امالی صدوق/۴۵۵.
٤. ثواب الأعمال/۱۶۱.
۵. عوالی اللآلی ج۱/۱۸۱.
٦. احتجاج ج۲/۴۰۷.

۳ـ علی بن عیسی: (در مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند، خداوند وحی کرد:) کف دو دستت را ذلیلانه در مقابل من بلند نما مانند بنده‌ای که به پیش مولایش فریاد می‌کند، پس هرگاه چنین کنی مورد رحمت واقع می‌شوی.[۱]

ششم: سجده کردن

روایت

۱ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: حقیقتا که تضرع و نماز در نزد خدای متعال ارزش و بها دارد. هنگامی‌که بنده برای خدا سجده کرده است، اگر اشک‌هایش جاری شود، آن‌جا رحمت (خداوند) نازل می‌شود، بنا بر این در آن زمان درخواست و طلب حاجت را غنیمت شمارید.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: بلاشک هنگامی‌که بنده سجده نموده و آن‌قدر «یَا رَبِّ یَا رَبِّ» بگوید: تا نفسش قطع شود، پروردگار تبارک و تعالی به او می‌فرماید: لبیک، حاجتت چیست.[۳]

۳ـ علی بن عیسی: (در مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند، خداوند وحی کرد:) ای موسی! هرگاه که به درگاه من دعا می‌کنی، خائف و دلْ نرم و مهربان و بیمناک باش و صورت را به خاک مالیده و با بهترین اعضایت در مقابلم سجده نما.[٤]

سؤال: در چند سطر گدشته شما گفتید: در وقت دعا دست‌هایتان را بلند کنید، و در اینجا می‌گوئید: در هنگام دعا در سجده باشید. چگونه ممکن است انسان در وقت دعا هم دست‌هایش رو به آسمان باشد و هم در حال سجده قرار بگیرد؟!

جواب: اولا: این روایات مختلف می‌خواهد بفرماید: در هنگام دعا در یکی از این دو حالت باشید یا در حال بلند کردن دست‌ها و یا در حال سجده، بنا بر این در هر یک از این دو وضعیت که باشید، خوب است.

ثانیا: ممکن است که بین این دو دسته روایات را به این ترتیب جمع نمائیم که: انسان می‌تواند هم در حال سجده باشد و هم در حال بلند نمودن دست‌ها به این صورت که همین‌طور که در سجده است کف دست‌ها را در کنار گوش خود رو به آسمان می‌گیرد.

هفتم: خاشع بودن

سخن حجج الله

---

۱. اعلام الدین/۲۲۰.

۲. مکارم الأخلاق/۳۱۷.

۳. من لا یحضره الفقیه ج۱/۳۳۳.

٤. اعلام الدین/۲۱۹.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: درباره آیه شریفه «وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» «و همانا ما آن‌ها را به عذاب، گرفتار کردیم و برای پروردگارشان فروتنی نکردند و زاری ننمودند»): یعنی در دعا تواضع و خضوع نداشتند، و اگر برای خدای عزّ و جلّ خضوع می‌کردند، حتما دعایشان را مستجاب می‌نمود.[۱]

هشتم: صلوات فرستادن

فرستادن صلوات در قبل و بعد از دعا، این نکته را به یاد انسان می‌آورد که ای دعا کننده! مبادا فراموش کنی که رسالت رسول مکرم اسلام و امامت ائمه علیهم‌السلام بعد از ایشان نیز جزو دین بوده و بعد از مسأله توحید، نبوت و سپس امامت قرار دارد و شخص داعی با اقرار به این عهد و پیمان الهی، با خدای خویش بر سر این مسأله تجدید پیمان نموده و عقائد صحیحه خویش را مرور می‌نماید.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: دعا پیوسته محجوب است و بالا نمی‌رود تا اینکه بر من و اهل‌بیتم علیهم‌السلام صلوات فرستاده شود.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: صلوات شما بر من، مجوز دعای شما و رضایت پروردگارتان و (سبب) پاکی اعمالتان است.[۳]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ دعائی نیست مگر اینکه بین آن دعا و بین آسمان، مانع و پرده‌ای است، تا اینکه بر پیامبر و آل محمد علیهم‌السلام صلوات فرستاده شود، هنگامی‌که صلوات فرستاده شد، آن حجاب و پرده پاره گشته و دعا (به آسمان) داخل می‌گردد و وقتی صلوات فرستاده نشود، دعا برمی‌گردد.[٤]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: کسی که دعا کند و پیامبر را یاد ننماید، آن دعا بالای سرش پرواز می کند و بالا نمی‌رود، اما وقتی پیامبر را یاد کند، دعایش بالا می‌رود.[۵]

نهم: اقرار به گناهان

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: اول مدح و ثنای خداوند و سپس اقرار به گناهان و در پایان دعا می‌باشد. همانا به خداوند قسم! بنده‌ای از گناهی پاک نمی‌گردد مگر اینکه به آن‌ها اقرار کند.[٦]

---

۱. جعفریات/۲۲۳.

۲. كفاية الأثر/۳۹.

۳. جمال الأسبوع/۲۴۱.

٤. بشارة المصطفى/۲۳۶.

۵. جمال الأسبوع/۲۴۲.

٦. کافی ج۲/۴۸۴.

توضیح: اینکه در حدیث قبل آمد اول مدح و ثنا و بعد صلوات و در این حدیث فرموده بعد از مدح و ثنا اقرار به گناه باید باشد به معنای این نیست که حتما ترتیبی در کار است تا بگوییم این روایات با هم نمی‌سازد خیر بلکه منظور این است که قبل از دعایتان مدح و ثنا، صلوات، اقرار به گناه و... باشد. لیکن در بعضی از روایات به برخی از این نکات اشاره شده و در برخی دیگر به بعضی نکات دیگر.

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: و اگر از سمت و سوی دعا او را می‌خواندید، حتما دعای شما را اجابت می‌نمود، اگر چه نافرمان و گناهکار باشید.

(راوی می‌گوید: عرض کردم: روش دعا کردن چیست؟

حضرت فرمود:) هنگامی که نماز واجب را به جا آوردی، ستایش خدا را نموده و او را به بزرگی یاد کن و با تمام توان مدح و ثنایش را بگو، و بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صلوات فرست و در صلوات بر او نهایت کوشش را بکن، و گواهی بده که حضرتش، رسالت خویش را به خوبی تبلیغ نموده، و بر ائمّه هدی علیهم‌السلام درود بفرست، بعد از ستایش و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عطایا و نیکی‌های خداوند نسبت به خود را یاد آور شده و نعمت‌های او را ذکر کن، آن‌گاه خدا را ستایش نموده و او را بر تمام این امور شکرگزاری کن، و بعد به تک‌تک گناهانت اعتراف نموده و به آن‌ها و یا به هر کدام که به یاد داری اقرار نما و به گناهانی که از یادت رفته و بر تو پوشیده است به صورت اجمالی اقرار کرده و از تمامی گناهانت به درگاه خداوند توبه کن، و تصمیم بگیر که هرگز به سوی آن‌ها باز نگردی، و با حالت پشیمانی و نیّت صادق و احساس هراس و امیدواری، از تمامی گناهانت طلب آمرزش کن. و بخشی از گفتارت این باشد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِی وَ أَسْتَغْفِرُکَ وَ أَتُوبُ إِلَیْکَ فَأَعِنِّی عَلَى طَاعَتِکَ وَ وَفِّقْنِی لِمَا أَوْجَبْتَ عَلَیَّ مِنْ کُلِّ مَا یُرْضِیکَ فَإِنِّی لَمْ أَرَ أَحَداً بَلَغَ شَیْئاً مِنْ طَاعَتِکَ إِلَّا بِنِعْمَتِکَ عَلَیْهِ قَبْلَ طَاعَتِکَ فَأَنْعِمْ عَلَیَّ بِنِعْمَةٍ أَنَالُ بِهَا رِضْوَانَکَ وَ الْجَنَّةَ»

«خداوندا، از گناهانم به درگاه تو پوزش می‌خواهم، و از تو طلب آمرزش نموده و به سوی تو توبه می‌کنم، پس مرا بر فرمانبری از خود یاری فرما، و بر هر عمل که موجب خشنودی توست و بر من واجب نموده‌ای، موفّقم گردان، زیرا من هیچ کس را ندیده‌ام که به چیزی از اطاعتت نایل شده باشد، مگر اینکه تو پیش از آن، نعمتت را بر او ارزانی داشته‌ای، پس نعمتی را بر من ارزانی دار که به واسطه آن به خشنودی و بهشتت نایل گردم».

و بعد از همه این‌ها، خواسته‌های خویش را مسألت کن، و من امیدوارم که ـ إن شاء اللّه تعالی ـ خداوند تو را محروم برنگرداند.»[۱]

دهم: یادآوری نعمت‌های خداوند و شکرگزاری بر آن‌ها

سخن حجج الله

همان حدیث قبل.

---

۱. فلاح السائل/۳۹. (ترجمه از ادب حضور/۸۷).

شاهد

وقتی‌که مرگ یوسف فرا رسید، شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی گفت و سپس آن‌ها را از سختی آینده‌شان خبر داد و گفت: در این سختی، مردان را می‌کشند و شکم زنان آبستن را می‌درند و کودکان را سر می‌برند تا خدا حق را در قائم از فرزندان لاوی بن یعقوب علیه‌السلام ظاهر کند و او مردی گندم‌گون و بلند قامت است. و صفات او را برشمرد و سفارش کرد که: به این وصیت من متمسک باشید.

دوره غیبت و سختی بنی اسرائیل فرا رسید و مدت چهار صد سال در انتظار قیام قائم به سر بردند تا آن‌گاه که مژده تولد او را دریافتند و نشانه‌های ظهورش را دیدند و گرفتاری سخت‌تر شد و با سنگ به آن‌ها حمله شد و دانشمندی که با احادیث او آرامش می‌گرفتند، تحت تعقیب قرار گرفت و پنهان شد و آن‌ها را واگذاشت.

به او گفتند: ما در هنگام سختی به گفته‌های تو دل‌خوش بودیم.

(پس) آن‌ها را در یک بیابانی برد و نشست و حدیث قائم و اوصاف و مژده نزدیک بودن ظهور او را به آن‌ها می‌گفت.

شبی مهتابی بود و در همین میان موسی علیه‌السلام بر آن‌ها وارد شد. او در این زمان، نوجوان بود و از خانه فرعون بیرون آمده و گردش می‌کرد. او از میان قافلهِ خود کناره گرفته و سوار بر استر بود و عبائی از جنس خزّ بر دوش داشت و نزد آن‌ها آمد.

وقتی آن دانشمند، او را دید، از (روی) صفات او، وی را شناخت. برخاست و خود را به پای او انداخت و بوسه زد و گفت: خدا را شکر! که نمردم تا تو را دیدم.

وقتی پیروانش چنین دیدند، دانستند که او ناجی آن‌ها است (لذا) همه به شکرانه خدای عزّ و جلّ بر زمین افتادند.

موسی علیه‌السلام فقط فرمود: امیدوارم خدای عزّ و جلّ فرج شما را زود برساند (و) سپس غائب شد و به شهر مدین رفت و مدت‌ها نزد شعیب علیه‌السلام ماند.

این غیبت دوم برای آن‌ها سخت‌تر از اولی بود و پنجاه و چند سال طول کشید و گرفتاری آن‌ها سخت شد و (آن) دانشمند هم پنهان شد.

(کسی را) خدمت او فرستادند (و پیغام دادند) که ما تحمل پنهان شدن تو را نداریم.

(بنا بر این آن دانشمند) به بیابانی رفت و آن‌ها را طلب نمود و با گفته‌های خود (آنان را) خوش‌دل ساخت و به آن‌ها اعلام کرد که: خدای عزّ و جلّ به او وحی کرده است که: بعد از چهل سال گشایش می‌دهد.

همه گفتند: الحمد للّٰه.

خدا به او وحی کرد: به آن‌ها بگو: به خاطر اینکه الحمد لله گفتند، زمان فرج را به سی سال تخفیف دادم.

گفتند: هر نعمتی از خداست.

خدا به او وحی کرد: به آن‌ها بگو: آن را تا بیست سال تخفیف دادم.

گفتند: کسی جز خداوند خبر نیاورد.

خدا به او وحی کرد که آن را تا ده سال کم کردم.

گفتند: (کسی) جز خداوند، جلو بدی را نمی‌گیرد.

به او خطاب رسید: به آنان بگو: از جای خود حرکت نکنید، اکنون اجازه فرج شما را دادم.

در این میانه موسی علیه‌السلام سوار بر الاغی، نمودار شد و دانشمند (چون موسی علیه‌السلام را نمی‌شناخت) خواست وظائف شیعه را نسبت به او شرح دهد.

موسی علیه‌السلام آمد تا نزد آن‌ها توقف کرد و بر آن‌ها سلام داد.

دانشمند به او گفت: نامت چیست؟

گفت: موسی علیه‌السلام.

گفت: نام پدرت چیست؟

گفت: عمران.

گفت: پدر او کیست؟

گفت: فاهث بن لاوی بن یعقوب علیه‌السلام.

گفت: چه آورده‌ای؟

گفت: رسالت از طرف خدای عزّ و جلّ.

دانشمند برخاست و دست او را بوسید.

سپس موسی علیه‌السلام با آن‌ها نشست و آن‌ها را خوش‌دل کرد و دستورات خود را به آن‌ها داد و آن‌ها را متفرق ساخت و از این وقت تا (زمان) غرق فرعون و فرج آن‌ها چهل سال طول کشید.[۱]

یازدهم: خداوند را با اسماءالحسنی و نیز اسمائی که مطابقت بیشتری با خواسته ما دارند، بخوانیم

شایسته و بهتر است به وقت دعا خداوند را با آن اسماء و صفاتی صدا بزنیم که با خواسته ما مرتبط است. مثلا اگر برای رزق و روزیّ دعا می‌کنیم، او را با اسمائی همچون: «یا رزاق، یا مطعم، یا وهاب، یا جواد، یا مغنی، یا معطی، یا کریم، یا واسع» بخوانیم، و اگر بیمار و مریض داریم: به ذکر «یا شافی» مترنم باشیم، و اگر به دنبال توبه و مغفرت از خداوندیم: «یا تواب، یا رؤوف، یا عطوف، یا صبور، یا عفُوّ، یا غفور، یا محسن» بگوئیم و اگر به دنبال عزت و شرف می‌گردیم: «یا معز» را بر زبان جاری نمائیم و... .

سخن الله

اسماءالحسنی و نام‌های نیک، مخصوص خداوند است، پس او را با آن‌نام‌ها خوانده و دعا کنید.[۲]

---

۱. کمال الدین/۱۴۶. (ترجمه کمره‌ای ج۱/۲۴۸).

۲. سوره اعراف /۱۸۰.

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس از شماها که در پیش‌گاه خداوند به درخواست و خواهش برخیزد، باید که اول خدای خود را ثناء گوید و با صفات جلال، ستایش و تمجید کند، همانا هر کس حاجت خود را نزد سلطان ببرد، قبلا در حد توانائی خود مدح و ثنائی آماده می‌کند، بنا بر این شما نیز موقعی که دست حاجت به سوی خداوند بر می‌دارید، خدا را که صاحب عزت و جبروت است، تمجید و ستایش کنید، بگوئید: «یَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَی وَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ یَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یَا مَنْ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً یَا مَنْ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ وَ یَقْضِی مَا أَحَبَّ یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ یَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‌ءٌ یَا سَمِیعُ یَا بَصِیرُ» «ای بخشنده‌تر از همه عطابخشان! ای بهتر از همه بخشندگان! ای مهربان‌تر از همه مهربانان! ای یکتا پناه حاجت‌مندان! ای خدائی که از زائیدن و زائیده شدن پاک و برکناری! ای خدائی که مانند و همتا نداری! ای خدائی که جفت و فرزند نداری! ای خدائی که هر چه خواهی می‌کنی و به خواسته‌ات فرمان می‌دهی! ای خدائی که میان انسان و دلش فاصله می‌شوی! ای خدائی که در دیدگاه بالاتری! ای خدائی که مثل و مانند نداری! ای شنوا! ای بینا!» و به همینسان از نام‌های خدا که با عزت و جلال است بسیار بخوان و بر محمد و خاندانش علیهم‌السلام صلوات بفرست و بگو: «اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ مَا أَکُفُّ بِهِ وَجْهِی وَ أُؤَدِّی بِهِ عَنْ أَمَانَتِی وَ أَصِلُ بِهِ رَحِمِی و یَکُونُ عَوْناً لِی فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ» «بارخدایا! از روزیّ حلالت به زندگی من وسعت بده تا آبرویم را نگه دارم و وام خود را بپردازم و به خویش و رَحِم خود رسیدگی کنم و ما زاد آن را خرج سفر سازم و به زیارت خانه‌ات شرف‌یاب شوم».[1]

۲ ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: تعجب دارم از کسی که از چهار چیز می‌ترسد و چگونه به چهار چیز دیگر پناه نمی‌برد؟ کسی که ترس بر او مستولی شده باید متوجه باشد که خدا فرموده: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»[2]«خداوند ما را کفایت می‌کند و او پشتیبانی خوب برای ما هست» و در دنبال این جمله فرموده: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»[3] «آن‌ها به نعمت خداوند رسیدند و پروردگار از فضل خود آن‌ها را بی‌نیاز ساخت و هرگز بدی به آنان نخواهد رسید».

تعجب می‌کنم از کسی که اندوه او را فرا گرفته و متوجه این آیه شریفه نیست که «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»[4] «نیست خدائی مگر آن خداوند یکتا. خداوندا! تو پاک و منزهی و من از ستمکاران

---

۱. کافی ج۴۸۵/۲. (ترجمه از گزیده کافی ج۳۱۱/۱). (با اندکی تصرف).

۲. سوره آل عمران/۱۷۳.

۳. سوره آل عمران/۱۷۴.

٤. سوره انبیاء/۸۷.

هستم»، و پروردگار در دنبال آن فرموده: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ»[۱] «ما او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهاندیم و همین‌طور مؤمنین را نیز نجات می‌دهیم».

تعجب دارم از کسی که به او مکر شده و فریبش داده‌اند (اما) به این آیه شریفه پناه نمی‌برد که: «أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»[۲] «واگذاشتم همه کارهای خود را به خداوند و پروردگار به امور بندگان بینا است»، و در دنبال آن فرموده: «فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا»[۳] «خداوند آن بنده خود را که امورش را به او واگذار کرده از مکرها و اندیشه‌های فاسد آن‌ها حفظ خواهد کرد».

تعجب می‌کنم از کسی که طالب زینت‌های دنیا است چرا به این آیه شریفه توجه ندارد که: «ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»[٤] «نیروئی جز خداوند در جهان حکومت نمی‌کند و مشیّت او در همه امور جاری است» و در دنباله آن آیه فرمود: «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالًا وَ وَلَداً فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ...»[٥] «مرا می‌نگری که از تو مال و فرزند کم‌تر دارم و امید است خداوند بهتر از این باغت را به من بدهد».[٦]

۳ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: برای خداوند عزّ و جلّ نود و نه اسم است، هر کس خداوند را با آن اسم‌ها بخواند، اجابتش می‌کند.[٧]

نکته: این اسماء بنا بر روایت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله عبارتند از:

اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الآخِرُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْقَدِیرُ الْقَاهِرُ الْعَلِیُّ الْأَعْلَی الْبَاقِی الْبَدِیعُ الْبَارِئُ الْأَکْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَیُّ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ الْحَلِیمُ الْحَفِیظُ الْحَقُّ الْحَسِیبُ الْحَمِیدُ الْحَفِیُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ الذَّارِئُ الرَّازِقُ الرَّقِیبُ الرَّءُوفُ الرَّائِی السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ السَّیِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِیدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِیُّ الْغِیَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِیمُ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ الْقَوِیُّ الْقَرِیبُ الْقَیُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِیالْحَاجَاتِ الْمَجِیدُ الْمَوْلَی الْمَنَّانُ الْمُحِیطُ الْمُبِینُ الْمُقِیتُ الْمُصَوِّرُ الْکَرِیمُ الْکَبِیرُ الْکَافِی کَاشِفُالضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَدُودُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْهَادِی الْوَفِیُّ

---

۱. سوره انبیاء/۸۸.

۲. سوره غافر/۴۴.

۳. سوره غافر/۴۵.

٤. سوره کهف/۳۹.

٥. سوره کهف/۳۹، ۴۰.

٦. من لا یحضره الفقیه ج۴/۳۹۳. (ترجمه از ترجمه کتاب المواعظ/۸۱). (با اندکی تصرف).

٧. التوحید/۱۹۵.

الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُالنَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي.[۱]

شرح و معنای اسماء الحسنی

۱) اللّه: مشهورترین اسم خدای تعالی است و جایگاهی والا در ذکر و دعا دارد و سایر اسماء به آن علامت شناخته می‌شوند.

۲) و ۳) الواحد، الاحد: دو اسم هستند که بر نفی بعضیت و اجزا دلالت دارند. و تفاوت‌هایی بین آن دو وجود دارد: اول: واحد یعنی ذاتا یکی و متفرد است و احد یعنی به جهت معنا یکی و متفرد است.

دوم: واحد مصادیقش بیشتر است، زیرا بر عاقل و غیر عاقل اطلاق می‌شود، ولی احد تنها بر عاقل اطلاق می‌گردد. سوم: واحد در عمل ضرب و اعداد داخل است، ولی در احد این دو محال است.

۴) الصمد: آقایی که در امور، مقصود همه است و در نیازمندی‌ها و حوادث به او مراجعه می‌شود. و گفته شده: صمد آن است که جسم و مجوّف و تو خالی نیست.

۵) الاول: سابق بر همه اشیای موجودی که همیشه قبل از وجود خلق، موجود بود و هیچ چیز قبل از وی نبوده است.

۶) الآخر: آنکه بعد از فنای همه خلق باقی است و معنی آخر این نیست که: وی چیزی است که پایان دارد چنان که معنی اول آن نیست که وی چیزی است که ابتدا دارد.

۷) السمیع: به معنای شنونده است که پنهان و نجوی و درِ گوشی را می‌شنود در نزد او بلندی صدا و کوتاهی آن برابر است و گفت و گو و سکوت مساوی است.

۸) البصیر: او بیناست یعنی دانای پنهانی‌ها. و گفته‌اند: بصیر یعنی دانای دیدنی‌ها.

۹) القدیر: به معنای تواناست و کسی که قدرت و تمکن امری داشته باشد به او قدیر گفته می‌شود. کسی نمی‌تواند از مراد و خواست او امتناع کند. چیزی نمی‌تواند از قبض و بسط او خارج شود.

۱۰) القاهر: او کسی است که ستم‌گران را مقهور ساخته و بندگانش را به واسطه مرگ مغلوب کرده است و اشیاء از آنچه که او اراده اجرایش را دارد، نمی‌توانند امتناع کنند.

۱۱) العلیّ: کسی که از صفات مخلوقات پاک است و بزرگ‌تر از آن است که به تعریف درآید.

۱۲) الاعلی: به معنای پیروز است. و گاهی الاعلی به معنای پاکیزگی از افعال و اضداد و اشباه و نظایر است.

۱۳) الباقی: و آن به معنای این است که پدیده‌های زائل شدنی بر او عارض نمی‌شوند و بقای او غیر متناهی است و به حد در نمی‌آید، و بقاء و دوام او مانند بقا و دوام اهل بهشت و اهل جهنم نیست، زیرا بقای

---

۱. عدة الداعی/۳۱۸.

خدای تعالی ازلی و ابدی است ولی بقای بهشت و جهنم ابدی است ولی ازلی نیست و معنی ازل یعنی آنچه که همیشه بوده و معنی ابدی آن که همیشه هست.

۱۴) البدیع: او کسی است که خلایق را ابداعا آفرید نه از روی نمونه قبلی.

۱۵) البارئ: به معنای خالق است.

۱۶) الاکرم: به معنای کریم است.

۱۷) الظاهر: یعنی به محبت‌های روشن و براهین آشکار خود ظاهر و هویدا است و شواهد و نشانه‌های او دلالت بر ثبوت ربوبیّت و صحّت وحدانیت او دارد، پس موجودی نیست جز آنکه به وجود خدای تعالی شهادت می‌دهد و هیچ آفریده‌ای نیست جز آنکه از توحید او خبر می‌دهد.

۱۸) الباطن: یعنی از ادراک دیده‌ها در حجاب است و از آلودگی خاطرها و افکار پاک است، پس او ظاهر خفی است، یعنی به دلایل و نشانه‌ها، روشن و هویدا است. و خفی است یعنی از اینکه اوهام او را به حقیقت دریابند، پنهان است. ذاتش محجوب است ولی آیات او ظاهر است، پس او باطن است بدون آنکه در حجاب باشد. ظاهر است بدون آنکه نزدیکی‌ای در کار باشد.

۱۹) الحیّ: او فعّال مدرک و زنده می‌باشد و مرگ و فنا بر او روا نیست و به حیات نیازمند نیست که به واسطه آن حی و زنده باشد.

۲۰) الحکیم: یعنی کسی که برای خلق اشیاء، محکم کاری می‌کند و معنی محکم کاری یعنی تدبیر درست و صورت زیبا و اندازه و به جا. و بعضی گفته‌اند: حکیم به معنای دانا و لغت حکیم به معنای علم است... و حکیم یعنی آن کس که کار ناشایسته انجام نمی‌دهد و از واجبی سرباز نمی‌زند. و حکیم آن است که اشیاء را در جایگاهشان می‌گذارد، پس در تقدیر اشیاء، کسی حق اعتراض ندارد و در تدبیرش کسی حق خشمگین شدن ندارد.

۲۱) العلیم: یعنی وی کسی است که پنهانی‌ها و امور مخفی‌ای که دانشمندان آن‌ها را ادراک نمی‌کنند، ادراک می‌نماید.

۲۲) الحلیم: کسی که چشم پوشی می‌کند و نادانی نادان، حکم او را تغییر نمی‌دهد، و خشم خشمگین او را از جای در نمی‌برد، و نافرمانی گناه‌کاران او را از خود بی‌خود نمی‌کند.

۲۳) الحفیظ: او حافظ است که آسمان‌ها و مابین آن‌ها را حفظ می‌کند، و بنده را از مهالک و سختی‌ها نجات می‌دهد، و او را از سقوط کردن حفظ می‌کند.

۲۴) الحق: او بود و وجودش متحقق است و هر چیز که وجودش و بودش حقیقت داشته باشد، حق است.

۲۵) الحسیب: یعنی کافی. و حسیب به معنای حساب‌گر هم آمده است. و نیز حسیب به معنای محصی و عالم آمده است.

۲۶) الحمید: پسندیده‌ای که به واسطه کارهایش مستحق حمد گردید یعنی در آسایش و بیماری و در سختی و آسانی استحقاق حمد دارد.

۲۷) الحفیّ: معنایش عالم است. و گاهی الحفی به معنای لطیف است یعنی کسی به تو حفی است که به تو خوبی و محبت و لطف می‌کند.

۲۸) الربّ: به معنای مالک است و هر کس چیزی را مالک شود، رب اوست. ولی اگر الربّ با الف و لام باشد جز به معنای معبود نیست.

۲۹) الرحمن: به همه خلق، رحمان است، زیرا خدای تعالی دارای رحمت همه‌گیر است که این رحمت، همه خلق را در ارزاق و اسباب معاششان در برمی‌گیرد و شامل مؤمن و کافر و شایستگان و نابکاران می‌شود.

۳۰) الرحیم: خدای تعالی به مؤمنین رحمت خاصه دارد.

۳۱) الذاری: یعنی خالق. و خدای تعالی خلق را آفرید و ایشان را خلق نمود.

۳۲) الرازق: کسی که متکفل روزیّ است و قیّوم همه نفوس است به اینکه غذاهای مورد نیاز هر نفس را تأمین می‌کند، و روزیّ خدای تعالی شامل همه خلایق می‌شود و روزیّ را مخصوص مؤمنی نکرده است که به کافر ندهد و یا به نیکوکاران روزیّ دهد و به بدکاران ندهد.

۳۳) الرقیب: یعنی نگه‌دارنده‌ای که هیچ چیز از او مخفی نمی‌ماند.

۳۴) الرؤوف: از روی مهربانیش بر بندگان رحمت می‌آورد. و گفته شده است: رأفت از رحمت رساتر است. و گفته شده: رأفت خاص است و رحمت عام.

۳۵) الرائی: یعنی عالم. و ممکن است رایی به معنای بینا بیاید.

۳۶) السلام: و معنای آن این است که وی دارای سلام است. و منظور از این صفت حق تعالی این است که او موجودی است که از همه عیوب بریّ می‌باشد و از هر آفت و نقصانی دور است. بعضی می‌گویند: معنایش سلامت دهنده است، زیرا سلامتی از ناحیه او به مردم می‌رسد.

۳۷) المؤمن: ریشه ایمان در لغت به معنای تصدیق است، پس مؤمن، تصدیق کننده است یعنی وعده‌ها را راست می‌گرداند، یعنی به واقعیت می‌رساند و گمان بندگان مؤمن خود را در مورد خودش به واقعیت می‌کشاند، و آرزوهای ایشان را برآورده می‌سازد. گاهی مؤمن به معنای این است که خدای تعالی ایشان را از ظلم و جور نجات می‌دهد.

۳۸) المهیمن: به معنای شهید است... یعنی خدای تعالی شاهد همه اقوال و افعال بندگان است و ذرّه‌ای در زمین و آسمان از او مخفی نیست. و گفته شده: مهیمن به معنای امین و نگه‌دار اشیاء است. و نیز گفته‌اند: مهیمن اسمی از اسماء خدای تعالی در کتب پیشینیان است.

۳۹) العزیز: منیعی که مغلوب نمی‌شود و چیزی با خدا معادل نیست و مثال و نظیر ندارد. و گاه به معنای پادشاه می‌آید.

۴۰) الجبار: او کسی است که بی‌چارگی‌های مردم و شکستگی‌های آن‌ها را جبران می‌کند و اسباب معاش و روزی آن‌ها را کفایت می‌کند. بعضی گفته‌اند: جبار یعنی کسی که بالاتر از خلق خود می‌باشد و هر جبار و ستمگری را از بین می‌برد و می‌شکند. و برخی هم گفته‌اند: جبّار یعنی ظاهری که دست کسی به او نمی‌رسد چنان که به درخت خرمایی که در دسترس نباشد، جباره گفته می‌شود.

۴۱) المتکبر: کسی که از صفات خلق، بلند مرتبه‌تر است.

۴۲) السید: به معنای پادشاه است.

۴۳) السبوح: یعنی کسی که از چیزهای ناشایسته پاک است.

۴۴) الشهید: یعنی آن کس که هیچ چیز از او مخفی نیست.

۴۵) الصادق: یعنی کسی که در وعده‌های خود راست می‌گوید و هر کس به عهد او وفا کند، در ثوابش کم نمی‌گذارد.

۴۶) الصانع: صانع به طور مطلق صانع همه مصنوعات است یعنی آفریننده همه مخلوقات و پدید آورنده جمیع پدیده‌هاست و این دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی به هیچ چیز شباهت ندارد، زیرا تاکنون نیافتیم که هیچ فعلی مشابه فاعلش باشد و هر موجودی غیر خدا فعل و مصنوع اوست و همه آن‌ها دلیلند بر اینکه او یگانه است و شاهد بر فردانیّت او هستند و شاهدند که او برخلاف خلق خود است به اینکه او شریکی ندارد.

۴۷) الطاهر: یعنی از اشباه و انداد و امثال و اضداد و زن و اولاد و حدوث و زوال و سکون و انتقال و طول و عرض و باریکی و ضخامت و حرارت و برودت منزه است و خلاصه از معانی‌ای که در مخلوقات، موجود است، پاک می‌باشد و از صفات ممکنات، طاهر است و از صفات پدیده‌ها پاکیزه می‌باشد، پس بلند و مکّرم و مقّدس و بزرگ است از اینکه علمی او را احاطه کند یا وهمی او را در نظر آورد.

۴۸) العدل: عدل در آن کسی موجود است که هوای نفس در وی تأثیر نمی‌کند به اینکه در قضاوت ستم کند.

۴۹) العفوّ: یعنی کسی که گناهان بزرگ و مهلک را بسیار محو می‌کند و آنها را به چندین برابر، حسنه بدل می‌کند.

۵۰) الغفور: کسی است که بسیار می‌آمرزد و بیشتر به معنای مغفرت از گناهان در آخرت و گذشتن از مجازات است. و مبالغه در العفوّ بیشتر از مبالغه در الغفور است، زیرا ممکن است چیزی پوشانده شود ولی اصلش باقی باشد، ولی در عفوّ و محو این طور نیست، زیرا محو یعنی به کلی از بین رفتن و نابود شدن آثار و نشانه‌هاست.

۵۱) الغنی: یعنی کسی که ذاتا بی‌نیاز از خلقش می‌باشد، پس حاجاتی نخواهد داشت و به جهت کمال و قدرتش به آلات و ادوات نیازی ندارد، ولی دیگر موجودات و لو برای موجود شدن و به وجود آمدن محتاجند و او غنی مطلق است.

۵۲) الغیاث: یعنی فریادرس، علت اینکه مصدر مجازا اسم گردیده این است که بسیار از بی‌چارگان دستگیری می‌کند و دعای انسان‌های مضطر را اجابت می‌کند.

۵۳) الفاطر: یعنی آن کس که خلق را آفرید و اشیاء را به صورت ابداعی و تازه خلق نمود.

۵۴) الفرد: یعنی کسی که تنها او منفرد در ربوبیت و پرورش است و تنها امر در دست اوست نه در دست مخلوق و نیز چون او تنها، بالذات موجود است و هیچ موجودی با او نیست به او فرد گفته می‌شود.

۵۵) الفتاح: یعنی کسی که بین بندگان قضاوت می‌کند. و نیز معنای فتاح آن است که روزی و رحمت را برای بندگانش می‌گشاید و باز می‌کند.

۵۶) الفالق: آنکه ارحام را شکافت و حیوان از آن بیرون آمد و دانه و هسته را شکافت و گیاه را از آن رویاند و زمین را شکافت و راه را برای هر چه که از زمین بیرون می‌آید، باز کرد.

۵۷) القدیم: یعنی کسی که بر همه اشیاء از هر جهت، مقدم است، و وجودش اول ندارد و عدمی بر او سابق نیست.

۵۸) الملک: یعنی کسی که مالکیتش کامل و جامع است و از هر جهت مالک همه اشیاء است.

۵۹) القدوس: کسی که از همه عیوب پاکیزه و از انداد و اولاد، پاک است. و برخی گفته‌اند: قدوس اسمی از اسمای خدای عز و جل در کتب پیشینیان است.

۶۰) القوی: گاهی قوی به معنای قادر است، کسی که بر چیزی قوی است، بر آن تواناست و معنای آن این است که او چون کسی است که دارای همه قواست و هیچ گاه بر آن قوا ناتوانی راه نمی‌یابد و این قوا غیر قابل استیلاست، پس او قوی‌ای است که خستگی در آن راه ندارد و از کسی یاری نمی‌خواهد.

۶۱) القریب: یعنی کسی که اجابت می‌کند. گاهی قریب به معنای عالمی که از وسوسه‌های قلوب آگاه است و بین او و بین قلوب، پرده و مسافتی، نیست، می‌باشد.

۶۲) القیوم: یعنی قائم و دائم بدون زوال. و گفته می‌شود: او قیم همه اشیاء است به این معنا که به همه رسیدگی کرده و رعایت همه چیز را می‌کند.

۶۳) القابض: به معنای کسی است که ارزاق را به حکمت خود از فقرا می‌گیرد (منع می‌کند) و به لطف خویش ایشان را مبتلا می‌کند تا آنکه صبر نمایند و به پاداش نفیس آن در آخرت برسند. و گفته‌اند: القابض یعنی آنکه ارواح را با میراندن می‌گیرد. و نیز گفته‌اند: القابض از قبض به معنای مِلک است.

۶۴) الباسط: یعنی خدا ارزاق را برای همه می‌گستراند تا آنکه از رحمت و کرم و فضل حق تعالی نیازی باقی نماند.

۶۵) القاضی: یعنی خدای تعالی در اوامر و نواهی و مواردی که امر به ترک کرده و یا مواردی که مورد رضایت اوست بر بندگان حکم می‌کند تا ایشان اطاعتش نمایند.

۶۶) المجید: یعنی کسی که وسعت دهنده کرم است. و گفته‌اند: معنایش کریم عزیز می‌باشد.

۶۷) الولیّ: یعنی یاور مؤمنین که متولی ثواب و اکرام ایشان است. و نیز به معنای ولی آمده است یعنی کسی که متولی کاری گردید و برای آن به پا خواست. «اللّٰه ولیّ المؤمنین» یعنی خداوند، ولی مؤمنین است، چون یقینا او متولی اصلاح شؤون مؤمنین است و مهمات دنیا و دین ایشان را بر عهده دارد.

۶۸) المنان: معنایش بخشنده و نعمت دهنده است.

۶۹) المحیط: کسی که بر اشیاء غلبه داشته و بر آن متمکن باشد و علم و قدرت او اشیاء را در برگرفته باشد، پس او استیلای علمی بر همه اشیاء دارد.

۷۰) المبین: یعنی آشکاری که به آثار قدرت و آیات خود، روشن است و ظهور تدبیرش در اشیاء و پیدایی بیّنات او حکمت وی را ظاهر می‌سازند.

۷۱) المقیت: یعنی مقتدر. و بعضی گفته‌اند: به معنای حفیظ و نگه‌دار است که اشیاء را به مقدار نیازش حفظ می‌کند. و نیز گفته‌اند: مقیت کسی است که غذا می‌دهد. و گفته شده: معنایش نگه‌دار نگه‌بان است.

۷۲) المصوّر: یعنی آنکه خلقش را بر صورت‌های مختلف آفریده تا از هم‌دیگر شناخته گردند.

۷۳) الکریم: یعنی بخشنده. و گفته‌اند: به معنای عزیز است.

۷۴) الکبیر: یعنی سید. و به بزرگ قوم می‌گویند: سید قوم.

۷۵) الکافی: یعنی هر کس توکل بر او کند خدا وی را کفایت می‌کند، پس نیاز او را بر می‌آورد و او را به دیگران حواله نمی‌دهد.

۷۶) کاشف الضر: معنایش گشایش دهنده (و برطرف کننده ناراحتی و ناخوشی) است.

۷۷) الوتر: یعنی فرد.

۷۸) النور: خداوند به نور خویش کوران را بینا نموده و به هدایت خود گمراهان را هدایت می‌کند. و نور به معنای روشنائی است و مجازا به صورت مصدر آمده در حالی که معنای آن اسم فاعل است یعنی منیر و روشنی ده. یا آنکه چون اهل آسمان‌ها و زمین به واسطه حق تعالی به مصالح و کمالات خود می‌رسند چنان که مردم به واسطه نور می‌بینند و یا آنکه چون نور را نور کرده و خلق نموده است، به او نور می‌گویند.

۷۹) الوهاب: یعنی کسی که بسیار می‌بخشد و بخشش او به لحاظ مقدار، فراوان است.

۸۰) الناصر: به معنای کمک دهنده می‌باشد.

۸۱) الواسع: یعنی وی کسی است که بی‌نیازی او نیاز بندگانش را پوشانید و روزی او به همه خلقش رسید. و گفته‌اند: به معنای بی‌نیازی است.

۸۲) الودود: یعنی خدای تعالی بندگان شایسته خود را دوست دارد، یعنی از ایشان راضی می‌گردد و اعمالشان را می‌پذیرد. و گاهی به معنای این است که: محبت ایشان را در دل خلق می‌اندازد. و شاید فعولِ به معنای مفعول باشد، یعنی ودود به معنای مودود یعنی خداوند، محبوب بندگانش است.

۸۳) الهادی: یعنی آن کس که منت گذاشت و به هدایت خود جمیع خلقش را هدایت کرد و ایشان را به نور توحید کرامت داد، زیرا ایشان را به فطرت توحیدی خلق کرد و ایشان را به مقصود خود از خلق راهنمایی نمود و با کمک عقل و الهام و دلایل و اعلام و نیز به واسطه پیامبرانی که با حجت‌های مؤکد، مؤید بودند، به ایشان قدرت درک و فهم آن را داد.

۸۴) الوفی: به معنای آن است که به عهد وفا می‌کند و وعده‌اش عمل می‌شود.

۸۵) الوکیل: متولی ما یعنی کسی که به حفظ ما برپا خاست و همین معنای وکیل بر مال و ثروت می‌باشد. و گاهی به معنای معتمد و ملجأ و توکل و اعتماد و التجا نیز می‌آید. و برخی گفته‌اند: یعنی کسی که متکفل ارزاق بندگان است و مصالح ایشان را برمی‌آورد.

۸۶) الوارث: یعنی کسی که همه ملک‌ها و مال‌ها بعد از فناء مالکان به وی مسترد می‌گردد و خدای تعالی بعد از فنای همه خلق باقی است و املاک و مواریثشان، بعد از مرگ به خدا می‌رسد.

۸۷) البرّ: یعنی کسی که بر بندگانش مهربان است و به ایشان نیکی می‌کند و نیکی‌اش به همه خلق می‌رسد. و گاهی به معنای صادق می‌آید.

۸۸) الباعث: آن کس که خلق را بعد از مرگ زنده می‌کند و بعد از وفات باز می‌گرداند و ایشان را برای پاداش و بقا زنده می‌گرداند.

۸۹) التوّاب: آن کسی که توبه را قبول می‌کند و وقتی بنده‌ای توبه کند، گناهانش را عفو می‌نماید و هر چه توبه تکرار شود، عفو هم تکرار می‌گردد.

۹۰) الجلیل: و آن از جلال و عظمت است و معنایش جلال و بزرگی قدر و شأن و منزلت است و عظمتی است که همه بزرگان در مقابل او کوچک هستند.

۹۱) الجواد: او نعمت ده، نیکی کن و بسیار نعمت بخش و احسان‌کننده است و فرق بین جواد و کریم این است که کریم با درخواست می‌دهد و جواد بدون درخواست می‌بخشد و گفته‌اند: بر عکس این معنای مذکور است.

۹۲) الخبیر: کسی است که به دقایق و رموز اشیاء و مشکلات آن واقف است.

۹۳) الخالق: یعنی کسی که مبدع خلق است و ایشان را اختراع کرده است بدون آنکه نمونه‌ای داشته باشد. و گاهی می‌گویند: مراد از خلقت، اداره کردن و رتق و فتق چیزی است.

۹۴) خیرالناصرین: زیاد و مکرر از او یاری و نصرت می‌رسد.

۹۵) الدیّان: او کسی است که به بندگان پاداش و جزای اعمال می‌دهد.

۹۶) الشکور: کسی است که طاعت کم را شکر می‌گوید و به او ثواب بسیاری می‌دهد و نعمت‌های بزرگ و فراوان می‌دهد و به شکر کم بندگان قناعت می‌کند.

۹۷) العظیم: یعنی دارای عظمت و جلال، این اسم غالبا به کسی که دارای شأن و جلالت قدر است، گفته می‌شود.

۹۸) اللطیف: یعنی کسی که به بندگان خود نیکی می‌کند و از راهی که نمی‌دانند، به ایشان لطف می‌کند یعنی نرمی و مدارا می‌نماید و لطف یعنی خوبی کردن و کرامت دادن. و گاهی لطیف را به معنای لطف در تدبیر و فعل می‌گیرند (یعنی ماهر و زبردست).

۹۹) الشافی: یعنی کسی که تندرستی و شفا را روزی می‌دهد بدون آنکه دوایی در کار باشد و بلا را با دعای اندک برطرف می‌کند و بر ابتلای کوچک پاداش بزرگ می‌دهد.[۱]

سخن اولیاء الله

---

۱. برگرفته از عدة الداعی/۳۱۹. (ترجمه از آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز/۲۷۸).

علامه حسن حسن‌زاده آملی: ... دعوت حق تعالی باید به اسماء حُسنی باشد هر چند که او اسماء غیر متناهی دارد و اسماء و صفات، عین ذاتند و همه اسماء او حُسنایند و لکن سخن در ادب دعا است.

اینکه حق سبحانه اسماء حسنای غیر متناهی دارد، مطلبی است، و اینکه دعوت او به لحاظ ادب داعی به اسماء حُسنی بوده باشد، مطلبی دیگر است. در این مقام باید از اهل سرّ و آداب دانان حرف بشنوی و سخن بیاموزی تا اهل تمیز گردی.

در این مثل که به عرض می‌رسانیم اگر دقّت شود شاید تا اندازه‌ای به مقصود نزدیک گردیم: انسانی به شما احسانی کرده است و می‌خواهید او را بستائید و یا به اسمی بخوانید. این انسان اوصاف و اسماء گوناگونی دارد که همه آن‌ها در حفظ نظام وجود انسانی او اصیل‌اند و با فقدان یکی از آن‌ها نقص و اختلال در نظم او پیش خواهد آمد و انسان سالم و تمام نخواهد بود. مثلا عطسه و تنفّس و اکل و قوای هضم و باه و غضب و دفع و جذب و نظائر آن که هر یک از آن‌ها در کمال او دخیل‌اند و چه بسا که با فساد و عدم یکی از آن‌ها باقی نماند و تن به مرگ دهد، امّا وقتی می‌خواهی او را بخوانی و وصف کنی ادب اقتضاء می‌کند که نداء و وصف به اسمائی خاص باشد مانند یا محسن و یا کریم و یا جواد و یا واهب و یا معطی و نظائر آن‌ها، نه اینکه خطاب کنی به یا عاطس و یا متنفّس و یا من له قوّة الباه و نظائر این‌ها که هر چند برای انسانِ عنصری، این احوال و اوصاف و اسماء ضروری و حُسنی است و لکن ادبِ خطاب و محاوره، اقتضاء می‌کند که اسماء ادبی‌ای غیر از این اسماء، و مانند اسماء دسته قبل بوده باشند.[۱]

شاهد

۱ـ علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی) از قول استاد احمد مس‌گر: وقتی فرزندم رضا مفقود شد، هر چه جستجو کردیم، او را نیافتیم. نزد حضرت حاج شیخ حسن‌علی اصفهانی آمدم و عرض کردم: پسرم گم شده است.

فرمودند: فردا در آغاز صبح، در فلان دروازه شهر برو و پیش از طلوع آفتاب این دعا را در کف دست بگیر و هفت مرتبه بگو: «یا مُعِیدُ»[۲]، رضا را به من برگردان. هنگامی‌که آفتاب طلوع کند، مردی با چند چهار پا می‌رسند. فرزند تو بر آخرین چهارپا سوار است.

همان‌طور که حضرت شیخ دستور دادند، عمل کردم و پسرم به همان ترتیب به من ملحق شد.[۳]

۲ـ علی اصغر اثناعشری: شبی همسرم به خونْ‌دماغ مبتلا می‌شود و از دو طرف بینی، پیوسته خون، جریان پیدا می‌کند و در آن ساعت، دسترسی به دکتر نبود و متوجه شدم که دوام این حالت منتهی به ضعف

---

۱. رساله نور علی نور/۸۱.

۲. ای برگرداننده!

۳. نشان از بی‌نشان‌ها ج۱/۷۱.

مفرط و هلاکت خواهد شد،، پس اسم مبارک «یا قابِضُ»[۱] بدون سابقه بر زبانم جاری و آن را مکرر می‌خواندم.

فورا به طوری خون قطع شد که دیگر یک ذرّه هم جاری نشد.

یک هفته گذشت. شب خوابیده بودم که مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز که ایشان باز به خون دماغ مبتلا شده و آن‌چه را که آن شب خواندی بخوان.

برخاستم و همان اسم مبارک را تکرار کردم و خون، قطع شد.[۲]

نکته: در بعضی از ادعیه به گونه‌ای خداوند، مخاطب واقع شده و از اسماء الله استفاده گشته که اگر این‌گونه دعاها به دست نااهلان نیز برسد، برای آنان هم آثار خیری خواهد داشت، لذاست که فرموده‌اند: چنین ادعیه‌ای را به دشمنان خداوند و اهل‌بیت علیهم‌السلام یاد ندهید تا از خیرات آن بهره‌مند نگردند، چرا که چنین انسان‌های پستی لیاقت بسیاری از نعمت‌ها را ندارند.

شاهد

أبو محمد حسن بن وجناء: سالی که پنجاه و چهارمین حج خود را به جا می‌آوردم، در زیر میزاب (ناودان خانه کعبه)، بعد از نماز عشاء، در سجده بودم و دعا و تضرع می‌نمودم.

ناگاه شخصی مرا حرکت داد و گفت: یا حسن بن وجناء! برخیز.

سر برداشتم، دیدم زنی زرد و لاغر، به سن چهل سال یا بیشتر بود.

زن به راه افتاد و من پشت سر او بدون آنکه سؤالی کنم، روانه شدم تا آنکه به خانه حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها رسیدیم.

خانه، اتاقی داشت که درِ آن وسط دیوار بود و نردبانی گذاشته بودند که به طرف درِ اتاق بالا می‌رفت.

آن زن بالا رفت و صدایی آمد که: یا حسن! بالا بیا.

من هم رفتم و کنار در ایستادم.

در این موقع حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه فرمودند: یا حسن! بر من نترسیدی؟[۳] به خدا قسم در هیچ سالی به حج مشرّف نشدی، مگر آنکه من با تو (و همیشه به یاد تو) بودم.

تا این مطلب را شنیدم، از شدت اضطراب بی‌هوش شدم و روی زمین افتادم.

بعد از دقایقی به خود آمدم و برخاستم.

فرمودند: یا حسن! در مدینه ملازم خانه جعفر بن محمد علیهماالسلام باش و لازم نیست در خصوص آذوقه و پوشاک، به فکر باشی، بلکه مشغول طاعت و عبادت شو.

---

۱. ای گیرنده و بازدارنده!

۲. داستان‌های شگفت/۸۶.

۳. کنایه از این که چقدر به فکر من بودی؟

بعد از آن، دفتری که در آن دعای فرج و صلوات بر خودشان بود، عطا کردند و فرمودند: این دعا را بخوان و این‌طور بر من صلوات بفرست و آن را به غیر از شیعیان و دوستانم نده، زیرا خداوند به آنان توفیق خواهد داد.

عرض کردم: مولای من! آیا بعد از این شما را زیارت نخواهم کرد؟

فرمودند: یا حسن! هر وقت خدا بخواهد، می‌بینی، و سپس مرا مرخص کردند و من هم مراجعت نمودم.

پس از آن همیشه ملازم خانه امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم و از آن‌جا بیرون نمی‌رفتم، مگر برای وضو یا خواب یا افطار.

وقتی هم برای افطار وارد خانه می‌شدم، می‌دیدم کاسه‌ای گذاشته شده و هر غذایی که در روز به آن میل پیدا کرده بودم، با یک نان برایم قرار داده شده بود.

از آن غذا به قدر کفایت می‌خوردم و لباس زمستانی و تابستانی هم در وقت خود می‌رسید.

از طرفی مردم برای من آب و غذا می‌آوردند و من به خاطر اینکه کسی بر حالم اطلاع پیدا ننموده و به آن نیاز نیز نداشتم، آب را در میان خانه می‌پاشیدم و غذا را هم به نیازمندان صدقه می‌دادم.[۱]

دوازدهم: واسطه و شفیع آوردن

برخی از واسطه‌ها

۱ـ اعمال خیر

در مواردی مشاهده می‌شود که افرادی برخی از اعمال صالحه و نیکشان را در نزد خداوند، واسطه و شفیع قرار داده‌اند و به واسطه آن توانسته‌اند لطف خاص او را به سوی خویش جلب نمایند.

شاهد

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: سه نفر به منظور سیاحت و دیدن آثار صنع الهی مسافرت کردند و در کوه و دشت گردش می‌کردند و در غاری که در سینه کوهی بود، منزل نموده و مشغول عبادت خدا شدند.

ناگهان سنگی بزرگ از بالای کوه جدا شده و بر در غار فرود آمد و آن را به کلی مسدود کرد.

، پس از این حادثه خطرناک، به گفت و گو پرداختند و با خود گفتند: ای بندگان خدا! به خدا سوگند! هیچ راهی برای نجات از این مهلکه ندارید جز (این‌که) به اعمال صادقانه خود متوسل شوید، بنا بر این آن‌چه از اعمال خالصانه‌ای که در آن هیچ انگیزه‌ای جز خدا نداشته‌اید (را) متذکر شده و بازگو کنید که این گرفتاری، کیفر گناهان ما بوده است.

یکی از آن سه نفر گفت: خدایا! تو می‌دانی که من دنبال زن زیبائی بودم و برای دست‌یابی به آن زن، مال فراوانی صرف نمودم تا بالأخره به آرزوی خود رسیده و به آن زن دست یافتم. مقدمات عمل از هر جهت آماده گشت و برای انجام عمل نامشروع نشستم، ولی ناگهان در همان حال به یاد آتش دوزخ و کیفر اعمال

---

۱. برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه (خلاصه العبقری الحسان)/۵۴.

افتادم و خوف و ترس از مقام ذات مقدس تو مرا فرا گرفت و از این جهت خود را کنار کشیده و از آن لذت نامشروع صرف نظر کردم. بار إلها! به لطف و کرم خود، این سنگ را از در این غار برطرف فرما.

ناگهان حرکتی در سنگ پدید آمد و مختصر شکافی نمایان شد که همه آن شکاف را دیدند.

دیگری گفت: خداوندا! تو خود می‌دانی که من زمانی گروهی را برای زراعت و کشاورزی اجیر کردم و قرار گذاشتم که به هر یک نیم درهم اجرت بدهم. پس از اتمام عمل، اجرت آن‌ها را پرداختم، ولی یک نفر از آنان گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده و باید یک درهم تمام به من بدهی بالأخره اجرت مقرر را نگرفت و رفت و من آن نصف درهم آن شخص را صرف بذر نموده و آن را کشتم و خداوند هم حاصل زیادی از آن بذر عنایت فرمود.

اتفاقا آن شخص برای مطالبه نصف درهم خود آمد و من هیجده هزار درهم به او پرداختم. خدایا! اگر این عمل من فقط از لحاظ ترس از ذات مقدس تو بوده این سنگ را از در غار برطرف فرما.

که ناگهان از اثر جنبش سنگ، مقدار زیادی از در غار باز شد به طوری که داخل غار روشن شده و توانستند یک‌دیگر را ببینند.

سومی گفت: خداوندا! تو خود می‌دانی که من زمانی ظرفی از شیر برای پدر و مادر خود آوردم، ولی وقتی که آمدم آن‌ها خواب بودند خواستم شیر را در همان محل بگذارم و بروم، فکر کردم مبادا حیوانی و حشره‌ای داخل شیر شود و ضمنا دوست نداشتم آن‌ها را از خواب بیدار کنم که ناراحت شوند و به همان حالِ شیرْ در دست، ماندم تا وقتی که از خواب بیدار شدند و شیر را آشامیدند. خدایا! اگر می‌دانی که این عمل را فقط برای رضای تو انجام دادم این دشواری را از ما برطرف فرما.

که ناگهان سنگ غلطید و راه خروج کاملا برای آن‌ها باز شد.

سپس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس با خدا از راه صدق و خلوص معامله نماید، نجات می‌یابد.[۱]

۲ـ اهل‌بیت علیهم‌السلام

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ای بندگان من! آیا این‌طور نیست که کسی از شما درخواست‌های بزرگی دارد شما آن خواسته‌هایش را نمی‌دهید مگر اینکه محبوب‌ترین خلق نزد شما را حاضر کرده و شما به احترام آن واسطه و شفیع دوست داشتنی، درخواست‌های او را بدهید. هوشیار باشید و بدانید که گرامی‌ترین و بهترین خلق در نزد من محمد و برادرش علی و ائمه بعد از او علیهم‌السلام هستند که واسطه‌های منند. آگاه باشید که هر کس حاجت مهمی داشته و می‌خواهد نفعی به او برسد یا مشکلی برایش پیش آمده و خواهان برطرف شدن آن است اگر مرا بر محمد و آل پاکش علیهم‌السلام بخواند، حاجتش را برآورده می‌سازم بهتر از برآورده ساختن کسی که عزیزترین خلق را نزد او شفیع قرار می‌دهند.[۲]

---

۱. محاسن ج۱/۲۵۳. (ترجمه از ترجمه جلد ۶۷ و ۶۸ بحار الانوار، ج۱/۲۵۱).

۲. عدة الداعی/۱۶۳.

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: ای علی! هر کس که با محبت شما به خداوند عظیم الشأن توسل جوید، بر خداست که او را رد نکند.[۱]

۳ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: ... به واسطه اوصیای من (ائمه أطهار علیهم السلام) امتم یاری می‌شود و به خاطر آن‌ها بر امتم باران می‌بارد و به برکت اوصیایم بلا از آن‌ها دفع می‌گردد و به سبب آن‌ها دعای امتم مستجاب می‌شود.[۲]

۴ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: ای جابر! هرگاه خواستی به درگاه خداوند دعا نموده و دعایت (نیز) مستجاب شود، پس او را با اسم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام صدا بزن که این اسم‌ها محبوب‌ترین اسم‌ها در نزد خداوند عزّ و جلّ است.[۳]

۵ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: هنگامی‌که آدم علیه السلام مرتکب آن خطا شده و از بهشت اخراج گشت، جبرئیل علیه السلام به نزدش آمد و گفت: ای آدم! به درگاه پروردگارت دعا کن. آدم گفت: ای حبیبم! جبرئیل! در دعا چه بگویم. گفت: بگو: پروردگارا! به حق پنج نفری که آن‌ها را در آخر الزمان از صلب من خارج می‌نمائی، از تو می‌خواهم که به من رو نموده و مورد رحمتت قرار دهی. آدم علیه السلام گفت: ای جبرئیل! اسم آنان را بگو. گفت: بگو: پروردگارا! به حق محمد، پیامبرت و به حق علی، وصی پیامبرت و به حق فاطمه دختر پیامبرت و به حق حسن و حسین دو نوه پیامبرت علیهم السلام از تو می‌خواهم که به من رو نموده و بر من رحم نمائی. پس آدم علیه السلام با این اسماء دعا نمود و خداوند (هم) توبه‌اش را پذیرفت، و این همان سخن خداوند است (در قرآن که فرمود:) «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ» «آدم از پروردگارش کلماتی یاد گرفت و خداوند توبه‌اش را پذیرفت» و هیچ بنده گرفتار و ناخوشی که نیتش را خالص نموده و با این نام‌ها دعا نماید، نیست مگر اینکه خداوند دعایش را قبول می‌فرماید.[٤]

۶ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: در زمان گذشته برآورده شدن حوائج و مستجاب شدن دعا هنگامی‌که از خداوند به (واسطه و آبروی) محمد و علی و آلشان علیهم السلام (چیزی) می‌خواستند، مشهور و معروف بود. (و این مطلب آن‌قدر روشن و واضح بود که) حتی اگر کسی بلا و گرفتاریش طولانی می‌شد، گفته می‌شد: این شخص چون فراموش کرده در دعایش به درگاه خداوند، محمد و آل پاکش علیهم السلام را واسطه قرار دهد، بلایش طولانی شده است.[٥]

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: ای عبد الحمید! به راستی که خداوند (هم) رسولان و فرستادگان آشکار (رسولانی که نامشان در قرآن یا تاریخ برده شده است) دارد و (هم) رسولان و فرستادگان مخفی (رسولانی که

---

۱. كفاية الأثر/۶۹.

۲. کمال الدین ج۱/۲۸۴.

۳. اختصاص/۲۲۲.

٤. تفسیر فرات/۵۷.

۵. تفسیر إمام عسکری علیه السلام/۳۹۸.

نامشان در قرآن یا تاریخ برده نشده است)، بنا بر این هرگاه خداوند را به حق رسولان آشکار قسم دادی، به حق رسولان مخفی (نیز) قسم بده.[۱]

۸ـ موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام: ای سماعه! هرگاه به درگاه خداوند عزّ و جلّ حاجتی داشتی، بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَ قَدْراً مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِکَ الشَّأْنِ وَ بِحَقِّ ذَلِکَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا» «بار إلها! به حق محمد و علی علیهماالسلام از تو درخواست می‌کنم، زیرا برای آن دو در نزد تو جای‌گاه و منزلت مخصوصی است، بنا بر این به حق آن شأن و مقام و به حق آن قدْر و منزلت (از تو می‌خواهم) که بر محمد و آلش علیهم‌السلام درود فرستاده و فلان حاجت مرا برآورده سازی» بلاشک وقتی که قیامت شود هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسلی و هیچ مؤمن امتحان شده‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه در آن روز محتاج محمد و علی علیهماالسلام است.[۲]

۹ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: هرگاه برایتان سختی و مشکلی پیش آمد، از ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) بر (حل آن مشکل در نزد) خداوند، کمک بگیرید، و این همان سخن خداوند است (که فرمود:) «خداوند اسم‌های نیکی دارد، بنا بر این به وسیله آن اسم‌های نیک خدا را بخوانید».[۳،۴]

شاهد

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: زنی از جن بود که به او عفرا می‌گفتند.

او به خدمت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمد و کلام آن حضرت را استماع کرده (و) می‌رفت و جن‌های صالح به دست او مسلمان می‌شدند.

او چند وقتی به نزد آن حضرت نیامد. پیغمبر (حال) او را از جبرئیل علیه‌السلام سؤال کرد.

جبرئیل علیه‌السلام گفت: او خواهری دارد (که) برای رضای الهی به دیدن او رفته است.

آن حضرت فرمود: خوشا به حال آن گروهی که برای خدا به دیدن دوستان می‌روند (چرا) که حق سبحانه و تعالی در بهشت، ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار قصر بر او بنا شده و در هر قصری هفتاد هزار غرفه (وجود دارد). حق جل و علا آن را برای آن جماعتی خلق کرده که برای خدای تعالی به دیدن یک‌دیگر روند.

پس ناگاه عفرا آمد. آن حضرت پرسید: کجا بودی؟

گفت: به زیارت خواهرم رفته بودم.

فرمود: خوشا بر جماعتی که در راه خدای تعالی (احوال) یک‌دیگر را می‌پرسند و (با هم) دیدار می‌کنند. أی عفرا! آیا چیزی در سفرت دیدی؟

---

۱. کمال الدین ج۲۱/۱.

۲. کافی ج۵۶۲/۲.

۳. سوره اعراف/۱۸۰.

٤. تفسیر عیاشی ج۴۲/۲.

گفت: عجایب بسیاری دیدم و از همه عجیب‌تر آنکه ابلیس را در دریای سبز بر سنگ سفیدی دیدم که آن‌جا نشسته بود و دست‌های خود را به سوی آسمان برداشته و می‌گوید: الهی! هرگاه که سوگند خود را عملی سازی و مرا به جهنم بفرستی، من از تو می‌خواهم که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام مرا از آن عقوبت، خلاصی دهی و مرا با ایشان محشور کنی.

من گفتم: ای حارث![1] این نام‌ها چیست که با آن‌ها دعا می‌کنی؟

گفت: من این نام‌ها را هفت هزار سال، پیش از آنکه حق تعالی آدم علیه‌السلام را خلق کند، بر ساق عرش دیده بودم، پس دانستم که ایشان گرامی‌ترین مردم در نزد حق تعالی هستند، لذا از حق تعالی به حق ایشان درخواست نمودم.

آن حضرت فرمود: و اللّٰه! که اگر اهل زمین با این اسماء دعا کنند، بلاشک حق تعالی دعایشان را اجابت و قبول فرماید.[2]

۲ـ داود رقی: بیشترین اصراری را که از امام صادق علیه‌السلام به هنگام دعا می‌شنیدم، اصرار (و قسم دادن خداوند) به حق پنج نفس مقدس یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بود.[3]

۳ـ حجة الاسلام محمدعلی صفری سیف‌الدین هشترودی: یادم می‌آید تقریبا در سال ۵۸ یا ۵۹ شمسی استاد ما مرحوم آقای حاج میرزا آقا باغمشه‌ای تبریزی برای زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله‌علیها به قم مشرّف شده بودند و بنده هم برای تحصیل علوم دینی تازه به قم آمده بودم و در مدرسه حجتیه در منزل یکی از دوستان می‌ماندم. ایشان در حیاط مدرسه مرا دیدند و فرمودند: تعدادی کتاب مکاسب و شرح مکاسب شهیدی تبریزی را آورده‌ام، می‌خواهم به طلبه‌های درس‌خوان که این کتاب‌ها را ندارند، بدهی.

من هم قبول کردم و قرار گذاشتیم شب برویم کتاب‌ها را بیاوریم.

در همان روز بعد از نماز مغرب و عشا از جلو حرم سوار یک تاکسی شدیم تا به خانه دامادش که اواخر خیابان آذر بود برویم آن‌جا کتاب‌ها را بیاوریم. ما تا رسیدیم به خیابان آذر و قدری راه رفتیم راننده تاکسی روی گرداند به ما گفت: حاج آقا! من یک دوستی دارم آن هم راننده تاکسی است، چند روز است که تاکسی خودش را فروخته. از او پرسیدم: چرا فروختی؟

گفت: روزی یک روحانی را که طلبه جوانی بود به ماشینم سوار کردم، قرار شد که به یک محلی ببرم و کرایه را هم معین کردم و گفتم: مثلا این‌قدر کرایه می‌گیرم. به گمانم این جریان را که گفت در همان خیابان آذر اتفاق افتاده بود و راننده هم چون ما را به خیابان آذر می‌برد، یادش افتاده بود و نقل می‌کرد.

---

۱. نام ابلیس حارث است.

۲. کشف الغمة ج۱/۴۶۵. (ترجمه و شرح زواره‌ای ج۲/۲۲).

۳. کافی ج۲/۵۸۰.

به هر حال می‌گفت: وقتی رسیدم به همان محلی که گفته بود، ماشین را متوقف کردم، گفتم: آقا! آن‌جا که می‌گفتی رسیدیم پیاده شو.

آن طلبه گفت: ببخشید من در محل بعدی پیاده می‌شوم، چون می‌خواهم فلان جا بروم.

وقتی این حرف را زد من خیلی عصبانی شدم گفتم: این طلبه‌ها چقدر مردم آزارند، بندهِ خدا! تو که می‌خواستی به جای دیگر بروی اول می‌گفتی به فلان محل می‌روم.

آن روحانی در جواب من گفت: اگر به آن‌جا که می‌گویم بروی کرایه را زیاد می‌دهم و فرضا اگر به قول تو من بد و مردم‌آزار هستم تو چرا می‌گویی طلبه‌ها مردم‌آزارند.

راننده تاکسی گفت: من اهمیت ندادم و آن روحانی را در همان محلی که می‌گفت بردم و پیاده کردم و کرایه را هم گرفتم.

در همان شب در خواب دیدم در یک صحرای بزرگ هستم مثل صحرای محشر و مردم زیادی هم در آن‌جا هستند، به نظرم آمد که به اعمال این‌ها رسیدگی می‌کنند و یک دفعه به یک طرف نظرم افتاد. دیدم عده‌ای را در صفی سر پا نگه داشته‌اند و امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسکری علیهما السلام هم شمشیر به دست ایستاده، یک نفر، یک نفر اهل آن صف را به جلو می‌خواند و می‌فرماید: بیا جلو. وقتی آن شخص به مقابل امام عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسید، با شمشیر او را می‌کشت. فهمیدم این افراد گناه‌شان این است که باید به قتل برسند حالا چه گناهی داشتند خدا می‌داند، و من در حالی که با وحشت و ترس و لرز نگاه می‌کردم یک دفعه از ذهنم گذشت که مبادا وقتی مرا هم دید، صدا بزند و بگوید: بیا جلو و گردن من را هم بزند.

می‌گفت: اینکه از ذهنم گذشت، بعد به من اشاره کرد: بیا جلو.

من هم اطاعت کردم و بلافاصله رفتم به طرف حضرت تا رسیدم به مقابلش.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شمشیرش را بلند کرد که به سر من بزند، یک دفعه من گفتم: یا حضرت عباس! همین که گفتم: یا حضرت عباس! آقا شمشیرش را نگه داشت و به من نزد.

بعد فرمود: اگر نام عمویم عباس علیه السلام را نمی‌آوردی با این شمشیر تو را قطعه قطعه می‌کردم. تو چرا به این طلبه گفتی: این طلبه‌ها چه قدر مردم‌آزارند. تو نمی‌دانی که این‌ها بی‌صاحب نیستند.

راننده تاکسی نقل کرد: رفیقم گفت: وقتی بیدار شدم از گفته خود پشیمان شدم و بعد تصمیم گرفتم ماشین را بفروشم تا دفعه دیگر نظیر این جریان به سرم نیاید.[۱]

۴ـ عالم ربانی میرزا هادی خراسانی بجستانی از قول حاج سید حسین اصفهانی و ایشان از قول شیخ حسن تویسرکانی: «در اوائل جوانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم امر معیشت بر من سخت می‌گذشت بنا گذاشتم فقط به قصد دعا کردن برای توسعه حال به کربلا مشرّف شوم.

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ج۳/۳۵۳.

چون مشرّف گردیدم شب را خوابیدم و هنوز مشرّف به حرم نشده بودم که در خواب مشرّف به حضور باهر النور موفور السرور حضرت ناموس دهر بقیة الله ولی عصر ارواحنا له الفداه گردیدم. فرمودند: فلانی دعا بکن.

عرض کردم: یا مولای به قصد دعا مشرّف شدم.

فرمودند: خیلی خوب، همین‌جا، بالای سر است دعا بکن.

من دست به دعا برداشتم و با تضرع و زاری دعا کردم.

فرمودند: نشد.

دو مرتبه بهتر از اول مشغول به دعا کردن شدم.

باز فرمودند: نشد.

مرتبه سوم به جد و جهد آن‌چه می‌دانستم الحاح نمودم.

باز فرمودند: نشد.

دیگر عاجز شدم. عرض کردم: سیدی! دعا کردن وکالت بردار هست یا نه؟

فرمودند: بلی! هست.

عرض کردم: من شما را وکیل کردم که برای من دعا فرمائید.

فرمودند: خیلی خوب، پس دست به دعا برداشتند و دعا فرمودند.

چون مراجعت به نجف اشرف نمودم شخص تاجری تویسرکانی که ساکن طهران بود مشرّف به زیارت عتبات گردید و به حضور مبارک میرزای رشتی مشرّف شد».

و چون شیخ حسن تویسرکانی از شاگردهای مبرز ایشان بود، لذا مرحوم میرزا توصیف جناب شیخ حسن را بسیار فرمودند و بالأخره به او فرمودند: دخترت را به او بده.

فورا حاجی مذکور قبول نمود و بعد از چند روزی جناب شیخ حسن صاحب عیال و مال و خانه و زندگی گردید.[۱]

۵ـ شیخ أبو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی: از أبو العباس احمد بن کشمرد در خانه‌اش در بغداد شنیدم، که در جواب استاد ما أبو علی بن همام که از او خواسته بود ماجرای زندانی شدن خود در شهر احساء نزد اهالی هجر را برای او باز گوید، چنین گفت: من از کسانی بودم که همراه أبو الهیجاء در هبیر اسیر گردیدم.

ابوطاهر سلیمان بن حسن، أبو الهیجاء را بسیار گرامی می‌داشت، و به عقیده‌اش احترام می‌گذارد، و او را برای صرف غذا دعوت می‌کرد و با او غذا می‌خورد، و برای گفت و گو او را خوانده و با او سخن می‌گفت.

---

۱. العبقری الحسان ج۴۵۷/۲.

شبی از أبو الهیجاء خواستم هنگامی که نزد سلیمان بن حسن می‌رود از من سخن به میان کشیده و از او بخواهد که مرا آزاد کند، او جواب مثبت داد، و همان شب طبق قرار همیشگی نزد سلیمان بن حسن رفت و بازگشت، بدون آنکه با من دیدار نماید، در حالی که عادتش این بود که هنگام بازگشت نزد من آمده و با من سخن می‌گفت و اخبار را به من گزارش می‌داد، و با هم‌دیگر مجالستی داشتیم، اما آن شب با اینکه به او گفته بودم در مورد من صحبت کند نزد من نیامد، از این امر دچار وحشت شده و نزد او رفتم.

أبو الهیجاء کسی بود که در دینش بسیار محکم و در ولایتش خالص و دوستانش را بسیار گرامی می‌داشت، هنگامی که نگاهش بر من افتاد به شدت گریست، و گفت: ای أبو العباس! آرزو می‌کردم یک سال کامل بیمار می‌شدم و نام تو را نزد او بر زبان نمی‌آوردم، گفتم: چرا؟

گفت: هنگامی که نامت را بر زبان آوردم خشمش بسیار شد و سوگند بزرگی خورد که فردا هنگام طلوع خورشید دستور دهد گردنت زده شود، و به خدا سوگند که بسیار تلاش کردم و از هر راهی وارد شدم که تصمیمش را عوض کنم، ولی او بر سخنش اصرار داشت و سوگندش را تکرار می‌کرد که آن کار را به انجام می‌رساند.

آن‌گاه أبو الهیجاء مرا دلداری داد و گفت: «ای برادرم! اگر می‌دانستم که وصیت یا سخنی برای گفتن نداری این خبر را به تو نمی‌دادم و آن را پوشیده می‌داشتم، ولی با این‌همه بر خدا توکل کن و مشکلت را با او در میان گذار، چرا که او پناه می‌دهد و پناهنده نمی‌شود، و به محمد و خاندانش علیهم‌السلام که در مشکلات یار و یاورند، توسل نما».

به منزلی که در آن مستقر بودم، رفتم، در حالی که از زندگی مأیوس و آماده مرگ شده بودم، غسل کرده و لباسی که برای کفن آماده کرده بودم را بر تن کردم و رو به قبله نشسته و نماز خواندم و با پروردگارم مناجات نمودم، و تضرع کرده و به گناهانم اعتراف کردم، و از یکایک آن‌ها توبه کردم، و به خدا به وسیله محمد و علی، و فاطمه و حسن و حسین، و علی بن حسین و محمد بن علی، و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر، و علی بن موسی و محمد بن علی، و علی بن محمد و حسن بن علی، و حجت خدا در روی زمین و آنکه برای احیاء دین خدا امید به اوست علیهم‌السلام توسل جستم.

و همین‌گونه ناراحت و پریشان بودم و از حضرت علی علیه‌السلام یاری می‌خواستم و می‌گفتم: ای مولایم! ای امیرالمؤمنین! به وسیله تو رو به خدا می‌آورم، ای امیرالمؤمنین! به سوی خداوند، پروردگارم و پروردگار تو در آن‌چه بر من عارض شده و بر من سایه افکنده است، به وسیله تو توسل می‌جویم.

و همین‌طور و مشابه این سخنان را می‌گفتم تا اینکه نیمه شب شد و وقت نماز رسید، پس برخاسته و نماز گذاردم، و خدا را خوانده و تضرع و زاری کردم، در همان حالی که از نماز فارغ شده بودم و در نزد خدا تضرع و زاری می‌کردم، و به حضرت علی علیه‌السلام توسل می‌جستم، خواب مرا فرا گرفت و به خواب رفتم.

در خواب حضرت علی علیه‌السلام را دیدم که به من فرمود: ای پسر کشمرد!

به آن حضرت جواب داده و گفتم: چه می‌گوئی مولای من!

فرمود: چرا این‌گونه پریشانی؟

گفتم: ای مولا! ای امیرالمؤمنین! آیا کسی که در صبح فردا غریبانه و دور از خانواده و فرزندانش و بدون آنکه بتواند وصیتی بنماید که به سرانجام برسد، کشته می‌شود، سزاوار نیست که حالش این‌گونه یا بدتر از این حالت باشد؟

امام فرمود: «نباید این‌گونه باشد، بلکه بین خود و آنکه تو را تهدید به مرگ نموده خواستار کفایت خدا بشو و این‌گونه عمل کن، بنویس: به نام خداوند بخشنده مهربان، و سپس تمام سوره حمد و نیز آیة الکرسی و آیه سخره[1] را نوشته آن‌گاه بنویس: از بنده ذلیل فلانی پسر فلانی، به مولای بزرگواری که معبودی جز او نیست، آنکه زنده و پا برجاست، و سلام بر خاندان پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: محمد و علی، و حسن و حسین، و علی و محمد، و جعفر و موسی، و علی، و محمد، و علی، و حسن، و حجتت علیهم السلام بر بندگانت. پروردگارا! خداوندا! تو را گواه می‌گیرم به اینکه گواهی می‌دهم تو خدائی هستی که معبود من و معبود پیشینیان بوده و معبودی جز تو نیست، به تو روی می‌کنم به حق این نام‌هائی که هرگاه با آن‌ها خوانده شوی اجابت کرده، و هرگاه با آن‌ها از تو درخواست شود عطا می‌کنی، از تو می‌خواهم که بر آنان درود فرستی و مرگم را بر من آسان گردانده، و قبل از آن فریادرس من و پناه من در مقابل کسی که بر من تجاوز نموده و طغیان‌گری می‌کند، باشی.

و این نوشته را در گلوله گِلی قرار بده، و سوره یس را بخوان... آن را در چاه آبی یا هر منبع آب که نزدیک توست بینداز».

از خواب برخاسته و آن‌چه حضرت علی علیه السلام به من امر کرده بود را انجام دادم. ـ تا آنکه أبو طاهر حضرت علی علیه السلام را در خواب دیده و به امر حضرت او را آزاد کرد و نزد خانواده‌اش فرستاد ـ.[2]

نکات

نکته اول: انسان می‌تواند هر کس و هر چیز را که در نزد خداوند محبوبیت و قرب و منزلتی دارد را به عنوان واسطه و شفیع، در دعایش قرار دهد مثل واسطه قرار دادن قرآن، کعبه، علماء و صلحاء و قبورشان، امامزادگان و... (که در آینده به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد).

نکته دوم: ما در بعضی حوادث شنیده‌ایم که حیوانات به قرآن و یا اهل‌بیت علیهم السلام و... توسل جسته و پناه برده‌اند و مورد لطف خداوند واقع شده‌اند حال چگونه ممکن است که ما انسان‌ها که اشرف خلایق هستیم، به این‌ها متوسل گردیم، اما محروم بمانیم؟ (البته با توجه به تمام مباحث گذشته و شرائط و موانع دعا).

شاهد

احمد بن حسین: در دهی در کربلا بودم. گاوی دیدم که می‌دوید و تعدادی از مردم دنبالش بودند تا نزد قبر مولانا حسین بن علی علیهما السلام رسید و خود را به خاک قبر مطهر می‌مالید. سپس برخواست و همین‌طور

---

۱. آیات ۵۴ و ۵۵ و۵۶ سوره اعراف.

۲. صحیفه امام علی علیه السلام / دعای آن حضرت در توسل به پیامبر و ائمه علیهم السلام.

می‌رفت و صدا می‌کرد تا به در خانه‌ای آمد. سر بر در زد، در باز شد و گوساله‌اش از آن‌جا بیرون آمد. معلوم شد که گوساله این گاو را دزدیده بودند و صاحب این گاو نمیدانست که کجا است. گاو کنار قبر حسین علیه‌السلام آمده و خود را بر قبر مالیده و بازگشت و به اشاره‌ای که از قبر امام علیه‌السلام آمده بود، گوساله را از خانه دزد بیرون آورد.[۱]

نکته سوم: بعضی می‌گویند: برای هر خواسته و حاجتی به یکی از اهل‌بیت علیهم‌السلام باید تمسک جست مثلا برای حل امور دنیوی به امام جواد علیه‌السلام و... ، اما این بدین معنا نیست که آن معصوم علیه‌السلام فقط از عهده حل آن مشکل خاص برآمده و در مشکلات دیگر کاری از دستش برنیاید، خیر! بلکه مراد این است که بهتر است در امورات خاص به معصوم خاص علیه‌السلام مراجعه شود و الّا شکی نیست که تمام اهل‌بیت علیهم‌السلام آبرومندان بی‌بدیل درگاه الهی‌اند و هرگز دعایشان در درگاه او رد نمی‌گردد.

شاهد

أبو الوفاء شیرازی: من در کرمان در دست ابن الیاس در غل و زنجیر و زندانی بودم.

متوجه شدم که او و یارانش قصد دارند مرا به قتل برسانند، بنا بر این به وسیله مولایمان امام سجاد علیه‌السلام به درگاه خداوند پناه بردم.

در این بین به خواب رفتم و در عالم رؤیا رسول خدا را زیارت کردم.

حضرت فرمودند: «به من و دخترم و دو پسرم (امام حسن و حسین) علیهم‌السلام در هیچ یک از امور دنیوی متوسل مشو، بلکه آخرت و تفضلات خداوند در آن جهان را از ما بجو.

و اما برادرم أبو الحسن (امیرالمؤمنین علیه‌السلام)، انتقامت را از کسی که به تو ظلم نموده، می‌گیرد.»

عرض کردم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، مگر به فاطمه سلام‌الله‌علیها ظلم نکردند، ولی علی علیه‌السلام صبر کرد؟ و میراث شما را غصب نکردند، اما او صبر نمود؟ پس چه طور انتقام مرا از کسی که ظلم نموده، می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: «این موضوع، عهدی بود که من با او بسته بودم و فرمانی بود که به او داده بودم و برای او کاری جز به پا داشتن آن پیمان جایز نبود و او هم حق را ادا کرد، پس وای بر کسی که متعرض دوستان و شیعیانش بشود.

و اما علی بن الحسین علیهماالسلام، پس برای نجات از سلاطین و شر شیاطین به او متوسل شو و از محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم‌السلام، برای آخرت، استمداد کن.

و اما به وسیله موسی بن جعفر علیهماالسلام، عافیت بخواه.

و برای نجات از سفرهای دریایی و زمینی علی بن موسی علیهماالسلام را صدا بزن، و به وسیله محمد بن علی علیهماالسلام از خداوند رزق و روزیّ بطلب.

اما از علی بن محمد علیهماالسلام، برای انجام نوافل و نیکی به برادران دینی کمک بگیر.

---

۱. العبقری الحسان ج۲/۴۰۷.

و برای آخرت به دامان حسن بن علی علیهما السلام دست بزن.

و اما الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف، هرگاه شمشیر به محل ذبح تو رسید (در این هنگام حضرت با دست به گلوی خود اشاره فرمودند) به او استغاثه کن، حقیقتا که او درمی‌یابد و فریادرس و پناه دادخواهان است.»

پس گفتم: یا مولای یا صاحب الزمان! انا مستغیث بک.

ناگهان شخصی از آسمان که سوار بر اسبی بود، فرود آمد و در دست حربه‌ای از نور داشت.

عرض کردم: مولای من شر کسی‌که مرا اذیت می‌کند را رفع فرما.

فرمود: کار تو را انجام دادم، زیرا از خداوند عزّ و جلّ در مورد تو درخواست نمودم و او (هم) دعایم را پذیرفت.

صبح شد، ابن الیاس مرا خواست و غل و زنجیرهایم را برداشت و به من خلعتی بخشید و سپس گفت: به چه کسی استغاثه کردی؟

گفتم: به کسی که فریادرس درماندگان است.[۱]

نکته چهارم: اگر انسان با شفیع قرار دادن بعضی از شفاعت‌کنندگانی که نام بردیم به خواسته و مقصود خویش نرسد، باید آبرومندان دیگری را شفیع خویش قرار دهد تا به خواسته خود برسد.

سؤال: آیا با وجود کسانی که دارای مقام بالای معنوی هستند، توسل به کسانی که در رتبه معنوی پائین‌تری می‌باشند، خلاف ادب نیست؟ مثلا تا امام حسین علیه السلام هست توسل به قمر بنی هاشم علیه السلام جسارت به امام حسین و ائمه علیهم السلام دیگر محسوب نمی‌گردد؟

جواب: خیر! زیرا اولا: العیاذ بالله ائمهِ علیهم السلام حسود نیستند تا از رفتن دیگران به در خانه قمر بنی هاشم علیه السلام ناراحت شوند.

ثانیا: غرض از دعا و توسل، تقرب به درگاه الهی است و این مقصود با رفتن به در خانه آنان‌که مقامات معنوی پائین‌تری دارند نیز محقق می‌گردد.

ثالثا: خداوند دوست دارد به وسیله واسطه قرار گرفتن اولیاءش (چه ائمه علیهم السلام و چه بزرگوارانی همچون حضرت أبا الفضل العباس علیه السلام) آنان مورد توجه مردم قرار گرفته و به عنوان الگوهای بندگی مطرح شوند.

شاهد

حجة الاسلام سید محمدتقی حشمت الواعظین طباطبایی قمی از قول آیة الله مرعشی نجفی و ایشان از قول یکی از علماء نجف اشرف: من مشکلی داشتم. به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسکری امام زمان علیهما السلام عرضه داشتم و از وی خواستم که نزد خدا شفاعت کند تا مشکلم حل شود. برای این منظور به کرّات به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه‌ای ندیدم. روزی هنگام

---

۱. دعوات/۱۹۱.

نماز دلم شکست و عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که در محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید، آیا زشت نیست با وجود امام حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم علیه‌السلام متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟!

از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم. ناگهان با چهره نورانی قطب عالم امکان حضرت حجة بن الحسن العسکری عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام عرض کردم. حضرت با محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی‌شوم به علمدار کربلا متوسل می‌شوی، بلکه شما را راهنمایی هم می‌کنم که به حضرتش چه بگویی. چون خواستی از حضرت أبو الفضل علیه‌السلام حاجت بخواهی، این چنین بگو: یا أباالغوث! أدرکنی. ای آقا! پناهم بده.[1]

نکته: توسل به چنین بزرگوارانی نه تنها بی‌ادبی به کسانی که مقاماتشان بالاتر است محسوب نمی‌شود که حتی گاهی اوقات حاجت‌ها به دست این عزیزان روا می‌شود و نه آنان.

سخن اولیاء الله

علامه حسن حسن‌زاده آملی: از جناب استاد آیة الله آقا شیخ محمدتقی آملی پرسیدم که: حضرت سلیمان نبی علیه‌السلام چرا خودش عرش بلقیس را از سبای یمن به شام نیاورد و از دیگران خواست تا عفریتی از جن، و آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان علیه‌السلام، امتثال امر او کنند چنان‌که خداوند سبحان در سوره نمل قرآن حکایت فرمود: «قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ. قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...»[2]

در جوابم فرمود: این‌گونه امور دون شأن حضرت سلیمان علیه‌السلام بود، آن جناب کارهای بزرگ‌تر از مثل آن را که از عهده دیگران خارج است باید انجام دهد؛ چنان‌که ما حاجت‌های بسیاری از امام هشتم، علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام خواسته‌ایم برآورده نشده است، و از حضرت عبد العظیم حسنی علیه‌السلام خواسته‌ایم برآورده شده است.[3]

شاهد

مرحوم شیخ محمدمهدی حائری مازندرانی: از یکی از اساتید شنیدم که مردی خیّر و شایسته‌کار از ساکنان کربلا دارای فرزندی صالح بود، آن فرزند بیمار شد، پس او را به حرم مطهر حضرت أبو الفضل علیه‌السلام آورد و حضرت را برای شفای فرزندش نزد خداوند وسیله قرارداد و به آن بزرگوار متوسل شد.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۱/۴۳۷.

۲. سوره نمل/۳۸ به بعد.

۳. هزار و یک کلمه ج۳/۴۵۱.

صبح که شد یکی از دوستانش نزد وی آمد و گفت: دیشب خوابی دیده‌ام که می‌خواهم برایت نقل کنم. در خواب دیدم که گویا حضرت عباس علیه‌السلام شفای پسر تو را از خدا خواست، ملکی از جانب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام آمد و به او عرض کرد: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: درباره شفای این جوان وساطت نکن؛ زیرا که عمر وی به پایان رسیده و روزگار او تمام شده است.

حضرت عباس علیه‌السلام فرمود: از طرف من به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام برسان و بگو برای شفای او من تو را نزد خدا شفیع قرار می‌دهم و از خدا می‌خواهم که وی را شفاعت فرماید.

آن فرشته برگشت و همان پیام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حضرت عباس علیه‌السلام آورد تا سه مرتبه و حضرت همان پاسخ را داد.

در مرتبه چهارم که آن فرشته پیام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رساند، قمر بنی هاشم علیه‌السلام با حالت دگرگون (به خدمت پیامبر آمده و) عرض کرد: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! مگر این‌گونه نیست که خداوند مرا باب الحوائج نامید و مردم این را می‌دانند و به من متوسل می‌شوند و شفا می‌خواهند اگر من باب الحوائج نیستم (و بناست این جوان شفا نیابد)، پس این نام از من برداشته شود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبسمی کرد و فرمود: برگرد خدا چشم تو را روشن کرد و تو باب الحوائجی، برای هر که می‌خواهی شفاعت کن و خداوند، این جوان بیمار را به برکت تو شفا داد.[1]

تذکر: در این واقعه اگر مستقیما از خود پیامبر شفای بیمار خواسته می‌شد، قبول نمی‌کردند، اما چون از قمر بنی هاشم که مقامشان از پیامبر پائین‌تر است خواسته شده خداوند عطا فرموده است.

سیزدهم: تضرع و گریه

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: اگر از امری که رخ داده، می‌ترسی و یا حاجتی داری اول از خداوند شروع نما، پس او را تمجید و مدح و ثنا کن همان‌گونه که سزاوار است و بر پیامبر و آلش علیهم‌السلام صلوات بفرست و خود را ولو به اندازه سر مگس، به گریه وادار (ولو ذره‌ای هم که باشد، اشک بریز)، همانا پدرم می‌فرمود: حقیقتا که نزدیک‌ترین حالت و زمان بنده به پروردگار وقتی است که در حال سجده گریان باشد.[2]

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۳۱۸.
۲. عدة الداعی/۱۷۳.

أ: ... و تأثیر بکاء در این میان به جایی می‌رسد که در عمل أمّ داود و نیز در قنوت وتر آمده است: «فان ذلک علامة الاجابة».[1] «گریه و اشک، نشانهِ مستجاب شدن (دعا) است».

و در اذن دخول ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز وارد شده است: «فهو علامة الاذن».[2] «گریه و اشک، علامت اذن (دخول و قبولی) است».[3]

ب: جهت دعا این امور لازم است:

۱ـ ثنا و تعظیم و تمجید ساحت مقدس حضرت حق ـ تبارک و تعالی ـ

۲ـ اقرار به گناهان و اظهار ندامت از آن، که تقریبا به منزله توبه یا ملازم آن است.

۳ـ صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام که وسیله و واسطه فیض هستند.

۴ـ بکاء و گریه، و اگر نشد تباکی، ولو خیلی مختصر.

و بعد از این‌ها درخواست حاجت که در این صورت، برآورده شدن حاجت برو و برگرد ندارد.

البته اگر این مطالب (یعنی ثنا و تعظیم و تمجید، اقرار به گناهان، صلوات، و بکاء و تباکی) در سجده باشد، مناسب‌تر است.[4]

شاهد

آیة الله محمدعلی اراکی: آقای سید علی هاشمی بجنوردی که از شاگردان خوش فهم من بود و من از او خوشم می‌آمد مدت مدیدی او را ندیده و از او هم اطلاعی نداشتم تا اینکه کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری با او برخورد کردم. پس از احوال‌پرسی ایشان قضیه‌ای را نقل کرد و گفت: چندی پیش یکی از چشمانم عیبی پیدا کرد و دکتر تشخیص داد غده‌ای در مغز من به وجود آمده که می‌باید کاسه سر برداشته شود.

من از جریان خیلی بی تاب شدم بعضی از دوستان گفتند: ذکر یونسیه با شرائط مخصوصی که دارد در برآوردن حوائج خیلی موثر است. من به آن ذکر مداومت کردم تا اینکه یک روز پای کرسی خوابیده بودم در عالم خواب قافله‌ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می‌روند و در جلوی آن‌ها امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سوار بر اسب است. وقتی که به من رسیدند پیش خود گفتم: حالا به من توجه می‌کنند، ولی توجه نفرمودند و رد شدند.

من شروع کردم به ناله و زاری و اظهار تأثر از این‌که اما به من توجه نکردند.

ناگهان دیدم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برگشتند و انگشت مبارکشان را بر چشم من نهادند.

---

۱. مصباح المتهجد/۸۱۲.

۲. بلد الامین/۲۷۶.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۴۴.

٤. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۳۴۳.

از خواب بیدار شدم، متوجه شدم چشمم عیب و علتی ندارد. بعد از آن به دکتر مراجعه کردم. پس از عکس و معاینه گفتند: اثری از غده هم در سر وجود ندارد.[۱]

چهاردهم: انگشتر عقیق و فیروزه

روایت

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله: خدای سبحان فرمود: به درستی که شرم دارم از بنده‌ای که دستش را که در آن انگشتری فیروزه است، بلند کند، و من آن را خالی و بی‌بهره برگردانم.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: هیچ دستی در نزد خداوند، محبوب‌تر از دستی که در آن عقیق است، به سوی او بلند نشده است.[۳]

۳ـ حدیث: همانا دست بنده‌ای که بر آن عقیق باشد، رد نمی‌شود.[٤]

پانزدهم: راضی بودن به خواست الهی

سخن حجج الله

۱ـ حسن بن علی المجتبی علیه السلام: من ضامنم برای کسی که در دلش (چیزی) جز رضای خداوند خطور نکند که به درگاه خداوند دعا نماید و مستجاب شود.[۵]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: دل‌های خود را بررسی کنید، پس اگر (دیدید که) خداوند آن‌ها را از وارد شدن سخط و نارضایتی نسبت به کارهایش (کارهای خداوند) پاک نموده است، پس هر چه خواستید از او بطلبید (که دعایتان مستجاب است).[٦]

شانزدهم: زمان دعا

سخن اولیاء الله

علامه حسن حسن‌زاده آملی: شکی نیست که مناسبات زمانیّه از اتمّ مناسبات است چنان‌که نفْسِ بودن و حضور در ماه مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه و آماده، اثر تکوینی دارد.[۷]

اولا: یک ششم از اول نیمه شب

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۲۹.
۲. بحار الأنوار ج۹۰/۳۲۱.
۳. جامع الأخبار/۱۳۴.
٤. دعوات/۳۳.
۵. کافی ج۲/۶۲.
٦. امالی مفید/۵۴.
۷. رساله نور علی نور/۵۷.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهالسلام: همانا در شب، ساعتی است که هیچ بنده مؤمنی که در آن نماز خوانده و دعا می‌کند آن را درک نمی‌کند مگر اینکه دعایش مستجاب است.

(راوی پرسید: خدا توفیقت دهد، کدام ساعت شب است؟

فرمود:) هنگامی‌که نصف شب گذشت و یک ششم اول از اول نصف شب شد.[۱]

ثانیا: یک سوم آخر شب (سحر)

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ... همانا خداوند تبارک و تعالی فرشته‌ای را در دو سوم آخر هر شب، و اول شب جمعه به آسمان دنیا می‌فرستد و به او امر می‌کند که ندا کند: آیا درخواست کننده‌ای هست که خواسته‌اش را به او بدهم؟ ... .[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: بهترین وقتی که در آن به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا نمودید، سحرها است.[۳]

سخن اولیاء الله

شیخ رجب‌علی خیاط: در بیداری سحر و ثلث آخر شب آثار عجیبی است. هر چیزی را که از خدا بخواهی از گدایی سحرها می‌توان حاصل نمود. از گدایی سحرها کوتاهی نکنید که هر چه هست در آن است.[٤]

ثالثا: بین الطلوعین (مابین طلوع فجر تا طلوع آفتاب)

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر علیهالسلام: خداوند عزّ و جلّ از میان بندگانش آن کسی را که زیاد دعا می‌کند، دوست دارد، پس مواظب دعا در وقت سحر تا هنگام طلوع آفتاب باشید که این ساعات، زمانی‌است که در آن درهای آسمان باز شده و روزیّ‌ها تقسیم گشته و حاجت‌های بزرگ در آن روا می‌گردد.[۵]

رابعا: وقت زوال خورشید (اذان ظهر)

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهالسلام: وقتی که خورشید زوال یافته و ظهر شرعی گردد، درهای آسمان و بهشت باز شده و حاجت‌های بزرگ روا می‌گردد.[۱]

---

۱. عدة الداعی/۴۷.

۲. عدة الداعی/۴۸.

۳. کافی ج۲/۴۷۷.

٤. کیمیای محبت/۱۹۷.

۵. عدة الداعی/۵۵.

خامسا: روز چهارشنبه میان نماز ظهر و عصر

شاهد

جابر بن عبد الله انصاری: (در جنگ خندق) پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله در روز دوشنبه و سه‌شنبه بر علیه احزاب (کفار) دعا فرمودند و در روز چهارشنبه میان نماز ظهر و عصر مستجاب گردید و گل شادی در چهره ایشان روئید. من هم هیچ‌گاه مشکلی برایم رخ نداد و در آن وقت دعا نکردم مگر اینکه اجابت دعایم را دانستم.[۲]

سادسا: شب جمعه

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقرعلیه‌السلام: خداوند تعالی هر شب جمعه از بالای عرش از اول شب تا آخر شب ندا می کند: آیا بنده مؤمنی نیست که برای دینش و یا دنیایش تا قبل از صبح (طلوع فجر) دعا کند و من جوابش بدهم؟[۳]

سابعا: روز جمعه

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: ... و در روز جمعه زیاد به درگاه خداوند سبحان تضرع و دعا و درخواست رحمت و غفران نمائید، زیرا خداوند متعال در این روز دعای هر مؤمنی را مستجاب می‌فرماید.[٤]

۲ـ محمد بن علی الباقرعلیه‌السلام: در روز جمعه از اول زوال خورشید (ظهر شرعی) تا ساعتی را باید مواظبت نمود، چرا که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: در این زمان بنده‌ای از خدای تعالی چیزی نمی‌خواهد مگر اینکه به او اعطا می‌کند.[۵]

۳ـ جعفر بن محمد الصادقعلیه‌السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: در کدام ساعت روز جمعه دعا مستجاب می‌شود): در فاصله بین فارغ شدن امام جمعه از خطبه‌های نماز جمعه تا زمانی که مردم صف‌های نماز جمعه را (برای نماز) منظم می‌کنند، و ساعت دیگر، آخر روز جمعه تا هنگام غروب خورشید.[٦]

۴ـ أبو سعید خدری: فاطمهسلام‌الله‌علیها فرمود: «از پیامبر شنیدم که در روز جمعه ساعتی است که مسلمانی مواظب آن ساعت نبوده (و) از خداوند عزّ و جلّ خیری نمی‌طلبد مگر اینکه آن خیر را به او می‌دهد. پس گفتم: ای رسول‌خدا! آن کدام ساعت است؟ فرمود: هنگامی‌که نصف قرص خورشید به جهت غروب، پائین

---

۱. عدة الداعی/۵۴.

۲. المجتنی/۲.

۳. عدة الداعی/۴۵.

٤. دعوات/۳۶.

۵. عدة الداعی/۴۷.

٦. جمال الأسبوع/۴۰۷.

رفته (و پنهان شود)» و فاطمه‌سلام‌الله‌علیها به غلامش می‌فرمود: پشت بام برو و هر وقت دیدی که نصف قرص خورشید به جهت غروب پنهان شده، خبرم کن تا دعا نمایم.[۱]

ثامنا: بعد از نماز

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: هر کس که نماز واجبی را ادا کند در نزد خداوند دعای مستجابی دارد.[۲]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: حقیقتا که خدای عزّ و جلّ از بنده‌اش هنگامی‌که نماز را به جماعت بخواند و سپس حاجتی بخواهد، حیاء می‌کند که برگردد مگر اینکه حاجتش را روا کند.[۳]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیه‌السلام: همانا خداوند نماز را در محبوب‌ترین زمان‌ها در نزدش، بر شما واجب کرده است، پس خواسته‌هایتان را بعد از نمازهای واجب از او بخواهید.[٤]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیه‌السلام: همانا برتری و فضیلت دعای بعد از نماز واجب نسبت به دعای بعد از نماز مستحب، مثل فضیلت و برتری نماز واجب بر نماز مستحب است.[٥]

شاهد

هرگاه مسأله‌ای بر أبو علی سینا دشوار می‌شد، وضو گرفته و به مسجد جامع می‌رفت و نماز می‌گزارد و از خداوند می‌خواست که آن را برایش آسان نموده و آن در بسته را به رویش بگشاید.[٦]

نکته: البته بعد از نمازهای مستحب نیز امید استجابت دعا است.

تاسعا: بعد از قرائت قرآن

سخن حجج الله

۱ـ حسن بن علی المجتبی‌علیه‌السلام: هر کس قرآن بخواند دعای مستجابی دارد (که بالأخره) زود یا دیر برآورده می‌شود.[۷]

---

۱. دلائل الإمامة/۴.

۲. عیون أخبار الرضاعلیه‌السلام ج۲۸/۲.

۳. مجموعة ورام ج۴/۱.

٤. عدة الداعی/۶۷.

٥. کافی ج۳۴۱/۳.

٦. شذرات الذهب ج۱۳۳/۵.

۷. دعوات/۲۴.

۲ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام: هرگاه از چیزی ترسیدی، ۱۰۰ آیه از هر جای قرآن خواستی بخوان (و) سپس سه مرتبه بگو: «قُلِ اللَّهُمَّ ادْفِعْ عَنِّی الْبَلَاءِ» «بار إلها! این بلا را از من دور فرما»، که خداوند متعال تو را در امان می‌دارد.[۱]

عاشرا: به هنگام ریزان بودن رحمت خداوند

گاهی اوقات رحمت و فضل خداوند نسبت به اوقات و زمان‌های دیگر بیشتر شده و زمینه برخورداری از آن مهیاتر است، لذا در چنین زمانی می‌توان با دعا این فضل و رحمت‌ها را به سوی خویش جلب نمود.

شاهد

سید محمدحسن قاضی (فرزند میرزا علی آقا قاضی): از ایشان (میرزا علی آقا قاضی) نقل شده است که امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، سه حاجت کسی را که برای نخستین بار ایشان را زیارت می کند برآورده می‌سازند و مرحوم قاضی این نکته را به کسانی که سفر آنان، نخستین زیارت ایشان محسوب می‌شد، تذکر می‌دادند.

من یک بار از خدمت ایشان سؤال نمودم: آیا خود حضرت‌عالی در اولین بار مشرّف شدن به زیارت امام رضا علیه السلام تفضّلی از آن بزرگوار مشاهده نموده‌اید یا نه؟

مرحوم والد با حالت خاص، انگشتش را به نوک بینی من زد و مطالب پرمعنای عرفانی‌ای را بیان نمود و بعد از سکوت و تفکر فرمود: من زمانی که به قصد زیارت حضرت ثامن‌الائمه، امام رضا علیه السلام مشرّف شدم، مبتلا به بیماری نقرس بودم، به طوری که راه رفتن برای من خیلی مشکل شده بود و با تکیه به عصا می‌توانستم راه بروم و این بیماری به مدت ده سال امان راه رفتن را از من گرفته بود و نزدیک بود که زمین‌گیر شوم.

هنگام ورود به این شهر مقدس، جهت استحمام و تعویض ضماد پا، به حمام رفتم.

هنگام ضماد کشیدن به پاها متوجه چیز سیاهی مانند زغال در دور جراحت شدم و این، همان چیزی بود که عامل اصلی درد پاها بود و جدایی آن باعث بهبودی می‌شد؛ پس پاهایم را تکان دادم و ملاحظه کردم که درد در پاهای من به هیچ وجه نیست و پاهایم سالم هستند و احتیاج نیست که با عصا راه بروم. خیلی خوشحال شدم و این را از توجه و کرامات امام رضا علیه السلام دانستم.[۲]

احد عشر: در سفر

سخن حجج الله

---

۱. المصباح /۲۴۶.

۲. دریای عرفان/ آموزگار توحید.

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: سه دعا مستجاب است (و) شکی در اجابتشان نیست: دعای مظلوم و دعای مسافر و دعای پدر برای فرزندش.[۱]

ثانی عشر: شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان

شاهد

عبد الله بن بطوطه یکی از علماء اهل سنّت در سفرنامه خود که به رِحلَة ابن بطوطه معروف و مشهور است، در بیان ورود خود از مکه به نجف اشرف چنین می‌نویسد: اهل نجف اشرف رافضی (شیعه) هستند و برای روضه مبارکه علی علیه‌السلام کراماتی قائلند، از جمله این‌که در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب در نجف به لَیْلَة المَحیاء معروف است و از عراقین و خراسان و بلاد فارس و سرزمین روم، مریض‌های درمانده و بی‌معالجه و گَرها و مفلوجین را به این‌جا می‌آورند و قریب به سی یا چهل نفر در این‌جا جمع می‌شوند و بعد از عشاء این مبتلایان را کنار ضریح مقدّس آورده و مردم هم جمع می‌شوند و شب را تا صبح در انتظار بهبودی و شفا به سر می‌برند.

تماشاچیان بعضی‌ها نماز می‌خوانند و بعضی‌ها تلاوت قرآن می‌کنند و بعضی‌ها به تماشای روضه مبارکه صحن و حرم و بارگاه مشغول می‌شوند. تا اینکه نصف یا دو ثلث از شب می‌گذرد. بعد مشاهده می‌شود که این زمین‌گیران که حرکت نمی‌کردند بر می‌خیزند در حالی که صحیح و سالم و تندرست می‌باشند و علتی در آن‌ها وجود ندارد و صدای لااله الا اللّه، محمد رسول الله، علی ولی اللّه و صلواتشان بلند می‌شود و این امری است که مشهور و مستفیض است و من آن شب را در آن‌جا درک نکردم، ولی این را از مردم موثق که به آنان اعتماد داشتم، شنیدم و خودم هم در مدرسه‌ای که مهمان‌خانه آن حضرت است، سه نفر زمین گیر را دیدم که قادر بر حرکت نبودند.

یکی از آن‌ها اهل روم و دیگری از اصفهان و سومی از خراسان بودند. از آن‌ها پرسیدم که: چگونه است که شما خوب نشده‌اید و این‌جا مانده‌اید؟

گفتند: ما شب بیست و هفتم نرسیدیم و همین‌جا مانده‌ایم تا شب بیست و هفتم سال آینده که شفا بگیریم و روانه خانه و کاشانه خود گردیم.[۲]

ثالث عشر: روز عرفه

شاهد

امام سجاد علیه‌السلام در روز عرفه شنید که گدائی از مردم درخواست (کمک) می‌کند. فرمود: وای بر تو! آیا امروز از غیر خداوند (چیزی) می‌خواهی، بی‌تردید در چنین روزی برای جنین درون شکم زنان آبستن امید است تا سعادتمند شود.[۱]

---

۱. جعفریات/۱۸۷.

۲. کرامات العلویه علیه‌السلام/۱۵۵.

رابع عشر: شب عید قربان

شاهد

حسین بن علی الشهید علیهما السلام: با پدر خود علی بن أبی طالب علیه السلام در شبی تاریک مشغول طواف کعبه معظّمه بودم و هیچ کس در طواف نبود و زوّار خوابیده بودند و همه چشم‌ها در خواب بود که ناگاه آواز ناله شخصی را شنیدیم که به خانه کعبه پناه آورده (و) طلب فریادرسی می‌نمود و با صدای بسیار حزینی از دل پردرد می‌نالید و زاری می‌نمود و این شعر را می‌خواند:

ای کسی که دعای بی‌چارگان را در شب تاریک بر می‌آورد! * ای برطرف کننده آزار و بلاها و بیماری‌ها!

به تحقیق بندگان وارد شده بر تو در دور کعبه خوابیدند و بیدار شدند* می‌خوانند تو را و حال آنکه چشم تو ای قیّوم به خواب نرفته است.

خدایا! ببخش به من به کرم خود، زیادی عفو و گذشتِ از گناهم را * ای کسی که خلق در حرم به او اشاره نمودند.

اگر گنه‌کاری با عفو و گذشت تو برخورد نکند * پس چه کسی با نعمت‌ها بر گنه‌کاران کرم می‌کند؟

پس پدرم به من فرمودند: یا أبا عبد الله! آیا آواز ناله این شخص را شنیدی که از گناه خود می‌نالد و از پروردگار خود طلب فریادرسی می‌نماید؟

گفتم: بله شنیدم.

فرمود: نگاه کن و به دنبال آن شخص بگرد، شاید او را ببینی.

من در آن شب تاریک (می)گشتم و در میان خوابیده‌ها او را می‌جستم، پس چون به میان رکن عراقی و مقام ابراهیم علیه السلام رسیدم، شخصی را دیدم که به نماز ایستاده است.

گفتم: سلام بر تو ای بنده خدا که به گناه خود اقرار داری و به خدای خود پناه آورده‌ای و آمرزش گناهان خود (را) از خدای تعالی می‌طلبی! به نزد پسر عموی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیا که تو را می‌طلبد.

پس در سجود شتاب نمود و تشهّد و سلام داد و چیزی نگفت و اشاره نمود که جلو بیفت.

بنا بر این من پیش افتادم و آن شخص در عقب من آمد تا آنکه به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدیم.

من گفتم: این، آن شخصی است که ناله می‌کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند، دیدند که آن شخص، جوانی بسیار خوش روی است که لباس‌های بسیار پاکیزه پوشیده بود.

فرمودند: ای جوان! تو از کدام قبیله‌ای؟

گفت: از بعضی از اعراب.

فرمودند: حالت چگونه است و چرا گریه و زاری می‌نمودی؟

---

۱. من لا یحضره الفقیه ج۲/۲۱۱.

آن جوان گفت: چگونه خواهد بود حال کسی که عاق پدر خود گشته و با او بی‌ادبی نموده و به تنگی و انواع بلاها و اقسام مصیبت‌ها گرفتار شده باشد؟! حسرت و ناامیدی او را فرو گرفته باشد و دعایش مستجاب نگردد؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: چرا حال تو چنین شد؟

آن جوان گفت: همانا من در میان قبیله خود پیوسته به لهو و لعب، مشهور بودم و دائما به نافرمانی و طرب مشغول بودم و همیشه در ماه رجب و شعبان مرتکب نامشروع و عصیان می‌شدم و هیچ ملاحظه ننموده و پروائی از خدا نداشتم و پدری بسیار مهربان داشتم که مرا از افتادن در مصیبت‌های دنیوی منع می‌نمود و از عقوبت و عذاب آتش اخروی می‌ترساند و می‌گفت: چقدر روشنایی و تاریکی‌ها، و روزها و شب‌ها، و ماه‌ها و سال‌ها، و فرشتگان بزرگ از دست تو بنالند؟! و هرگاه پدرم در نصیحت اصرار می‌نمود و در موعظه من مبالغه می‌کرد او را منع و آزار می‌نمودم و بر او حمله می‌کردم و او را می‌زدم. پس روزی از او طلائی را که از من پنهان نموده بود، طلب کردم (اما) چون آن را مضایقه نمود، من خود رفتم که آن را برداشته و در مصارفی که همیشه به آن مشغول بودم، مصرف کنم، پس چون خواست مرا منع نموده و نگذارد که آن را بردارم، پدر خود را زدم و دست او را پیچاندم و آن زر را از دست او بیرون آورده و رفتم.

وقتی‌که پدرم خواست به دنبالم بیاید، دست‌های خود را بر زانو گذارد که از جای برخیزد (اما) از شدت آزار و دردی که به او رسانده بودم، نتوانست از جای خود حرکت نماید، بنا بر این این شعرها را خواند:

جاری شد خویشی (یعنی پدر و فرزندی) میان من و میان هم‌خانه من * به طور مساوی بدون کم و زیاد هم‌چنان‌که طلب کننده باران طلب فرود آمدن باران می‌کند.

و پروریدم او را تا آنکه قوی هیکل گردید مثل شتر بزرگ* به نحوی که هرگاه می‌ایستاد دوش او مساوی با کوهان شتر بود.

و بلاشک من بودم که در زمان کودکی او به او خوردنی می‌دادم * هرگاه گرسنه می‌شد از خوردنی‌ها پاکیزه‌تر و نیکوتر آن را.

پس چون به کمال رسید در اوّل جوانی خود * و قامت او مثل نیزه ردینی گردید.

بر من ستم نمود و مال مرا ربود هم‌چنین و دست مرا پیچانْد * خدا دست او را بپیچانَد که او غالب بر اوست.

پس پدرم به خدا سوگند یاد نمود که به سوی خانه خدا رود و شکایت مرا بنماید و بر من نفرین کند.

بنا بر این چند روز روزه گرفت و چندین رکعت نماز گذارد و نفرین نمود و بر شتر خود سوار شد و بیرون رفت و بیابان‌ها و رودخانه‌ها را طی کرد و بر کوه‌ها بالا رفت و پایین آمد تا آنکه در روز حج اکبر به مکه معظّمه رسید. پس، از شتر خود پایین آمده (و) متوجّه خانه خدا گردید و طواف خانه نمود و سعی صفا و مروه کرد و بعد از آن به مسجدالحرام آمده (و) به پرده‌های خانه کعبه چسبید و خود را به آن آویخت و به (درگاه) خدای تعالی زاری نمود و نفرین کرد و این اشعار را خواند:

ای کسی که حاجیان با مشقّت به سوی او آمدند! * سوار بر بالای شتران از بلاد دور در نهایت دوری.

به درستی که من به سوی تو آمده‌ام ای کسی که کسی را ناامید نمی‌کند! * که بخواند او را در حالی که زاری نماید به خدای یکتای مقصود در حاجت‌ها.

این منازلی است که پسر من نمی‌ترسد از عاق شدن من* پس بستان حقّ مرا ای درست کننده شکست‌ها از فرزند من!

تا آنکه شَل سازی به تغییر از جانب تو یک طرف بدن او را * ای کسی که که منزّه است! زائیده نشده و نزائیده است.

آن جوان گفت: به حقّ آن کسی که آسمان را بلند کرده و آب روان را جاری نموده است که هنوز دعای پدرم تمام نشده بود که بر من این بلائی را که می‌بینی، نازل شد.

(سپس) جوان لباس خود را بالا برد و پهلوی خود را ظاهر ساخت. آن حضرت دید که یک طرف بدن آن جوان شل شده است.

آن جوان گفت: سه سال بود که از پدرم التماس می‌نمودم که در همان‌جائی که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند و او قبول نمی‌کرد تا آنکه امسال بر من ترّحم کرد و التماس مرا قبول نمود. برای او شتری جوان، خوش‌رفتار (و) نرم‌روی را مهیّا نمودم و او را بر آن سوار کردم و از شهر بیرون آمدیم به امید آنکه از این بلا نجات یابم، تا آنکه در وسط شب به محل اراک و حطمه رسیدیم. پس ناگاه از آن موضع مرغی پرید و شتری که پدرم بر آن سوار بود، رم کرده و او را در درّه سنگلاخی در میان دو سنگ انداخت.

(وقتی‌که به او رسیدم، او را مرده یافتم)، پس او را در همان محل دفن نمودم و از این (مصیبت)، بزرگ‌تر اینکه من جز (کسی) که گرفتار دعای پدرش شده است را نمی‌شناسم (من هنوز گرفتار نفرین پدرم هستم).

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمودند: «فریادرسی (و نجات) پیش تو آمد. به تو دعائی می‌آموزم که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به من تعلیم نموده و در آن اسم اکبر، اعظم، عزیز (و) اکرم خداوند است که به وسیله آن، دعای دعا کننده را مستجاب می‌فرماید و آن‌چه را که از خدا بخواهد، به او می‌بخشد و همّ او را برطرف می‌کند و بلا و گرفتاری را مرتفع می‌سازد و غمّ و بیماری را می‌زداید و شکستگی (و نقصان) را جبران می‌سازد و به سبب آن، فقیر را بی‌نیاز می‌نماید و قرض را ادا می‌فرماید و چشم زخم را برمی‌گرداند و گناهان را می‌آمرزد و عیب‌ها را می‌پوشاند و به وسیله آن هر کس را که از شیطان سرکش و جبّار ظالم بترسد، در امان می‌دارد و اگر این دعا را هر بنده فرمان‌برداری بر کوه بخواند بلاشک آن کوه از جای خود زایل می‌شود و اگر این را بر مرده‌ای بخواند یقیناً خدای تعالی او را پس از آنکه مرده است، زنده می‌گرداند و اگر این دعا را بر آب بخواند حقیقتاً که بر روی آن راه می‌رود به شرط آنکه دچار عُجب نشود.

بنا بر این ای جوان! از (معصیت) خداوند بپرهیز، به درستی که بر حال تو رحمم آمد و باید خدای تعالی نیّت خالص و اعتقاد درست تو را بداند و این دعا را در طلب معصیت نخوانی و این دعا را مگر به کسی که می‌شناسی و به دین او اعتماد داشته باشی، تعلیم نکنی. بی‌شک اگر نیّت خود را خالص نمائی، خدای تعالی حاجت تو را برمی‌آورد و در خواب پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را خواهی دید که تو را به بهشت و به برآمدن حاجتت بشارت می‌دهد».

خوشحالی من به خاطر مطّلع شدن از فایدهِ این دعا بیشتر از خوشحالی آن جوان (برای رسیدن) به عافیت و (برطرف شدن) گرفتاریش بود، زیرا هرگز این دعا را از پدرم نشنیده بودم و با آن آشنائی‌ای نداشتم.

بعد از آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاور و هر چه را که می‌گویم، بنویس و من (نیز) انجام دادم.

و آن دعا این است: «اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا حَیُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ یَا مَنْ لَا یَعْلَمُ مَا هُوَ وَ لَا أَیْنَ هُوَ وَ لَا حَیْثُ هُوَ وَ لَا کَیْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ یَا ذَا الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ یَا ذَا الْعِزَّةِ وَ الْجَبَرُوتِ یَا مَلِکُ یَا قُدُّوسُ یَا سَلَامُ یَا مُؤْمِنُ یَا مُهَیْمِنُ یَا عَزِیزُ یَا جَبَّارُ یَا مُتَکَبِّرُ یَا خَالِقُ یَا بَارِئُ یَا مُصَوِّرُ یَا مُفِیدُ یَا وَدُودُ [یَا مُدَبِّرُ یَا شَدِیدُ یَا مُبْدِئُ یَا مُعِیدُ یَا مُبِیدُ] یَا بَعِیدُ یَا قَرِیبُ یَا مُجِیبُ یَا رَقِیبُ یَا حَسِیبُ یَا بَدِیعُ یَا رَفِیعُ یَا مَنِیعُ یَا سَمِیعُ یَا عَلِیمُ یَا حَکِیمُ یَا کَرِیمُ یَا مَحْمُودُ یَا مَعْبُودُ یَا قَدِیمُ یَا عَلِیُّ یَا عَظِیمُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا دَیَّانُ یَا مُسْتَعَانُ یَا جَلِیلُ یَا جَمِیلُ یَا وَکِیلُ یَا کَفِیلُ یَا مُقِیلُ یَا مُنِیلُ یَا نَبِیلُ یَا دَلِیلُ یَا هَادِی یَا بَادِی یَا أَوَّلُ یَا آخِرُ یَا ظَاهِرُ یَا بَاطِنُ یَا قَائِمُ یَا دَائِمُ یَا عَالِمُ یَا حَاکِمُ یَا قَاضِی یَا عَادِلُ یَا فَاضِلُ یَا وَاصِلُ یَا طَاهِرُ یَا مُطَهِّرُ یَا قَادِرُ یَا مُقْتَدِرُ یَا کَبِیرُ یَا مُتَکَبِّرُ یَا وَاحِدُ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ لَا کَانَ مَعَهُ وَزِیرٌ وَ لَا اتَّخَذَ مَعَهُ مُشِیراً وَ لَا احْتَاجَ إِلَی ظَهِیرٍ وَ لَا کَانَ مَعَهُ إِلَهٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَتَعَالَیْتَ عَمَّا یَقُولُ الْجَاحِدُونَ [الظَّالِمُونَ] عُلُوّاً کَبِیراً یَا عَلِیُّ یَا عَالِمُ یَا شَامِخُ یَا بَاذِخُ یَا فَتَّاحُ [یَا نَفَّاحُ] یَا مُرْتَاحُ یَا مُفَرِّجُ یَا نَاصِرُ یَا مُنْتَصِرُ یَا مُهْلِکُ [مُدْرِکُ] یَا مُنْتَقِمُ یَا بَاعِثُ یَا وَارِثُ یَا أَوَّلُ یَا طَالِبُ یَا غَالِبُ یَا مَنْ لَا یَفُوتُهُ هَارِبٌ یَا تَوَّابُ یَا أَوَّابُ یَا وَهَّابُ یَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ یَا مُفَتِّحَ الْأَبْوَابِ یَا مَنْ حَیْثُ مَا دُعِیَ أَجَابَ یَا طَهُورُ یَا شَکُورُ یَا عَفُوُّ یَا غَفُورُ یَا نُورَ النُّورِ یَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ یَا لَطِیفُ یَا خَبِیرُ یَا مُتَجَبِّرُ یَا مُنِیرُ یَا بَصِیرُ یَا ظَهِیرُ یَا کَبِیرُ یَا وَتْرُ یَا فَرْدُ یَا صَمَدُ [یَا أَبَدُ] یَا سَنَدُ یَا کَافِی [یَا شَافِی یَا وَافِی یَا مُعَافِی] یَا مُحْسِنُ یَا مُجْمِلُ یَا مُعَافِی یَا مُنْعِمُ یَا مُتَفَضِّلُ یَا مُتَکَرِّمُ یَا مُتَفَرِّدُ یَا مَنْ عَلَا فَقَهَرَ یَا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ یَا مَنْ بَطَنَ فَخَبَرَ یَا مَنْ عُبِدَ فَشَکَرَ یَا مَنْ عُصِی فَغَفَرَ وَ سَتَرَ یَا مَنْ لَا تَحْوِیهِ الْفِکَرُ وَ لَا یُدْرِکُهُ بَصَرٌ وَ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ أَثَرٌ یَا رَازِقَ الْبَشَرِ وَ یَا مُقَدِّرَ کُلِّ قَدَرٍ یَا عَالِیَ الْمَکَانِ یَا شَدِیدَ الْأَرْکَانِ یَا مُبَدِّلَ الزَّمَانِ یَا قَابِلَ الْقُرْبَانِ یَا ذَا الْمَنِّ وَ الْإِحْسَانِ یَا ذَا الْعِزِّ وَ السُّلْطَانِ یَا رَحِیمُ یَا رَحْمَانُ یَا عَظِیمَ الشَّأْنِ یَا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ یَا مَنْ لَا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ یَا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ یَا مُجِیبَ الدَّعَوَاتِ یَا مُنْجِحَ الطَّلِبَاتِ یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ یَا مُنْزِلَ الْبَرَکَاتِ یَا رَاحِمَ الْعَبَرَاتِ یَا مُقِیلَ الْعَثَرَاتِ یَا کَاشِفَ الْکُرُبَاتِ یَا وَلِیَّ الْحَسَنَاتِ یَا رَفِیعَ الدَّرَجَاتِ یَا مُعْطِیَ الْمَسْأَلَاتِ یَا مُحْیِیَ الْأَمْوَاتِ یَا مُطَّلِعُ عَلَی النِّیَّاتِ یَا رَادَّ مَا قَدْ فَاتَ یَا مَنْ لَا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ الْأَصْوَاتُ یَا مَنْ لَا تَضْجُرُهُ الْمَسْأَلَاتُ وَ لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ یَا نُورَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ یَا سَابِغَ النِّعَمِ یَا دَافِعَ النِّقَمِ یَا بَارِئَ النَّسَمِ یَا جَامِعَ الْأُمَمِ یَا شَافِیَ السَّقَمِ یَا خَالِقَ النُّورِ وَ الظُّلَمِ یَا ذَا الْجُودِ وَ الْکَرَمِ یَا مَنْ لَا یَطَأُ عَرْشَهُ قَدَمٌ یَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِینَ یَا أَکْرَمَ الْأَکْرَمِینَ یَا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ یَا أَبْصَرَ النَّاظِرِینَ یَا جَارَ الْمُسْتَجِیرِینَ یَا أَمَانَ الْخَائِفِینَ یَا ظَهْرَ اللَّاجِینَ یَا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ یَا غَایَةَ الطَّالِبِینَ یَا صَاحِبَ کُلِّ غَرِیبٍ یَا مُونِسَ کُلِّ وَحِیدٍ یَا مَلْجَأَ کُلِّ طَرِیدٍ یَا مَأْوَی کُلِّ شَرِیدٍ یَا حَافِظَ کُلِّ ضَالَّةٍ یَا رَاحِمَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْکَسِیرِ یَا فَکَّاکَ کُلِّ أَسِیرٍ یَا مُغْنِیَ الْبَائِسِ الْفَقِیرِ یَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ یَا مَنْ لَهُ التَّدْبِیرُ وَ التَّقْدِیرُ یَا مَنِ الْعَسِیرُ عَلَیْهِ سَهْلٌ یَسِیرٌ یَا مَنْ لَا یَحْتَاجُ إِلَی تَفْسِیرٍ یَا مَنْ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یَا مَنْ هُوَ بِکُلِّ

شَیْءٍ خَبِیرٌ یَا مَنْ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیرٌ یَا مُرْسِلَ الرِّیَاحِ یَا فَالِقَ الْإِصْبَاحِ یَا بَاعِثَ الْأَرْوَاحِ یَا ذَا الْجُودِ وَ السَّمَاحِ یَا مَنْ بِیَدِهِ کُلُّ مِفْتَاحٍ یَا سَامِعَ کُلِّ صَوْتٍ یَا سَابِقَ کُلِّ فَوْتٍ یَا مُحْیِیَ کُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ یَا عُدَّتِی فِی شِدَّتِی یَا حَافِظِی فِی غُرْبَتِی یَا مُونِسِی فِی وَحْدَتِی یَا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی یَا کَنَفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ وَ تُسَلِّمُنِی الْأَقَارِبُ وَ یَخْذُلُنِی کُلُّ صَاحِبٍ یَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ یَا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ یَا ذُخْرَ مَنْ لَا ذُخْرَ لَهُ یَا کَهْفَ مَنْ لَا کَهْفَ لَهُ یَا رُکْنَ مَنْ لَا رُکْنَ لَهُ یَا غِیَاثَ مَنْ لَا غِیَاثَ لَهُ یَا جَارَ مَنْ لَا جَارَ لَهُ یَا جَارِیَ اللَّصِیقَ یَا رُکْنِیَ الْوَثِیقَ یَا إِلَهِی بِالتَّحْقِیقِ یَا رَبَّ الْبَیْتِ الْعَتِیقِ یَا شَفِیقُ یَا رَفِیقُ فُکَّنِی مِنْ حِلَقِ الْمَضِیقِ وَ اصْرِفْ عَنِّی کُلَّ هَمٍّ وَ غَمٍّ وَ ضِیقٍ وَ اکْفِنِی شَرَّ مَا لَا أُطِیقُ وَ أَعِنِّی عَلَی مَا أُطِیقُ یَا رَادَّ یُوسُفَ عَلَی یَعْقُوبَ یَا کَاشِفَ ضُرِّ أَیُّوبَ یَا غَافِرَ ذَنْبِ دَاوُدَ یَا رَافِعَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مِنْ أَیْدِی الْیَهُودِ یَا مُجِیبَ نِدَاءِ یُونُسَ فِی الظُّلُمَاتِ یَا مُصْطَفِیَ مُوسَی بِالْکَلِمَاتِ یَا مَنْ غَفَرَ لِآدَمَ خَطِیئَتَهُ وَ رَفَعَ إِدْرِیسَ بِرَحْمَتِهِ یَا مَنْ نَجَّی نُوحاً مِنَ الْغَرَقِ یَا مَنْ أَهْلَکَ عاداً الْأُولی وَ ثَمُودَ فَما أَبْقی وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغی وَ الْمُؤْتَفِکَةَ أَهْوی یَا مَنْ دَمَّرَ عَلَی قَوْمِ لُوطٍ وَ دَمْدَمَ عَلَی قَوْمِ شُعَیْبٍ یَا مَنِ اتَّخَذَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا یَا مَنِ اتَّخَذَ مُوسَی کَلِیماً وَ اتَّخَذَ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ حَبِیباً یَا مُؤْتِیَ لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ وَ الْوَاهِبَ لِسُلَیْمَانَ مُلْکاً لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ یَا مَنْ نَصَرَ ذَا الْقَرْنَیْنِ عَلَی الْمُلُوکِ الْجَبَابِرَةِ یَا مَنْ أَعْطَی الْخَضِرَ الْحَیَاةَ وَ رَدَّ لِیُوشَعَ بْنِ نُونٍ الشَّمْسَ بَعْدَ غُرُوبِهَا یَا مَنْ رَبَطَ عَلَی قَلْبِ أُمِّ مُوسَی وَ أَحْصَنَ فَرْجَ مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ یَا مَنْ حَصَّنَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا مِنَ الذَّنْبِ وَ سَکَّنَ عَنْ مُوسَی الْغَضَبَ یَا مَنْ بَشَّرَ زَکَرِیَّا بِیَحْیَی یَا مَنْ فَدَی إِسْمَاعِیلَ مِنَ الذَّبْحِ یَا مَنْ قَبِلَ قُرْبَانَ هابِیلَ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَی قَابِیلَ یَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی جَمِیعِ الْمُرْسَلِینَ وَ مَلَائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَ أَهْلِ طَاعَتِکَ وَ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ مَسْأَلَةٍ سَأَلَکَ بِهَا أَحَدٌ مِمَّنْ رَضِیتَ عَنْهُ فَحَتَمْتَ لَهُ عَلَی الْإِجَابَةِ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ بِهِ بِهِ بِهِ بِهِ بِهِ بِهِ بِهِ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ اسْمٍ سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِی شَیْءٍ مِنْ کُتُبِکَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ وَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتَابِکَ وَ بِمَا «لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»[1] وَ أَسْأَلُکَ بِأَسْمَائِکَ الْحُسْنَی الَّتِی بَیَّنْتَهَا فِی کِتَابِکَ فَقُلْتَ «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»[2] وَ قُلْتَ «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»[3] وَ قُلْتَ «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ»[4] وَ قُلْتَ «یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»[5] وَ أَنَا أَسْأَلُکَ یَا إِلَهِی وَ أَطْمَعُ فِی إِجَابَتِی یَا مَوْلَایَ کَمَا وَعَدْتَنِی وَ قَدْ دَعَوْتُکَ کَمَا أَمَرْتَنِی فَافْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا».[6]

---

۱. سوره لقمان/۲۷.

۲. سوره اعراف/۱۸۰.

۳. سوره غافر/۶۰.

٤. سوره بقره/۱۸۶.

۵. سوره زمر/۵۳.

٦. مهج الدعوات/۱۵۱.

«خداوندا! همانا به حرمت نامت از تو درخواست می‌کنم. به نام خدای بخشنده مهربان. ای صاحب بزرگواری و احسان! ای زنده! ای پاینده! ای زنده‌ای که هیچ خدائی جز تو نیست! ای کسی که احدی جز او نمی‌داند که او چیست و کجاست و چه حیثیتی دارد و چگونه است! ای صاحب پادشاهی و مملکت! ای صاحب عزّت و غلبه و بزرگواری! ای پادشاه! ای بسیار پاکیزه از نقص‌ها! ای سالم از همه عیب‌ها! ای امان دهنده! ای حفظ کننده و نگه‌بان! ای غلبه کننده! ای درست کننده (شکستگی‌ها)! ای بزرگوار! ای آفریننده! ای پدید آورنده! ای صورت دهنده! ای نفع بخشنده! ای بسیار مهربان! [ای تدبیر کننده! ای شدید! ای آغاز کننده! ای بازگرداننده! ای نابود کننده!] ای دور و بعید! ای نزدیک (به همه چیز)! ای برآورنده (حاجت‌ها)! ای نگه‌بان! ای حساب‌رس! ای تازه پدید آورنده! ای بلند مرتبه! ای باز دارنده (بلاها)! ای شنوا! ای دانا! ای حکیم! ای ستایش شده! ای عبادت شده! ای همیشه! ای بلند مرتبه! ای بزرگ! ای مهربان! ای بسیار بخشنده! ای بسیار جزا دهنده! ای کسی که از او طلب یاری شده! ای بزرگ‌مرتبه! ای نیکوکار! ای کارگذار! ای ضامن (روزیّ خلایق)! ای آزاد کننده! ای رساننده خیر! ای صاحب شرف! ای راهنما! ای رساننده به راه راست! ای ابتدا کننده به خلق! [ای آفریننده!] ای اوّل (همه چیز)! ای آخر (همهِ اشیاء)! ای (آن‌که آثار او) آشکار (است)! ای (آن‌که ذات او) پنهان (است)! ای مراقب! ای همیشگی! ای دانا! ای حکم کننده! ای فیصل دهنده کارها! ای عادل! ای کرم کننده! ای رساننده (نعمت‌ها)! ای پاک! ای پاک کننده! ای توانا! ای بسیار قدرتمند! ای بزرگ! ای بسیار بزرگوار! ای یکتا! ای بی‌همتا! ای کسی که از همه بی‌نیازی و همه به تو نیازمندند! ای کسی که نزائیده و زائیده نشده و مانند ندارد! و (ای کسی که) همسری ندارد! و با او وزیری نیست! و با خود مُشیری[1] نگرفته است! و به پشتیبانی نیاز ندارد! و با او خدائی نیست! هیچ خدائی جز تو نیست، بنا بر این تو از آن‌چه که کافران [ظالمان] می‌گویند بلندی (و مبرّا)، (آن‌هم) بلندی و علوّی بزرگ. ای بلند مرتبه! ای دانا! ای بسیار بلند مرتبه! ای بسیار گشاینده! [ای بسیار نعمت‌دهنده!] ای بسیار راحتی دهنده! ای نجات دهنده! ای یاری کننده! ای انتقام کشنده! ای هلاک کننده! [ای دریابنده] ای داد ستاننده! ای برانگیزاننده! ای میراث برنده! ای پیش از همه چیز! ای جوینده! ای غلبه کننده! ای کسی که هیچ گریزنده‌ای از او نایاب (و گم) نمی‌شود! ای بسیار آمرزنده! ای بسیار توبه‌پذیر! ای بخشنده عطاها! ای سبب سازنده سبب‌ها! ای گشانیده درها! ای کسی که در هر جایی که خوانده شده، اجابت نموده است! ای بسیار پاک! ای جزا دهنده شکرگزاری! ای عفو کننده معصیت‌ها! ای آمرزنده گناهان! ای روشنی بخش روشنی! ای چاره‌ساز کارها! ای دانای امور باریک! ای آگاه! ای بزرگوار! ای روشن کننده (عالم)! ای بینا! ای پشت و پناه! ای بزرگ! ای بی‌همتا! ای یگانه! ای کسی که از همه بی‌نیاز است و همگان محتاج اویند! [ای بی‌پایان!] ای کارگذار! ای کفایت کننده (امور)! [ای شفا دهنده! ای وفا کننده! ای کسی که (بندگان را از شر یک‌دیگر) در امان می‌دارد!] ای احسان کننده! ای نیکو و زیبا سازنده! ای سلامت دارنده! ای نعمت دهنده! ای فضل بخشنده! ای بسیار کرم کننده! ای یکتا! ای کسی

---

۱. کسی که مقامش بالاتر از وزیر است و با او مشورت می‌شود.

که بلند مرتبه می‌باشد (و) لذا غالب و پیروز شد! ای کسی که مالک می‌باشد (و) لذا توانا شد! ای کسی که مطّلع بر امور پنهانی است (و) برای همین، آزمایش نمود! ای کسی که پرستیده شده (و) به همین خاطر جزا داد! ای کسی که نافرمانی شد و (اما) آمرزید و پوشاند! ای کسی که اندیشه‌ها او را فرا نمی‌گیرد و چشم، او را نمی‌بیند و اثری بر او پوشیده نیست! ای روزیّ دهنده آدمیان! ای اندازه کننده هر اندازه‌ای! ای بلند مکان! ای آنکه صفات او سخت است! ای تغییر دهنده زمان! ای قبول کننده قربانی‌ها! ای صاحب بخشش و نیکی! ای صاحب عزّت و پادشاهی! ای مهربان! ای بخشاینده! ای آنکه شأن او بزرگ است! ای کسی که هر روز در کاری است! ای کسی که کاری او را از مشغول شدن به کارهای دیگر باز نمی‌دارد! ای شنونده آوازها! ای قبول کننده دعاها! ای دهنده مطلب‌ها! ای برآورنده حاجت‌ها! ای فرود آورنده برکت‌ها! ای رحم کننده گریه کننده‌ها! ای درگذرنده از لغزش‌ها! ای برطرف کننده اندوه‌ها! ای صاحب نیکی‌ها! ای بلند کننده مرتبه‌ها! ای عطا کننده درخواست‌ها! ای زنده کننده مردگان! ای آگاه بر قصدها! ای برگرداننده آن‌چه که از دست رفته است! ای کسی که مشتبه نمی‌شود بر او آوازها! ای کسی که سؤال‌ها او را دلگیر نمی‌کند و تاریکی‌ها او را نمی‌پوشاند! ای روشنی بخش زمین و آسمان‌ها! ای آنکه نعمت‌های او کامل است! ای دفع کننده عقوبت‌ها! ای آفریننده بندگان! ای جمع کننده امت‌ها! ای شفا دهنده بیماران! ای آفریننده روشنی و تاریکی‌ها! ای صاحب بخشش و کرم! ای کسی که هیچ پائی بر عرش او نرسیده است! ای بخشنده‌ترین بخشندگان! ای بزرگوارترین بزرگواران! ای شنواترین شنوندگان! و ای بیناترین بینایان! ای پناه دهنده پناه‌جویان! ای امان دهنده خائفین! ای پشت و پناه پناه آورندگان! ای دوست مؤمنان! ای فریادرس فریادرس‌جویان! ای نهایت (آرزوی) طلب کنندگان! ای هم صحبت هر غریبی! ای هم راز هر تنهائی! ای پناه هر رانده شده‌ای! ای آرام‌گاه هر رمیده‌ای! ای نگه‌دارنده هر گم‌شده‌ای! ای رحم کننده پیر بزرگ! ای روزیّ دهنده طفل کوچک! ای درست کننده استخوان شکسته! ای آزاد کننده هر اسیری! ای توان‌گر کننده هر بی‌چاره محتاجی! ای نگه‌دارنده خائف پناه خواه! ای کسی که چاره کردن و اندازه نمودن مال اوست! ای کسی که دشوار بر او آسان است! ای کسی که (در دانستن چیزها) به (توضیح و) بیانی احتیاج ندارد! ای کسی که بر همه چیز تواناست! ای کسی که به هر چیز داناست! ای کسی که به همه چیز بیناست! ای فرستنده بادها! ای شکافنده (شب جهت) بیرون آوردن صبح! ای برانگیزنده روح‌ها! ای صاحب عطا و بخشش! ای کسی که هر کلیدی به دست اوست! ای شنونده هر آوازی! ای پیشی گیرنده هر نایابی! ای زنده کننده هر شخصی پس از مرگ! ای توشه و ذخیره من در روز سختی من! ای نگه‌دارنده من در بی‌کسی من! ای مونس من در تنهائی من! ای کارگذار من در نعمت من! ای پناه من در هنگامی که راه‌ها مرا عاجز کند و خویشان، مرا (به زیر خاک) بسپارند و هر همراهی (یاری مرا) ترک نماید! ای معتمد کسی که معتمدی ندارد! ای تکیه‌گاه کسی که تکیه گاهی ندارد! ای ذخیره کسی که ذخیره‌ای ندارد! ای پناه کسی که پناهی ندارد! ای محل اعتماد کسی که محل اعتمادی ندارد! ای فریادرس کسی که فریادرسی برایش نیست! ای همسایه کسی که همسایه‌ای ندارد! ای همسایه من که به من متصل است! ای معتمد محکم من! ای خدای حقیقی من! ای صاحبِ خانه آزاد شده! ای مهربان! ای دوست! مرا از حلقه‌های تنگ (بلا) آزاد ساز

و هر اندوه و غم و تنگی را از من بگردان و مرا از شرّ آن‌چه که قدرت بر صبر آن ندارم، کفایت نما، و بر آن‌چه که طاقت دارم، یاری کن. ای بازگرداننده یوسف بر یعقوب علیهما السلام! ای برطرف کننده (ناراحتی و) آزار ایّوب! ای آمرزنده گناه داود! ای بالا برنده عیسی بن مریم علیهما السلام از دست‌های جماعت یهود! ای برآورنده دعای یونس علیه السلام در تاریکی‌ها! ای برگزیننده موسی علیه السلام به سخنان! ای کسی که برای آدم علیه السلام گناهش را آمرزید، و ادریس علیه السلام را (به جای‌گاه بلند) با رحمت خود بالا برده است! ای کسی که نوح علیه السلام را از غرق شدن نجات داد! ای کسی که قوم عاد (که در) اول (و گذشته‌ای دور زندگی می‌کردند) و قوم ثمود را هلاک ساخت، پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را و (همچنین) قوم نوح علیه السلام که پیش از ایشان بودند که حقیقتاً آن‌ها ظالم‌تر و سرکش‌تر بوده و (همچنین) شهرهای سرنگون را هلاک نمود. ای کسی که قوم لوط و شعیب علیهما السلام را هلاک ساخت! ای کسی که ابراهیم علیه السلام را دوست خود گرفت! ای کسی که موسی علیه السلام را هم‌صحبت خویش نمود و محمد صلی الله علیه و آله که رحمت خدا بر همه آنان باد را حبیب خود ساخت! ای حکمت دهنده به لقمان! و ای کسی‌که به سلیمان علیه السلام پادشاهی‌ای بخشید که سزاوار کسی پس از او نیست! ای کسی که ذو القرنین علیه السلام را بر پادشاهان گردنکش یاری کرد! ای کسی که به خضر علیه السلام زندگانی بخشید و به یوشع بن نون علیه السلام (نور) آفتاب را پس از فرو رفتن آن برگرداند! ای کسی که دل مادر موسی علیه السلام را قوی گرداند و مریم دختر عمران سلام الله علیها را پاک‌دامن ساخت! ای کسی که یحیی بن زکریا علیهما السلام را از گناه محافظت نمود و از موسی علیه السلام خشمش را فرو نشاند! ای کسی که زکریا علیه السلام را به یحیی علیه السلام مژده داد! ای کسی که (قربانی بزرگی) برای (نجات) اسماعیل علیه السلام از کشته شدن فدا نمود! ای کسی که قربانی هابیل علیه السلام را قبول نمود و دوری از رحمتش را بر قابیل قرار داد! ای فراری دهندهِ احزاب و گروه‌ها! بر محمّد و بر آل محمّد علیهم السلام و بر همه فرستادگان و فرشتگان مقرّب و بندگان مطیعت رحمت فرست و از تو درخواست می‌کنم هر حاجتی را که هر کدام از کسانی که تو از او راضی هستی، از تو درخواست کرده است و (تو بر خود) برآوردن حاجتش را لازم ساخته‌ای. ای خدا! ای خدا! ای خدا! ای مهربان! ای بخشنده! ای مهربان! ای بخشنده! ای مهربان! ای بخشنده! ای صاحب بزرگی و بخشش! ای صاحب بزرگی و بخشش! ای صاحب بزرگی و بخشش! به حقّ آن نام، به حق آن نام، به حق آن نام، به حق آن نام، به حق آن نام، به حق آن نام، به حق آن نام، به حقّ هر نامی که به آن ذات خود را نامیدی یا آنکه آن را در یکی از کتاب‌های خود فرو فرستادی یا آنکه آن را در دانش نهانی در نزد خود اختیار نمودی و به جای‌گاه‌های عزّت عرشت و نهایت رحمت کتابت، و به حرمت این کلام (و آیهِ قرآنت) «اگر همهِ درختان زمین قلم باشد و دریا که هفت دریای دیگر (هم) بعدش باشد، (جوهر گردد)، سخنان خدا پایان نمی‌پذیرد. قطعاً خداوند شکست‌ناپذیر (و) حکیم است»[1]، از تو درخواست می‌کنم و به حرمت نام‌های نیکوی تو که آن‌ها را در کتاب خود بیان نموده‌ای، پس گفته‌ای: «و برای خداست نام‌های نیکو، پس خدا را به آن نام‌ها بخوانید»[2] و گفته‌ای: «بخوانید مرا تا شما را اجابت نمایم»[3] و گفته‌ای: «و هرگاه بندگانم از تو در مورد من

---

۱. سوره لقمان/۲۷.

۲. سوره اعراف/۱۸۰.

۳. سوره غافر/۶۰.

سؤال کردند، (به آن‌ها بگو:) من (به آن‌ها) نزدیکم (و) دعای دعا کننده را هنگامی که مرا صدا بزند، اجابت می‌کنم»[۱] و گفته‌ای: «ای بندگان من که بر نفس‌های خود ستم نموده‌اید! از رحمت خدا ناامید مگردید»[۲] و من درخواست می‌کنم از تو ای خدای من! و در برآوردن حاجتم همان‌گونه که به من وعده دادی، طمع دارم، و همان‌طور که مرا (به دعا کردن) امر نمودی، من دعا نمودم، بنا بر این برایم فلان چیز و فلان چیز را انجام بده

و (در این‌جا) از خدای تعالی آن‌چه را که می‌خواهی، درخواست نما و حاجت خود را نام ببر و این (دعا) را مگر در حالی که با وضو و طهارت باشی، مخوان.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جوان فرمودند: «هرگاه شب دهم (شب عید قربان) شود، پس این دعا را بخوان (و) صبح بعد به خیر و خوبی نزد من بیا».

آن جوان آن دعا را گرفت و رفت. وقتی‌که صبح شد هنوز کاری را شروع نکرده بودیم که دیدیم آن جوان صحیح و تن‌درست آمد و این دعا در دست او بود و می‌گفت: به خدا قسم که در این دعا اسم اعظم است، به درستی که حاجت من به ربّ کعبه برآورده شد.

پس امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فرمودند: نقل کن که چه شد.

جوان گفت: وقتی شب دهم شد و همه مردم به خواب رفتند و تاریکی شب همه را فرو گرفت، من این دعا را بر کف دست خود گذاردم و آن را به سوی آسمان بلند کردم و خدای تعالی را خواندم و او را به حقّ این دعا چند مرتبه قسم دادم، پس در مرتبه دوم آوازی شنیدم که: دعای تو مستجاب شد برایت بس است، بی شک تو خدا را به اسم اعظم خواندی، بنا بر این خوابیدم. وقتی‌که به خواب رفتم، در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارک خود را بر بدن من مالیدند و فرمودند: این اسم اعظم را محافظت کن، همانا تو بر خیر و خوبی هستی، پس چون بیدار شدم خود را صحیح و سالم یافتم چنان‌که می‌بینی. خدای تعالی به تو جزای خیر بدهد».[۳]

خامس عشر: بعضی از اوقات دیگر دعا

علاوه بر اوقات مذکور اوقات دیگری نیز در روایات به عنوان زمان استجابت دعا نام برده شده که برای جلوگیری از طولانی شدن مبحث، به ذکر نام بعضی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

شب‌های احیاء (شب اول ماه رجب، شب نیمه شعبان، شب عید فطر، و شب عید قربان)/ تمام ماه مبارک رمضان/ شب قدر/ وقت روزه‌داری/ وقت اذان/ میان اذان و اقامه/ وقت جنگ با دشمنان خدا/ هنگام انجام حج و عمره/ وقت نزول باران/ وقت وزش باد/ وقت ریختن اولین قطره خون شهید/ و... .

---

۱. سوره بقره/۱۸۶.

۲. سوره زمر/۵۳.

۳. مهج الدعوات/۱۵۱. (ترجمه طبسی/۲۵۴). (با تصرف در ترجمه).

نکته: دعا در این اوقات و دیگر اوقاتی که در روایات به عنوان زمان استجابت دعا ذکر شده، به اجابت نزدیک‌تر است و الا اگر در غیر این زمان‌ها نیز با حفظ شرائط دعا، دعا شود باز هم از ناحیه خداوند، مستجاب می‌شود.

هفدهم: مکان دعا

اولا: کنار کعبه

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: بنده‌ای به کنار این خانه (کعبه) نیامد و سپس از خداوند دنیا را خواست مگر اینکه به او داد یا آخرت را طلب کرد مگر اینکه از آخرت برایش ذخیره نمود.[1]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: به درستی که از زمانی که خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها را خلق نموده ملکی بر رکن یمانی (در مسجدالحرام) گماشته شده که هیچ کاری جز آمین گفتن بر دعای شما ندارد، بنا بر این بنده (خدا) باید ببیند چه دعائی می‌کند (چون دعایتان قطعا مستجاب می‌شود، پس مواظب باشید دعاهای خوب بنمائید).[2]

سخن اولیاء الله

آقا جمال خوانساری: خداوند حج را برای قوی نمودن دین، واجب فرمود چرا که رفتن به اماکن مقدسه سبب نزول فیوضات و توفیقات می‌گردد که دین به آن‌ها قوی و محکم می‌شود علی‌الخصوص چنان مکانی که حق تعالی آن را حرم خود گردانیده و خانه خود نامیده است.[3]

ثانیا: سایر مساجد

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: پدرم هرگاه حاجتی داشت به هنگام ظهر (زوال خورشید) آن را طلب می کرد، پس هنگامی‌که قصد دعا می‌کرد، مقداری صدقه می‌داد و قدری عطر می‌زد و به مسجد رفته و برای حاجتش با آن‌چه که خدا می‌خواست (با دعاهای خاص) دعا می‌نمود.[4]

ثالثا: حرم اهل‌بیت علیهم‌السلام و مکان‌های منسوب به ایشان

سخن حجج الله

---

۱. دعائم الاسلام ج۱/۲۹۵

۲. کافی ج۴/۴۰۸.

۳. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ج۴/ ۴۵۲.

٤. عدة الداعی/۵۶.

۱ـ محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: خداوند متعال در عوض شهادت حسین علیه السلام، امامت را در فرزندان او و شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داده و زمان آمدن و برگشت زائرانش را جزو ایام عمرشان محسوب نمی‌کند.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هر کس پس از مردن‌مان ما را زیارت نماید چنان است که در هنگام زندگی و حیات‌مان زیارت‌مان کرده است.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: نزدیک کوفه (نجف) قبری است که هر غمدیده‌ای آن‌جا رود و در کنار آن‌چهار رکعت نماز بخواند خداوند به وسیله برآوردن حاجتش او را خوشحال برمی‌گرداند.[۳]

۴ـ حجة بن الحسن المهدی علیهما السلام: این (مسجد مقدس جمکران) زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شریف کرده است.[٤]

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبائی از قول اساتیدشان: هیچ کس به هیچ مرتبه‌ای از معنویت نرسید و گشایش و فتح بابی نکرد مگر در حرم امام حسین علیه السلام و یا در توسل به آن حضرت.[۵]

۲ـ شیخ جعفر مجتهدی: مسیر عبور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از زمینی که مسجد مقدس جمکران در آن واقع است، هنوز روشن و عطر آگین است. و جان آدمی را می‌نوازد و او را به خضوع وامی‌دارد.[٦]

۳ـ شیخ محمدجواد انصاری همدانی: بیابان‌های اطراف مسجد جمکران بسیار پربرکت است و خود استفاده‌های شایانی از این بیابان‌ها برده‌ام.[۷]

۴ـ آیة الله محمدتقی بهجت: در محل مسجد اصلی (جمکران) نماز بخوانید و نقطه‌ای از مسجد اصلی است که حال و هوای دیگری دارد.[۸]

۵ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی

أ: ... ما سال‌هاست که تجربه کرده‌ایم محاذی مسجد (جمکران) که می‌رسیم حال ما عوض می‌شود یعنی حال خوب و خوشی به ما دست می‌دهد.[۹]

ب: بعد از حرم الرضا علیه السلام در ایران جایی به معنویت مسجد مقدس جمکران سراغ نداریم.[۱]

---

۱. بشارة المصطفی/۲۱۱.
۲. کتاب المزار/۲۰۱.
۳. کامل الزیارات/۱۶۷.
٤. العبقری الحسان ج۶/۵۶۹.
۵. جرعه‌های جان‌بخش/۲۶۳.
٦. در محضر لاهوتیان ج۱/۱۰۴.
۷. در کوی بی‌نشان‌ها/۳۰.
۸. سیری در آفاق/۲۴۷.
۹. سیری در آفاق/۲۴۷.

شاهد

امام صادق علیه‌السلام به مرضی مبتلا شد. به نزدیکانش امر کرد که فردی را اجیر کنند تا در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام برایش دعا کند.

یکی از دوستان حضرت، جهت انجام این فرمان از خانه خارج شد، فردی را جلوی در خانه دیده و ماجرا را برایش بازگو کرد.

آن مرد گفت: من می‌روم، ولی سؤالی دارم. امام حسین علیه‌السلام امامی است که اطاعتش واجب است و امام صادق علیه‌السلام نیز امامی است که واجب الإطاعة است، پس این کار چه معنا دارد؟ (فرقی بین این دو امام نیست، چرا برای شفای این امام، باید نزد آن امام رفته و دعا کرد؟).

آن فرد به خانه برگشته و مطلب را خدمت امام عرضه داشت.

حضرت فرمود: سخن او درست است (که فرقی بین دو امام نیست)، اما ندانسته است که خداوند متعال سرزمین‌هایی دارد که در آن‌جا دعا مستجاب می‌شود و حرم سید الشهداء علیه‌السلام جزو آن مکان‌هاست.[۲]

نکات

نکته اول: درون حرم اهل‌بیت و فرزندانشان علیهم‌السلام محل عنایات خاصه خداوند و مکان نزول رحمات و برکات الهی است، لذا در این مکان‌ها چیزهائی دیده و شنیده می‌شود که در جاهای دیگر نیست.

شاهد

۱ـ أبو هاشم جعفری: امام هادی علیه‌السلام در حال بیماری، من و محمّد بن حمزه را فرا خواندند، محمّد بن حمزه بر من سبقت گرفت و زودتر از من به خدمتش شتافت و بعدا به من خبر داد که آن جناب پیوسته می‌فرمودند: شخصی را به حائر حسینی بفرستید تا برای من دعا کند.

من به محمد گفتم: آیا محضرش عرض نکردی، من به حائر می‌روم؟! سپس بر آن حضرت وارد شده و عرضه داشتم: فدایت شوم من به حائر می‌روم.

حضرت فرمودند: در این عمل دقّت و احتیاط کنید کسی مطّلع نشود، سپس فرمودند: محمّد (ابن حمزه) سرّ زید بن علی را نگاه نداشت بلکه فاش کرد در حالی که من کراهت داشتم به سمع دیگران برسد.

ابو هاشم جعفری می‌گوید: این فرموده امام علیه‌السلام را به علی بن بلال گفتم و به وی رساندم که حضرت می‌فرمودند: کسی را به حائر فرستاده تا برای من دعا کند.

علی بن بلال گفت: حضرت چه کاری با حائر داشتند، خودشان حائر هستند!

---

۱. در محضر لاهوتیان ج۲/۳۸۶.

۲. عدة الداعی/۵۷.

من به عسکر رفته و بر آن جناب داخل گشته و مقداری که خدمتش بودم خواستم بلند شده و بروم. حضرت به من فرمودند: بنشین، پس چون عنایت و لطف حضرت را به خود دیدم نشسته و کلام علی بن بلال را محضرش بازگو نمودم.

حضرت فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در اطراف خانه خدا طواف می‌کردند و حجر الاسود را می‌بوسیدند در حالی که حرمت پیامبر و مؤمن بالاتر از حرمت بیت اللّٰه می‌باشد. نیز خداوند متعال به حضرتش امر فرمود: در عرفه وقوف کنند با اینکه حرمت پیامبر از عرفه بیشتر و بالاتر است و سرّ آن این است که این‌گونه مواضع، مواطن و اماکنی هستند که خدا دوست دارد در آن‌ها یاد شود، پس من نیز دوست دارم برای من در جایی دعا شود که خداوند دعای در آن‌جا را دوست دارد و حائر حسینی علیه‌السلام نیز از همین گونه مکان‌ها می‌باشد.[۱]

۲ـ أبو هاشم جعفری: من و محمّد بن حمزه بر حضرت عسکری علیه‌السلام وارد شده و عیادتش کردیم در حالی که آن حضرت بیمار بودند، حضرت به ما فرمودند: از مال من گروهی را به حائر گسیل دارید.

ما وقتی از خدمتش مرخص شده و بیرون آمدیم، محمّد بن حمزه به من گفت: حضرت ما را به حائر سوق دادند در حالی که خود ایشان به منزله همان کسی است که در حائر می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء علیه‌السلام).

ابو هاشم می‌گوید: دوباره نزد حضرتش رفته و سخن محمّد بن حمزه را محضرش گفتم.

حضرت فرمودند: این‌طور نیست که او می‌گوید. خداوند متعال مواضعی دارد که می‌خواهد در آن‌ها عبادت شود و حائر حسینی علیه‌السلام از آن‌ها است.[۲]

۳ـ حجة الاسلام حاج سید محمدجعفر سبحانی: در خواب محل اجابت دعا را در قبه حسینیه علیه‌السلام به من نشان دادند و آن قسمت بالای سر مقدس تا حد محاذی قبر جناب حبیب بود و در سفری که با مرحوم والد مشرّف شدیم پدرم ناگهان چشم درد گرفت و از هر دو چشم نابینا شد و من سخت ناراحت و در زحمت بودم؛ زیرا می‌بایست دائما مراقبش بوده و دستش را گرفته و حوائجش را انجام می‌دادم.

خلاصه به حرم مطهر مشرّف شدم و در همان محل اجابت دعا عرض کردم: چشم پدرم را از شما می‌خواهم.

شب در خواب دیدم بزرگواری به بالین پدرم آمد و دست مبارک را بر چشمش کشید و به من فرمود: این چشم، ولی اصل خرابست.

چون بیدار شدم دیدم هر دو چشم پدرم خوب و بینا شده است، ولی معنای کلمه «اصل خرابست» را ندانستم تا سه روز که از این قضیه گذشته، پدرم از دنیا رفت آن‌گاه معنای کلمه واضح شد.[۳]

---

۱. کامل الزیارات/۲۷۳. (ترجمه ذهنی تهرانی/۸۲۷).

۲. کامل الزیارات/۲۷۳. (ترجمه ذهنی تهرانی/۸۳۰).

۳. داستان‌های شگفت/۱۶۹.

۴ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: یک روز دیدم آستان قدس رضوی خیلی پرازدحام است. این سؤال در ذهنم مطرح گردید که چرا این‌قدر زائر در آن‌جا اجتماع کرده‌اند، ناگهان عالَمی برایم منکشف گردید، پرده برداشته شد و دیدم همه مورد توجه و عنایت حضرت هستند (و) کسی از لطف امام محروم نمی‌باشد. البته هر کس به تناسب درجه ایمان، معرفت و شایستگی و لیاقت خویش بهره می‌برد.[۱]

نکته دوم: ائمه علیهم‌السلام نسبت به مردمانی که در کنار قبور آن‌ها زندگی می‌کنند، و هم‌چنین نسبت به زوّار، مدفونین در کنارشان و... عنایت خاص دارند، پس چنین جاهائی است که محل فضل و بخشش خداوند است.

شاهد

۱ـ جمعی از صلحاء نجف اشرف: قاضی بن زید همدانی در خواب دید که از تمام قبرهای نجف اشرف ریسمانی دنباله‌دار خارج شده و به قبه حرم شریف حضرت امیر علیه‌السلام متصل گردیده است.[۲]

۲ـ ملا محمد هزار جریبی از قول استاد اعظم، وحید بهبهانی: حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را در خواب دیدم و به ایشان عرض کردم: ای آقای من! آیا از کسی که در جوار شما دفن شود، سؤال می‌گردد؟

فرمود: کدام فرشته جرأت دارد از او سؤال کند؟![۳]

۳ـ ملا محمّدکاظم هزار جریبی از قول آقا میرزا محمّدمهدی شهرستانی: من در اوایل جوانی مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم. رفیقی صالح و متقی از اهل خاتون آباد داشتم که مجاور نجف اشرف بود. اسمش حاج حسن‌علی بود مکرر مرا تکلیف می‌کرد که به نجف برویم و در آن‌جا مجاورت نمائیم، زیرا کربلا قساوت می‌آورد و مجاورت در نجف به مراتب بهتر است، تا شبی خواب دیدم در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشم و همان رفیقمان حاج حسن‌علی هم آن‌جا بود و باز منکر مجاورت کربلا بود.

ناگاه دیدم آقا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در رواق حرم حضرت امیر علیه‌السلام تشریف دارند. حاج حسن‌علی خدمت آن حضرت عرض کرد: شما این‌جا تشریف دارید و مردم به زیارت شما، به سامرا می‌آیند؟

فرمود: آن‌جا هم هستم. پس با دست مبارک به سوی ضریح اشاره کرد و فرمود: به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنم نمی‌برند. سپس فرمود: به شرط اینکه شبی را در آن‌جا مانده باشد.

---

۱. زندگی‌نامه فقیه عارف آیة الله سید رضا بهاء الدّینی / فصل پنجم، کشف و شهود و برهان.

۲. ارشاد القلوب ج۲/۴۴۰.

۳. ترجمه دار السلام ج۲/۱۶۱.

من گمان کردم مقصود حضرت از بیتوته یعنی مشغول عبادت باشد، لذا عرض کردم: ما شب‌ها را تا هنگام طلوع آفتاب می‌خوابیم.

فرمود: اگر چه تا هنگام طلوع آفتاب خوابیده باشد.

بعد از این خواب من هم مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم.[۱]

رابعا: حرم امامزادگان و قبور علماء و صلحاء و شهداء

سخن حجج الله

موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام: هر کس نتواند به ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) صله و احسان نماید، پس به شیعیان فقیرمان صله و احسان کند، و هر کس نتواند قبرمان را زیارت نماید، پس باید قبر برادران صالح و نیکوکارمان را زیارت کند.[۲]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت

أ: خدا می‌داند چه برکاتی به واسطه وجود شریف‌حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در قم و سایر امام زادگان برای شیعه می‌باشد.[۳]

ب: مقابر علماء و صلحاء به واسطه علو درجات و مقامات روحی و معنوی آن‌ها، مُنَبِّه (بیدار کننده) و مُذَکِّر (به یاد آورنده) و دارای برکات است.[٤]

۲ـ آیة الله جوادی آملی: اگر کتابی را در منطقه‌ای دیگر بخوانید و دوباره همان را در قم کنار حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها بخوانید این بار دوم به خاطر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها برکات بیشتری دارد.[۵]

شاهد

۱ـ عالم بزرگوار سید احمد ارجزینی (پیرمردی متقی که مرحوم شیخ مرتضی انصاری را درک نموده بود): مادامی که شیخ انصاری زنده بود متکفل مخارج من بودند. پس از رحلت آن بزرگوار، امر معیشت بر من سخت شد.

روزی از خانه بیرون رفتم و در صدد تهیه چیزی برای اهل و عیال شدم، اما هیچ چیز گیرم نیامد تا آنکه روز، رو به پایان رفتن گذاشت.

---

۱. همان. (بازنویسی از کرامات الحسینیه علیه‌السلام ج۱/۱۹۳).

۲. کافی ج۴/۵۹.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (۵۰۰ نکته)/۱۸۰.

٤. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (۵۰۰ نکته)/۷۲.

۵. کراماتی از کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام/۲۰۱.

ایام تابستان و هوا در نهایت گرما بود. درِ حرم مطهر را هم بستند و آشنائی را هم پیدا نکردم. با کمال یأس و ناامیدی از اسباب ظاهری به مقبره شیخ انصاری آمدم و به ایشان عرض کردم: حضرت شیخ! شما از حاتم طائی کم‌تر نیستی، جمعی بر سر مقبره حاتم وارد شدند و طلب ضیافت کردند چیزی نگذشت که عده‌ای از خویشان حاتم به تعجیل آمدند و شتری نحر کرده مهمانی نیکو به ایشان نمودند، گفتند: حاتم به خواب ما آمده و گفت: میهمان‌های مرا دریابید. من هم الساعة میهمان شما هستم.

مشغول خواندن فاتحه شدم. زمانی نگذشت که دیدم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه به سرعت می‌آید و از شدت حرارت هوا غرق عرق شده است. وقتی‌که نزدیک مقبره رسید، از شبکه‌های پنجره دستش را داخل نموده و به طرف من دراز کرد و به سرعت وجهی به من داد و فوری برگشت. از شدت گرما فاتحه هم نخواند و هرگز کسی گمان نداشت که در آن وقت از خانه بیرون بیاید.

من با آن پول هر چه لازم داشتم خریدم و به منزل بردم و از پذیرائی شیخ متشکر شدم.[۱]

۲ـ آیة الله محمدتقی بهجت: شخصی گفت: در تاریکی ـ به گمانم ـ بر روی یکی از جنیان پا گذاشتم و آن جنّ در اثر آن تلف شد، از این رو آن‌ها مرا اذیت می‌کردند، تا اینکه در راه نجف و کوفه با آن‌ها برخورد کردم و گفتم: شکایت شما را به حضرت مسلم علیه‌السلام می‌کنم.

بسیار اصرار کردند که نکن، ولی من شکایت کردم و شنیدم که حضرت مسلم علیه‌السلام آن‌ها را تعزیر می‌کند و می‌فرماید: باید به گونه‌ای ظاهر شوید که او بر سر راهش نفهمد و شما را نبیند و... ؟![۲]

۳ـ آیة الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام سلیم‌زاده: همراه مادرم به شهر ری رفتیم. چشم مادرم ناراحتی داشت، او را به بیمارستان فیروزآبادی در شهرستان ری بردم و چشم او را عمل کردند، ولی دکتر گفت: عمل مفید واقع نشده و چشم او بینایی ندارد.

به مادرم گفتم: دکتر چنین می‌گوید.

مادرم گفت: آری، چشمم هیچ نمی‌بیند.

با دلی شکسته به حرم مطهر حضرت عبد العظیم علیه‌السلام رفتم، زیرا حدود یک ماه در شهر ری سکونت کرده بودم، در آخر کار هم جواب دکترها منفی بود. با اخلاص متوسل به حضرت عبد العظیم علیه‌السلام شدم و شفای مادرم را از آن حضرت خواستم.

وقتی به بیمارستان برگشتم، مادرم رو به من کرده و گفت: چشمم می‌بیند. وقتی دکتر معالجش معاینه کرد، گفت: معجزه شده است.[۳]

---

۱. مقامات مردان خدا/ ح۳۰.

۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۲۱۰.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب/۹۷.

۴ـ آیة الله شیخ محمد علی اراکی: من چند برادر ناتنی به نام آقایان: میرزا فتح الله، میرزا حسن و میرزا حسین داشتم که این‌ها پشت سر هم بودند.

سالی که وبا آمده بود هر سه آن‌ها به مرض وبا مبتلا شدند.

مادرشان که در اراک زندگی می‌کرد خیلی نگران شد. در هوای سرد اراک از روی برف‌ها به امامزاده سید علی علیه‌السلام در چهار فرسخی اراک می‌رود و شفای آنان را از امامزاده بزرگوار طلب می‌کند و هر سه آن‌ها از مرض وبا شفا می‌یابند.[۱]

ز/۳: آداب بعد از دعا

اول: آمین گفتن

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (وقتی دعای شخصی که زیاد دعا می‌کرد را شنیدند): ختم (و کامل) کردن دعا (استجابت دعا) را لازم می‌نماید.

(شخصی گفت: با چه چیزی دعایش را ختم نماید؟

فرمود:) با آمین. اگر دعایش را با آمین ختم نماید، (استجابت را) لازم کرده است.[۲]

دوم: صلوات فرستادن

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس که از خداوند عزّ و جلّ خواسته‌ای دارد، پس باید در اولِ دعا بر محمد و آلش علیهم‌السلام صلوات بفرستد، سپس حاجتش را از خداوند بخواهد و سپس با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام دعایش را پایان دهد، زیرا خداوند عزّ و جلّ کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا را قبول کند و وسطش را رها نماید، وقتی که صلوات بر پیامبر و آلش علیهم‌السلام از او پوشیده نبوده (و مستجاب) است.[۳]

سوم: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» گفتن

وقتی که انسان بعد از دعایش این ذکر را می‌گوید، معنایش این است که من زحمت و تلاش خویش را انجام داده و مابقی امر را به خداوند واگذاشتم تا هر چه که صلاح بداند همان کند و همه چیز را هم تحت ید و قدرت نامتناهی او می‌دانم.

سخن حجج الله

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب/۱۰۶.

۲. بحار الأنوار ج۹۰/۳۹۴.

۳. کافی ج۲/۴۹۴.

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هرگاه کسی دعا نموده و بعدش بگوید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: بنده‌ام (از همه جا و همه کس) بریده و تسلیم امر من گشته است، حاجتش را برآورید.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: وقتی که بنده (خداوند) بگوید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «هر چه که خدا بخواهد، هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر اینکه از جانب خداوند است»، خداوند می‌فرماید: ای ملائکه من! بنده‌ام تسلیم (امر) من است (پس) او را یاری نموده، به کمکش شتافته، (و) حاجتش را بدهید.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: هیچ کس دعا ننموده و دعایش را به جمله «ما شاء الله لا قوة إلا بالله» تمام نکرده مگر اینکه به صاحب چنین دعائی جواب داده می‌شود.[۳]

فصل ۴

انواع دعا و خواستن

أ) دعاهای شخصی متعارف

در فصول گذشته مفصلا راجع به این نوع از دعا و توسل بحث کردیم.

---

۱. کافی ج۲/۵۲۱.

۲. محاسن ج۱/۴۲.

۳. امالی صدوق/۱۹۹.

ب) خواندن بعضی از نمازها

نمازهای زیادی برای حاجت گرفتن ذکر شده که در کتب مفصلی همچون مفاتیح‌الجنان آمده است. برخی از این نمازها بدین قرارند:

اول: نماز حاجت

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هر کس که وضوی خوبی گرفته و دو رکعت نماز با رکوع و سجود کامل بخواند، سپس بنشیند و خداوند را مدح و ثناء گفته و بر پیامبر صلوات بفرستد (و) بعد حاجتش را از خداوند بخواهد، خیر را از جایش (و درست) خواسته و هر کس خیر را از جایش (و درست) بخواهد، ناامید نمی‌گردد.[۱]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: هرگاه حاجتی خواستی، پس دو رکعت نماز بخوان و بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام صلوات فرستاده و (حاجتت را) بخواه (که) به تو داده می‌شود.[۲]

دوم: نماز جعفر طیار

شاهد

حاج شیخ محمدباقر شیخ الاسلام: هنگامی که مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینیه بود، سنگ‌های آن را به یک نفر سید حجّار[۳] که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود، کنترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد به طوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود، خلاصه پریشان حال و بی‌چاره شد.

شب جمعه نماز جعفر طیار علیه‌السلام را می‌خواند و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای گشایش کارش به درگاه الهی وسیله قرار می‌دهد و هم‌چنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر علیه‌السلام به او می‌فرمایند: فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم.

چون بیدار می‌شود متحیر می‌شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالی که نشانه‌ای ندارم شاید مرا تکذیب کند.

بالأخره به حسینیه می‌آید و گوشه‌ای با هّم و غم می‌نشیند، ناگاه می‌بیند حاج قوام با فرّاش‌ها و ملازمانش در حالی که آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود، آمدند. همین‌طور نزدیک می‌آید تا برابر سید حجّار رسیده و می‌گوید: با تو کاری دارم، به منزلم بیا.

---

۱. محاسن ج۵۲/۱.

۲. کافی ج۴۷۹/۳.

۳. سنگ تراش.

وقتی که حاج قوام به منزلش برمی‌گردد، سید به منزل او رفته و ملازمان با کمال احترام، او را نزد حاج قوام حاضر می‌کنند.

وقتی وارد شده و سلام می‌کند، حاج قوام بدون سؤال از حالش بلافاصله سه کیسه که در هر یک، صد اشرفی یک تومانی بود، تقدیمش کرده و می‌گوید: بدهی خودت را بپرداز و دیگر حرفی نمی‌زند.[۱]

ج) عریضه نویسی

عریضه در اصطلاح، بیان و عرضهِ شرح حال خویش به صورت نوشته و مکتوب است. در این روش، انسان شرح غصه و گرفتاری و بیان حاجت و مراد خویش را در قالب نوشته و مکتوب به درگاه حضرات معصومین علیهم‌السلام و خصوصا در زمان ما به درگاه حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه عرضه می‌دارد.

سخن اولیاء الله

آیة الله سید محمد مفتی الشیعه: اردبیل، از قدیم، شهر مذهبی و دارالارشاد بوده و اهالی آن محب اهل‌البیت علیهم‌السلام و در توسل به خاندان عصمت و طهارت کم نظیر می‌باشند. ایام محرم، مخصوصا روز تاسوعا و عاشورا، در آن دیار صفای خاصی دارد، و روز تاسوعا مخصوص توسل به حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام است. در این دو روز، اهالی منطقه به ویژه در دوران سابق، علاوه بر نذورات، کیفیت خاصی نیز در توسل داشتند، مثلا آب وضوی علمای بزرگ را ـ مخصوصا اگر سید می‌بود ـ برای ادای دین و شفای مریض و دفع دشمن و دیگر حاجات شرعیه خودشان به تبرک می‌بردند. نیز به در خانه سادات مشهور ـ به ویژه علماء آن‌ها ـ می‌رفتند و از آن‌ها درخواست می‌کردند که برای قضای حوائج شرعی چیزی بنویسند (مثل عریضه‌ای که مردم به رؤسا می‌نویسند) و از آن‌ها می‌خواستند که شفیع آن‌ها در درگاه احدیت باشند و حوائج آن‌ها را از خداوند متعال بخواهند. سادات و علمای مزبور هم مضایقه‌ای نداشتند و برای قضای حوائج مؤمنین و مؤمنات عریضه می‌نوشتند. حتی أبوی و عموهای ما که از فقهای معروف اردبیل بودند، سخت مورد مراجعه مردم بودند و از آن‌ها طلب نگارش عریضه می‌شد و آن‌ها نیز تقاضای مراجعین را رد نمی‌کردند و به قدر امکان، خواهش آنان را قبول می‌کردند.

خود این‌جانب از سن ۹ سالگی از روی عریضه‌های حضرت، رونویسی می‌کردم و بعدا کم‌کم یاد گرفتم و از حفظ می‌نوشتم. در ایام عاشورا، مخصوصا غروب تاسوعا، مجال نوشتن تمام عریضه نبود. فقط بسم الله‌ها، سلام‌ها، و اسامی صاحبان عریضه را می‌نوشتم و باقی مطالب عریضه را بعد از ایام عاشورا تکمیل می کردم و نذوراتی که برای خود این‌جانب می‌شد بسیار بود. والده مرحومه علویه بنت مرحوم آیة الله میرحبیب الله اطهاری کلخورانی دستور داده بود این پول‌ها جمع می‌شد و از حاصل آن، روز تاسوعا به نام حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام اطعام و احسان می‌کردیم و عزادارن حضرت أبی عبد الله علیه‌السلام، از دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن، ظهر روز تاسوعا می‌آمدند و از اطعام آن حضرت می‌خوردند و متبرک می‌شدند.

---

۱. داستان‌های شگفت/۱۲۳.

گفتنی است که این‌جانب، هر وقت از استماع سخنان فرد صاحب حاجت متأثر می‌شدم و از گرفتاری شدید وی به شدت اندوهگین می‌شدم (مثلا هنگام شنیدن شرح حالش به گریه می‌افتادم و او مرا قسم می‌داد که عریضه را از سوی صدق دل بنویسم) با خود می‌گفتم: چه طور می‌شود این‌قدر صاحب حاجتِ گرفتار وجود داشته باشد و از من درخواست کند و مأیوس گردد؟! لذا از بین عرائض گوناگون، عریضه به حضرت عباس علیه‌السلام را انتخاب می‌کردم و به ایشان متوسل می‌شدم و تا اندازه‌ای نیز اطمینان داشتم که اگر عریضه را به محضر ایشان بنویسم مأیوس نمی‌کند، اما اگر عریضه به محضر دیگران، از ائمه و شهداء اهل‌بیت علیهم‌السلام بنویسم ممکن است مورد استجابت واقع نشود؛ لذا برای اینکه بتوانم گرفتاری این‌گونه افراد مضطر را برطرف ساخته یا زمینه برآورده شدن حاجاتشان را فراهم سازم، عریضه به حضرت عباس علیه‌السلام را انتخاب می‌کردم و بعد از عرض سلام، این کلمات را که یاد گرفته بودم می‌نوشتم، که البته چون با زبان عربی آشنا نبودم فقط خلاصه مضمون عریضه را متوجه بودم و خصوصیات کلمات را نمی‌دانستم. در عریضه چنین می‌نوشتم: و بعد، فأنا الامة الذلیلة (در عریضه زن) یا فأنا العبد الذلیل (در عریضه مرد) قد لجأت الیک و توسلت بک و انت باب الحوائج و باب المراد و أسألک بحقک و بحق أخیک الحسین الشهید المظلوم و بحق أختک زینب الکبری و صدیقة الصغری علیهم‌السلام أن تکون لی شفیعا عند الله تعالی فی أن تقضی حاجتی و تعطنی مطلبی المستور فی ضمیری. در آخر نیز نوشتم: الدخیل یا سیدی و مولای، یا أبا الفضل العباس علیه‌السلام ادرکنی بالعجلة بالعجلة.

در اثر نوشتن این عرایض، آن‌قدر کرامات از حضرت در جهت قضایای حاجات متوسلین و رفع گرفتاری از آن‌ها (چه ارحام و چه هم‌شهری‌ها) دیدم که به شماره نمی‌آید.[۱]

شاهد

۱ـ آیة الله سید محمدحسن لنگرودی از قول آقا شیخ مرتضی زاهد: یک روز من فکر کردم و دیدم که... (فلان نیاز و حاجت را دارم)، بنا بر این آن حاجت و خواسته‌ام را در عریضه‌ای به ساحت مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نوشتم و سپس آن را برداشته و به راه افتادم تا آن را در محل مناسبی بیندازم، اما هنوز آن عریضه را نفرستاده بودم که در همان میانه راه، خواسته و حاجتم به من حواله شد.

سپس، مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به ما تاکید می‌کرد و می‌گفت: ببینید، من هنوز حاجت و عریضه‌ام را به ساحت مقدس حضرت بقیة الله امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نفرستاده بودم که خواسته و حاجتم به من حواله شد.[۲]

۲ـ میرزا عبد العلی تهرانی از قول آقا شیخ مرتضی زاهد: رفته بودم یک عریضه‌ای به خدمت حضرت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در «چشمه علی» واقع در شهر ری بیندازم وقتی عریضه را در چشمه انداختم، در میان هوا و نرسیده به آب، دستی از چشمه بیرون آمد و نامه را گرفت و پنهان شد![۱]

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج ۵۰۷/۱.
۲. آقا شیخ مرتضای زاهد/۹۸.

نکات

نکته اول: عریضه، نامه به اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

شاهد

۱ـ آیة الله صافی گلپایگانی: خانواده ما به دعا و توسل بسیار مقیّد و معتقد بودند و در پیشامدها از این امور بیشتر بهره می‌بردند. زمانی والده‌ام سخت مریض شدند و در آن موقع ما به قم آمده و در قم سکونت داشتیم. روزی نامه‌ای از پدرم برای من رسید که در آن نوشته بودند، والده‌ات می‌گوید: شما یک عریضه برای ایشان بنویسید و آن را به عتبات بفرستید تا در ضریح حضرت أبا عبد اللّه الحسین علیه‌السلام بیندازند إن شاء اللّه آقا عنایتی کنند و این مریضی برطرف شود.

من در نجف آشنایی داشتم، عریضه‌ای را نوشتم و برای او فرستادم تا در موقع سفر به کربلا آن را در مرقد امام حسین علیه‌السلام بیندازد. چند وقتی از این جریان گذشته بود که از آن آقا نامه‌ای برایم آمد که در آن نوشته بود، فلانی ما در راه کربلا عریضه شما را گم کردیم، إن شاء اللّه به دست صاحب اصلی‌اش می‌رسد و شما هم به خواسته و هدفی که دارید نائل می‌شوید.

دو یا سه ماه بعد از آن، در حالی که هنوز والده مریض بودند، روزی من قرآنی را که همان دوستم از نجف برایم فرستاده بود برداشتم تا به مطلبی در آن نگاه کنم، وقتی آن را باز کردم دیدم کاغذی در لای آن هست، وقتی به آن کاغذ نگاه کردم دیدم این همان عریضه‌ای است که من آن را به نجف فرستاده بودم. ناگهان گویی الهامی به من شد به این مطلب منتقل شدم که این پیشامد معنایش آن است که؛ والده ما از این مریضی صحت پیدا نمی‌کنند و این نشان ردّ عریضه ماست. از قضاء همان‌طور شد و مرحوم والده‌ام چند وقت بعد با همان بیماری به رحمت خدا رفتند.[۲]

۲ـ حاج منصور ارضی از قول حجة الاسلام رجبی: عالمی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در خواب می‌بیند که در محضر مبارکشان جناب قمر بنی هاشم علیه‌السلام نیز ایستاده‌اند. آقا حجة بن الحسن علیهما‌السلام دو دست نامه در دستشان بوده، آن جناب یک دسته از نامه‌ها را می‌بوسید و زمین می‌گذاشت، ولی دسته دوم را بر چشمان مبارکشان گذاشته و گریه می‌کردند، سپس به زمین می‌گذاشت.

شخص عالم سؤال می‌کند: یا ابن رسول الله علیهما‌السلام! حکمت اینکه چنین عمل می‌نمایید، چیست؟

امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسخ می‌فرماید: نامه‌هایی که فقط می‌بوسم و زمین می‌گذارم نامه‌هایی است که ارباب حوائج به امام‌زادگان علیهم‌السلام نوشته‌اند، اما نامه‌های دسته دوم را حاجت‌مندان به حضرت قمر بنی هاشم أبو

---

۱. آقا شیخ مرتضای زاهد/۱۶۴.

۲. عریضه نویسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام/ چند حکایت از آیة اللّٰه صافی گلپایگانی.

الفضل العباس علیه‌السلام نوشته‌اند. عمویم این‌جا ایستاده‌اند و التماس می‌نمایند که جوابشان را بدهم و آن‌ها را رد نکنم.[۱]

نکته دوم: عریضه را می‌توان هم در ضریح حرم ائمه علیهم‌السلام انداخت و هم در دریا یا نهر جاری یا چاه یا برکه و... .

شاهد

۱ـ آیة الله صافی گلپایگانی: زمانی پدرم به یک سردرد بسیار سختی مبتلا می‌شوند، و هر چه معالجه می کنند نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، حتی به اقوامی که در تهران ساکن بودند این جریان را می‌نویسند، آن‌ها هم برای درمان اقداماتی انجام می‌دهند، ولی باز نتیجه‌ای به دست نمی‌آید.

یک روز به قدری این سردرد شدّت پیدا می‌کند که پدرم را به کلّی از کار می‌اندازد. والده که اهل دعا و توسّل بود به ایشان می‌گویند: شما یک عریضه‌ای بنویسید و در چاه مسجد بیندازید، بلکه إن شاء اللّه عنایتی بشود و این ناراحتی برطرف گردد. (لازم به ذکر است که درست روبروی منزل ما مسجدی بود که چاهی داشت که مردم در گرفتاری‌ها عریضه می‌نوشتند و در آن می‌انداختند).

مرحوم پدرم گفته بودند: من که با این حال نمی‌توانم چیزی بنویسم، کسی را بگویید این کار را به نیابت از من انجام دهد. مادرم اصرار کرده بودند که باید خودتان بنویسید و خودتان هم ببرید در چاه بیندازید، پدرم با زحمت زیاد این عریضه را نوشته بودند و در آن چاه انداخته بودند، حالا یادم نیست فرمودند که: بعد از انداختن، هنوز به حیاط منزل یا اتاقشان نرسیده بودند که آن سردرد به کلّی برطرف شده بود و از آن به بعد هم هیچ وقت دچار سردرد نشدند.[۲]

۲ـ آیة الله صافی گلپایگانی: خانمی از عمه زاده‌های ما در گلپایگان، چند سال پیش مبتلا به یک آپاندیس حادی شده بود. امکانات جراحی در آن وقت زیاد پیشرفته نبود، با این همه، دکتری بود به نام دکتر ملکوتی که فرد نسبتا شجاعی بود، وقتی دید خطر مرگ این خانم را تهدید می‌کند، می‌گوید: من حاضرم ایشان را عمل کنم، إن شاء اللّه که مفید واقع شود.

بحمد اللّه عمل با موفقیت انجام گرفت و خطر مرگ برطرف شد، ولی هر چه کردند تا محل زخم التیام پیدا کند، نتیجه‌ای نبخشید. تا اینکه روزی برای ما که در قم ساکن بودیم، نامه‌ای نوشتند و درخواست کردند که جهت شفای آن خانم عریضه‌ای بنویسیم و به ضریح مقدّس حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها بیندازیم.

به دنبال آن درخواست ما هم عریضه‌ای نوشتیم و طبق آداب خاصّی که دارد در ضریح حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها انداختیم. بعد از این جریان، یک شب درد زخم آن خانم زیاد می‌شود و در اثر فشار درد به

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۳/۴۵۵.

۲. عریضه نویسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام / چند حکایت از آیة اللّه صافی گلپایگانی.

بچه‌هایش می‌گوید: چرا شما به دکتر گفتید: مرا عمل کند؟ می‌گذاشتید با همان درد می‌مردم و راحت می‌شدم!

در نیمه‌های شب، حدود ساعت دو، اهل خانه می‌بینند از آن اتاقی که مریض در آن‌جا استراحت می‌کند سر و صدایی می‌اید، خیال می‌کنند که باز درد زخم شدّت پیدا کرده است و این سر و صداها به خاطر آن است. وقتی وارد اتاق می‌شوند با صحنه عجیبی روبرو می‌شوند، آن خانم به آن‌ها می‌گوید: زخم بدن من به کلّی التیام پیدا کرده است. آن‌ها هم وقتی نگاه می‌کنند، می‌بینند اصلا اثری از زخم نیست!! بعد، از او می‌پرسند: چه شد؟

می‌گوید: درد زخم من کمی تخفیف پیدا کرد، خوابم برد و ناگهان در عالم خواب، دیدم در قم، منزل حضرت آیة الله گلپایگانی هستم، ـ این خانم دختر پسر خاله مرحوم آیة الله العظمی گلپایگانی هستند ـ وقتی آقای گلپایگانی مرا در حال ناراحتی دیدند پرسیدند: چرا ناراحت هستید؟ عرض کردم: آقا! مگر آقای صافی به شما نگفته‌اند من از وقتی که عمل کرده‌ام، زخم جای عملم التیام پیدا نمی‌کند و به شدّت مرا ناراحت کرده است؟ آقای گلپایگانی هم دست خود را به محل زخم گذاشته، بلا فاصله آن زخم خوب می‌شود.

بعد که حساب کردیم دیدیم جریان برطرف شدن ناراحتی او به فاصله چند روز بعد از انداختن عریضه به ضریح مقدّس حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها واقع شده بود.[1]

۳ـ حجة الاسلام سید علی میرهادی: روزی یکی از آشنایان ما که از عشایر است به منزل ما آمد و گفت: یک عریضه از زبان من خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام بنویسید.

گفتم: من جرأت نمی‌کنم بنویسم!

رفت و به دیگری داد نوشت.

موضوع عریضه این بود که: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام، من می‌خواستم پسرم به سربازی نرود، گوسفندی را نذر فرزندتان حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام نمودم، ولی سودی نبخشید و پسرم را به خدمت بردند (به بیان او) چرا حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام نذر مرا نپذیرفته و پسرم به سربازی رفته است.

باری نامه را نوشت.

گفتم: حالا چگونه آن را به دست حضرت علی علیه‌السلام می‌رسانی؟

گفت: به آب رودخانه می‌سپارم به دست حضرت می‌رسد.

همین کار را هم کرد. بعد از یک ماه پسرش از خدمت معاف شد و به منزل برگشت.[2]

روش عریضه نویسی

---

۱. عریضه نویسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام/ چند حکایت از آیة اللّه صافی گلپایگانی.

۲. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۴۶۷/۲.

عریضه را با عبارات مختلفی چه فارسی و چه عربی می‌توان نوشت و مهم این است که انسان گرفتاری و حاجت خویش را به صورت مکتوب به درگاه قاضی‌الحاجات عرضه بدارد.

سخن اولیاء الله

علامه محمدتقی مجلسی: اگر حاجتی داشتی، کاغذی بنویس و در ضریح یکی از ائمه علیهم‌السلام بینداز، یا آن را بسته و مهر کرده و خاک پاکی را گِل ساز، و کاغذ را در میان گِل گذاشته و در نهر جاری یا چاه عمیق یا برکهِ آبی بینداز، که به خدمت حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه و سلامه علیه می‌رسد، و آن بزرگوار عهده دار برآورده شدن حاجتت می‌شود. درکاغذ بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ إِلَيْکَ يَا مَوْلَایَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْکَ مُسْتَغِيثاً وَ شَكَوْتُ مَا نَزَلَ بِی مُسْتَجِيراً بِاللَّهِ عزّ و جلّ ثُمَّ بِکَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ دَهِمَنِی وَ أَشْغَلَ قَلْبِی وَ أَطَالَ فِكْرِی وَ سَلَبَنِی بَعْضَ لُبِّی وَ غَيَّرَ خَطَرَ النِّعْمَةِ لِلَّهِ عِنْدِی أَسْلَمَنِی عِنْدَ تَخَيُّلِ وُرُودِهِ الْخَلِيلُ وَ تَبَرَّأَ مِنِّی عِنْدَ تَرَائِی إِقْبَالِهِ لِی [إِلَیَ] الْحَمِيمُ وَ عَجَزَتْ عَنْ دِفَاعِهِ حِيلَتِی وَ خَانَنِی فِی تَحَمُّلِهِ صَبْرِی وَ قُوَّتِی فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْکَ وَ تَوَكَّلْتُ فِی الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ عزّ و جلّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْکَ وَ فِی دِفَاعِهِ عَنِّی علما بِمَكَانِکَ مِنَ اللَّهِ ربّ العالمين وَلِيِّ التَّدْبِيرِ وَ مَالِکِ الْأُمُورِ وَاثِقاً مِنْکَ بِالْمُسَارَعَةِ فِی الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِی أَمْرِی مُتَيَقِّناً لِإِجَابَتِهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى إِيَّاکَ بِإِعْطَائِی سُؤْلِی وَ أَنْتَ يَا مَوْلَایَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّی وَ تَصْدِيقِ أَمَلِی فِيکَ فِی أَمْرِ كَذَا وَ كَذَا مِمَّا لَا طَاقَةَ لِی بِحَمْلِهِ وَ لَا صَبْرَ لِی عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقّاً لَهُ وَ لِأَضْعَافِهِ بِقَبِيحِ أَفْعَالِی وَ تَفْرِيطِی فِی الْوَاجِبَاتِ الَّتِی لِلَّهِ عزّ و جلّ عَلَیَّ فَأَغِثْنِی يَا مَوْلَایَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْکَ عِنْدَ اللَّهْفِ وَ قَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ عزّ و جلّ فِی أَمْرِی قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَ شَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ فَبِکَ بَسَطَتِ النِّعْمَةُ عَلَیَّ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِی نَصْراً عَزِيزاً وَ فَتْحاً قَرِيباً فِيهِ بُلُوغُ الْآمَالِ وَ خَيْرُ الْمَبَادِی وَ خَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ وَ الْأَمْنِ مِنَ الْمَخَاوِفِ كُلِّهَا فِی كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَّالٌ وَ هُوَ حَسْبِی وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فِی الْمَبْدَإِ وَ الْمَآلِ»

آن‌گاه در کنار نهر یا چاه یا برکه آب رفته و یکی از وکلای آن حضرت در دوره غیبت صغری را یعنی عثمان بن سعید عمروی، یا پسر او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد سمری را در نظر بیاور، پس یکی از آن‌ها را صدا زده و بگو: «يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ (یکی از این چهار بزرگوار) سَلَامٌ عَلَيْکَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَکَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَنْتَ حَیٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ وَ قَدْ خَاطَبْتُکَ فِی حَيَاتِکَ الَّتِی لَکَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هَذِهِ رُقْعَتِی وَ حَاجَتِی إِلَى مَوْلَانَا فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ فَأَنْتَ الثِّقَةُ الْأَمِينُ» سپس نوشته را در همان نهر یا چاه یا برکه آب بینداز، و این‌طور تصور کن که کاغذ را به دست آن بزرگوار داده‌ای إن شاء اللّه کاغذت به او رسیده حاجتت برآورده خواهد شد.[۱]

د) چلّه گرفتن

در این عمل، شخص گرفتار و حاجتمند، ختم و ذکر و یا هر برنامه توسلّ دیگری را به مدت چهل روز ادامه می‌دهد.

---

۱. بحار الأنوار ج۲۹/۹۱.

۵) دور هم جمع شدن و مجلس گرفتن

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: چهل نفر برای یک کار (مشخص) دور هم جمع نمی‌شوند مگر اینکه خداوند متعال دعایشان را مستجاب می‌کند، حتی اگر بر علیه کوهی دعا نمایند، آن کوه را متلاشی می‌سازند.[۱]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ گروهی جمع نمی‌شوند و بعضی از آنان دعا نمایند و بعضی دیگر آمین بگویند مگر اینکه خداوند دعایشان را مستجاب فرماید.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: هیچ گروه چهل نفره‌ای از مردان، جمع نشده و (سپس) به درگاه خداوند عزّ و جلّ برای خواسته‌ای دعا نمایند مگر اینکه خداوند برایشان مستجاب می‌نماید، پس اگر چهل نفر نبوده، و چهار نفر بودند ده بار خدای عزّ و جلّ را بخوانند خداوند برایشان مستجاب می‌کند، و اگر چهار نفر (هم) نبوده و یک نفر بود (و) چهل مرتبه خدا را بخواند، پس خدای عزیز جبار برایش اجابت نماید.[۳]

۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: هیچ گاه چهار نفر [یا چهار گروه] برای مطلبی اجتماع نکرده‌اند و (سپس آن را از) خداوند بخواهند جز اینکه با اجابت آن دعا از هم جدا شده‌اند.[۴]

۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: هرگاه چیزی پدرم را غمگین می‌نمود، زنان و کودکان را جمع کرده (و) سپس دعا می‌فرمود و آن‌ها آمین می‌گفتند.[۵]

۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام: هر سه مؤمنی که نزد برادرشان جمع گردند (به طوری) که از بلاهای او ایمن بوده و از شرورش بیم نداشته باشند و به آن‌چه نزد اوست، امیدوار باشند، اگر به درگاه خدا دعا کنند، جوابشان می‌دهد و اگر از او بخواهند به آن‌ها عطا می‌نماید و اگر زیاده خواهند افزونیشان می‌دهد و اگر سکوت کنند (و دعائی ننمایند)، خدا برایشان (به خیر و نفع) آغاز می‌کند.[۶]

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله محمدتقی بهجت: برای برآورده شدن حاجت، ۱۴ هزار مرتبه «یا جواد» توسط ۱۴ سید گفته شود و یکی از آن‌ها به امام جواد علیه‌السلام توسل پیدا کند و در پایان هم اطعام شود.[۷]

۲ـ علامه حسن حسن‌زاده آملی: ... و به طور اصل کلّی، نفوس مجتمعِ متّحد، دارای اثر یک نفس کلّی الهی قوی هستند. و یکی از فضیلت‌های نماز جماعت و حلقه ذکر و مجتمع دعا این است که هر انسانی یک

---

۱. دعوات/۳۰.
۲. کنز العمال ج۲/۱۰۷.
۳. کافی ج۲/۴۸۷.
٤. کافی ج۲/۴۸۷.
۵. عدة الداعی/۱۵۸.
٦. کافی ج۲/۱۷۸.
۷. روزنه‌هایی از عالم غیب/۳۵۷.

صفت یا بیشتر، از اوصاف خوبی و کمالات انسانی را دارد و به فرض اگر یک انسان، کامل باشد تا چه اندازه واسطه نزول برکات خواهد بود؟ انسان‌های گرد آمده در صلوة و ذکر و دعا (نیز) کأنّ یک انسان کامل و یا ظلّ[۱] و مثال او را تشکیل می‌دهند که آن جمع، (محل) نزول برکات خواهد بود.[۲]

شاهد

حفص بن عمر بجلی: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام از فقر و فلاکت و اوضاع درهم ریخته خود شکایت کردم.

فرمود: «وقتی به کوفه برگشتی یک بالش در خانه داری به ده درهم بفروش (و) برادرانت را دعوت کن و برای آن‌ها غذائی تهیه نما (و) از آن‌ها درخواست کن برایت دعا کنند».

من این کار را کردم. جز فروش بالش چاره‌ای نداشتم. از پول آن غذائی تهیه کرده و به دستور امام علیه‌السلام از دوستان و برادران دینی دعوت کرده و درخواست نمودم برایم دعا کنند. به خدا قسم دیگر جز (مال) اندکی (دیگر چیزی) برایم باقی نمانده بود. شخص بده‌کاری در خانه را کوبید (و) طلب زیادی (را) که از او داشتم با من مصالحه نمود، گمان می‌کنم ده هزار درهم بود. بعد از آن دیگر دنیا رو به من آورده و کارها درست شد.[۳]

نکات

نکته اول: مجلس دعا را در پوشش مجلس اهل‌بیت علیهم‌السلام برپا کنیم تا از دو برکت استفاده کنیم: برکت مجلس دعا، و برکت مجلس اهل‌بیت علیهم‌السلام.

شاهد

۱ـ حاج صادق حمیدیا از قول آقای انتظاری (مدیر کتاب‌خانه وزیری یزد): روزی برای ملاقات و احوال پرسی به منزل ثقة المحدثین مرحوم حاج سید حسین فخر الحسینی، معروف به حاج سید حسین اصفهانی (روضه خوان) رفتم ایشان در را باز کردند و مشغول صحبت شدیم.

در این اثنا، ناگهان یک زن زرتشتی سراسیمه و گریه کنان به طرف منزل ایشان آمد و تا ایشان را دید، سلام کرده و گفت: حاج آقا! فورا به منزل ما بیایید و یک روضه حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام بخوانید، که بچه‌ام در حال جان کندن است.

آقا گفت: من مریضم و حالم برای آمدن به منزل شما مقتضی نیست.

خانم مزبور با آه و ناله اصرار کرد و ایشان گفتند: خوب، بروید یک ساعت دیگر می‌آیم.

---

۱. سایه.

۲. رساله نور علی نور/۱۰۶.

۳. بحار الانوار ج۴۷/۳۸۲. (ترجمه از زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام/۳۲۰).

جواب داد: حاج آقا! فرصت نیست، بچه‌ام الان می‌میرد، اگر نمی‌توانید بیایید، همین‌جا روضه‌ای برایم بخوانید.

گفتند: این‌طور که نمی‌شود!

گفت: مانعی ندارد.

در نتیجه، در دهلیز منزل که دارای چند سکو بود نشسته و متوسل به حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام شدند. زن زرتشتی گریه زیادی کرد و به منزل رفت.

سؤال کردم: آقا! زرتشتیان هم به حضرت أبا الفضل العباس علیه‌السلام عقیده دارند؟!

گفتند: بله! هر وقت گرفتاری‌ای دارند متوسل به حضرت می‌شوند و حاجت خود را هم خیلی زود می‌گیرند.

چند روز بعد از وقوع این قضیه، مرحوم حاج سید حسین را ملاقات کردم و از نتیجه امر سؤال نمودم.

گفتند: زن زرتشتی آمده و گفته است: وقتی به منزل رسیدم، دیدم حال بچه‌ام خوب شده، چشم باز کرده و غذا هم می‌خورد. خداوند به برکت حضرت أبو الفضل العباس علیه‌السلام به او شفا داده است.[۱]

۲ـ شب دهم ربیع الثّانی ۱۴۱۱ ه. ق برابر ۶۹/۷/۸ ه. ش. در مدرسه رضویّه علیه‌السلام (قم) مجلس سوگواری مفصّلی به مناسبت شب رحلت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها برگزار گشته و روی منبر اعلام شد که همه حاضران بر سر سفره بی‌بی سلام‌الله‌علیها دعوت هستند.

صاحب مجلس به جهت ناراحتی شدید معده که از مدّت‌ها پیش به آن مبتلا بود، نمی‌خواست خودش از آن غذا استفاده کند، زیرا مدّت‌ها بود که به دستور پزشک معالجش فقط چلو کباب می‌خورد، ولی در اثر اصرار دوستانش مقدار بسیار کمی به قصد استشفاء خورد.

همان شب در عالم رؤیا به خدمت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شرف‌یاب شد و خواب جالبی دید، بر اساس تعبیری که مرحوم آیة الله صدّیقین (متوفّای ۱۴۱۴ه. ق) انجام داد، معلوم شد که مجلس، مورد نظر بی‌بی سلام‌الله‌علیها قرار گرفته و غذای آن سفره شفا بوده و هر کس از آن غذا به نیّت شفای مرضی خورده شفا یافته است.

او دیگر از همان شب از ناراحتی معده نجات یافت و از فردای آن روز از همه نعمت‌های الهی بهره‌مند گردید و سلامتی خود را باز یافت.[۲]

نکته دوم: بهتر است در ابتدا اهل جلسهِ دعا همگی به طور دسته جمعی از اعمال زشت و گناهان خویش توبه نموده و سپس به دعا و توسل مشغول گردند.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج۶۱۱/۲.

۲. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها/ ک۲۱۸.

شاهد

در زمان قحطی و خشک‌سالی، حضرت موسی علیه‌السلام (به همراه گروهی از بنی اسرائیل) برای طلب باران به درگاه خداوند دعا کردند.

خداوند متعال به موسی علیه‌السلام وحی کرد: تا وقتی که در میان شما فردی که کارش خبرچینی است، باشد، نه دعای تو و نه هیچ یک از همراهیانت را مستجاب نمی‌کنم.

موسی علیه‌السلام گفت: پروردگارا! (بگو) او کیست تا از بینمان بیرونش کنیم.

فرمود: موسی! من شما را از خبرچینی نهی می‌کنم و خودم خبرچین باشم؟

پس همه آن جمع توبه نمودند و باران بر آن‌ها نازل شد.[۱]

سؤال: در بعض روایات آمده که دعای پنهانی و مخفیانه بهتر و برابر با هفتاد دعای آشکار است. بالأخره تکلیف چیست؟! آیا دعای مخفیانه به اجابت نزدیک‌تر است یا دعای آشکار (که در این روایت به آن اشاره شده است؟!).

جواب: بهتر است جواب این شبهه را از قول علامه مجلسی بیان کنیم. ایشان می‌فرماید: ممکن است به دو وجه جواب داده شود:

اول: اجتماع در اجابت مؤثرتر است گر چه ثوابش کم‌تر است. (بین ثواب بیشتر با نزیک‌تر به اجابت بودن فرق بگذاریم. یعنی بگوئیم: دعای مخفیانه اجرش از دعای آشکار بیشتر است، اما احتمال اجابتش نسبت به دعای آشکارِ دسته جمعی، کم‌تر است).

دوم: این در جایی است که از ریاء و خودنمائی، مصون و محفوظ باشد، و آن‌چه در آن باب (دعای مخفیانه) گذشت در صورتی است که از ریاء ایمن نباشد.[۲]

و) ختومات و ادعیه مخصوصه‌ای که دیگران آن‌ها را تجربه کرده‌اند

بعضی از اذکار و ختومات هستند که افراد بسیار زیادی موثر بودن آن‌ها را در استجابت دعا تأئید کرده‌اند، لذا خوب است ما نیز از همین راهی که آن‌ها رفته‌اند، رفته تا کامیاب گردیم، و اما بعضی از این اذکار و ختومات عبارتند از:

اول: زیارت عاشورا

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام (خطاب به صفوان): مواظب این زیارت (زیارت عاشورا) باش و این دعا (دعای علقمه) را بخوان و با آن زیارت کن، پس همانا من ضامنم بر خدا برای هر که به این زیارت، زیارت

---

۱. کشف الریبة/۴۲.

۲. مرآة العقول ج۱۲/۷۶.

کند و به این دعا از نزدیک یا دور دعا کند اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد (و) محجوب نماند و حاجت او از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد، قضاء شود و او را نومید برنگرداند.

ای صفوان! این زیارت را به این ضمان از پدرم یافتم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهما السلام به همین ضمان و او از حسین علیه السلام به همین ضمان و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام به همین ضمان و حسن از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام با همین ضمان و جبرئیل علیه السلام از خدای تعالی با همین ضمان و حقیقتا که خداوند عزّ و جلّ به ذاتش عزّ و جلّ قسم خورده (که) هر کس حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور زیارت کند و به این دعا، دعا کند، زیارتش را قبول می‌کنم و خواهشش را به هر قدر که باشد، می‌پذیرم و درخواستش را می‌دهم سپس از حضرت من با ناامیدی بازنگردد، و با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ بازش گردانم و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن ما اهل‌بیت علیهم السلام که در حق او قبول نشود، قبول کنم. حق تعالی به این بر ذاتش قسم خورده و ما را بر آن‌چه که ملائکه ملکوتش بر آن گواهی دادند، گواه گرفته است... .

ای صفوان! هرگاه برای تو به سوی خدای عزّ و جلّ حاجتی روی داد، پس به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی، زیارت کن و این دعا را بخوان و از پروردگارت حاجتت را بخواه (که) از سوی خداوند برآورده شود و خدا و رسول خدا به جود و امتنان خویش خلف وعده نخواهد فرمود و الحمد لله.[۱]

سخن اولیاء الله

علامه عبد الحسین امینی (صاحب کتاب الغدیر، خطاب به فرزندشان محمّدهادی): زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش نکن. مرتباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است که موجب نجات و سعادتمندی در دنیا و آخرت تو می‌باشد.[۲]

شاهد

۱ـ مرحوم آقا نجفی قوچانی: من تصمیم گرفتم زیارت عاشورا را به مدت چهل روز بر بام مسجد بخوانم و سه حاجت در نظر داشتم:

اول: ادای بدهی پدرم.

دوم: طلب آمرزش.

سوم: افزون شدن علم و رسیدن به درجه اجتهاد.

---

۱. مصباح المتهجد/۷۸۱.

۲. کرامات الحسینیه علیه السلام ج۲/۲۲۷.

قبل از ظهر شروع به خواندن می‌نمودم و ظهر نشده، آن را تمام می‌نمودم و خواندن آن دو ساعت به طول می‌انجامید.

پس از اتمام چهل روز و تقریباً بعد از یک ماه پدرم به من نوشت: امام موسی بن جعفر علیهما السلام قرض مرا ادا کرد.

به او نوشتم: خیر، امام حسین علیه السلام آن را ادا کرد، و کلهم نور واحد.

وقتی سرعت تأثیر زیارت عاشورا در برآورده شدن حاجت‌هائی که بر اساس اسباب و علل ظاهری غیر ممکن بود را دیدم، قوت قلب گرفتم و در ماه محرم و صفر برای حاجتی که مهم‌ترین خواسته‌ام بود، به مدت چهل روز با تلاش تمام و کمال احتیاط زیارت عاشورا را بر بام مسجد خواندم، به این نحو که در طول مدت دو ساعت، رو به قبله سر پا در مقابل آفتاب می‌ایستادم.

بعد از سپری شدن ختم چهل روز، در خواب به من گفته شد: بعد از مدتی خواسته‌ات برآورده است.[۱]

۲ـ علاّمه حسن فرید گلپایگانی (از علماء تهران) از قول استادشان آیة الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی: در اوقاتی که در سامرّاء مشغول تحصیل علوم دینی بودم وقتی‌که اهالی سامرّا به بیماری‌های وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عدّه‌ای می‌مردند، روزی در منزل استادم مرحوم سیّد محمّد فشارکی جمعی از اهل علم بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی که در مقام علمی مانند مرحوم آقای فشارکی بود، تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند.

مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا خیر؟

همه اهل مجلس تصدیق نمودند که: بلی !

سپس فرمود: من حکم می‌کنم که شیعیان ساکن سامرّاء تا ده روز همگی مشغول خواندن زیارت عاشوار شوند و ثواب آن را هدیه به روح شریف نرجس خاتون سلام الله علیها، والده ماجده حضرت آقا حجة بن الحسن (روحی و ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بنمایند تا این بلا از آنان دور شود.

اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند. از فردا مرگ و میر شیعیان متوقّف شد و هر روز عدّه‌ای از غیر شیعیان می‌مردند به طوری که این موضوع بر همگان آشکار گردید.

برخی از غیر شیعیان از آشنایان شیعه خود می‌پرسیدند: علّت اینکه دیگر از شما کسی تلف نمی‌شود چیست؟

پاسخ شنیدند: راز این موضوع در خواندن زیارت عاشورا توسّط ما می‌باشد.

با این جواب آنان نیز مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند و بلا از آن‌ها نیز برطرف گردید!

---

۱. سیاحت شرق/۲۰۴.

علاّمه حسن فرید گلپایگانی: زمانی گرفتاری سختی برایم پیش آمد. فرمایش آن مرحوم به یادم آمد. از روز اوّل ماه محرّم سرگرم زیارت عاشورا شدم. روز هشتم به طور خارق العاده برایم فرج حاصل شد.[۱]

دوم: ختم صلوات

سخن اولیاء الله

۱ـ آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: ما تجربه زیادی به دست آورده‌ایم و وجدان نموده‌ایم که برای رهایی از مشکلات راه‌هایی هست که بهترین آن‌ها را خود حس کرده‌ایم و به کمک آن‌ها به حاجت‌هایمان رسیده‌ایم: نذر کردن گوسفند برای فقرا، خواندن حدیث کساء به طور پی در پی، پرداخت صدقه و ختم صلوات.[۲]

۲ـ آیة الله شیخ محمدعلی اراکی: من هرگاه مشکلی پیدا می‌کنم، یک دور تسبیح، صلوات می‌فرستم و ثواب آن را نثار چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌کنم، آن‌گاه مشکل من به آسانی حل می‌شود. البته این کار را بیشتر در مورد مشکلات علمی انجام داده‌ام.[۳]

طریقه ختم صلوات

برخی از طرق مختلف ختم صلوات بدین قرار است:

«اول: اگر کسی حاجتی داشته باشد نیت می‌کند که چنان‌چه حاجتم تا فلان مدت برآورده شود، چهارده هزار صلوات بفرستم و هر هزار صلوات برای یکی از ائمه علیهم‌السلام هدیه باشد و چنان‌چه حاجت برآورده شد، وفا کند.

دوم: روزی هزار بار صلوات بفرستد و هر هزار تا را برای یکی از ائمه علیهم‌السلام هدیه کند در بین یا در پایان، حاجت روا شود.

سوم: تا دو ماه روزی هزار بار صلوات بفرستد، وقتی ماه تمام شود آن مطلب إن شاء اللّه برآورده شود.

چهارم: برای قضاء حاجت و ادای دین مجرب است، از شب جمعه شروع کند تا دو هفته و در هر شب، از نصف شب بخواند.

شب اول غسل کند ولی سایر شب‌ها ضروری نیست.

شب جمعه (شب اول) ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

شب شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی امیرالمؤمنین.

شب یک‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی فاطمة الزهراء.

شب دوشنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی الحسن.

شب سه‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی الحسین.

---

۱. داستان‌های شگفت/۳۶۹.

۲. گلشن ابرار ج۲/۹۶۵.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب/۵۸.

شب چهارشنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی علی بن الحسین.
شب پنج‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی محمد بن علی.
شب جمعه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی جعفر بن محمد.
شب شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی موسی بن جعفر.
شب یک‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی علی بن موسی.
شب دوشنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی محمد بن علی.
شب سه‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی علی بن محمد.
شب چهارشنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی حسن بن علی.
شب پنج‌شنبه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی حجة بن الحسن.
شب جمعه ۱۰۰۰ بار بگوید: اللهم صل علی العباس الشهید.»[۱]

سوم: ختم مخصوص حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها

شاهد

۱ـ حجة الاسلام اهری: یکی از عنایات حضرت معصومه به برادرم سید احمد مربوط می‌شود. او مریض شد، لحظه به لحظه حالش وخیم‌تر گردید، پزشکان به وحشت افتادند و از معالجه‌اش فرو ماندند. خواستیم به خارج منتقل کنیم، شورای پزشکی تشکیل دادند و گفتند: هیچ فایده‌ای ندارد، دیگر کار از کار گذشته است.

حالش بدتر شد و وضع جسمی و روحی‌اش در هم ریخت، حالت فراموشی عارض گردید و همه پزشکان اظهار یأس کردند.

در آن لحظات آخر که امیدها از همه جا قطع شده بود و تسلیم قضاء الهی شده بودیم، به یاد ختم بسیار مجربی افتادم که از مرحوم «قویمی» شنیده بودم، او شخص بسیار مقدس و متدینی بود که «حاج میرزا داود خان قویمی» نامیده می‌شد. او قبلاً رئیس پست و تلگراف تبریز بود، بعداً در کنار کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام مجاورت گزیده بود.

او می‌گفت: ختم مجربی هست که مخصوص حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها می‌باشد و هرگز ردخور ندارد. هر وقت حاجتی داشتی برو حرم و ۳۳۰ مرتبه بگو: «اللهمّ العن هارونَ الرّشید و مأمونَ الرّشید». و مواظب باش که کم و زیاد نشود. با عجله به حرم مطهر کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام مشرّف شدم، و این ذکر را با اخلاص تمام و انقطاع کامل خواندم، بلافاصله برادرم شفا یافت و آثار کسالت کلّاً برطرف شد و سلامتی کامل خود را باز یافت.[۲]

---

۱. صلوات کلید حل مشکلات/۴۰.
۲. کرامات معصومیه / ک۶۲.

۲ـ حجة الاسلام اهری (که سال‌ها مبتلا به ناراحتی گوارشی بوده و به هر دکتری که به ایشان معرفی شده بود مراجعه کرده بود و به هیچ وجه نتیجه‌ای نگرفته بود): در بیمارستان جم به آقای دکتر عطری مراجعه کردم او نیز همانند دیگران تشخیص داده بود که من مبتلا به «کولیت» هستم و باید تحت عمل جراحی قرار بگیرم.

ایشان با دکتر هاشمیان نیز مشاوره نموده و او نیز نظر دکتر عطری را تأئید کرد و گفت: آقای دکتر سوری هم ببیند، اگر ایشان موافقت کند من عمل می‌کنم.

قرار شد ما به عمل جراحی تن بدهیم. من به قم آمدم و به حرم مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرّف شدم و آن ختم یاد شده (اللهمّ العن هارونَ الرّشید و مأمونَ الرّشید) را ۳۳۰ بار با اخلاص تمام و انقطاع کامل خواندم و از محضر مقدسشان تقاضا نمودم که عنایت کنند، نظر پزشکان را به تشخیص صحیح رهنمون شوند و عمل جراحی موفّق و مثمر باشد و هرگز این کسالت عود نکند.

سپس به تهران رفتم و در بیمارستان جم بستری شدم، با حضور آقایان: دکتر سروری و دکتر عطری، آقای پروفسور هاشمیان عمل کرد.

در اثنای عمل معلوم شد که در زیر کیسه صفرا، حفره‌ای ایجاد شده به اندازه کیسه صفرا، و در آن ۱۲۰ عدد سنگ جمع شده است، و آن موجب وحشت و اعجاب پزشکان شد.

عمل به موفّقیت انجام گرفت و من سلامتی خود را باز یافتم و از درد شدیدی که سالیان دراز با آن خو گرفته بودم خلاص شدم.

پس از عمل به من گفتند: این بیماری تا حال در دو مورد مشاهده شده، یکی در مورد فردی در آلمان و دومی شما هستید و هرگز در فرد سومی تا حال مشاهده نشده است.

سپس معلوم شد که در همان روز، وضع مرا به همه مراکز پزشکی جهان مخابره کرده‌اند و در همه مراکز پزشکی دنیا پرونده پزشکی ما مطرح شده است و برخی از مجلات خارج را به من ارائه دادند که سرگذشت ما را از روز اول ابتلا به این بیماری تا پایان عمل موفقیت آمیز پزشکان ایرانی مشروحاً درج کرده بودند.

هنگامی‌که من حساسیت موضوع را متوجه شدم، ترسیدم که این بیماری یک بار دیگر عود کند و مرا از پا درآورد. از این رهگذر با پزشک معالج خود مشورت کردم و گفتم: اگر احتمال عود بیماری هست، من به خارج بروم و به پزشکان خارج نیز مراجعه کنم.

ایشان گفت: در دنیا همه چیز ممکن است، ولی من هرگز احتمال عود نمی‌دهم. برای اطمینان خاطر به لندن رفتم و به دکتر جونس، اولین متخصص جهاز هاضمه در جهان مراجعه کردم، او نیز تأکید داشت که شما دومین نفری هستید که به این بیماری مبتلا شده‌اید و احتمال عود نیست، ولی اگر چند روز دیرتر تحت عمل جراحی قرار می‌گرفتید، یقیناً از بین رفته بودید، و این‌گونه به برکت توسل به حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها از آن بیماری جانکاه نجات یافتم و الحمد لله هرگز آن بیماری عود نکرد.[۱]

---

۱. کرامات معصومیه / ک۶۳.

چهارم: اسم اعظم

شاهد

محمد بن حنفیه: براء بن عازب به علی بن أبی طالب علیه السلام گفت: به (حق) خداوند از تو می‌خواهم که بهترین چیزی که رسول خدا به تو مخصوص نموده از آن چیزی که جبرئیل علیه السلام، مخصوص ایشان بیان داشته از آن چیزی که (خدای) رحمان به سویش فرستاده، به من اختصاص دهی.

فرمود: ای براء! هرگاه خواستی خداوند را با اسم اعظمش بخوانی، ۱۰ آیه اول سوره حدید و آخر سوره حشر را خوانده (و) سپس بگو: ای کسی که این‌چنینی (ظاهرا مراد حضرت اوصافی است که در مورد خداوند در آیات مذکور آمده است) و چیزی این‌چنین نیست! از تو می‌خواهم که برایم فلان و فلان را انجام دهی (حاجتت را بیان نما)، به خدا قسم، ای براء! اگر (این‌گونه) بر علیه من دعا (و نفرین) نمائی (در زمین) فرو برده می‌شوم.[۱]

ز) مدد گرفتن از دعای دیگران بالأخص کسانی که دعایشان به اجابت نزدیک‌تر می‌باشد

بسیار شایسته است که انسان از بندگان خداوند بخواهد که برای او دعا نمایند، زیرا چه بسا آن‌ها دعای مستجابی داشته باشند، و اما در این میان بعضی افراد به دلیل خصائص و خصلت‌هایی که در آن‌هاست دعایشان به اجابت نزدیک‌تر می‌باشد، بعضی از این افراد بدین شرح‌اند:

اول: علماء ربانی و اولیاء الله و صلحاء

این دسته از افراد چه در قید حیات و چه در زمان برزخ و ممات، اگر به انسان توجهی نمایند به دلیل آبرومندی‌شان در درگاه خداوند، دعایشان در حق دیگران مستجاب خواهد گشت.

اولا: در حال حیات

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: ... دعای شیعیان بابصیرت و مستبصر، محجوب و دور از اجابت نیست.[۲]

۲ـ علی بن موسی الرضا علیه السلام: پس به او (مرد کامل و خوب) تمسک جوئید (و از او دور نشوید) و از راه و روشش پیروی نموده و به وسیله او به پروردگارتان توسل جوئید که دعایش رد نشده و هیچ یک از خواسته‌هایش با ناامیدی همراه نیست.[۳]

---

۱. بحار الأنوار ج۸۹/۳۰۹.

۲. طب الأئمه علیهم السلام/۱۵.

۳. احتجاج ج۲/۳۲۰.

سخن اولیاء الله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب سؤال از اینکه: مقصود از این حدیث قدسی چیست که خداوند سبحان می‌فرماید: «من اطاعنی اطعته»[1] «هر کس از من اطاعت کند، من از او اطاعت می‌کنم»): جمله «اطعته» کنایه از «اطعت له کل شئ» است، یعنی همه موجودات را منقاد و مطیع او قرار می‌دهم. چنان‌که در حدیث قدسی دیگر می‌فرماید: «یَا ابْنَ آدَمَ أَنَا غَنِیٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ غَنِیّاً لَا تَفْتَقِرُ یَا ابْنَ آدَمَ أَنَا حَیٌّ لَا أَمُوتُ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ حَیّاً لَا تَمُوتُ یَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّیْءِ کُنْ فَیَکُونُ أَطِعْنِی فِیمَا أَمَرْتُکَ أَجْعَلْکَ تَقُولُ لِشَیْءٍ کُنْ فَیَکُونُ».[2] «ای پسر آدم! من بی‌نیازی هستم که هرگز نادار نمی‌گردم، از دستوراتم اطاعت کن تا تو را نیز چنان بی‌نیاز گردانم که هرگز نادار نشوی. ای پسر آدم! من زنده فناناپذیر هستم. از دستوراتم اطاعت کن تا تو را نیز زنده فناناپذیر گردانم. ای فرزند آدم! من به هر چیز بگویم: موجود شو، بی‌درنگ به وجود می‌آید، از دستوراتم اطاعت کن تا تو را نیز چنان گردانم که به هر چیز بگویی: موجود شو، بلافاصله ایجاد شود».

یعنی: «انا حی لا اموت بالذات و تکون انت حیا لا تموت بالله». «من زنده فنا ناپذیرِ بالذات هستم، و تو نیز زنده فنا ناپذیرِ به خدا می‌گردی».[3]

۲ـ علامه حسن حسن‌زاده آملی: استجابت دعا امری خلاف سیرت و سنّت الهی نیست بلکه یکی از علل و اسباب تحوّل و تبدّل در عالم طبیعت، نفْس متّصف به صفات ربوبی و متخلّق به اخلاق الهی است که باذن اللّه در مادّه کائنات تصرف می‌کند.[4]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام شیخ محمدعلی جاودان (نوه آقا شیخ مرتضی زاهد): حاج صادق جواهری (از شاگردان آقا شیخ مرتضی زاهد) می‌گفت: «یک روز، آقا شیخ مرتضی زاهد با چند نفر از دوستان در خانه ما جلسه داشتند. در آن زمان خانه ما، در همین نزدیکی‌های مدرسه حاج آقا مجتهدی بود. این خانه دو سه اتاق بسیار کوچک داشت و رفقا به زحمت در کنار هم می‌نشستند. آن روز بعد از صرف غذا، هم اینکه من خواستم برای جمع کردن سفره از اتاق بیرون بروم آقا شیخ مرتضی فرمود: آقا صادق! آقا صادق! صبر کن.

من برگشتم و عرض کردم: بفرمایید آقا!

---

۱. ما در هیچ کدام از منابع شیعه و اهل سنت، روایتی با این الفاظ، مشاهده ننمودیم، در عین اینکه روایات فراوانی با این مضمون وجود دارد. و شاید شخص سؤال کننده نیز منظورش همین مضمون بوده است نه خود الفاظ.

۲. عدة الداعی/۳۱۰.

۳. در محضر علامه طباطبایی (۷۲۷ پرسش و پاسخ)/۳۶۹.

٤. رساله نور علی نور/۱۰۸.

ایشان همان وقت دست‌هایش را به حالت دعا بلند کرد و گفت: خدایا! این آقا صادق، دوست دارد این رفقا و دوستان را زیاد به خانه‌اش دعوت کند، ولی جا ندارد، خدایا! یک خانه وسیعی به ایشان عطا کن.

همه حاضرین آمین گفتند، و جلسه تمام شد.

درست فردای همان روز من داشتم به جایی می‌رفتم که یکی از آشنایان مرا دید و گفت: می‌توانی پنج هزار تومان به ما بدهی؟

آن آقا پنج هزار تومان از من گرفت و رفت. او دو سه روز بعد، به سراغ من آمد و گفت: من در فلان محله ششصد متر زمین خریده‌ام به دلم افتاده است به شما پیشنهاد کنم زمین کنارش را نیز شما بخرید و با هم همسایه شویم.

همین گفت و گو سبب شد من فوری بروم آن زمین ششصد متری را معامله کنم و بعد هم شروع کنیم آن را بسازیم».

مرحوم حاج صادق، مالک این خانه ششصد متری شد و آقا شیخ مرتضی هم دو سه ماه بعد، از دنیا رفت و آن خانه را ندید، اما نکته مهم این است که متأسفانه سال‌ها بعد، حاج صادق به شدت در کسب و کار کم آورد و ورشکست شد. ایشان تمام دارایی‌ها و مغازه‌اش را از دست داد، ولی تا آخر عمرش، این خانه ششصد متری برایش باقی ماند و هیچ گاه شرائط و امکان فروش این خانه مهیا نشد و بسیار نیز برایش سودمند شد. حتی ثلث وصیتش را از این خانه خرج کردند.[۱]

۲ـ یکی از فامیل نزدیک مرحوم آیة الله سید زین الدین طباطبائی که سخت دچار دل‌درد شده و خون از گلویش می‌آمد، دکترها از او مأیوس شده و دستور حرکت به تهران و عمل جراحی می‌دهند.

برای مرحوم سید زین الدین خبر می‌آورند و درخواست دعا و توسل می‌نمایند.

ایشان به فرزندان خود دستور می‌دهد: وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول خواندن زیارت عاشورا شده و شفای او را بخواهند و خودشان نیز مشغول می‌شوند.

پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمده و می‌گویند: شفا حاصل شد. برخیزید.[۲]

۳ـ حجة الاسلام رحیمیان: یک روز آقای خلیلی که از افراد متدین و شاغل در هلال احمر است مضطربانه تلفن کرد که یکی از برادران بسیار خوب به نام آقای اکبری که در جبهه ترکش به مغزش اصابت کرده حالش خیلی وخیم است پزشکان به او جواب رد داده‌اند و از بهبود او مأیوسند تنها امید به خدا و دعای امام خمینی است و از حقیر مصرانه خواسته بود که چند حبه قند، خدمت امام ببرم تا با دست امام تبرک و به آن دعا بخوانند و برای شفای مریض دعا کنند. مقداری قند خدمت حضرت امام بردم و مطلب را به عرض رساندم.

---

۱. آقا شیخ مرتضای زاهد/۱۹۶.

۲. برنامه سلوک در نامه‌های سالکان/۲۳۸.

حضرت امام قندها را تبرک و به آن دعا خواندند و سپس برای سلامتی او دعا کردند.

وقتی به دفتر برگشتم آقای خلیلی خود را به دفتر رسانده بود. قندها را گرفت و با عجله برگشت.

چند روز بعد تلفن زد و ذوق زده و گریان تشکر کرد و مژده داد که دوستش از خطر گذشته و پزشکان از بهبود او مبهوت شده‌اند و چند ماه بعد مجددا تلفن کرد. در ضمن تشکر مجدد برای مجروح شفایافته درخواست کارت برای دست‌بوسی امام کرد که با نشاط و سلامت تشرف یافت و... .

آقای اکبری برایم نقل کرد که: فلان پزشک متخصص معروف که در جریان معالجه من بود و به طور قطع از بهبودیم اظهار یأس کرده بود بعد از این ماجرا صریحا به من گفت: ما دکترها به معجزه اعتقاد نداریم، ولی وقتی مثل شما را می‌بینیم که بعد از آن وضعیت، ناگهان همه چیز عوض می‌شود و بعد از چند روز، روزی با پای خود راه می‌روید ناچار می‌شویم که به معجره اعتقاد پیدا کنیم.[1]

۴ـ حجة الاسلام اسد الله اسماعیلیان: روزی در محضر حضرت آیة الله سید حسین قاضی طباطبائی نشسته بودیم که یکی از دوستان به نام آقای محمدحسین شریعتی وارد شد و از محضر ایشان خواست که از خدا بخواهد تا خداوند خانه‌ای به ایشان عطا فرماید.

آقای قاضی دفترچه‌ای از جیب خود بیرون آورد و نام ایشان را نوشت و وعده داد که در شب چهارشنبه در مسجد جمکران برای ایشان دعا کند. در این بین طلبه‌ای دیگر سررسید و چون از موضوع مطلع شد او هم همان تقاضا را کرد و نفر سوم هم تقاضای خود را بازگو کرد او هم نام هر سه را در دفتر خویش یادداشت نمود.

من ایشان را تا روز شنبه بعد ندیدم و روز شنبه که به حضورشان شرف‌یاب شدم، پرسیدم: درباره آن سه نفر دعا کردید؟

فرمودند: داستانی در این موضوع دارم که برایتان نقل می‌کنم. سپس فرمود: صبح جمعه به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرّف شدم و پس از نماز و زیارت از حرم خارج شدم و چون هنوز آفتاب طلوع نکرده بود نخواستم به منزل بروم و قصد کردم به خانه آقای فکور یزدی بروم و از ایشان عیادتی نمایم. به خانه ایشان رفتم و دق الباب کردم.

خود آقای فکور در را گشودند تا مرا دیدند تبسمی کردند. علت تبسم را سؤال کردم.

فرمود: برایت خواهم گفت و آقای فکور به چای و پنیری که صبحانه میل می‌فرمودند، دعوتم کردند.

من دفترچه را از جیبم درآوردم و گفتم: بیائید قبل از تناول صبحانه برای این سه نفر دعا کنیم.

آقای فکور بسیار خندیدند.

از علت خنده ایشان سؤال کردم.

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۵/ بخش سوم، با دعای حضرت امام از خدا شفا گرفتم.

فرمودند: دیشب در خواب دیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دیدن من آمده و صبح هنگامی که در را به روی تو باز کردم به یاد خواب دیشب افتادم و باز هنگامی که فرمودید: بیائید برای این سه نفر دعا کنیم به یادم آمد که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین سخن را فرمودند.

بالأخره طولی نکشید که هر سه نفر در مدت کم‌تر از شش ماه به برکت دعای آن بزرگوار، صاحب خانه شدند و هم‌اکنون در آن خانه‌ها زندگی می‌کنند.[۱]

سؤال: چرا گاهی اولیاء الله برای حلّ مشکلات دست به دعا برمی‌دارند و گاهی نه؟

جواب: مقامات اولیاء الهی چنان است که چون بنده محض خداوند بوده و دائما مطیع و فرمانبردار اوامر حضرت حق هستند ـ بر اساس روایات ـ چنین افرادی مستجاب‌الدعوة بوده و حرفشان در نزد خداوند، زمین نمی‌ماند، اما از آن‌جا که این عزیزان اولا: به بسیاری از اسرار هستی آگاهند و ثانیا: همیشه خویشتن را در مرأی و منظر و محضر خداوند می‌بینند و دخالت در پاره‌ای از امور را خلاف ادب می‌دانند، دعای مستجاب خویش را به کار نمی‌گیرند و اگر اشکال شود که چرا برای هر مریضی یا هر گرفتاری و... دعا نمی‌نمایند با وجود اینکه همه باید در جهت حل مشکلات مسلمانان و مؤمنان تلاش نمایند باید گفت: این عزیزان از خود خداوند که به بندگانش مهربان‌تر و دل‌سوزتر نیستند، اگر قرار بود هر بیماری شفا گیرد، و هر گرفتاری، صاحب عافیت گردد و... ، خود خداوند در این رابطه مقدم بر اولیاءش بود، اما به دلیل حکمت‌های موجود در نظام هستی قرار نیست هر بیماری شفا یابد و هر گرفتاری از عافیت برخوردار گردد و علاوه بر این‌ها انسان باید در خود قابلیت و استعداد حوائج را پیاده سازد تا دعای این بزرگواران شامل حالش گردد.

سخن اولیاء الله

علامه حسن حسن‌زاده آملی: ادب با خداوند، ایجاب می‌کند که بدون اذن و امر، به تصرف در برنامه‌ای از برنامه‌های چرخ نظام تکوینی، و حکمی از احکام کتاب تشریعی، دست تصرف به چیزی دراز نکنی. و اگر چیزی به تو دادند ادب اقتضاء می‌کند که در ازای آن، عبد شکور باشی نه اینکه بی‌اجازه مولی، آن را به هر نحو که بخواهی، صرف کنی.

و چه بسیار از اولیاء الله که به آنان دست تصرف عطاء شده است و لکن ادب و معرفتشان مانع از اعمال تصرف شده است.[۲]

شاهد

۱ـ حجة الاسلام سید رحیم توکل: از دیگر کرامات و فضائل حضرت آیة الله سید رضا بهاء الدّینی اینکه: حسینیه‌ای در جوار منزل ایشان است و آقا در ایام محرم و صفر و مناسبت‌های مذهبی، در آن حسینیه

---

۱. مردان علم در میدان عمل ج۵/ بخش سوم، آیة الله سید حسین قاضی و استجابت دعای او در حق سه نفر.

۲. رساله نور علی نور/۷۹.

سخنرانی می‌کنند. اخلاق ایشان بر این روال است که اگر کسی در حال سخنرانی باشد، سراپا به آن گوش می‌کند و از جای خود حرکت نمی‌نماید تا آنکه سخنان گوینده به پایان رسد؛ امّا به طور استثنایی، ایشان یک‌بار وسط سخنرانی گوینده از جای خود برخاست و بیرون رفت.

این رفتار برای همگان سؤال ایجاد کرد.

مجلس به پایان رسید. از آقا جویای موضوع شدند. زمان این اتفاق، زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود و دشمن شهر قم را بمباران می‌کرد.

آیة الله بهاء الدّینی فرمود: من نشسته بودم که دیدم سی نفر از رجال الغیب در آن سوی اتاق با من کار دارند. به آن‌جا رفتم و گفتم: چه کار دارید؟

آنان پس از عرض ادب گفتند: هر یک از ما سی نفر، قدرت صد هزار نفر را داریم. اگر شما بخواهید، از صبح تا غروب امروز، کار جنگ را به پایان می‌رسانیم. دستور شما چیست؟

به آنان گفتم: خداوند متعال چه اراده فرموده است؟ با کدام کار راضی است؟

پاسخ دادند: خداوند متعال می‌خواهد جنگ به طریق عادی به پایان رسد.

به آنان گفتم: من به آن‌چه خداوند متعال راضی است، رضایت دارم.[۱]

۲ـ در سال ۱۳۶۰ شخصی که در یکی از شهرهای ایران عنوان داشت، نزد آیة الله حاج سید رضا بهاء الدّینی آمد و بعد از نماز مغرب و عشاء خدمت ایشان نشست.

او پس از احوال‌پرسی، درخواست نصیحت و راهنمایی کرد.

حضرت آیة الله بهاء الدّینی گفت: سعی کنید در زندگی مشرک نباشید. اگر توانستید به این مرحله برسید، همه کارهای شما اصلاح می‌شود، این بهترین نصیحتی است که می‌توانم بکنم.

آن شخص گفت: آقا! دعا کنید.

حضرت آقای بهاء الدّینی فرمودند: آدم شو! تا دعا در حقّ تو تأثیر کند و گر نه دعا بدون ایجاد قابلیّت، فایده‌ای ندارد.

او گفت: امسال مکّه بودم، برای شما هم طواف کردم.

آقا فرمود: إن شاء اللّه سعی کن آدم شوی تا طواف برای خودت و دیگران منشأ اثر باشد.

در این‌جا یکی از همراهان آن شخص که گمان کرد آقا او را نمی‌شناسد، گفت: حاج آقا! ایشان فلانی هستند که در فلان شهر مسؤولیّت دارند و خدمات ارزشمندی انجام داده‌اند.

مرحوم آقای بهاء الدّینی فرمودند: چرا متوجّه نیستید چه عرض می‌کنم؟ باید آدم شود تا این‌ها برای او نافع باشد. دست از هوی و هوس بردارد. خود را همه کاره نداند. نقشه برای خراب کردن افراد و غلبه بر

---

۱. روزنه‌ای به سوی اسرار الهی/۶۳.

دیگران نکشد. باید دست از کلک بازی بردارد! آن وقت است که طعم ایمان را می‌چشد و گر نه همه این‌ها ظاهر سازی است.[۱]

ثانیا: در حال ممات

سخن اولیاء الله

حجة الاسلام کاظم صدیقی از قول استادشان آیة الله سید رضا بهاء الدّینی: برخی افراد در عالم برزخ توانایی‌هایی به دست می‌آورند، ما (منظورشان شخص خودشان است) نیز در عالم برزخ دستمان باز می‌گردد.[۲]

شاهد

۱ـ یکی از روحانیون اهل آذربایجان: خیلی مایل بودم به حج بروم، ولی این سعادت نصیبم نمی‌گشت، تا اینکه به یاد آیة الله سید رضا بهاء الدّینی، اذکاری را بر زبان آوردم و ثوابش را نثار روح ایشان نمودم. این موضوع را به همسرم نگفته بودم، ولی او برایم نقل کرد: «سیدی در عالم رؤیا به من گفت: من بهاء الدّینی هستم، مشکل همسرتان را حل کرده‌ام».

واقعاً هم همین‌طور بود و به برکت تلاش آیة الله بهاء الدّینی در عالم برزخ، این سفر عبادی ـ سیاسی نصیبم گردید.[۳]

۲ـ آیة الله سید محمدحسن الهی (برادر علامه سید محمدحسین طباطبائی): روزی در هنگام ارتباط شاگردم شیخ محمدعلی ارتقائی با ارواح، من هم که آن‌جا بودم، از روح مرحوم فارابی پرسیدم: آیا این قرآنی که تلاوت می‌کنیم و ثوابش را برای شما می‌فرستیم و نیز از خداوند برای شما طلب استغفار می‌کنیم، به آگاهی شما می‌رسد؟

گفت: آری!

پرسیدم: آیا شما در مقابل این رفتارها عکس‌العملی هم نشان می‌دهید؟

جواب داد: آری!

گفتم: چگونه؟

اظهار داشت: یادت می‌آید در یکی از روزها فرزندت دچار مشکلی در خصوص مسائل اداری شده بود که کارش به امضاء یکی از دوائر دولتی وابسته بود؟

من با اندکی فکر به یاد آن ماجرا افتادم و گفتم: بله!

---

۱. داستان‌هایی از علماء/۱۱۳.

۲. زندگی‌نامه فقیه عارف آیة الله سید رضا بهاء الدّینی/ فصل پنجم، برکت آن ذکر.

۳. زندگی‌نامه فقیه عارف آیة الله سید رضا بهاء الدّینی/ فصل پنجم، برکت آن ذکر.

ایشان گفت: آن روز ما به دل آن رئیس انداختیم تا نامه او را امضاء کرده و مشکلش را حل نماید.[۱]

۳ـ در سال ۱۲۹۵ ق، در اطراف قم قحطی و خشکسالی شدیدی پدید آمد و اغنام و احشام در اثر کمبود علوفه در معرض تلف قرار گرفتند.

اهالی آن منطقه چهل نفر از افراد متدین و شایسته را انتخاب کردند و به قم فرستادند، تا در صحن مطهر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها به بست بنشینند، تا شاید از عنایات آن کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام خداوند متعال باران بفرستد و منطقه را از خطر خشکسالی نجات دهد.

سه شبانه روز آن گروه چهل نفری در حرم مطهر خاتون دو سرا سلام‌الله‌علیها به بست می‌نشینند. شب سوم یکی از آن چهل نفر مرحوم حاج میرزا أبو القاسم قمی را خواب می‌بیند.

میرزای قمی در عالم رویا به او می‌فرماید: چرا در این‌جا به بست نشسته‌اید؟

او می‌گوید: مدتی است در محلّ ما باران نیامده، اغنام و احشام در معرض تلف قرار گرفته‌اند.

میرزا می‌فرمایند: برای همین؟

می‌گوید: بلی!

مرحوم میرزا می‌فرماید: اینکه چیزی نیست، این مقدار از دست ما نیز ساخته است، هنگامی‌که شما حوائج این‌طوری داشتید به ما مراجعه کنید، ولی هنگامی‌که شفاعتِ عالَم را خواستید، در آن هنگام دست توسل به طرف این شفیعه روز جزا سلام‌الله‌علیها دراز کنید.[۲]

دوم: پدر و مادر

اولا: در حال حیات

سخن اولیاء الله

آیة الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی: از برکات دعای پدر و مادرم است که به این مقام رسیده‌ام و خداوند بر توفیقم افزوده است.[۳]

شاهد

۱ـ أبو عبد الله صفوانی: من در شهر ارّان آذربایجان بودم و پیوسته نامه‌ها و توقیعات صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به قاسم بن علاء و بعد از او هم به أبو جعفر عمری و پس از وی به أبو القاسم بن روح می‌رسید.

دو ماه، نامه نرسید و قاسم بن علاء از این مسأله، ناراحت و مضطرب بود. من نزد او بودم و غذا می‌خوردیم که دربان آمد و مژده داد که پیک عراق آمد، اما بیش از این چیزی نگفت.

---

۱. جرعه‌های جان‌بخش/۴۲۲.

۲. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها/ ک۱۷.

۳. قبسات/۲۳.

قاسم به سجده افتاد. سپس مردی میان‌سال، با قامتی کوتاه وارد شد که اثر راه در او دیده می‌شد و جبه‌ای پشمی بر تن و کفشی بنددار در پا داشت و روی دوشش توبره اسب بود.

وقتی که او وارد شد، قاسم برخاست و او را بوسید و توبره را از او گرفت و بر زمین نهاد. سپس آب خواست و در طشت، دست‌های او را شست و نزد خویش نشاند و با ما غذا خورد و بعد دست‌های خویش را شستیم.

آن‌گاه آن مرد برخاست و نامه‌ای از جعبه‌اش بیرون آورد و به قاسم داد و قاسم، نامه را گرفت و بوسید و به کاتبش که أبو عبد الله بن أبی سلمه نام داشت، داد تا بخواند.

وقتی که کاتب نامه را باز کرد و خواند، گریست تا اینکه قاسم گریه او را احساس کرد.

پرسید: ای أبو عبد الله! خیر باشد، آیا در آن چیزی هست که تو را ناراحت کرده است؟

گفت: خیر!

پرسید: پس در آن‌چه نوشته است؟

گفت: چهل روز بعد از رسیدن این نامه، تو از دنیا خواهی رفت و بعد از نه روز از وصول این نامه تو مریض خواهی شد و بعد از این، خداوند بینایی تو را به تو باز می‌گرداند و تو هفت برابر ثواب خواهی داشت.

قاسم پرسید: آیا در این هنگام، دینم سالم است؟

گفت: دینت سالم خواهد بود.

در این هنگام قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر (طولانی)، دیگر چه آرزویی دارم؟

آن مرد برخاست و از توبره‌اش سه لنگ، یک برد یمانی قرمز، یک عمامه، دو پارچه و یک دستمال بیرون آورد و قاسم آن‌ها را گرفت و قبل از آن هم پیراهنی داشت که امام علی النقی علیه‌السلام به او خلعت داده بود.

و قاسم در امور دنیا دوستی ناصبی به نام عبد الرحمن داشت.

او به خانه آمد. پس قاسم گفت: نامه را برای او بخوانید، چون دوست دارم او هدایت شود.

گفتند: این چیزی است که برخی از شیعیان آن را قبول نمی‌کنند تا چه رسد به عبد الرحمن.

ولی قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: برایش بخوانند تا برسد به جایی که وقت مرگ را تعیین کرده است.

عبد الرحمن رو به قاسم گفت: از خدا بترس! تو در دین خود، مرد دانایی هستی و خداوند متعال می‌فرماید: «وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»[1]

باز گفت: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً»[2]

بلافاصله قاسم دنباله آیه شریفه را خواند: «إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ»[3] یعنی: «جز آن کس که از رسولان خود برگزیده است» و مولای من مورد رضایت خداوند است.

سپس قاسم گفت: تو این را می‌گویی، لکن تاریخ این روز را بنویس، اگر من بعد از آن روز یا قبل از آن روز مردم، بدان که من بر عقیده درستی نیستم، ولی اگر در همان روز مردم، در خودت تأمّل کن.

---

۱. «و کسی نمی‌داند (که) فردا چه چیز کسب می‌نماید و کسی نمی‌داند در کدام سرزمین می‌میرد». سوره لقمان/۳۴.

۲. (خداوند) دانای (به) غیب و نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. سوره جن/۲۶.

۳. سوره جن/۲۷.

پس عبد الرحمن تاریخ آن روز را نوشت و مردم متفرق شدند.

روز نهم، قاسم تب کرد و مرضش تا مدتی شدّت پیدا کرد.

روزی ما نزد او جمع بودیم که با آستینش چشمش را مسح کرد و چیزی شبیه آب گوشت از چشم او خارج شد. بعد چشمش را به پسرش دوخت و گفت: ای حسن! نزد من آی. و ای فلان! نزد من بیا.

ما به حدقه‌های چشمان او نگاه کردیم، دیدیم که سالم شده است.

این خبر در میان مردم شایع شد و برخی از اهل تسنن می‌آمدند و به او نگاه می‌کردند.

قاضی أبو سائب، قاضی‌القضات بغداد هم آمد و گفت: ای أبا محمّد! در دست من چیست؟ و انگشتر فیروزه‌ای که حلقه نقره داشت به او نشان داد.

قاسم گفت: روی آن، سه سطر است که قادر به خواندن آن نیستم.

وقتی که فرزندش حسن را دید ـ که در وسط خانه نشسته بود ـ او را دعا کرد و گفت: خدایا! اطاعتت را به حسن الهام کن و او را از عصیانت دور بدار. سپس این دعا را سه بار تکرار کرد و بعد با دست خود وصیتش را نوشت و آن قطعه ملکی که در اختیار داشت، از آنِ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود، چون پدرش برای آن حضرت وقف کرده بود.

و از جمله چیزهایی که برای پسرش وصیت کرد این بود که: اگر اهلیت داشتی، نصف ملک را خرج خود نما و بقیه آن به مولایم تعلق دارد.

هنگامی که روز چهلم رسید و سپیده صبح طلوع نمود، قاسم مرد.

وقتی عبد الرحمن این‌گونه دید، پا برهنه در بازارها می‌دوید و می‌گفت: ای آقا و سرور من!

مردم به او ایراد گرفتند.

گفت: ساکت باشید، آن‌چه من دیده‌ام شما ندیده‌اید.

بعد از آن، مذهب تشیع را اختیار کرد و از اعتقاد قبلی خود، دست برداشت.

بعد از مدت کمی، از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه‌ای به حسن، پسر قاسم رسید که در آن نوشته شده بود: خداوند اطاعتش را به تو الهام کرد و از عصیانش دور نگه داشت و این همان چیزی است که پدرت از خداوند خواسته بود.[1]

۲ـ ملا محمدتقی مجلسی: در شبی از شب‌ها بعد از فراغت از تهجد و نماز شب، برایم حالتی پیش آمد که دانستم در آن حال اگر دعا کنم مستجاب خواهد شد. با خود فکر می‌کردم که از خدا چه بخواهم از امور دنیوی یا اخروی که ناگاه صدای گریه محمدباقر از گهواره بلند شد.

گفتم: الهی به حق محمد و آل محمد ـ صلوات اللّه علیهم أجمعین ـ این طفل را مروّج دین و ناشر احکام سید المرسلین صلی الله علیه و آله قرار داده و به توفیقات بی‌نهایت خود موفق فرما.

---

۱. الخرائج و الجرائح ج۱/۴۶۷. (ترجمه از جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام/۳۵۸).

آقا احمد (نوه استاد اعظم، وحید بهبهانی) می‌گوید: بلاشک کارهای خارق العاده‌ای که از علّامه مجلسی ظاهر شده، از آثار این دعاست، زیرا او از طرف سلاطین در شهری مثل اصفهان، شیخ‌الاسلام بود و با نفَس نفیس خود به همه مرافعات و دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد... و شوق شدیدی به تدریس داشت و از مجلس درسش جماعت بسیاری از علماء بیرون آمدند که در کتاب ریاض، تعداد آن‌ها را تا هزار نفر نوشته است و... .[۱]

ثانیا: در حال ممات

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: امیرالمؤمنین علیه السلام در یک جلسه به اصحابش چهارصد باب از چیزهایی که به درد دین و دنیای مسلمان می‌خورد، یاد داد: ... مردگانتان را زیارت کنید که آنان از زیارت شما خوشحال می‌شوند و انسان باید در کنار قبر پدر و مادرش بعد از آنکه در حق آنان دعا می‌کند، حاجتش را (از خداوند) بخواهد.[۲]

سوم: فقرا به هنگام کمک به آن‌ها

سخن حجج الله

۱ـ علی بن الحسین السجّاد علیهما السلام (خطاب به خادمشان): کمی (به هنگام کمک به فقیر، آن‌چه را که به او می‌خواهی بدهی)، نگه دار تا دعا کند.[۳]

۲ـ علی بن الحسین السجّاد علیهما السلام: دعای سائل فقیر (از درگاه خداوند) رد نمی‌شود.[٤]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: وقتی به آن‌ها (فقرا و سائلین) چیزی دادید، به آنان تلقین کنید که دعا کنند، چون دعای آنان در حق شما مستجاب می‌شود، ولی در حق خودشان، نه.[۵]

چهارم: خدّام حرم اهل‌بیت علیهم السلام

شاهد

یوسف اسرافیلی (از خادمین حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها): جلوی درِ ورودی ایوان طلا در صحن عتیق روی صندلی نشسته بودم که دیدم یک روحانی آمد و سلام کرد و گفت: چند سالی است برای زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها از تهران به قم می‌آیم و مشکلی دارم. شما باید بین من و بی‌بی سلام الله علیها واسطه شوی و مشکل ما را به خانم معصومه سلام الله علیها بگویی.

---

۱. الفوائد الرضویه علیه السلام ج۲/۶۶۶.

۲. خصال ج۲/۶۱۰.

۳. عدة الداعی/۶۷.

٤. عدة الداعی/۶۸.

۵. من لا یحضره الفقیه ج۲/۶۹.

عرض کردم: من خادم حضرت هستم و شما روحانی، بنا بر این شما بهتر می‌توانید از بی‌بی سلام‌الله‌علیها درخواست کنید.

گفت: چند ساعت است در حرم هستم و دنبال خادمی می‌گردم که بتوانم با او درد دل کنم.

من دست ایشان را گرفتم و کنار ضریح آوردم، عرض کردم: بی‌بی جان! ایشان مشکلی دارند و به من مراجعه کرده‌اند. منِ رو سیاه که قابل نیستم، اما از شما تقاضا دارم که مشکل ایشان را حل کنید.

دو هفته بعد از این ماجرا، روحانی مزبور، به حرم آمد و از چند تن از خادمین سراغ مرا گرفتند. وقتی که او را دیدم، در آغوشم گرفت و گفت: مشکلی که داشتم و به خاطر آن در نوبت قبل به شما مراجعه کردم، بحمد الله برطرف شد.

پرسیدم: قضیه چه بود؟

گفت: دختری روی دست ما مانده بود که از کمر فلج بود. تمام دکترها او را جواب کرده بودند. تا اینکه به لطف بی‌بی سلام‌الله‌علیها شفا یافت و به همراه هیأتی به قم آمده است.

خادمین حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها از آن‌ها استقبال کردند و آن دختر در کمال صحت و سلامت همراه آن‌ها بود.[۱]

پنجم: بیماران

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: هرگاه یکی از شما برای عیادت برادر مؤمنش بر او وارد شد، باید برای او دعا کند و از او (نیز) بخواهد که برایش دعا نماید، زیرا دعای آن بیمار مثل دعای ملائکه است (که رد نمی‌شود)[۲]

ح) احسان به شیعیان

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: از اموالتان احسانِ به آل محمد علیهم‌السلام را ترک نکنید. هر کس توان‌گر است به اندازه توان‌گریش و هر کس فقیر است به مقدار فقرش، پس هر که می‌خواهد خداوند، مهم‌ترین حوائج را که به درگاه الهی دارد، برآورد باید با آن بخش از مالش که به آن بیشتر نیاز دارد، به آل محمد علیهم‌السلام و شیعیانشان احسان و کمک نماید.[۳]

---

۱. عنایات معصومیه سلام‌الله‌علیها/۱۱۴.

۲. مکارم الأخلاق/۳۶۱.

۳. بشارة المصطفی/۶.

فصل ۵

چگونه دعا کنیم و چه بخواهیم؟

بسیاری از ما راه و رسم دعا کردن را ندانسته و هر چیزی را بر زبان آورده و از خداوند می‌خواهیم در صورتی‌که واقع امر این است که دعا نیز مثل تمام چیزهای دیگر حساب و کتاب خاص خودش را دارد. ممکن

است اگر نتوانیم و ندانیم که چه باید از خداوند بخواهیم مشکلات فراوانی برایمان پیش بیاید. از این رو لازم است با این مبحث نیز آشنا گردیم.

در زیر به بعضی از راه و روش‌های دعا و بیان حاجت اشاره می‌نمائیم:

أ) زیاد بخواهیم

از آن‌جا که خداوند، منبع بی‌پایان فیض و رحمت و دارایی است، لذا از کم خردی است که خیال کنیم زیاد خواستن ما برای او مشکل‌ساز است و بلکه بر عکس، خود این به نوعی پائین آوردن او از مقام رفیعش است.

روایت

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: عطیه و بخشش، به اندازه درخواست و تقاضاست.[1]

۲ـ علی بن عیسی: (در مناجات حضرت موسی علیه‌السلام با خداوند، خداوند خطاب به او فرمود:)... و همانند شخص طمع‌کاری که به آن‌چه در نزد من می‌باشد، مشتاق است، دعا کن.[2]

شاهد

۱ـ قبل از آمدن اسلام، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به طائف رفت و در خانه مردی (از اهل آن‌جا) وارد شد و آن مرد پذیرائی خوبی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد، و پس از آنکه خداوند، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به پیامبری به سوی مردم برانگیخت به آن مرد گفتند: هیچ می‌دانی آن پیامبری را که خدا به پیامبری مبعوث کرده کیست؟

گفت: نه!

گفتند: او محمد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یتیم أبو طالب و همان کسی است که در فلان روز و فلان تاریخ به طائف آمد و بر تو وارد شد و تو پذیرائیش کردی!

آن مرد (که این مطلب را دانست) به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و بر او سلام کرد و مسلمان شد، سپس عرض کرد: ای رسول خدا! صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا می‌شناسی؟

فرمود: تو کیستی؟

عرض کرد: من صاحب آن خانه‌ای هستم که در طائف در زمان جاهلیت در فلان روز شما به آن‌جا وارد شدی و من از شما پذیرائی کردم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خوش آمدی اکنون حاجتت را بخواه؟

عرض کرد: دویست گوسفند با چوپان‌هایش می‌خواهم.

---

۱. بحار الانوار ج۷۴/۲۰۷.

۲. کافی ج۸/۴۹.

حضرت دستور داد خواسته‌اش را به او بدهند و پس از آن به أصحاب فرمود: چه می‌شد که این مرد، آن درخواستی را که پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه‌السلام کرد، از من می‌کرد؟

اصحاب عرض کردند: پیرزن بنی اسرائیلی چه درخواستی از موسی علیه‌السلام کرد؟

فرمود: خدای عزّ و جلّ به او وحی فرمود: پیش از آنکه از مصر به سوی وادی مقدس در سرزمین شام خارج شوی، استخوان‌های یوسف علیه‌السلام را از مصر ببر.

موسی علیه‌السلام به دنبال انجام این مأموریت به جستجوی جای قبر یوسف علیه‌السلام افتاد و جای آن را پرسید.

پیرمردی به نزد او آمده (و) گفت: اگر کسی جای قبر یوسف علیه‌السلام را بداند فقط فلان زن است (و کس دیگری جای آن را نمیداند).

موسی علیه‌السلام به دنبال آن زن فرستاد و چون حاضر شد، از او پرسید: تو جای قبر یوسف علیه‌السلام را می‌دانی؟

گفت: آری!

فرمود: جای آن را به من نشان ده تا هر چه بخواهی به تو بدهم!

پیرزن گفت: جای آن را نشان نمی‌دهم تا هر چه (را) بخواهم، به من بدهی.

موسی علیه‌السلام فرمود: بهشت را برایت تعهد می‌کنم.

پیرزن گفت: نه، باید آن‌طور که من می‌خواهم، تعهد کنی!

خدای عزّ و جلّ به موسی علیه‌السلام وحی فرمود: بر تو سنگین و گران نباشد که او را در خواسته‌اش آزاد بگذاری (و هر چه خودش خواست برایش تعهد کنی).

موسی علیه‌السلام به او فرمود: خوب هر چه خودت می‌خواهی به آن حکم کن و آن را بگو تا به تو بدهم.

پیرزن گفت: خواسته من این است که در قیامت و در بهشت با تو در یک درجه (و یک جا) باشم.

(آن‌گاه) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چه می‌شد که این مرد هم، مانند همان درخواست پیرزن بنی اسرائیلی را از من می‌کرد؟[1]

۲ـ شیخ میرزا محمود شیرازی: مرحوم شیخ محمدحسین جهرمی از فضلای نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری بود و با شخص عطاری در نجف طرف معامله بود؛ یعنی به تدریج از او قرض الحسنه می‌گرفت و هرگاه وجهی به او می‌رسید، می‌پرداخت.

مدتی طولانی وجهی به او نرسید که به عطار بدهد. روزی نزد عطار آمد و مقداری قرض خواست.

عطار گفت: آقای شیخ! قرض شما زیاد است و من بیش از این نمی‌توانم به شما قرض دهم.

شیخ مزبور ناراحت شده و به حرم مطهر می‌رود و به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شکایت می‌کند و می‌گوید: یا مولای! من در جوار شما و پناهنده به شما هستم، قرض مرا ادا کنید.

---

۱. کافی ج۸/۱۵۵. (ترجمه از ترجمه روضه کافی (رسولی محلاتی) ج۱/۲۲۷).

بعد از چند روز، یک نفر جهرمی می‌آید و کیسه پولی به شیخ می‌دهد و می‌گوید: این را به من داده‌اند که به شما بدهم و مال شماست.

شیخ کیسه را گرفته و فورا نزد عطار می‌آید و چنین قصد می‌کند که تمام قرض خود را بپردازد و بقیه را به مصرف فلان و فلان حاجت خود برساند. به عطار می‌گوید: چقدر طلب داری؟

می‌گوید: زیاد است.

شیخ گفت: هر چه باشد می‌خواهم ادا کنم.

پس عطار دفتر حساب را آورده جمع آوری می‌کند و می‌گوید: فلان مقدار. (مرحوم میرزا مبلغ را ذکر نمود و بنده فراموش کرده‌ام).

پس کیسه پول را می‌دهد و می‌گوید: این مبلغ را بردار و بقیه را بده.

عطار در حضور شیخ، پول‌ها را می‌شمارد، می‌بینند مطابق است با آن‌چه طلب داشته، بدون یک فلس کم یا زیاد.

شیخ با دست خالی با کمال ناراحتی به حرم مطهر می‌آید و عرض می‌کند: یا مولای! مفهوم که حجت نیست (یعنی اینکه عرض کردم: قرض مرا ادا کنید، مفهومش این نیست که چیز دیگری نمی‌خواهم) یا مولای من! فلان و فلان حاجت دارم و خلاصه چون از حرم مطهر خارج می‌شود، وجهی مطابق آن‌چه می‌خواسته، به او می‌رسد و احتیاجش رفع می‌گردد.[1]

۳ـ ناصر باقری بید هندی از قول آیة الله شیخ محمدحسن مولوی قندهاری: طلبه‌ای به نام شیخ علی در نجف می‌زیست که ازدواج نکرده بود و می‌گفت: حالا که می‌خواهم ازدواج کنم حور العین می‌خواهم!

وی مدتی در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوسل به حضرت علی علیه‌السلام شد و از حضرت حوریه درخواست کرد و بعد که در نجف مظنون به جنون شده بود به کربلا مشرّف گردید و در حرم سید الشهداء و حضرت أبا الفضل علیهماالسلام از آن دو بزرگوار طلب حوریه نمود، اما بعد از مدتی این قضیه را رها کرده به نجف برمی‌گردد و باز در مدرسه نواب مشغول درس می‌شود و کلا از آن تمنا دست برداشته و فقط به درس می‌پردازد.

یک شب که از زیارت حضرت امیر علیه‌السلام برمی‌گشته می‌بینند در وسط صحن خانمی نشسته است. وقتی از کنار آن زن رد می‌شود، آن زن برمی‌خیزد و به او می‌گوید: من در این‌جا هیچ کس را ندارم و غریبم، شما باید مرا با خود ببرید.

شیخ علی می‌گوید: امکان ندارد، چرا که من مردی عزب و مجرد بوده و شما زن جوانی هستی و بدتر از آن اینکه من در مدرسه ساکنم.

آن زن به دنبال شیخ علی راه افتاده و اصرار می‌کند که مرا امشب به حجره‌ات ببر.

---

۱. داستان‌های شگفت/۹۳.

خلاصه شیخ علی او را در آن شب به حجره‌اش می‌برد. در موقع داخل شدن به مدرسه، چند تا از طلبه‌ها بیرون از حجره‌های خویش به سر می‌برده‌اند، ولی هیچ یک آن زن را نمی‌بینند.

شیخ علی به آن زن می‌گوید: شما در حجره استراحت کن، من می‌روم حجره‌ای یا جایی برای استراحت خود پیدا می‌کنم، اما تا از حجره بیرون می‌آید، نوری از حجره تلالؤ می‌کند (ظاهرا آن زن چادرش را برداشته بود)، لذا فورا به داخل حجره‌اش برمی‌گردد و با ترس و دلهره به آن زن می‌گوید: شما کیستی؟ جنی؟ یا... .

آن زن می‌گوید: خودت از ائمه علیهم‌السلام حوریه می‌خواستی، من هم حوریه‌ام و برای تو هستم، الان هم یک خانه‌ای در فلان محله کربلا برای من و تو تهیه شده که باید مرا به عقد خود درآوری و با هم به آن‌جا برویم.

باری، شیخ حدود ۱۷ سال با آن حوریه زندگی کرده و راز خویش را نیز با هیچ کس در میان نمی‌گذارد. فقط یک نفر از رفقایش، به نام شیخ محمد، به خانه آن‌ها رفت و آمد داشته که او هم از جریان آن‌ها بی‌اطلاع بوده است.

بعد از حدود ۱۷ سال، شیخ علی به بستر بیماری می‌افتد.

آن زن، شیخ محمد را خبر کرده و به او می‌گوید: رفیقت به بستر بیماری افتاده، و فلان ساعت در فلان روز هم از دنیا می‌رود، لذا تو باید آن موقع بالای سرش باشی.

شیخ محمد می‌گوید: تو عجب زنی هستی، که شوهرت مریض شده، برایش اجل تعیین می‌کنی.

زن می‌گوید: می‌خواهم امروز سرّی را به تو بگویم. من یک حوریه هستم. در محل و جای‌گاه خویش قرار داشتم که به من اعلام شد حضرت أبا الفضل علیه‌السلام تو را احضار کرده‌اند. بعد به من خطاب شد که حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام فرمان داده‌اند که تو باید برای مدت کم‌تر از بیست سال به روی زمین بروی و همسر شخصی بشوی که از حضرات معصومین علیهم‌السلام حوریه خواسته است. سپس یک تصرفاتی در من شد که با زندگانی در این‌جا تناسب پیدا کنم و بعد هم به زمین آورده شدم. اینک مدت ۱۷ سال است که با شیخ علی زندگی می کنم و اخیرا خبر رسیده که شیخ علی تا چند روز دیگر از دنیا می‌رود و من به جای‌گاه خود برگردانده می‌شوم.[۱]

ب) کلمات دعا باید بیان‌گر اوج نیاز انسان به خداوند باشد

شاهد

در زمان حضرت داود علیه‌السلام مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند، پس سه نفر از علماء خود را انتخاب کرده و آن‌ها برای طلب باران از شهر خارج شدند.

یکی از آن‌ها گفت: خدایا! در توراتت نازل فرموده‌ای: کسی را که به ما ظلم کرده است مورد عفو و بخشش قرار دهیم، خدایا! ما به خود ظلم کرده‌ایم، ما را عفو کن.

و دومی گفت: خدایا! در توراتت نازل فرموده‌ای: بندگان را آزاد کنیم، خدایا! ما بندگان توئیم، ما را آزاد فرما.

---

۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام ج ۴۸۵/۱.

و سومی گفت: خداوندا! تو در تورات خود بر ما نازل کرده‌ای: هنگامی‌که مساکین به سراغ شما آمدند، آن‌ها را از خود نرانید، بار إلها! ما مساکین تو هستیم (که) در خانه‌ات آمده‌ایم، دعای ما را رد مفرما.

پس باران بر آن‌ها نازل شد.[۱]

ج) خیر و صلاح بخواهیم

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ یک از شما نباید به خاطر ضرر و زیانی که به او رسیده، آرزوی مرگ کند، و (بلکه) باید بگوید: بار إلها! تا وقتی که زندگی دنیا به خیر و صلاح من است، مرا زنده بدار و اگر مرگ به خیر و صلاحم است، مرا بمیران.[۲]

شاهد

امام کاظمعلیه‌السلام شنید مردی آرزوی مرگ می‌کند. به او فرمود: آیا بین تو و خدا، قوم و خویشی‌ای هست، تا تو را دوست داشته باشد؟

عرض کرد: نه!

فرمود: آیا کارهای نیکی که آن‌ها را پیشاپیش فرستاده و بیشتر از گناهانت باشند، داری؟

عرض کرد: نه!

فرمود: بنا بر این تو اکنون آرزوی هلاکت همیشگی (خودت را) می‌کنی.[۳]

د) چیزهای مفید بخواهیم

شاهد

حجة الاسلام محسن قرائتی: در بعضی شب‌های جمعه که در نجف بودم، توفیقی بود که به کربلا می‌رفتم و از آن‌جا که دعا زیر گنبد امام حسینعلیه‌السلام مستجاب است، از استادم پرسیدم: چه دعا و درخواستی از خدا در آن‌جا داشته باشم؟

ایشان فرمودند: دعا کن هر چه مفید نیست، علاقه‌اش از دل تو بیرون رود. بسیارند کسانی که علاقمند به مطالعه یا کاری هستند که علم یا کار بی‌فایده است.[٤]

ه) خوبی و رفع عذاب بخواهیم

سخن حجج الله

---

۱. المحجة البیضاء ج۳/۳۰۰.

۲. وسائل الشیعة ج۲/۴۴۹.

۳. کشف الغمة ج۲/۲۵۲.

٤. خاطرات ج۱/۳۴.

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: بار إلها! مرا با عقوبت و مجازاتت ادب منما.[۱]

۲ـ حسین بن علی الشهید علیهماالسلام: بار إلها! مرا با احسانت دچار استدراج منما، و با بلا ادب مفرما.[۲]

۳ـ علی بن موسی الرضا علیهماالسلام: حضرت یوسف علیه‌السلام در زندان به خداوند شکایت کرد و گفت: پروردگارا! چرا من مستحق زندان شدم.

خداوند به او وحی نمود: زیرا خودت زندان را انتخاب کردی وقتی که گفتی: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»[۳] «پروردگارا! زندان در نزد من از آن‌چه که آن‌ها مرا به آن دعوت می‌کنند، محبوب‌تر است» چرا نگفتی: عافیت در نزد من از آن‌چه که آن‌ها مرا به آن دعوت می‌کنند، محبوب‌تر است؟[٤]

شاهد

پیامبر اکرم (خطاب به مردی که بعد از شنیدن سوره قارعه از پیامبر در نماز، دعا کرد که خداوند، او را به سبب گناهانش در همین دنیا عذاب کند و بعد بیمار شد): بد حرفی زدی. چرا نگفتی: «رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ»[۵] «خدایا! در دنیا به من خیر و خوبی داده و مرا از عذاب آتش نگه دار»؟

پس پیامبر برایش دعا کرد و او خوب شد.[٦]

و) امور اخروی و ماندگار را بر امور دنیوی و فانی، ترجیح دهیم

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: پس باید دعا و درخواستت درباره چیزی باشد که جمال (و سودش) برایت باقی، و وبال و گرفتاریش از تو برداشته شود، بنا بر این مال نه برای تو می‌ماند و نه تو برای او. و بدان که تو برای آخرت خلق شده‌ای نه دنیا، و برای فناء نه بقاء، و مرگ نه حیات.[۷]

۲ـ محمد بن علی الباقر علیهماالسلام: أبو ذر (که) خداوند رحمتش کند، آن‌قدر از خوف خدای عزّ و جلّ گریه کرد که چشمش آسیب دید.

به او گفته شد: ای أبو ذر! کاش! از خدا می‌خواستی، چشمت را شفا دهد.

فرمود: حقیقتا از این کار غافل شدم و این مشکل چشم از غصه‌ای که دارم، بزرگ‌تر نیست.

گفتند: چه چیز تو را از دعای برای چشمانت غافل ساخته است؟

---

۱. جعفریات/۲۱۹.

۲. کشف الغمة ج۲/۳۱.

۳. سوره یوسف/۳۳.

٤. تفسیر قمی ج۱/۳۵۴.

۵. سوره بقره/۲۰۱.

٦. دعوات/۱۱۴.

۷. مجموعة ورام ج۲/۱۰۴.

فرمود: دو چیز بزرگ: بهشت و جهنم.[۱]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (خطاب به یکی از اصحابش برای چگونگی دعا در روز عرفه): و باید در دعائی که می‌کنی در حالی که سرت را به سوی آسمان بلند کرده‌ای، بگوئی: بار إلها! حاجت من به تو چیزی است که اگر آن را به من بدهی (دیگر) آن‌چه را از من منع نمائی، به من ضرری نمی‌زند و چیزی است که اگر آن را از من منع نمائی (دیگر) هر چه عطا کنی، نفعی به حالم ندارد (و آن دعا این است که:) از تو می‌خواهم مرا از آتش دوزخ رهایی بخشی.[۲]

شاهد

ربیعة بن کعب: روزی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: ای ربیعه! هفت سال به من خدمت کردی. آیا (در عوض این خدمتت) چیزی از من نمی‌خواهی؟

گفتم: ای رسول‌خدا! به من مهلت دهید تا فکر کنم.

پس صبح (روز بعد) وقتی که بر او وارد شدم، فرمود: ای ربیعه! حاجتت را بخواه.

گفتم: آیا از خداوند عزّ و جلّ می‌خواهید که مرا با شما در بهشت قرار دهد؟

فرمود: چه کسی این دعا را به تو یاد داد؟

گفتم: ای رسول‌خدا! هیچ کس به من این دعا را یاد نداد. لیکن با خودم فکر کرده و گفتم: اگر از ایشان مالی بخواهم که مال، باقی ماندنی نیست و اگر عمر طولانی و اولاد بطلبم که عاقبتشان مرگ است.

پس پیامبر خدا مدتی سرش را پائین انداخته (و) سپس فرمود: آن کار را انجام می‌دهم، (اما) تو هم با سجده‌های زیاد، مرا (در رسیدن به آن مقام) یاری کن.[۳]

ز) بهترین خواسته، بیان نیاز و درد و گرفتاری است

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در جواب سؤال شخصی مبنی بر اینکه به من دعائی یاد دهید): حقیقتا که بهترین دعا، دعائی است که بر زبان جاری شود.[٤]

ح) همیشه از خداوند، عافیت بطلبیم

عافیت به معنای خصوص سلامتی و دوری از بیماری نیست، بلکه به هر نوع دوری و مصونیت از بیماری‌ها، بلاها، ناملایمات و گرفتاری‌ها عافیت گفته می‌شود، بنا بر این تعریف، عافیت جزو بزرگ‌ترین

---

۱. خصال ج۳۹/۱.

۲. تهذیب الأحکام ج۱۸۲/۵.

۳. دعوات/۳۹.

٤. الأمان/۱۹.

نعمات الهی محسوب می‌شود. اگر زندگی‌ای را در نظر بگیریم که در آن هیچ گونه بیماری، بلا، ناملایمی و گرفتاری‌ای وجود نداشته باشد، آن وقت است که به ارزش این نعمت خداوندی بیشتر پی خواهیم برد.

درست است که ساختار زندگی دنیا به گونه‌ای است که بدون بیماری و گرفتاری متصور نیست، اما با درخواست عافیت می‌توان میزان آن‌ها را تا حد زیادی کاهش داده و مشکلات موجود را نیز برطرف ساخت، لذا پیشوایان ما از سر خیرخواهی به ما امر فرموده‌اند که: پیوسته از خداوند، عافیت بخواهید.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله (در جواب سؤال حضرت امیر علیه السلام مبنی بر اینکه از خداوند چه بخواهم؟): عافیت بطلب.[۱]

۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: از خداوند، عافیت از بلای سخت و طاقت‌فرسا را بخواهید، زیرا بلای شدید (باعث) از بین رفتن دین است.[۲]

۳ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: علی بن الحسین علیهما السلام بر مردی عبور کرد که از خداوند می‌خواست که صبر را روزیّش کند.

حضرت به او فرمود: هوشیار باش، چنین مگو، و لیکن از خداوند، عافیت و شکر بر عافیت را بخواه، زیرا شکر بر عافیت از صبر بر بلا بهتر است. دعای پیامبر این بود: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَافِیَةَ وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَةِ وَ تَمَامَ الْعَافِیَةِ فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ» «بار إلها! همانا از تو عافیت و شکر بر عافیت و همه عافیت را در دنیا و آخرت می‌خواهم».[۳]

شاهد

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روزی به عیادت یکی از مسلمانان رفتند. مریض، از شدت بیماری مثل جوجه‌ای پر و بال ریخته شده بود.

حضرت به او فرمودند: آیا چیزی از خداوند می‌خواستی؟

گفت: بله! می‌گفتم: بار إلها! عذابی را که در آخرت مستحق آن هستم، در همین دنیا برایم بفرست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان الله، بنا بر این تو طاقت آن را نداشته و از عهده آن برنمی‌آئی، پس چرا نگفتی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»؟ «پروردگارا! در دنیا به ما نیکی و در آخرت (هم) نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش (دور) نگه دار»؟

سپس پیامبر گرامی برای او دعا فرموده و خداوند نیز شفایش داد.[٤]

---

۱. بحار الأنوار ج۳۵/۳۸۲.
۲. خصال ج۲/۶۲۰.
۳. مشکاة الأنوار/۲۵۸.
٤. درّ المنثور ج۱/۲۳۳.

فصل ۶

یا خواسته انسان را می‌دهند و یا بهترش را

هرگاه بنده‌ای دست به دعا برداشته و از خداوند چیزی بخواهد، هیچ گاه دست خالی از درگاه کریم منّان، برنخواهد گشت، حال یا خواسته‌اش را می‌دهند و یا بهتر از خواسته‌اش.

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: بلاشک خداوند از بنده شرم و حیا دارد که دستانش را به سوی او بالا ببرد، ولی آن‌ها را خالی و بی‌بهره برگرداند.[1]

۲ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: حقیقتا که پروردگارتان، مهربان، باحیا، (و) کریم است. او حیا می‌کند از اینکه وقتی بنده، دو دستش را به سوی او بالا برد، آن دو را برگرداند، مگر اینکه در آن‌ها خیری بگذارد.[2]

۳ـ محمد بن علی الباقرعلیه‌السلام: هیچ بنده‌ای دستانش را به درگاه خداوند عزّ و جلّ نگشود مگر اینکه او حیا می‌کند که تا به اندازه خواسته‌اش از فضل و رحمتش در آن نگذارد، آن را خالی برگرداند.[3]

خداوند به بنده دعا کننده‌اش چنین عطایائی می‌دهد:

أ) اجر عبادت

اگر برای دعا کننده هیچ اثری جز همین عبادت بودن دعا و تقرب انسان به خداوند به وسیله دعا نباشد، برای او کافی است.

سخن اولیاء الله

علامه حسن حسن‌زاده آملی: در دعا باید توجّه داشت که هیچ گاه داعی با دست خالی برنمی‌گردد.

زبان روایات در این امر بسیار شیرین است. أتمّ فوائد و أهمّ مصالح آن، اصلاح جوهر نفْس ناطقه و لسان استعداد است که انسان آن را در دعا بر اثر تقرّب به حق سبحانه تحصیل می‌کند. خلاصه، آن‌چه که برای تحصیل آن به دعا نشسته‌ای بهتر از آنکه می‌خواهی، عایدت می‌شود و اگر آن حاجت مخصوص تو برآورده نشد، غمین مباش که تبدیل به احسن شده است.[4]

ب) ذخیره برای روز وانفسای قیامت

سخن حجج الله

۱ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ مؤمنی با دعائی خداوند را صدا نمی‌زند، مگر اینکه دعایش مستجاب می‌شود، پس یا حاجتش در همین دنیا برآورده می‌شود و یا برای آخرتش کنار گذاشته می‌شود و یا به اندازه دعایش از گناهانش بخشیده می‌شود البته به شرط آنکه خواسته‌اش چیز حرامی نباشد.[5]

---

۱. مکارم الأخلاق/۲۷۶.

۲. درّ المنثور ج۱/۱۹۵.

۳. من لا یحضره الفقیه ج۱/۳۲۵.

٤. رساله نور علی نور/۱۱۱.

۵. أعلام الدین/۲۷۸.

۲ـ پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ مؤمنی از خدای سبحان چیزی که در آن قطع رحم و گناه باشد، نمی‌طلبد مگر اینکه به واسطه آن دعا یکی از سه خصلت را به او می‌دهد: یا حاجتش را همین‌جا می‌دهد و یا برای آخرتش ذخیره می‌کند و یا به همان میزان، بدی و ناراحتی از او دور می‌نماید.

(اصحاب گفتند: ای رسول خدا! پس زیاد دعا کنیم.

فرمود:) خدا هم بیشتر عطا می‌کند.[۱]

۳ـ امیرالمؤمنین علیعلیه‌السلام: (از هیچ کس) درخواست نکنید مگر از خدای سبحان، زیرا اگر خداوند، خواسته‌تان را به شما بدهد، شما را اکرام و احترام کرده و اگر ندهد، خیر و صلاحتان را به شما داده است.[۲]

۴ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهماالسلام: همانا مؤمن، از خداوند عزیز و جلیل، حاجتش را می‌خواهد و او می‌گوید: اجابتش را به تأخیر بیندازید، چون مشتاق صدا و دعای اویم و آن‌گاه که قیامت برپا شد خداوند عزّ و جلّ می‌گوید: بنده من! مرا خواندی، اما من اجابتت را به تأخیر انداختم و ثواب تو چنین و چنان است، و (نیز) در فلان و فلان کار مرا خواندی و اجابتت را به تأخیر انداختم و ثواب تو چنین و چنان است. در این‌جا مؤمن به خاطر پاداش نیکی که می‌بیند، آرزو می‌کند که ای کاش! در دنیا هیچ دعائی از او مستجاب نمی‌شد.[۳]

شاهد

مرحوم محدث نوری (صاحب کتاب دارالسلام) از قول شخصی به نام آقا علی رضا و او از قول پدرش: چشمانم به نحوی ضعیف بود که چیزی را نمی‌دیدم و برای حرکت و جا به جا شدن نیاز به کمک دیگران داشتم.

شبی در نجف، حضرت امیرعلیه‌السلام را در خواب زیارت نمودم و از حال خود به او شکایت کردم.

فرمود: «اگر دوست داری بینا شوی، مشکلی نیست، اما در این‌صورت مثل تمام مردم به حساب و کتابت رسیدگی می‌شود و اما اگر دوست داری سالم و بدون سؤال و جواب به بهشت بروی، باید نابینا بمانی» و من نیز نابینائی را انتخاب کردم.[٤]

ج) رفع بلا و گرفتاری

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادقعلیهماالسلام (در جواب سؤال کافری مبنی بر اینکه: مگر نمی‌گوئی: خداوند متعال می‌فرماید: دعا کنید تا شما را اجابت کنم؟ در حالی که فرد مضطری را می‌بینیم که دعا می‌کند، و به اجابت نمی‌رسد، و مظلومی را می‌بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می‌طلبد، ولی یاریش نمی‌کند؟): وای بر تو!

---

۱. إرشاد القلوب ج۱/۱۵۲.

۲. غرر الحکم/۱۹۳.

۳. کافی ج۲/۴۹۰.

٤. ترجمه دار السلام ج۲/۲۶۰.

هیچ کس او را نمی‌خواند مگر اینکه اجابت می‌کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق، هنگامی که دعا کند، اجابت می‌فرماید و بلا را از او از آن‌جا که خودش (هم) نفهمد، برطرف می‌سازد، و یا آن را به صورت ثواب زیادی برای روز نیازش به آن، ذخیره می‌کند، و اگر چیزی را که بنده تقاضا می‌کند، اگر به او بدهد، به خیر و صلاحش نباشد، از او دریغ می‌دارد.[۱]

د) بخشش گناهان

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: هیچ مؤمنی با دعائی خداوند را صدا نمی‌زند، مگر اینکه دعایش مستجاب می‌شود، پس یا حاجتش در همین دنیا برآورده می‌شود و یا برای آخرتش کنار گذاشته می‌شود و یا به اندازه دعایش از گناهانش بخشیده می‌شود البته به شرط آنکه خواسته‌اش چیز حرامی نباشد.[۲]

فصل ۷

اگر دعایمان مستجاب نشد چه کنیم تا ضرر نکنیم؟

بسیار پیش می‌آید که یکی از ما بعد از مدت‌ها دعا و التماس به درگاه خداوند، احساس کنیم که گویا قرار نیست دعا و خواسته ما مستجاب شود. با خود می‌گوئیم: گویا سرنوشت ما بی‌بهره ماندن و ناکامی از مراد و حاجتمان است، لذا در چنین مواردی که اثری از استجابت مشاهده نمی‌شود، چه برنامه‌ای را باید در پیش گرفت تا از حملات شیطان در امان مانده و نسبت به خداوند سبحان بدبین نشویم؟

---

۱. احتجاج ج۲/۳۴۳.

۲. أعلام الدين/۲۷۸.

برای رهایی از دام این موجود خبیث، چند چیز به نظر می‌رسد:

أ) برخورد منطقی

برای اینکه عدم اجابت دعا نتواند خللی در عقیده و ایمانمان ایجاد نماید باید قدری اندیشیده و با خود بگوئیم:

شاید عدم اجابت دعایم به خاطر محبوبیتم در نزد خداوند باشد.

شاید عدم اجابت دعایم به خاطر مصالحی باشد.

شاید خداوند به جای دعایم بلایی را از من برداشته است.

شاید پروردگارم به جای دعایم، عطایائی را برای آخرتم ذخیره کرده است.

شاید خدای مهربانم به جای دعایم، خیر دیگری در همین دنیا به من داده یا بدهد.

ب) باید صبور بود و یأس و ناامیدی را از خود دور ساخت

باید صبر پیشه ساخته و از یأس و ناامیدی دوری گزینیم. انسان مأیوس انسانی است که روز روشن را شب تار دیده و دیگر امیدی نداشته و ممکن است دست به کارهای خطرناکی بزند.

سخن حجج الله

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: خداوندا! چقدر وحشت‌ناک است آن راهی که در آن، امید به تو با من نباشد! و چه دور است سفری که امید من (از آن سفر)، راهنمای من (از سوی تو) نباشد![1]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: یأس و ناامیدی از رحمت خدای عزّ و جلّ سردتر از خود زمهریر و سردی است.[2]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: خداوند عزّ و جلّ هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، دعایش را مستجاب نمی‌نماید تا آن بنده با خداوند مناجات نموده و از او بخواهد و درخواست نماید و هرگاه از بنده‌ای بدش بیاید زود دعایش را مستجاب می‌نماید و یا یأس و ناامیدی را در قلب او می‌اندازد (تا از دعا نمودن دست بردارد).[3]

۴ـ علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام: چه زیباست صبوری کردن و منتظر فرج و گشایش بودن! ...، پس صبور باشید که گشایش و فرج بر یأس و ناامیدی پیروز است.[4]

توضیح: بنا بر این روایات، انسان باید صبور بوده و از یأس و دل‌سردی بگریزد تا از خیرات زیادی باز نماند.

---

۱. بحار الانوار ج۹۱/۹۶.

۲. معانی الأخبار/۱۷۷.

۳. امالی صدوق/۲۹۶.

٤. کمال الدین ج۲/۶۴۵.

شاهد

دکتر محمّدهادی امینی (فرزند علّامه امینی کتابی در پیرامون حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها تألیف کرده و در مدخل آن کتاب انگیزه تألیف آن را چنین بیان داشته است): به سال ۱۳۹۱ ق، از عتبات عالیات به ایران برگشتم و در تهران رحل اقامت افکندم و در فاصله‌های کوتاه برای عتبه‌بوسی حرم مطهّر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها به قم مشرّف می‌شدم.

مشکلاتی برایم پیش آمد که به آن کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام عرض کردم و نتیجه نگرفتم و دیگر به قم نرفتم.

چهار سال به این منوال گذشت، تا روزی در یک مجلس فاتحه در حرم شاه عبد العظیم علیه‌السلام یکی از روحانیّون که سابقه آشنایی‌ای با ایشان نداشتیم به من گفت: شما امینی هستید؟

گفتم: آری!

فرمود: فلانی در قم بسیار مشتاق است که شما را ببینند.

گفتم: من خدمت ایشان نرسیده‌ام و نشانی منزل ایشان را ندارم.

فرمود: ایشان از افراد برجسته و مشهور به زهد و تقوا است، و این آدرس منزل ایشان است.

چند روز بعد به قم و به منزل آن شخص رفتم، چون سابقه آشنایی نبود، خودم را معرّفی کردم.

با مهر و محبّت زائدالوصفی از من استقبال کرد، سپس گفت: شما چرا عتبه بوسی حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها را ادامه ندادید؟! چگونه دلت اجازه می‌دهد که این مدّت به زیارت این بی‌بی سلام‌الله‌علیها شرف‌یاب نشوی؟! خیلی به خود ظلم کرده‌ای!

مشکلاتم را بازگو کردم و گفتم: چون در این مدّت عنایت نفرمودند، من نیز ترک زیارت نمودم.

گفت: نه، حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها نمی‌خواهد با شما قطع رابطه کند، خیر و صلاح و سعادت و رستگاری شما در این است که به عتبه بوسی آن حضرت مشرّف شوید. شاید مصلحت دین و دنیای شما در این بوده که آن حوائج شما برآورده نشود، او کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام است و هرگز شایسته نیست که از فیوضات بی‌کران آن حضرت محروم بمانی. برو به زیارت آن حضرت، و همواره در عتبه بوسی آن حضرت تلاش کن، و یک کتاب علمی و ادبی در شرح زندگانی حضرتش بنویس.

من بسیار در شگفت شدم که این شخص از کجا آگاه شد که من این مدّت از زیارت آن خاتون دو سرا سلام‌الله‌علیها محروم بوده‌ام و لذا قول دادم که سخنانش را دقیقاً اجرا کنم.

از خدمتش مرخص شدم و به حرم مطهّر شرف‌یاب شده، پیشانی ادب بر آستان سائیدم و از گذشته پوزش خواستم، آن‌گاه به تهران بازگشته و در مدّت کوتاهی به نگارش این کتاب پرداختم.[۱]

نکته: یکی از راه‌های دوری از یأس و ناامیدی، استغفار و توبه به درگاه خداوند منان است.

سخن حجج الله

---

۱. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها/ ک۲۱۵.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: تعجب است از فرد مأیوسی که مِمْحات دارد، اما باز هم مأیوس است.
(از حضرت سؤال شد: ممحات چیست؟
فرمودند:) همان استغفار و توبه است.[۱]

توضیح: بر اساس این روایت سر منشأ این یأس و ناامیدی، گناهان و اعمال زشت ماست که با پاک کردن جان و روح از این کثافات به وسیله آب توبه، دوباره امید و روشنایی به انسان برخواهد گشت.

ج) گاهی استجابت دعا، نیازمند مرور و سپری شدن زمان است

گاهی از زمان استجابت دعا تا زمان رؤیت آثار استجابت آن دعا، فاصله‌ای اتفاق می‌افتد که تا این فاصله زمانی طی نشود و شرائط اعطای خواسته فراهم نگردد، اثر آن استجابت دیده نمی‌شود، لذا انسان عاقل بعد از دعایش باید منتظر مانده و از دست زدن به اعمالی که باعث ردّ شدن دعا می‌شود، بپرهیزد.

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام (در پاسخ سؤال اسحاق بن عمار مبنی بر اینکه: آیا ممکن است دعای انسان مستجاب شود اما به تأخیر بیفتد؟): بله! ممکن است بین استجابت دعا و رؤیت اثر آن دعا بیست سال فاصله شود.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: بین (این) سخن خداوند عزّ و جلّ: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما»[۳] «دعایتان مستجاب شد» و بین نابودی فرعون، چهل سال (فاصله) بود.[٤]

توضیح: وقتی که حضرت موسی و برادرش هارون علیهما‌السلام از خداوند نابودی فرعون را خواستند، خداوند فرمود: دعای شما را مستجاب کردم.
در حالی که بین این سخن خداوند و نابودی فرعون (زمان رؤیت اثر دعایشان) چهل سال طول کشید.

د) به خداوند اعتماد کنیم

وقتی که خداوند به ما وعده داده که ای دعا کننده! من خدای ارحم الراحمین هستم و هیچ دستی را خالی از درگاهم برنمی‌گردانم، باید به این وعده خداوند اعتماد داشته و باور کنیم که خدائی که تمام مال و ثروت هستی از آن او بوده و قدرت و علم عطا کردن را نیز دارد، ما را بی‌نصیب نمی‌گذارد، لذا بدین وسیله دل‌مان آرام شده و از یأس و بدبینی و... نجات می‌یابیم، لکن تنها چیزی که این‌جاست، این است که قدری صبر و تحمل لازم است تا این وعده‌ها را پس از مدتی در همین دنیا و یا سرای دیگر مشاهده نماییم.

---

۱. امالی طوسی/۸۸.
۲. عدة الداعی/۲۰۳.
۳. سوره یونس/۸۹.
٤. همان.

سخن حجج الله

محمد بن علی الجوادعلیه‌السلام: اعتماد به خداوند، بهای هر چیز باارزش و گران‌بها و نردبان رسیدن به هر بلندی‌ای می‌باشد.[۱]

ه) شاکر نعمت‌های خداوند بوده و از او راضی باشیم

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند

انسان شاکر، در نزد خداوند محبوبیت خاصی دارد، لذا خداوند او را از فضل و کرم خویش بهره‌مند ساخته و بر عکس، ناسپاس را محروم می‌نماید.

باید با خود بیندیشیم که بر فرض که خداوند دعای ما را مستجاب نساخته و ما را در این مورد، دست خالی برگردانده است، اما نباید انصاف را کنار گذاشته و از نعمت‌های فراوان دیگری که نصیبمان نموده، غافل بمانیم.

نعمت‌هایی همچون: نعمت ایمان، نعمت تشیع، نعمت سلامتی و... کم چیزی نیستند که بخواهیم آن‌ها را نادیده بگیریم.

سخن الله

بی‌شک اگر شکرگذار (نعمت‌های خداوند) باشید، خداوند بیشتر به شما می‌دهد و (اما) اگر کفران نعمت و ناسپاسی نمائید (بدانید که) عذاب خداوند، سخت است.[۲]

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادقعلیه‌السلام: درستی دین و سلامتی بدن از همه زینت‌های دنیا بهتر است.[۳]

شاهد

امام صادقعلیه‌السلام در سرزمین «منی» بودند که فقیری نزد آن حضرت آمد، دستور دادند: خوشه انگوری به او بدهند.

فقیر گفت: به این نیازی ندارم، پول می‌خواهم.

حضرت فرمودند: خدا برایت گشایشی قرار بدهد.

آن فرد با دست خالی رفت، بعد فقیر دیگری آمد. حضرت سه دانه انگور به او دادند، فقیر آن سه دانه را گرفت و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ربّ‌العالمین» همان‌که به من روزیّ داد.

---

۱. اعلام الدین/۳۰۹.

۲. سوره ابراهیم/۷.

۳. محاسن/۲۱۹.

(حضرت که این صحنه را دیدند)، به او گفتند: صبر کن، آن‌گاه انگوری که دو کفِ دستشان را پر کرده بود، به او دادند فقیر گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ربّ‌العالمین».

حضرت فرمودند: صبر کن. (به غلامشان فرمودند:) ای غلام! چند درهم همراه تو است؟

گفت: حدود بیست درهم.

فرمود: همه را به او بده.

آن مرد درهم‌ها را گرفت، سپس گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ربّ‌العالمین» این بخشش از جانب تو است، تو واحدی و شریکی برایت نیست.

(باز) حضرت فرمود: بایست، آن‌گاه پیراهنی که بر تن داشتند را در آورده و به او گفتند: این را بپوش.

مرد پیراهن را پوشید، سپس گفت: شکر خدایی را که مرا پوشاند و خوشحال کرد. ای بنده خدا! خدا پاداشت دهد. با همین یک جمله خداحافظی کرده (و) سپس برگشت و رفت.

(راوی می‌گوید:) گمان ما این بود که اگر خداحافظی نمی‌کرد، حضرت همین‌طور به او می‌بخشید، چون هر وقت آن فقیر خدای متعال را شکر می‌کرد، چیزی به او می‌داد.[۱]

نعمت ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام

در اینجا خالی از لطف نیست که راجع به یکی از نعمت‌های بسیار باارزش و کم نظیر و البته ناشناخته خداوند که خودش را در لحظات مرگ و در برزخ و قیامت، بیشتر و واضح‌تر نشان خواهد داد و همان نعمت محبت و ولایت پیامبر و آلش علیهم‌السلام است، قدری بحث کنیم.

در ابتدا به تعدادی از احادیثی که در رابطه با اهل‌بیت علیهم‌السلام و ارزش و فضیلت ولایت و محبت آنان است اشاره نموده و سپس به طرح چند بحث کلیدی می‌پردازیم.

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام (درباره آیه «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»[۲،۳]): هر کس که به ولایت ما وابسته و مرتبط باشد از گردنه سخت عبور کرده است، پس ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) آن گردنه سختی هستیم که هر کس از آن عبور کند، نجات یافته است... (و در مورد آیه «فَکُّ رَقَبَةٍ»[۴،۵] فرمود:) حقیقتا که خداوند متعال شما را به خاطر ولایت ما اهل‌بیت علیهم‌السلام از آتش جدا ساخت، بنا بر این شما، برگزیدگان خداوندید و اگر یکی از شما گناهانی به تعداد ریگ ریگ‌زار بیابان با خود بیاورد در نزد خداوند متعال شفاعتش می‌کنیم، پس بر شما «در

---

۱. عدة الداعی/۷۰.
۲. سوره بلد/۱۱.
۳. او از گردنه سخت، گذر نکرد.
٤. سوره بلد/۱۳.
٥. آزاد کردن بنده.

زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، هیچ تغییری در وعده‌های خدا نیست، این همان کامیابی و رستگاری بزرگ است».[۱،۲]

۲ـ علی بن محمد الهادی علیه‌السلام (در جواب سؤال از معنای آیه «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»[۳،۴]): و کدام گناه گذشته و آینده از آن رسول الله بود؟ همانا خداوند گناهان گذشته و آینده شیعه علی علیه‌السلام را بر دوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشت (و) سپس آن معاصی را بخشید.[۵]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام (در جواب اینکه چرا مخالفان و دشمنان شما اهل‌بیت علیهم‌السلام با وجود انجام خوبی‌ها دین ندارند و شیعیان شما با وجود انجام بدی‌ها سرزنش نمی‌شوند): زیرا گناهان پیشوای ظالم، خوبی‌های دوستانش را کوچک می‌شمارد و خوبی‌های پیشوای عادل (ما اهل‌بیت علیهم‌السلام) گناهان دوستانش را ناچیز می‌داند.[۶]

۴ـ پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ای علی! بی‌شک همه گناهان و عیوب شیعیان تو بخشیده است. ای علی! من فردا هنگامی که در جایگاه مقام محمود بایستم شیعیانت را شفاعت می‌کنم. این را به آن‌ها مژده بده.[۷]

۵ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: ای پسر شبیب! اگر خوشحال می‌شوی که با ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) در درجات بالای بهشت باشی، پس برای حزن ما محزون و برای شادی ما شاد باش. باید مراقب ولایت ما باشی، پس اگر کسی سنگی را دوست بدارد خداوند در قیامت او را با آن محشور می‌سازد.[۸]

۶ـ علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: در آتش دو نفر از شما (شیعیان) دیده نمی‌شود، نه به خدا قسم و نه (حتی) یک نفر.[۹]

---

۱. أعلام الدین / ۴۵۵.
۲. سوره یونس/۶۴.
۳. سوره فتح/۲.
۴. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو (پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله) درگذرد.
۵. تأویل الآیات الظاهرة / ۵۷۵.
۶. بحار الأنوار ج۲۷/ ۲۰۲.
۷. مشکاة الانوار/۸۰.
۸. امالی صدوق/۱۳۰.
۹. فضائل الشیعه/۴۱.

۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام (هنگامی که مردی در مجلس گفت: از خداوند بهشت را می‌طلبم): شما در بهشت هستید، بنا بر این از خدا بخواهید که شما را از آن بیرون ننماید.

(اهل مجلس گفتند: فدایت شویم ما در دنیا هستیم.

فرمود:) آیا شما به امامت ما (اهل‌بیت علیهم السلام) معترف نیستید؟

(گفتند: بله.

فرمود:) این است معنای بهشت که هر کس به آن اقرار نماید در بهشت خواهد بود، بنا بر این از خداوند بخواهید (آن را) از شما نگیرد.[1]

۸ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام (در پاسخ ابو بصیر که با ایشان به حج آمده و به هنگام طواف پرسید: یا ابن رسول اللّٰه! آیا خداوند این مردم را می‌آمرزد؟): این جمعیت که می‌بینی بیشترشان میمون و خوکند.

(عرض کرد: ممکن است ببینم؟

امام چند کلمه فرمود آنگاه دست بر چشم او کشید.

ابو بصیر دید همه میمون و خوک هستند. به وحشت افتاد.

حضرت باز دست کشید و ابو بصیر آن‌ها را به همان صورت اول دید.

فرمود:) ابا بصیر! شما در بهشت می‌خرامید و در جهنم از شما جستجو می‌کنند و هیچ کدامتان را آنجا نمی‌یابند. به خدا قسم در جهنم سه نفر از شما نخواهید رفت، نه به خدا دو نفر، نه به خدا یک نفر هم نخواهد رفت.[2]

۹ـ محمد بن علی الباقر علیه السلام: هنگامی که قیامت گردد خداوند برای بنده مؤمنش تجلی می‌کند، پس او را بر تک تک گناهانش آگاه ساخته (و) سپس آن‌ها را می‌بخشد (و) هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی (نیز) از آن باخبر نمی‌گردد.[3]

۱۰ـ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: هر کس که ما (اهل‌بیت علیهم السلام) را برای خدا دوست بدارد و دوست ما را (نیز) نه به خاطر اینکه به واسطه او به غرض دنیا برسد، دوست بدارد و با دشمن ما نه به خاطر کینه‌ای شخصی، دشمنی بورزد (و) سپس روز قیامت با گناهانی به اندازه ریگ ریگ‌زار بیابان و کف روی آب دریا بیاید، خداوند متعال او را می‌بخشد.[4]

---

۱. محاسن ج۱/۱۶۱.

۲. بصائر الدرجات ج۱/۲۷۰. (ترجمه از زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام/۶۱)

۳. المؤمن/۳۴.

٤. امالی طوسی/۱۵۶.

۱۱ـ محمد بن علی الباقر عليه‌السلام: ای زیاد! چیست که می‌بینم پاهای تو ترکیده است؟

(زیاد عرض کرد: قربانت گردم با شتر لاغری آمدم که با زحمت او را می‌آوردم و او را بر سر سه پا می کشیدم و باعث این همه مشقت چیزی جز محبت شما و اشتیاق دیدار شما نبود. بعد از آن مدتی سرش را به زیر افکند و سپس گفت: قربانت شوم گاهی در گوشه خلوت شیطان مرا به یاد معصیت‌ها و گناهان گذشته‌ام می‌افکند به طوری که گوئی (از رحمت خدا) نومید می‌شوم ولی بعدا دوستیم با شما و توجه به سوی شما را یاد می‌کنم.

حضرت فرمود:) ای زیاد! آیا دین چیزی جز حبّ و بغض هست؟ (سپس این سه آیه را تلاوت فرمود و گویا این سه آیه در مشت او بودند:) «و لیکن خدا (به لطف خود) مقام ایمان مرا محبوب شما گردانید و در دلهاتان نیکو بیاراست و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفور در نظرتان ساخت (تا در دو عالم سعادتمند شوید) و اینان به حقیقت اهل صواب و هدایتند، این مقام به فضل خدا و نعمت الهی حاصل گردید و خدا (به احوال بندگان) دانا و به صلاح نظام عالم آگاهست»[۱] (و فرمود:) «دوست می‌دارند مهاجرین را که به سوی آن‌ها آمدند»[۲] (و فرمود:) «بگو: ای پیغمبر اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما ببخشد که خداوند آمرزنده و مهربانست»[۳]

مردی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا! من روزه‌داران را دوست دارم ولی خود روزه نیستم و نمازگزاران را دوست دارم، اما خودم نماز نمی‌گزارم، صدقه دهندگان را دوست دارم و خود صدقه نمی‌دهم.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «تو با آنی که دوست داری و ترا همان باشد که به دست آری».

آیا خشنود نباشید که چون ترس و وحشت آسمانی فرا رسد و هر قومی به پناهگاه خود پناه برند ولی ما به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و شما به ما پناه برید؟[۴]

۱۲ـ محمد بن علی الباقر عليه‌السلام (در جواب سؤال از معنای آیه شریفه «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»[۵،۶]): مؤمن گناه‌کار را روز قیامت برای حساب می‌آورند، خداوند خود بدون اینکه دیگران بدانند به حساب او رسیدگی می‌کند، و گناهان او را به وی تذکر می‌دهد.

هنگامی که او به گناهان خود اقرار کرد خداوند به کاتبان نامه اعمال او دستور می‌دهد: گناهان او را تبدیل به حسنات کنید و به مردم هم نشان دهید.

---

۱. سوره حجرات/۷.

۲. سوره حشر/۹.

۳. سوره آل عمران/۳۱.

٤. تفسیر فرات/۴۳۰. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت عليهم‌السلام/۹۳)

۵. سوره فرقان/۷۰.

٦. پس خداوند بدی‌های آنان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و خدا بسیار آمرزنده مهربان است.

مردم می‌گویند: این شخص یک گناه هم ندارد.
در این جا خداوند دستور می‌دهد او را وارد بهشت کنند.
این است تأویل این آیه، و این درباره شیعیان گناه‌کار می‌باشد.[۱]

۱۳ـ جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام: مردی بود که کارش فروختن روغن زیتون بود و محبت شدیدی نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت، رسم این مرد چنان بود که هرگاه می‌خواست سراغ کارش برود تا نمی‌رفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نمی‌دید به دنبال آن کار نمی‌رفت، و این جریان معروف شده بود و (همه می‌دانستند، از این رو) هرگاه (از دور) می‌آمد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سر خود را بالا می‌آورد تا آن مرد او را ببیند (و به دنبال کار خود برود).

روزی طبق معمول به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و حضرت نیز سر خود را بالا آورد تا آن مرد او را دیده و رفت، ولی طولی نکشید که بازگشت.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که دید آن مرد چنین کرد، با دست خود اشاره کرد که بنشین.

آن مرد پیش روی آن حضرت نشست.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: امروز کاری کردی که روزهای پیش چنین نمی‌کردی؟

عرض کرد: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! به آن که تو را به راستی به نبوت برانگیخته سوگند، یاد تو چنان دلم را فرا گرفت (و هوای دیدارت چنان به سرم افتاد) که نتوانستم دنبال کارم بروم و به ناچار به نزدت بازگشتم.

حضرت در حق آن مرد دعا کرد و با خوش‌روئی با او سخن گفت.

این جریان گذشت و چند روز شد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن مرد را ندید. از احوال او پرسید؟

اصحاب عرض کردند: چند روز است که ما او را ندیده‌ایم.

حضرت برخاست (و) نعلین خود را پوشید و اصحاب نیز کفش‌های خود را پوشیده (و) به دنبال آن جناب به بازار روغن زیتون فروشان آمدند و دیدند که در دکان آن مرد کسی نیست، احوال او را از همسایگانش پرسیدند.

آن‌ها به عرض رساندند: مرده است، و مردی امانت‌دار و راست‌گو بود، ولی یک خصلت در او بود.

فرمود: چه خصلتی؟

عرض کردند: به کاری ناستوده دست می‌زد (مقصودشان این بود که به دنبال زنان می‌رفت).

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا او را بیامرزد. به خدا سوگند چنان محبتی به من داشت که اگر برده فروش هم بود،[۲] خدا او را می‌آمرزید.[۳]

---

۱. امالی مفید/۲۹۸. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/۲۳۳)

۲. مرحوم مجلسی: شاید مقصود کسی باشد که انسان‌های آزاد را عمدا اسیر کرده و می‌فروشد. مرآة العقول ج۲۵/۱۷۹.

۳. کافی ج۸/۷۷. (ترجمه از ترجمه روضه کافی «رسولی محلاتی» ج۱/۱۱۰).

۱۴ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: همان طور که باد تند برگ خشک درخت را می‌ریزد، محبت علیعلیه‌السلام (نیز) گناهان محبّینش را می‌ریزد.[۱]

۱۵ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: ای امت من! ای امت من! هر گاه بعد از من مردم دچار اختلاف گشته و فرقه فرقه شدند، پس در طلب دین حق تلاش نمائید تا با اهل حق باشید، زیرا معصیت در دین حق بخشیده می‌شود و اطاعت در دین باطل قبول نمی‌گردد.[۲]

۱۶ـ جعفر بن محمد الصادقعلیهما‌السلام: دشمنان علی امیرالمؤمنینعلیه‌السلام برای همیشه در جهنم ماندگارند و اگر چه در دین‌هایشان در آخرین درجه ورع و زهد و عبادت باشند و کسانی که ولایت علیعلیه‌السلام را پذیرفته‌اند در بهشت، جاودانه‌اند و اگر چه در اعمالشان بر خلاف دشمنان، گنه‌کار بوده باشند.[۳]

۱۷ـ محمد بن علی الباقرعلیهما‌السلام: هنگامی که روز قیامت برپا شود خداوند همه مردم را در یک زمینی جمع می‌کند، آن‌ها همه پا برهنه و لخت هستند، آن‌ها را در راه محشر نگاه می‌دارند، آنان عرق می‌ریزند و نفس‌ها حبس می‌شوند، و مدت‌ها در این وضع به سر می‌برند.

بعد از این منادی از طرف عرش فریاد می‌زند: پیامبر امی کجا هستند؟

مردم می‌گویند: همه این ندا را شنیدند نام او را ببرید.

بار دیگر ندا می‌کنند: پیامبر رحمت محمد بن عبد اللّهصلی‌الله‌علیه‌وآله کجا است؟

در این جا رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌خیزند و جلو مردم قرار می‌گیرند.

رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله جلو صف مردم حرکت می‌کنند تا به کنار حوض می‌رسند، حوضی که طولش بین ایله و صنعا می‌باشد، پیامبر در کنار آن حوض توقف می‌کند و بعد امام شما را صدا می‌زند و او در جلو مردم قرار می‌گیرد، و بعد اجازه می‌دهند. مردم بگذرند.

گروهی در آن روز وارد حوض می‌گردند و گروهی از آن منع می‌شوند، هنگامی که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده می‌کند بعضی از محبان ما (اهل‌بیتعلیهم‌السلام) را به کنار حوض راه نمی‌دهند گریه می‌کند و می‌گوید: بار خدایا! این‌ها شیعیان علیعلیه‌السلام می‌باشند. بار خدایا! این‌ها شیعیان علیعلیه‌السلام می‌باشند.

در این هنگام خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد. آن فرشته می‌آید و می‌گوید: ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله! چرا گریه می‌کنید؟

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: چرا گریه نکنم در حالی که گروهی از شیعیان علیعلیه‌السلام را به طرف دوزخ می‌برند و از ورود در حوض منع می‌کنند.

---

۱. کنز الفوائد ج۲/۶۷.

۲. جامع الأخبار/ ۱۷۸.

۳. تفسیر عیاشی ج۱/ ۱۳۹.

در این هنگام خداوند متعال می‌فرماید: ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله! من آن‌ها را به تو بخشیدم، و به خاطر تو از گناهان آن‌ها چشم پوشیدم و به گروهت ملحق نمودم، و آن‌ها را به فرزندانت که مورد علاقه آن‌ها بودند بخشیدم اکنون آنان را وارد حوض می‌کنم و شفاعت تو را درباره آنان می‌پذیرم، و به تو احترام می‌گذارم.

(بعد از این حضرت باقرعلیه‌السلام فرمود:) در آن روز گروهی از مردان و زنان گریه می‌کنند و فریاد می‌زنند: وا محمداه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله! در آن روز هر کس ما را دوست بدارد و از دشمنان ما برائت حاصل کند و آن‌ها را دشمن بدارد در حزب ما محشور می‌گردد و در کنار حوض با ما خواهد بود.[۱]

۱۸ـ جعفر بن محمد الصادق‌علیهماالسلام: ای سماعة! بدترین مردم کیست؟

(سماعة عرض کرد: ما، ای پسر رسول خداعلیهماالسلام!

حضرت خشمگین شد به طوری که دو گونه مبارکش سرخ شد با اینکه قبلا تکیه داده بود، با شنیدن این حرف، راست نشست و فرمود:) ای سماعة! بدترین مردم کیست؟

(عرض کرد: به خدا دروغ نگفتم ای پسر رسول خداعلیهماالسلام! مائیم بدترین مردم نزد مردم، زیرا آنها ما را کافر و رافضه می‌نامند.

امام‌علیه‌السلام نگاهی به او کرد و فرمود:) چگونه است حال شما آنگاه که شما را به بهشت و آنها را به دوزخ ببرند؟ شما را بنگرند و بگویند: «چیست ما را نمی‌بینیم مردانی را که آنها را از اشرار و بدکاران می‌دانستیم»[۲] ای سماعة بن مهران! همانا هر کس از شما کار بدی انجام دهد ما روز قیامت با پای خود نزد پروردگارمان می‌رویم و برای او شفاعت می‌کنیم و شفاعت ما پذیرفته می‌شود. به خدا از شما ده نفر به دوزخ نمی‌رود، به خدا از شما پنج نفر به دوزخ نمی‌رود، به خدا از شما سه کس وارد دوزخ نشود، به خدا از شما یک نفر هم وارد دوزخ نشود، پس در رسیدن به درجات بهشت با یک دیگر رقابت کنید، و دشمن خود را با پارسائی خود زرد چهره و غمگین سازید.[۳]

۱۹ـ پیامبر مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: چهار نفرند که در قیامت برایشان شفاعت می‌کنم و لو گناهان اهل زمین را به پیش من بیاورند؛ یاری رساننده به اهل‌بیتم و کسی که به هنگام اضطرار و نیاز شدید اهل‌بیتم به او حوائج و نیازهای آنان را برآورده سازد و کسی که با قلب و زبان، آنان را دوست داشته باشد و کسی که با دستش به دفاع از آن‌ها بپردازد.[٤]

---

۱. امالی طوسی/۶۷. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/۲۳۲)

۲. سوره ص/۶۲.

۳. امالی طوسی/۲۹۵. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام/ ۱۶۳)

٤. خصال ج۱/۱۹۶.

۲۰ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام (بعد از اینکه به سلیمان بن خالد می‌فرمایند: ای سلیمان! آیات را تلاوت کن، و سلیمان آیات آخر سوره تبارک را می‌خواند که: «وَ الَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً»[۱،۲]): این آیات درباره ما (اهل‌بیت عليهم‌السلام) می‌باشد، او ما را موعظه کرده در حالی که می‌داند ما زنا نمی‌کنیم، ای سلیمان! قرائت کن.

(سلیمان آیات را خوانده تا به این آیه می‌رسد که: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ»[۳،٤]

فرمود:) از قرائت دست باز دار این آیه درباره شما می‌باشد، روز قیامت مؤمن گناه‌کار را می‌آورند و برای حساب مقابل عدل خداوند قرار می‌دهند و خداوند خود به حساب او رسیدگی می‌کند، او را نگه می‌دارند و گناهان او را یک یک می‌شمارند و او هم اقرار می‌کند.

در این جا هر چه گناه کرده یک یک شمرده می‌شود و او تصدیق می‌نماید تا آنکه همه گناهان روشن می‌شوند.

خداوند متعال بعد از این می‌فرماید: تو در دنیا این گناهان را از من پوشانیدی ولی من امروز همه آن‌ها را به تو بخشیدم و عفوت کردم.

در این هنگام خطاب می‌رسد: گناهان بنده مرا تبدیل به حسنات کنید.

در اینجا نامه اعمال او را برای دیدن مردم بالا می‌برند. مردم می‌گویند: سبحان اللّه این بنده گناهی ندارد.

و این است معنی آیه شریفه «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ».[۵]

۲۱ـ جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام (در جواب عبد اللّه بن ابی یعفور مبنی بر اینکه: من که با مردم آمیزش دارم بسیار تعجب می‌کنم از مردمی که از شما پیروی نمی‌کنند و به دنبال فلان و فلان می‌روند ولی امین و راستگو و باوفایند، و مردمی هستند که به دنبال شمایند، ولی امانت و وفا و راستگوئی آن‌ها را ندارند، راست نشسته و مانند شخص خشمناک متوجه او شده و فرمود): هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادلِ از جانب خدا دینداری کند.

(عبد الله عرض کرد: آن‌ها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست؟!!

---

۱. سوره فرقان/۶۸.

۲. و (عباد الرحمان) کسانی‌اند که با خداوند معبودی دیگر را نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده جز به حق نمی‌کُشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس اینها را انجام دهد مجازاتش را خواهد دید.

۳. سوره فرقان/۷۰.

٤. مگر کسی که توبه نموده و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند.

۵. محاسن ج۱/۱۷۰. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/۲۷۴)

فرمود:) آری، آن‌ها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست، مگر قول خدای عز و جل را نمی‌شنوی؟ «خدا کارساز کسانیست که ایمان آورده‌اند و از ظلمات بنورشان می‌برد»[1] یعنی از ظلمات گناهان به واسطه پیرویشان از هر امام عادلی که از جانب خداست، به نور توبه و آمرزششان می‌برد. و باز فرموده است: «و کسانی که کافر شده‌اند کارسازشان طغیان‌گران سرکشند که از نور به ظلمتشان می‌برند»[2] مقصود از این آیه این است که آن‌ها (مخالفان و دشمنان ما اهل‌بیت علیهم‌السلام) نور اسلام داشتند، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، به واسطه پیروی او از نور اسلام به ظلمات کفر گرائیدند، سپس خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در دوزخ (بر آنان) واجب ساخت «آن‌ها دوزخیانند و در آن جاودان باشند».[3،4]

۲۲ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: هر کس که ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) را دوست داشته باشد و خداوند را در حالی که گناهانش به اندازه کف روی آب دریاست، ملاقات کند، بر خداوند، سزاوار است که او را ببخشد.[5]

۲۳ـ پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: ای ابا الحسن! خداوند گناهان را از محبین تو برداشته و محو می‌سازد.[6]

۲۴ـ پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام، گناهان را از بین برده و نیکی‌ها را زیاد می‌گرداند و بلا شک خداوند متعال مظلمه و بدهی‌های حق‌الناسی دوستان ما را قبول می‌کند، مگر اینکه بر ظلم به بندگان خداوند اصرار بورزند و نسبت به کسانی که ولایت ما را پذیرفته‌اند، ظلم کنند، پس خداوند (خطاب) به گناهان می‌فرماید: حسنه و عمل خیر شوید.[7]

۲۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: جابر بن عبد اللّه گفت: در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و علی علیه‌السلام هم در آنجا بود، در این هنگام عمر بن خطاب با مردی که گریبان او را گرفته بود وارد شد.

رسول خدا فرمود: این مرد چه کار کرده است.

عمر گفت: یا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله! این مرد می‌گوید: شما گفته‌اید: هر گاه مردی بگوید: لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه وارد بهشت می‌گردد، و این سخن را هر گاه مردم بشنوند در کارها جرأت پیدا می‌کنند، آیا تو این سخن را گفته‌ای؟

---

۱. سوره بقره/۲۵۷.
۲. همان.
۳. همان.
٤. کافی ج۱/۳۷۵. (ترجمه اصول کافی «مصطفوی» ج۲/۲۰۴)
۵. أعلام الدین/ ۴۴۸.
٦. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/ ۱۰۷.
۷. أمالی طوسی/۱۶۴.

فرمود: آری هنگامی که با این (علی علیه‌السلام) دوست باشد و به ولایت او معتقد گردد.[۱]

۲۶ـ پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند عز و جل می‌فرماید: هر کس که به من و نبیّ و ولیّ من ایمان بیاورد، با هر عملی که داشته باشد، او را وارد بهشت می‌کنم.[۲]

۲۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: هر گاه قیامت گردد خداوند ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) را عهده‌دار حساب شیعیانمان می‌نماید، پس هر چیزی (حقی) که مربوط به خداوند باشد از او می‌خواهیم که آن را به ما ببخشد و ما آن را به آنان می‌بخشیم و هر چیزی (حقی) که مربوط به خودمان باشد، به آنان می‌بخشیم (و سپس حضرت این آیه را تلاوت کردند:) «إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ».[۳،۴،۵]

۲۸ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما‌السلام: هنگامی که قیامت گردد و خداوند، اولین و آخرین را جمع نماید ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) را عهده‌دار حساب شیعیانمان می‌کند، پس هر چه که بین آنان و خداوند باشد، بر خداوند حکم نموده و او حکممان را می‌پذیرد و هر چه که بین آنان و مردم باشد از آنان می‌خواهیم که آن را به ما ببخشند و مردم آن را به ما خواهند بخشید و هر آن‌چه که ما بین شیعیانمان و خودمان باشد، پس ما به عفو و گذشت، از همه سزاوارتریم.[٦]

۲۹ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: هر گاه قیامت گردد خداوند حساب شیعیانمان را بر عهده ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) قرار می‌دهد، پس هر چه که بین آنان و خداوند باشد، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از خداوند می‌خواهد که آن را ببخشد و هر مظلمه (و حق زمین مانده‌ای) که بین آنان و مردم باشد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرف آنان ادا می‌نماید و هر آن‌چه که ما بین شیعیانمان و خودمان باشد آن را به آنان خواهیم بخشید «تا داخل بهشت گشته و در آن بی‌حساب و کتاب روزی داده شوند»[۷،۸]

---

۱. أمالی طوسی/۲۸۲. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/ ۲۳۴)
۲. أمالی طوسی/۳۸۰.
۳. سوره غاشیه ۲۵ و ۲۶.
٤. همانا آمدن آنان به سوی ماست (و) سپس حسابشان بر عهده ماست.
٥. أمالی طوسی/۴۰۶.
٦. تأویل الآیات الظاهرة/۷۶۳.
۷. سوره غافر/۴۰.
۸. تفسیر فرات/۵۵۲.

۳۰ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: دوست داشتن علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام گناهان را می‌بلعد و از بین می‌برد همان گونه که آتش هیزم را می‌خورد و نابود می‌سازد.[۱]

۳۱ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: دوست داشتن علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام حسنه و خوبی‌ای است که با وجود آن هیچ معصیتی مضر نیست و دشمنی و بغض او گناهی است که با وجودش هیچ حسنه و عمل نیکی مفید نمی‌باشد.[۲]

۳۲ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: ای علی! به کسی که مرا مبعوث ساخته قسم اگر اهل زمین مانند دوست داشتن اهل آسمان، تو را دوست می‌داشتند، احدی با آتش عذاب نمی‌گشت.[۳]

۳۳ـ ابن عباس: شخصی یهودی علیعلیه‌السلام را خیلی دوست می‌داشت، اما بدون اینکه مسلمان گردد از دنیا رفت. خداوند جبار می‌فرماید: در بهشتم نصیبی برای او نیست ولیکن ای آتش! او را ناراحت و دل پریشان منما.[٤]

۳۴ـ پیامبر مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله: اگر همه اهل دنیا علیعلیه‌السلام را دوست داشتند خداوند آتش را خلق نمی‌کرد.[٥]

۳۵ـ علی بن موسی الرضاعلیهما‌السلام (هنگامی که یکی از دشمنان گفت: بعضی از شیعیان شما نبیذ می‌نوشند): اصحاب پیامبر هم نبیذ می‌آشامیدند.

(آن مرد گفت: منظورم آب عسل نیست بلکه شراب است.

عرق بر صورت حضرت جاری شد و فرمود:) خداوند بزرگوارتر از آن است که در قلب مؤمن هم علاقه به شراب را قرار دهد و هم محبت ما اهل‌بیتعلیهم‌السلام را.

(بعد کمی صبر کردند و سپس فرمودند:) اگر شیعه منحرفی چنین کاری را انجام دهد، پس بی شک پروردگاری روؤف و پیامبری عطوف و امامی در کنار حوض که او را می‌شناسد و سرورانی که برای شفاعتش ایستاده‌اند را درک خواهد کرد و تو روح خویش را دست و پا بسته و گرفتار، در برهوت خواهی یافت.[٦]

---

١. فضائل الشیعه/۱۲.

۲. کشف الغمة ج۱/۹۳.

۳. أمالی صدوق/۳۴.

٤. مناقب آل أبی طالبعلیهم‌السلام ج۳/۲۰۰.

٥. بحار الأنوار ج۳۹/۲۶۷.

٦. بحار الأنوار ج۲۷/۳۱۴.

۳۶ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: آتش هرگز کسی که به ولایت (اهل‌بیت علیهم السلام) معتقد باشد را نمی‌خورد.[1]

۳۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (هنگامی که عبید بن زراره خدمت ایشان می‌رسد و بقباق [از مخالفین و دشمنان حضرت] هم در نزد آن جناب بود، می‌گوید: قربانت گردم! مردی بنی امیه را دوست دارد، آیا او با آن‌ها خواهد بود؟): آری.

(عبید بن زراره می‌گوید: مردی شما را دوست دارد آیا او با شما خواهد بود؟

فرمود:) آری.

(عبید می‌گوید: اگر چه زنا کند و یا دزدی نماید؟)

(در این هنگام حضرت نگاهی به بقباق انداختند و وقتی که متوجه شدند حواسش نیست، با اشاره سر فرمودند:) بله.[2]

۳۸ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: آتش، کسی را که با ولایت (اهل‌بیت علیهم السلام) بمیرد، لمس نمی‌کند.[3]

۳۹ـ علی بن الحسین السجاد علیهما السلام: هر کس که ما (اهل‌بیت علیهم السلام) را به خاطر خداوند دوست داشته باشد، محبت ما برایش مفید خواهد بود و لو در کوه دیلم باشد و هر کس ما را به خاطر غیر خدا دوست بدارد، پس خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد. حقیقتا که محبت ما اهل‌بیت علیهم السلام گناهان بندگان را می‌ریزد، همان گونه که باد برگ درخت را می‌ریزد.[4]

۴۰ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: به واسطه محبت ما (اهل‌بیت علیهم السلام) گناهان شما (شیعیان) بخشیده می‌شود.[5]

۴۱ـ پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: آگاه باش و هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند او را از آتش نجات می‌دهد، آگاه باش و هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند نیکی‌هایش را قبول و گناهانش را عفو می‌نماید و در بهشت رفیق حمزه سید الشهداء علیه السلام خواهد بود... آگاه باش و هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، فرشته‌ای از زیر عرش به او می‌گوید: ای بنده خدا! عمل را از سر گیر، خداوند همه گناهانت را آمرزید... آگاه

---

۱. محاسن ج۱/۱۶۱.
۲. رجال کشی/۳۳۶.
۳. بحار الأنوار ج۶۵ / ۱۱۴.
٤. بشارة المصطفی/۳.
۵. أمالی طوسی/۴۵۳.

باش و هر کس علی علیه‌السلام را دوست بدارد و او را ولیّ خود قرار دهد، خداوند برایش برائت و بیزاری از آتش و عبور بر (پل) صراط و امان از عذاب می‌نویسد.[۱]

۴۲ـ محمد بن علی الباقر علیهما‌السلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می‌گیرند و به شیعیان شما می‌دهند و در مقابل، اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما رد می‌کنند؟): آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبّه و آفریننده انسان و ایجاد کننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی‌دهد مگر آنکه خبرش راست و حقّ بوده و من نیز به تو خبر نمی‌دهم مگر آنکه راست باشد، خدا ظلم به بندگانش نمی‌کند، او ظلّام نسبت به عباد نیست... فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً[۲،۳]... مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیّئات و کردارهای زشت مبدّل می‌نماید و قسم به جلال حق، این از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردّی نبوده و او سمیع و علیم است.[٤]

۴۳ـ پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله (از قول خداوند): محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر رحمت من و علی علیه‌السلام برپادارنده حجت و برهان من است، هر کس را که ولایت او را بپذیرد، عذاب نمی‌نمایم و اگر چه مرا معصیت کند و به هر کس که با او دشمنی نماید، رحم نمی‌کنم و اگر چه مرا اطاعت کند.[٥]

۴۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: به خداوند سوگند هر کس معتقد به ولایت ما (اهل‌بیت علیهم‌السلام) باشد آتش را نخواهد دید.

(راوی می‌گوید: در میان آن‌ها کسانی هستند که هر کاری می‌کنند.

حضرت فرمود:) اگر یکی از آن‌ها کار بدی کرد مبتلا به بیماری در بدن می‌شود تا کفاره گناهان گردد. اگر بیمار نشد، خداوند روزیّ او را تنگ می‌کند، و اگر این هم نشد در هنگام مرگ، خداوند بر او سخت می‌گیرد و جانش را به سختی قبض می‌کند تا هنگامی که در قیامت در محضر خداوند، حاضر می‌گردد، گناهی نداشته باشد و بعد او را وارد بهشت می‌گرداند.[٦]

---

۱. بشارة المصطفی/۳۷.
۲. سوره فرقان/۷۰.
۳. پس خداوند گناهان آنان را به حسنات و خوبی‌ها تبدیل می‌نماید و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.
٤. علل الشرائع ج۶۰۹/۲. (ترجمه ذهنی تهرانی ج۹۳۷/۲)
٥. خصال ج۵۸۳/۲.
٦. محاسن ج۱۷۲/۱. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/ ۲۳۵)

۴۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب سؤال از اینکه: مردی فلان کار و فلان کار و خلاصه همه نوع کار زشت و معصیتی را انجام می‌دهد و از آن طرف به ولایت شما نیز معتقد است؟): برای این شخص امید هست و برای ناصبی امید (نجات) نیست و اگر این کسی که قائل به ولایت ماست همان طور که می‌گوئی، باشد، از دنیا نمی‌رود مگر اینکه خداوند چیزی بر او مسلط می‌کند که کفاره گناهانش باشد؛ یا فقری و یا مرضی.[۱]

۴۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب سؤال از اینکه: شما می‌فرمائید: شیعیان ما در بهشت هستند، در حالی که در میان آن‌ها افرادی هستند که گناه می‌کنند، و کارهای زشت انجام می‌دهند و اموال مردم را می‌خورند و شرب خمر می‌نمایند و از دنیا لذت می‌برند): آری آن‌ها در بهشت هستند و اینک بدان شیعیان مؤمن ما از دنیا خارج نمی‌گردند تا آنگاه که مبتلا به قرض و یا بیماری و فقر بشوند، اگر گرفتار این‌ها نشدند خداوند در هنگام مرگ به آن‌ها سخت می‌گیرد تا بدون گناه از جهان خارج گردند.

(آن شخص می‌پرسد: پدر و مادرم فدایت باد، پس مظالم آن‌ها را که می‌دهد؟

فرمود:) خداوند حساب مردم را در دست محمد و علی علیهما السلام قرار می‌دهد، و هر گاه یکی از شیعیان ما مدیون باشد ما از حقی که در مال آن‌ها داریم حساب می‌کنیم، و اگر حقی از خداوند در گردن او باشد از خدا می‌خواهیم او را ببخشد، و او را با فضل و عنایت خدا و شفاعت محمد و علی علیهما السلام وارد بهشت می‌کنیم.[۲]

۴۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب مردی که گفت: قربانت گردم! برادری دارم که شما را دوست دارد و در احترام و عظمت شما می‌کوشد ولی مبتلا به شرب خمر است): برای دوستان ما این حالت بسیار بزرگ است ولی من بدتر از این را به شما بگویم و آن این است که ناصبی برای ما بدتر از آن می‌باشد.

پست‌ترین مؤمنان که در میان آنان پست وجود ندارد می‌تواند دویست انسان را شفاعت کند ولی اگر اهل زمین و آسمان و دریاهای هفتگانه بخواهند برای یک ناصبی شفاعت کنند پذیرفته نمی‌شود، این برادرت قبل از اینکه از دنیا برود موفق به توبه می‌گردد و یا در بدنش به بیماری مبتلا می‌گردد. این بیماری موجب می‌شود که گناهانش آمرزیده شود و او هنگامی که در محضر خداوند، حاضر می‌شود، گناهی نداشته باشد، شیعیان راه درست را گرفته‌اند و آن‌ها در پایان به خیر و سعادت خواهند رسید، پدر من همواره می‌گفت: دوست آل محمد علیهم السلام را دوست بگیر اگر چه گناه‌کار باشد و با دشمنان آن‌ها دشمنی کن اگر چه روزه‌دار و نمازگزار باشد.[۳]

---

۱. محاسن ج۱/۱۷۲.
۲. الروضة /۲۲۴. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/۲۴۶)
۳. بشارة المصطفی/۳۸. (ترجمه از ایمان و کفر ج۱/۲۵۵)

۴۸ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: در هر حال و هر ساعت و روزی که مؤمن از دنیا برود در زمره شهیدان و صدیقان مرده است. از دوست خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم (که) فرمود: اگر مؤمن از دنیا بیرون برود و گناهان مردم روی زمین را داشته باشد، همان مردن کفاره گناهان او می‌گردد. هر کس از روی اخلاص کلمه توحید بر زبان جاری کند از شرک بیزاری جسته است، و هر آن کس که از دنیا برود و شرک نداشته باشد داخل بهشت می‌شود و بعد این آیه شریفه را قرائت فرمود: «خداوند از شرک چشم پوشی نمی‌کند و لیکن از بقیه گناهان درمی‌گذرد»[۱] اینان شیعیان و دوستان تو هستند.

عرض کردم: یا رسول اللّٰه! این برای شیعیان من است؟

فرمود: آری به خدایم سوگند، شیعیان تو روز قیامت هنگامی که از قبرها سر بر آورند می‌گویند: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، علی بن ابی طالب حجة اللّٰه، در این هنگام جامه‌های سبزی از بهشت و تاج‌هائی با اسبها برای آنان می‌آورند، و آن‌ها جامه‌ها را پوشیده و تاج‌ها را بر سر گذاشته بر اسب‌ها سوار می‌شوند و در بهشت پرواز می‌کنند، و از هول بزرگ روز قیامت اندوهگین نمی‌شوند، و فرشتگان با آن‌ها برخورده و می‌گویند: این همان روزی است که به شما وعده داده‌اند... .[۲]

۴۹ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: آتش احدی (از کسانی) که قائل به ولایت (اهل‌بیت علیهم‌السلام) باشند را نمی‌بلعد.

(یکی از اصحاب گفت: بعضی از این افراد مرتکب گناهان کبیره می‌شوند.

امام فرمودند:) آیا نمی‌دانی پدرم در این رابطه چه می‌فرمود؟ او می‌فرمود: اگر مؤمن چیزی از آن گناهان را انجام دهد، خداوند او را به بلائی در بدن یا ترسی که در جانش داخل می‌سازد، مبتلا می‌کند تا در حالی که از گناهانش خارج شده، از دنیا خارج گردد.[۳]

۵۰ـ علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام: ... قلم از شیعه علی علیه‌السلام برداشته شده است... احدی از شیعیان علی علیه‌السلام صبحی را با کار زشت یا ارتکاب معصیتی صبح نمی‌کند مگر اینکه هنوز عصر نشده غصه‌ای که گناهش را پاک سازد، به او می‌رسد، پس چگونه قلم بر او جاری گردد؟[٤]

۵۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام (در جواب کسی که از ایشان خواست مرگ را برایش توصیف کند): با شخص باخبری برخوردید. مرگ یکی از سه امر است که بر شخص وارد می‌شود؛ یا بشارت به عیش ابدی است یا بشارت به عذاب ابدی است یا ترساندن و خوف دادن و امر مشتبهی که نمی‌داند از کدام فرقه است.

---

۱. سوره نساء/۴۸.

۲. من لا یحضره الفقیه ج۴/ ۴۱۱. (ترجمه از ترجمه کتاب المواعظ/ ۱۱۴)

۳. التمحیص/۴۰.

٤. التمحیص/۴۱.

اما دوست ما که مطیع فرمان ما است، پس آن است که بشارت عیش ابد یافته. و اما دشمن ما که مخالف امر ما است، پس آن است که بشارت عذاب ابد شنیده.
و اما مشتبه الامری که نمی‌داند حالش چیست، آن مؤمن است که ستم و اسراف بر خود نموده (و) نمی‌داند کارش به کجا می‌رسد و خبر مبهم ترسناک واردش می‌شود و باز حق تعالی او را هرگز مساوی با دشمنان ما نمی‌کند و لیکن به شفاعت ما از آتش بیرونش می‌آورد.
پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید و عقوبت الهی را کوچک مدانید که بعضی از اسراف‌کارانند که شفاعت ما به ایشان نمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال عذاب.[۱]

۵۲ـ موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام (در پاسخ زید نرسی که می‌پرسد: مردی از شیعیان شما شراب می‌نوشد و مرتب گناهان هلاکت بار می‌شود آیا از او بیزاری جوئیم؟): از کار او بیزاری کنید نه از خودش، او را دوست دارید و کارش را دشمن.
(راوی می‌گوید: می‌توانیم او را فاسق و فاجر بنامیم؟
فرمود:) نه! فاسق و فاجر آن کافری است که ما را انکار می‌کند و دشمن دوستان است خداوند نخواسته دوست ما فاسق و هرزه باشد اگر چه هر عملی را انجام دهد ولی شما او را فاسق العمل و هرزه کار بگوئید، مؤمن النفس و پلید کردار، پاک جان و پاک بدن بدانید، به خدا دوست ما از دنیا نرود مگر اینکه خدا و پیامبرش و ما از او راضی باشیم خداوند او را با همه گناهانش با صورت سفید، و عورت پوشیده، آسوده خاطر، محشور سازد (و) ترس و اندوهی بر او نیست، زیرا از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه از گناهان پاک می‌شود یا با گرفتاری مالی یا جانی یا گرفتاری دیگری در مورد فرزند یا مرض و کسالت و پست‌ترین چیزی که دوست ما با ابتلاء به آن از گناه پاک می‌شود مناظر وحشتناک است که خدا در خواب به او نشان می‌دهد و صبح با حزن و اندوه بیدار می‌شود و این خواب ترسناک، کفاره گناه او می‌شود، یا ترسی که از حکومت‌های باطل در دل او جا می‌گیرد، یا اینکه دم مرگ جانش به سختی گرفته می‌شود، پس خدا را ملاقات می‌کند در حالی که از گناهان پاک است، خاطرش به محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السلام آسوده است، سپس پیشاپیش او یکی از دو امر است؛ رحمت پرگسارش خداوند که از گناهان تمام مردم زمین به مراتب وسیع‌تر است و شفاعت محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السلام. اگر رحمت واسعه خداوند او را نگیرد شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام او را دریابد و آنگاه مشمول رحمت واسعه خداوند شود.[۲]

۵۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام (خطاب به عبد الله بن یحیی): ای عبد الله! سپاس خدائی را که پاک کردن گناهان شیعیان ما را در دنیا با سختی‌ها قرار داد تا طاعات‌شان سالم مانده و به خاطر آن‌ها مستحق ثواب گردند.

---

۱. إعتقادات الإمامیة/۵۱. (ترجمه از اعتقادات شیخ صدوق «حسنی»/۶۰)
۲. بحار الأنوار ج۶۵/۱۴۷. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام/۲۰۰)

(عبد الله بن یحیی می‌گوید: ای امیرالمؤمنین! ما فقط در دنیا به خاطر گناهانمان مجازات می‌شویم؟ فرمود:) بله، آیا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را نشنیدی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.
شیعیان ما در دنیا با مبتلا شدن به سختی‌ها و با مغفرت خداوند از گناهان پاک می‌شوند، همانا خداوند متعال می‌فرماید: «و آن‌چه از مصائب که به شما می‌رسد، به خاطر اعمالتان است و او از بسیاری (از آن اعمال) درمی‌گذرد»[۱] تا هنگامی که وارد قیامت شدند، طاعات و عباداتشان زیاد گردد.[۲]

۵۴ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: هیچ عبدی از شیعیان به چیزی که او را آن نهی کرده‌ایم، نزدیک نمی‌شود و نمی‌میرد مگر اینکه به بلائی که باعث نابودی گناهانش گردد مبتلا می‌شود یا در مال، و یا در فرزند و یا خودش تا اینکه خداوند عز و جل را در حالی که بدون گناه است ملاقات نماید و همانا (گاهی) مقداری از گناهانش باقی می‌ماند که به هنگام مرگ دچار سختی و درد می‌شود (که با تحمل این سختی است که با روحی پاک وارد برزخ می‌گردد.)[۳]

۵۵ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: خداوند متعال فرمود: حقیقتا که بنده مؤمنی از بندگانم گناه بزرگی از آن گناهانی که به سبب آن، عقوبت و عذابم در دنیا و آخرت لازم می‌گردد، مرتکب می‌شود، پس به چیزی که صلاح و مصلحت آخرت او در آن است، نظر می‌اندازم و در عقوبتش عجله نموده و آن را در دنیا قرار می‌دهم تا او را به خاطر آن گناه مجازات کنم (و سپس با روحی پاک وارد آخرت شود.)[٤]

۵۶ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: پیوسته همّ و غم‌ها با مؤمن‌اند تا هیچ گناهی را برای او باقی نگذارند.[٥]

۵۷ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: به درستی که بنده مؤمن در دنیا به غم و غصه مبتلا می‌شود تا بدون گناه از آن خارج گردد.[٦]

۵۸ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناه یا خطائی شود مگر آنکه به او غمی رسد که گناهان او را از او ببرد و کفاره گناهانش شود اگر چه به عدد قطره‌ها و باران‌ها و به عدد سنگریزه‌ها و ریگ‌ها و خارها و درخت‌ها گناه کرده باشد و اگر به خود او غمی نرسد، به اهل و مال او برسد و

---

۱. سوره شوری/۳۰.
۲. تفسیر امام عسکری علیه السلام/۲۳.
۳. خصال ج۲/۶۳۵.
٤. التمحیص/۳۹.
٥. التمحیص/۴۴.
٦. همان.

اگر در امر دنیای او غمی به او نرسد، در خواب به او غمی خطور کند که کفاره گناهانش شود و گناهانش ریخته گردد.[۱]

۵۹ـ فاطمه سلام‌الله‌علیها (بعد از آنکه مردی به زن خود گفت: برو خدمت حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از او درباره من سؤال کن که آیا از شیعیان آن‌ها هستم یا نه؟ و آن زن خدمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آمد و مطلب شوهرش را پرسید): به شوهرت بگو: اگر به آن‌چه ما فرمانت دادیم عمل می‌کنی و از آن‌چه ترا نهی نمودیم خودداری می‌کنی تو از شیعیان مائی و الّا نه.

(زن بازگشت و جریان را به شوهرش گفت.

مرد تا این سخن را شنید، گفت: وای بر من! کیست که بتواند از گناه و لغزش جدا شود؟ و در این صورت من در دوزخ، جاوید و همیشگی هستم، زیرا با این بیان که حضرت فرموده من شیعه آن‌ها نیستم و هر کس شیعه اهل‌بیت علیهم‌السلام نباشد در آتش دوزخ مخلّد است.

زن دوباره خدمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آمد و سخن شوهرش را عرض کرد.

حضرت فرمود:) به او بگو: چنین نیست، شیعیان ما بهترین مردم بهشت هستند و هر کس ما را دوست دارد و دوستدار دوستان ما و دشمن دشمنان ما بوده و با دل و زبان تسلیم ما باشد اگر مخالفت دستورات ما کند از شیعیان ما نیست ولی با این وضع آن‌ها نیز اهل بهشت هستند، اما بعد از اینکه با ابتلاء به مصیبت‌های دنیا یا گرفتاری در عرصات قیامت و مشکلات گوناگون آن روز یا رفتن در طبقه بالای دوزخ از گناهان پاک شود و وقتی پاک شد چون از دوستان ماست، او را نجات می‌دهیم و او را به جایگاه خود منتقل می‌سازیم.[۲]

۶۰ـ جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام (در پاسخ راوی که عرض کرد: به راستی می‌بینم که بعضی از دوستان ما مرتکب گناهانی مُهلک می‌شوند): ... نسبت به اولیاء خدا بد گوئی ننما همانا ولیّ ما گناهانی را انجام می‌دهد که به خاطر آن‌ها مستحق عذاب خداوند می‌گردد، پس خداوند او را به بیماری جسمی مبتلا می‌سازد تا از گناهان پاک گردد، پس اگر به بدنش عافیت بدهد، در مال، گرفتارش می‌کند و اگر در مال، عافیتش بدهد، در فرزند، گرفتارش می‌کند و اگر در فرزند، عافیت دهد، در خانواده، مبتلایش می‌سازد و چنان‌چه در خانواده، معافش بدارد، به همسایه بدی که آزارش نماید، مشغولش می‌کند و اگر او را از شرور روزگاران عافیت دهد، جان دادن را بر او سخت می‌کند تا به هنگام ملاقات خداوند در حالی که از او راضی بوده و بهشت را بر او لازم ساخته است، او را دیدار نماید.[۳]

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲/۲۳۶. (ترجمه آقا نجفی ج۲/۴۸۱)

۲. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۳۰۸. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام/۲۱۰)

۳. التمحیص/۳۹.

۶۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (در جواب سؤال راوی که پرسید: من از شما شنیدم که فرمودید: همه شیعیان ما با تمام چیزهائی که دارند [با همه معایب و گناهان] بهشتی هستند): به تو راست گفتم. به خدا قسم همه آن‌ها در بهشتند.

(راوی پرسید: آنان گناهان کبیره و بزرگی دارند.

فرمود:) اما در قیامت، پس همه شما با شفاعت پیامبر اطاعت شده یا وصی پیامبر در بهشتید و لیکن به خدا قسم من از برزخ شما می‌ترسم.

(راوی سؤال کرد: برزخ چیست؟

فرمود:) (عالم) قبر است از زمان مرگ تا روز قیامت.[۱]

۶۲ـ پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: حقیقتا که ولایت علی علیه السلام حسنه و خوبی‌ای است که با وجود آن هیچ یک از گناهان و لو بزرگ باشند ضرری نمی‌رسانند مگر اینکه ولایت‌مداران را با سختی‌های دنیا از (کثافات) معاصی تطهیر می‌کند و همچنین با مقداری از عذاب اخروی، تا اینکه با شفاعت موالیان[۲] طیبین و طاهرینش علیهم السلام از آن نجات یابد... و همانا هر کس که موالات علی علیه السلام و برائت و بیزاری از دشمنانش و سازش و صلح با دوستانش را داشته باشد، هرگز آتش را با چشم خویش نخواهد دید الاّ چیزی را که می‌بیند، پس به او گفته می‌شود: اگر ولایت علی علیه السلام را نداشتی، بی‌تردید آن مکان، جای تو بود. البته اگر گناه‌کاری باشد که دچار کفر نشده تا زمانی که به وسیله جهنم (از چرک گناهان) تمییز گردد، با آتش سر و کار خواهد داشت کما اینکه با حمام، چرک بدن انسان از بین می‌رود، (و) سپس با شفاعت موالیان خود از جهنم (به بهشت) منتقل می‌گردد.[۳]

۶۳ـ پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: ای گروه شیعیان! از خداوند بترسید، بهشت از دست شما نمی‌رود اگر چه گناهان شما موجب شود که شما از ورود در آن تأخیر داشته باشید، اکنون برای به دست آوردن درجات بهشت با هم مسابقه دهید.

(گفته شد: آیا یکی از دوستان شما و یا دوستان علی علیه السلام وارد جهنم خواهند شد؟

فرمود:) هر کس نفْس خود را با مخالفت محمد و علی علیهما السلام چرکین کند و دنبال کارهای حرام برود و به مؤمنان ظلم کند و با احکام شریعت مخالفت نماید، روز قیامت گناه‌کار و آلوده خواهد آمد.

محمد و علی علیهما السلام می‌گویند: تو کثیف و آلوده هستی و صلاحیت هم‌نشینی با صالحان و نیکان را نداری و شایسته نیستی که با حوران هم آغوش گردی و با فرشتگان مقرّب، هم‌نشین گردی. تو نمی‌توانی خود را با آن‌ها قرین سازی مگر اینکه از گناهان پاک گردی.

---

۱. کافی ج۲۴۲/۳.

۲. کسانی که ولایتشان را پذیرفته است.

۳. تفسیر امام عسکری علیه السلام/۳۰۵.

او را برای پاک شدن گناهان در طبقه اول دوزخ جای می‌دهند و برای پاره‌ای از گناهان عذاب می‌شود.

پاره‌ای از آن‌ها برای بعضی از گناهان در محشر گرفتار شدائد و سختی می‌گردند ولی نیکان از شیعه به فریاد آن‌ها می‌رسند.

اخیار و دوستان در آن روز به فکر دوستان گناه‌کار خود می‌باشند و مانند مرغی که دانه‌ها را از زمین برمی‌دارد، آن‌ها هم دوستان خود را پیدا می‌کنند و آن‌ها را از اطراف جمع آوری می‌کنند و از آن‌ها شفاعت می‌نمایند.

دسته‌ای از آن‌ها گناهانشان کم‌تر و سبک‌تر است، این گروه با شدائد و سختی‌هائی که در دنیا از سلاطین و حکّام مشاهده می‌کنند و یا بیماری‌هائی که در بدن آن‌ها پدید می‌آید گناهانشان پاک می‌شود و بدون گناه وارد قبر می‌گردند.

گروهی از آن‌ها گناهانشان در هنگام مرگ با شدت جان کندن پاک می‌شود، و گروهی گناه‌کار در وقت احتضار حالتی بر آن‌ها پیش می‌آید که موجب خواری و ذلت او می‌شود خداوند به این سبب گناهان او را مورد آمرزش قرار می‌دهد.

جماعتی هم گناهانشان باقی می‌ماند و در هنگام دفن آمرزیده می‌گردند و پاک می‌شوند، اما اگر گناهش بیشتر و بزرگ‌تر باشد با شدائد و سختی‌های روز قیامت پاک می‌گردد، و اگر گناهانش بیشتر و بزرگ‌تر بود او را در طبقه اول دوزخ نگه می‌دارند.

این گروه بیشتر از همه شیعیان ما عذاب می‌کشند، این گروه شیعیان ما نیستند بلکه دوستان ما به حساب می‌آیند و با دوستان ما دوست هستند و با دشمنان ما دشمن می‌باشند، شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و از آثار ما تبعیت نمایند و به کارهای ما اقتداء کنند.[۱]

۶۴ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: خیثمه! سلام ما را به دوستان برسان و آگاهشان ساز که هرگز ثواب‌هائی را که نزد خداست نمی‌یابند مگر به عمل، و هرگز به ولایت ما نمی‌رسند مگر به پارسائی.

خیثمه! کسی که ولایت و شناسائی ما را ندارد بهره‌ای نمی‌برد... .

ای خیثمه! خدا ایمان است که خود را در قرآن مؤمن و مهیمن نامیده و ما اهل و مسکن ایمانیم و ایمان از ما شعبه گیرد و شناخته شود و ما اسلامیم، و احکام اسلام از ما شناخته شده و از ما شعبه می‌گیرد.

ای خیثمه! هر کس ایمان را شناخت و بدو پیوست گناهان، او را پلید نسازد چنان‌چه چراغ می‌تابد و نور می‌پراکند و هیچ چیز از روشنائی او نمی‌کاهد. هر کس ما را شناخت و به ولایت ما اقرار کرد، خدا گناهانش را بیامرزد.[۲]

---

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام/۳۰۵. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام/ ۲۰۸) (با قدری تصرف).

۲. تفسیر فرات/۳۱۰. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام/۸۵)

۶۵ـ محمد بن علی الباقر عليه‌السلام (خطاب به اصحابشان): به خدا قسم حقیقتا که شما محبوب من هستید و بو و روح شما را دوست می‌دارم، پس ما (اهل‌بیت عليهم‌السلام) را در این مطلب با ورع و تلاشی (برای بندگی خداوند) یاری نمائید چرا که شما هرگز جز با ورع و تلاش به ولایت ما نمی‌رسید. هر کس کسی را امام گرفت باید مانند او عمل کند.[۱]

۶۶ـ محمد بن علی الباقر عليه‌السلام: به خدا قسم ما از طرف خداوند، برائت (از جهنم) نداریم و بین ما و او قرابت و خویشاوندی‌ای وجود ندارد و ما بر خداوند حجت و برهانی نداریم و ما جز با اطاعت، به او تقرب نمی یابیم، پس هر کدام از شما مطیع خداوند باشد، ولایت ما به دردش می‌خورد و هر کس از شما نافرمانی او نماید، ولایت ما فائده‌ای برایش ندارد. وای بر شما! فریب نخورید. وای بر شما! فریب نخورید.[۲]

۶۷ـ امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام: من و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار حوض هستیم و عترت ما (نیز) با ما می‌باشد، پس هر کس می‌خواهد به نزد ما بیاید باید حرف ما را شنیده و مانند ما عمل نماید. همانا ما اهل‌بیتی هستیم که شفاعت برای ماست، پس برای ملاقات ما در کنار حوض بر یکدیگر سبقت بگیرید.[۳]

۶۸ـ محمد بن علی الباقر عليه‌السلام (خطاب به جابر): ای جابر! آیا کسی که ادعاء تشیع می‌کند، او را بس است که از محبت ما خانواده دم زند؟ به خدا شیعه ما نیست، جز آنکه از خدا پروا کند و او را اطاعت نماید، ای جابر! ایشان شناخته نشوند، جز با فروتنی و خشوع و امانت و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و مراعات همسایگان فقیر و مستمند و قرض‌داران و یتیمان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز از نیکی آن‌ها، و آن‌ها امانت نگهدار فامیل خویش باشند.

(جابر می‌گوید: یا ابن رسول اللّه! ما امروز کسی را دارای این صفات نمی‌شناسیم.

فرمود:) ای جابر! به راه‌های مختلف مرو، آیا برای مرد کافی است که بگوید: من علی عليه‌السلام را دوست دارم و از او پیروی می‌کنم، و با وجود این فعالیت دینی نکند؟! پس اگر بگوید: من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست دارم ـ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بهتر از علی عليه‌السلام استـ سپس از رفتار او پیروی نکند و به سنّتش عمل ننماید، محبتش به پیغمبر به او هیچ سودی ندهد، پس از خدا پروا کنید و برای آن‌چه نزد خداست عمل کنید، خدا با هیچ کس خویشی ندارد، دوست‌ترین بندگان خدای عز و جل [و گرامی‌ترینشان نزد او] با تقواترین و مطیع‌ترین آن‌هاست.

---

۱. أمالی طوسی/۷۲۲.

۲. کافی ج۲/۷۵.

۳. تفسیر فرات/۳۶۷.

ای جابر! به خدا جز با اطاعت به خدای تبارک و تعالی تقرب نمی‌توان جست. و همراه ما برات آزادی از دوزخ نیست و هیچ کس بر خدا حجت ندارد، هر که مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست، ولایت ما جز با عمل کردنِ به ورع به دست نیاید.[۱]

۶۹ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام (در جواب از معنای آیه «يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا»[۲،۳]): شفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت جز به کسی که به او اجازه اطاعت از آل محمد علیهم السلام داده شده و حرف و عملش در نزدشان پسندیده گشته و بر محبت آنان زندگی نموده و بر محبتشان بمیرد، نمی‌رسد، بنا بر این حرف و عمل چنین کسی در نزد آل محمد علیهم السلام مورد رضایت خداوند است.[٤]

۷۰ـ محمد بن علی الباقر علیهما السلام: در قیامت، هر کس که اطاعت و ولایت ما (اهل‌بیت علیهم السلام) را به نزد خداوند بیاورد، هرگز هلاک نخواهد شد.[۵]

۷۱ـ علی بن موسی الرضا علیهما السلام: با تکیه بر محبت آل محمد علیهم السلام، عمل صالح و تلاش در عبادت را رها نکنید و با تکیه بر عبادت، محبت و اطاعت آنان را ترک ننمائید، زیرا یکی از این دو بدون دیگری قبول نمی‌گردد.[٦]

۷۲ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام: به آن‌چه که در نزد خداوند عز و جل است، مشتاق باشید و به دنبال اطاعتش بوده و بر آن صبر و تحمل نمائید، پس چقدر زشت است برای مؤمن که در حالی که پرده (حرمتش) دریده شده به بهشت وارد گردد. به خاطر اعمال (زشت) خود (دیگر) در قیامت برای شفاعت و یاری کردنتان بر ما اعتراض نکنید (و از ما توقع شفاعت و یاری نداشته باشید).[۷]

۷۳ـ پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: فشار قبر مؤمن، کفاره نعمت‌هائی می‌باشد که ضایعشان نموده است.[۸]

---

۱. کافی ج۲/۷۴. (ترجمه از ترجمه اصول کافی «مصطفوی» ج۳/۱۱۸)

۲. سوره طه/۱۰۹.

۳. در آن روز، شفاعت (برای کسی) سود ندارد مگر برای کسی که (خداوند) رحمان اجازه داده و سخنش را بپسندد.

٤. تأویل الآیات الظاهرة/۳۱۲.

۵. بصائر الدرجات ج۱/۶۵.

٦. فقه الرضا علیه السلام/۳۳۹.

۷. خصال ج۲/۶۱۴.

۸. علل الشرائع ج۱/۳۰۹.

۷۴ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام: بی‌شک هرگاه که گناهان بنده زیاد گردد و چیزی که سبب پوشاندن آنان شود را نیابد، خداوند عزّ و جلّ او را در دنیا به حزن و اندوه مبتلا می‌سازد تا کفاره گناهانش باشد، پس اگر او را به غم و غصه مبتلا نسازد بدنش را بیمار می‌گرداند تا گناهانش را بزداید و اگر او را بیمار ننمود، مرگش را مرگ سختی قرار می‌دهد تا سبب پاک شدن معاصیش باشد و اگر چنین کاری (نیز) نکرد او را در برزخ معذب می‌سازد تا در روز ملاقات خداوند عزّ و جلّ، او را در حالی ملاقات نماید که چیزی که شهادت به گناهان او بدهد، در میان نباشد.[1]

بحث اول: ارزش ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم السلام

یکی از نعمت‌های ناشناخته خداوند که خودش را در لحظات مرگ و در برزخ و قیامت، بیشتر و واضح‌تر نشان خواهد داد، نعمت محبت و ولایت پیامبر و آلش علیهم السلام می‌باشد.

قطعا محبت پیامبر و اهل‌بیتش علیهم السلام جزو نعمت‌های بسیار بزرگ بوده و نقش بسیار مهم و کلیدی‌ای در زندگی دنیوی و اخروی انسان ـ حتی گنه‌کار ـ دارد.

سخن حجج الله

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله (از قول خداوند): من محبین و دوست‌داران فاطمه سلام الله علیها را از آتش، جدا و دور ساختم.[2]

سخن اولیاء الله

آیة الله محمدتقی بهجت

أ: چه قدر شیعیان باید شکرگذاری کنند که سر و کارشان با اهل‌بیت علیهم السلام است و خداوند نعمت ولایت را به آن‌ها عطا نموده است.[3]

ب: (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: روایاتی در کتاب کافی مذکور است که مفاد آن‌ها این است که محبت اهل‌بیت علیهم السلام بدون عمل و بندگی مفید نیست، و خداوند با کسی خویشی ندارد و میزان در قرب و بُعد و ثواب و عقاب، طاعت و معصیت خداست، این روایات را چگونه تفسیر می‌فرمایید؟): دیدن یک روایت بدون ادله دیگر، نظیر تنها به قاضی رفتن است، محبت و ولایت اهل‌بیت علیهم السلام خود، یک عمل است و واجب، بلکه از اعظم طاعات و واجبات است، به حدی که فرموده‌اند: «لم يناد بشيء كما نودي بالولاية».[4] «به هیچ چیز، همانند ولایت فرا خوانده نشده است».

---

۱. أمالی صدوق /۲۹۴.

۲. فضائل/۱۵۸.

۳. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۱۷۶.

٤. کافی ج۱۸/۲.

البته نماز، روزه، زکات و حج هم واجب است و محبت هر قدر رتبه‌اش بیشتر باشد، اثر آن در اعمال دیگر بیشتر خواهد بود. در قرآن شریف می‌فرماید: «الا المودة فی القربی»[۱] «به جز مودت نزدیکان (من)»

اگر چیز دیگری غیر از مودت اهل‌بیت علیهم‌السلام برای مردم نافع‌تر بود، بیان می‌شد. البته ما متأسفانه به آن‌ها محبت داریم، اما در راه مکتب آن‌ها نیستیم، لذا مثل آن‌ها نماز نمی‌خوانیم و مثل آن‌ها حج به جا نمی‌آوریم و.... [۲]

شاهد

۱ـ محمد بن سلیمان از قول پدرش: روزی در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم که أبو بصیر نفَس‌زنان وارد شد و چون در جای خود قرار گرفت حضرت صادق علیه‌السلام رو به او کرده (و) فرمود: ای أبا محمد! چرا نفَس می‌زنی؟

أبو بصیر عرض کرد: جانم به فدایت ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! سالمند شده‌ام و استخوانم باریک گشته و مرگم نزدیک شده در صورتی که نمی‌دانم وضعم در آخرت چگونه است!

امام علیه‌السلام فرمود: ای أبا محمد! تو هم، چنین می‌گوئی؟

أبو بصیر گفت: چرا چنین نگویم؟ قربانت گردم.

امام علیه‌السلام فرمود: ای أبا محمد! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی جوانان شما را گرامی داشته و از پیران شما حیاء دارد؟

أبو بصیر عرض کرد: جانم به فدایت، چگونه جوانان را گرامی می‌دارد و از پیران حیاء می‌کند؟!

امام علیه‌السلام فرمود: خدا جوانان را از اینکه عذابشان کند، گرامی داشته و از پیران از اینکه از آنان حساب بکشد، حیاء می‌کند.

أبو بصیر: قربانت آیا این مقام ویژه ما (شیعیان) است یا برای عموم اهل توحید و یکتاپرستان است؟

امام علیه‌السلام: نه به خدا مخصوص شما است نه همه مردم.

أبو بصیر: قربانت اهل سنّت بر اساس حدیثی که فقهایشان برایشان روایت می‌کنند، به ما لقبی داده‌اند که پشت ما شکسته و دل‌های ما مرده است، و زمامداران و والیان به خاطر همین لقب، خون ما را حلال می‌شمرند.

امام علیه‌السلام: مقصودت لقب «رافضی»[۳] است؟

أبو بصیر: آری!

امام علیه‌السلام: نه به خدا سوگند اینان شما را به این نام نخواندند بلکه خداوند شما را به آن نامیده است. ای أبا محمد! آیا نمی‌دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل وقتی که گمراهی فرعون و قومش را دیدند، آن‌ها را واگذاردند و به موسی علیه‌السلام که او را در هدایت دیدند، پیوستند و آن‌ها را در لشکر موسی علیه‌السلام «رافضی» نامیدند،

---

۱. سوره شوری/۲۳.

۲. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)/۲۹۵.

۳. رافضی به معنای ترک کننده و واگذارنده است. (ترجمه روضه کافی «رسولی محلاتی» ج۱/۴۷).

چون فرعون را واگذاردند و آن‌ها در میان لشکر موسی علیه‌السلام از همه در عبادت کوشاتر و نسبت به دوستی موسی و هارون علیهما‌السلام و فرزندانشان از همگی محکم‌تر بودند، پس خدای عزّ و جلّ به موسی علیه‌السلام وحی فرمود: این نام را در تورات برای آن‌ها ثبت کن، زیرا من آن‌ها را به این نام نامیده‌ام و این نام را به آن‌ها عطا کرده‌ام، موسی علیه‌السلام آن نام را برای آن‌ها ثبت فرمود و پس از آن خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد تا آن را به شما عطا فرمود. ای أبا محمد! اینان خوبی را واگذاردند و شما شرّ را واگذاردید، مردم به دسته‌های مختلفی پراکنده شدند و به شعبه‌های زیادی منقسم گشتند، و شما در شعبه خاندان پیامبرتان درآمدید و به آن راهی که آنان رفتند شما هم به آن راه رفتید، و همان را که خدا برای شما انتخاب فرمود، شما برگزیدید و همان را که خدا خواست، خواستید. مژده باد بر شما، و باز هم مژده باد بر شما، که به خدا سوگند شما مورد رحمت حق هستید که هر کاری از نیکوکارتان پذیرفته گردد، و از بدکارتان گذشت شود. هر که روز قیامت بدون آن عقیده‌ای که شما دارید، به پیش‌گاه خدای عزّ و جلّ بیاید نه کار نیکی از او پذیرفته گردد و نه از کاری از کارهای بد او گذشت می‌شود، ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

امام علیه‌السلام: ای أبا محمد! خدای عزّ و جلّ فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما می‌ریزند چنان‌چه باد خزان برگ‌های درختان را در فصل آن (پائیز) می‌ریزد، و این معنای گفتار خدای عزّ و جلّ است: «آنان‌که حامل عرشند و آن‌ها که در گرد آنند به ستایش پروردگارشان تسبیح گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند»[1] و به خدا قسم آمرزش خواهی آنان برای شما است نه برای همه مردم، ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

امام علیه‌السلام فرمود: ای أبا محمد! همانا خداوند در قرآنش شما را یاد کرده و فرموده: «از مؤمنان مردانی هستند که وفا کردند به پیمانی که با خدا بسته بودند، برخی از ایشان مدت خود را به سر برده (و از این جهان رفتند) و برخی چشم به راه (مرگ)اند و به هیچ وجه تغییری نیافته‌اند»[2] شمائید که وفا کردید به آن پیمانی که خدا در مورد ولایت ما از شما گرفته بود، و شمائید که دیگری را به جای ما نگرفتید، و اگر چنین نمی‌کردید، خداوند شما را سرزنش می‌نمود، در آن‌جا که می‌فرماید: «بیشتر آن‌ها را به پیمانی پای‌بند نیافتیم و بیشترشان را فاسق و بدکار یافتیم»[3] ای أبا محمد! خوشحالت کردم؟

أبو بصیر عرض کرد: قربانت! بیشتر بفرمائید.

---

۱. سوره مؤمن/۷.

۲. سوره احزاب/۲۳.

۳. سوره اعراف/۱۰۲.

امام‌علیه‌السلام فرمود: ای أبا محمد! خدا شما را در قرآن خود یاد کرده و می‌فرماید: «برادرانی هستند در روی تخت‌ها روبروی هم‌دیگر...»[۱] به خدا سوگند جز شما را با این سخن قصد نکرده است. آیا خوشحالت کردم ای أبا محمد!؟

أبو بصیر: قربانت گردم! بیشتر بفرمائید.

امام‌علیه‌السلام فرمود: ای أبا محمد! «در آن روز، دوستان، دشمن هم‌دیگرند به جز پرهیزکاران...»[۲] به خدا سوگند کس دیگری را جز شما با این سخن قصد نفرموده است. ای أبا محمد! خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! همانا خدای عزّ و جلّ ما و شیعیان و دشمنانمان را در یک آیه از قرآن خود یاد فرموده آن‌جا که می‌فرماید: «آیا یک‌سانند آنانی که می‌دانند و آنان‌که نمی‌دانند. جز این نیست که صاحبان خرد اندرز می‌گیرند».[۳] و مائیم آنان‌که می‌دانند و دشمنان مایند که نمی‌دانند و صاحبان خرد، شیعیان مایند، ای أبا محمد! خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت گردم! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! به خدا سوگند خدای عزّ و جلّ (در آیه ذیل) هیچ یک از اوصیاء پیامبران و پیروانشان را جدا نکرده جز امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام و شیعیانش، پس در کتابش که سخنش حق است، فرمود: «روزی که دوستی برای دوست خود کاری انجام ندهد، و آن‌ها یاری نشوند، جز آنکه خدا (به او) رحم کند...»[٤] و مقصود خداوند از این آیه علی‌علیه‌السلام و شیعیان اویند. ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت گردم! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! همانا خدای تعالی شما را در قرآن یاد کرده آن‌جا که می‌فرماید: «ای بندگان من که درباره خویش زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید که به راستی خدا همه گناهان را می‌آمرزد و همانا او آمرزنده و مهربان است»[۵] به خدا سوگند جز شما از این سخن، دیگری منظورش نبوده است. آیا خوشحالت کردم ای أبا محمد!؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! همانا خدا شما را در قرآن خود ذکر کرده است، پس فرمود: «(ای شیطان!) به راستی که بر بندگان (خاص) من تسلطی نداری»[٦] به خدا سوگند از این سخن جز امامان‌علیهم‌السلام و شیعیانشان را قصد ننموده است. آیا خوشحالت کردم ای أبا محمد!؟

---

۱. سوره حجر/۴۷.

۲. سوره زخرف/۶۷.

۳. سوره زمر/۹.

٤. سوره دخان/۴۲.

۵. سوره زمر/۵۳.

٦. سوره حجر/۴۲.

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! همانا خدا شما را در قرآن خود یاد کرده است، پس فرمود: «آنان همدم کسانی هستند که خدا نعمتشان داده است (که عبارتند) از پیامبران و راستی پیشه‌گان و جانبازان و شایستگان و چه نیکو رفیقانی هستند»[۱]، در این آیه مقصود از پیمبران رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است، و راستی پیشه‌گان و جانبازان مائیم و شایستگان شمائید، پس همان‌گونه که خدای عزّ و جلّ شما را صالح نامیده شما (هم) به شایستگی و صلاح، نام‌ور و شناخته شوید. ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! همانا خدا شما را یاد کرده است آن‌جا که از زبان دشمن شما در دوزخ با این سخنش (در قرآن) فرمود: «و گویند: چرا ما مردانی را که از اشرار می‌شمردیم و تمسخرشان می‌کردیم، نمی‌بینیم یا شاید دیدگان (از دیدنشان) خیره گشته است»[۲] به خدا سوگند مقصود و منظور از این آیه کسی جز شما نیست، که شما در نزد مردم این جهان اشرار محسوب شده‌اید. به خدا سوگند، شما در بهشت در ناز و نعمت خواهید بود و در دوزخ جستجو می‌شوید (و سراغتان را در آن‌جا می‌گیرند). ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: ای أبا محمد! (این‌قدر بدان که) آیه‌ای نیست که به بهشت رهبری کند و بهشتیان را به خیر یاد کند جز آنکه درباره ما و شیعیان ما نازل گشته، و آیه‌ای نیست که به سوی دوزخ سوق دهد و اهل آن را به بدی یاد کند جز آنکه درباره دشمن ما و مخالف با ما نازل گشته است. آیا خوشحال شدی ای أبا محمد!؟

أبو بصیر: قربانت! بیشتر بفرمائید.

فرمود: کسی جز ما و شیعیان ما بر کیش ابراهیم‌علیه‌السلام نیست و سایر مردم از آن برکنارند. ای أبا محمد! آیا خوشحالت کردم؟

و در روایتی است که أبو بصیر گفت: مرا بس است.[۳]

۲ـ علی بن موسی الرضاعلیهما‌السلام: پدرم موسی بن جعفرعلیهما‌السلام فرمود: مردی نزد مولایمان (امام) صادق‌علیه‌السلام آمده و از فقر به او شکایت کرد.

فرمود: مطلب چنان‌که تو می‌گوئی، نبوده و من تو را فقیر نمی‌دانم.

گفت: ای آقایم! به خدا قسم (خوب) وارسی نکرده‌ای و (سپس مکررا) گوشه‌ای از فقر و نیازش را متذکر می‌شد و امام صادق‌علیه‌السلام او را دروغگو می‌شمرد.

---

۱. سوره نساء/۶۹.

۲. سوره ص/۶۲.

۳. کافی ج۸/۳۳. (ترجمه از ترجمه روضه کافی «رسولی محلاتی» ج۱/۴۶).

تا اینکه حضرت به او فرمود: بگو ببینم اگر صد دینار (طلا) به تو داده شود تا از ما بیزاری بجوئی، آیا می‌گیری؟

گفت: نه!

(بعد حضرت مقدار را) تا هزاران دینار بالا برد، و آن مرد سوگند می‌خورد که (به این مقدار، از اهل‌بیت علیهم السلام) بیزاری نمی‌جوید.

فرمود: آیا کسی که با او کالایی است که به این همه پول نمی‌فروشد، او فقیر است؟[1]

۳ـ أبو یوسف بزّاز: امام صادق علیه السلام این آیه: «نعمت‌های خدا را یاد کنید»[2] را برای ما خواند (و سپس) فرمود: می‌دانی نعمت‌های خدا چه هستند؟

گفتم: نه!

فرمود: آن بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند بر خلقش می‌باشد، و آن ولایت ما (اهل‌بیت علیهم السلام) است.[3]

بحث دوم: محبت و ولایت اهل‌بیت علیهم السلام باید از روی فکر و تعقل و ریشه‌ای باشد نه تقلیدی و بدون تحقیق.

شاهد

روزی نوجوانی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با لبخند و گشاده‌رویی به آن حضرت سلام داد.

حضرت پرسید: مرا دوست داری؟

عرض کرد: آری و اللّٰه!

فرمود: به اندازه چشمت؟

عرضه داشت: بلکه بیشتر.

فرمود: به اندازه پدرت؟

عرض کرد: بیشتر.

فرمود: اندازه مادرت؟

عرض کرد: بیشتر.

فرمود: اندازه جانت؟

عرض کرد: بیشتر.

فرمود: اندازه خدایت؟

---

۱. امالی طوسی/۲۹۷.

۲. سوره اعراف/۷۴.

۳. بصائر الدرجات/۸۱.

عرضه داشت: نه! نه! ای پیامبر! این مقام برای تو و دیگران نیست، و من تو را به خاطر خدا دوست دارم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به همراهان فرمود: شما هم، چنین باشید و خدا را برای احسان و نعمتی که به شما عنایت کرده، دوست بدارید، و مرا هم برای خدا دوست بدارید.

آن‌گاه آن نوجوان را مورد تفقّد قرار دادند و بر او آفرین گفتند.[۱]

بحث سوم: میان شیعه اهل‌بیت علیهم‌السلام و محب آن‌ها تفاوت از زمین تا آسمان است.

شیعه کسی است که در تمام امور زندگیش تابع و پیرو حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده و نافرمانی آن‌ها را ننماید، اما محب، آن است که آن‌ها را دوست دارد و اگرچه از گناه هم پروائی نداشته باشد، و اگر گه‌گاهی به محبین گنه‌کار اهل‌بیت علیهم‌السلام، شیعه گفته می‌شود از باب استعمال مجازی است نه چیز دیگر.

شاهد

۱ـ مردی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: من از شیعیان شمایم.

حضرت فرمود: بنده خدا! اگر در اوامر و نواهی ما مطیع ما هستی راست گفتی و اگر چنان نیستی دیگر با ادعای مقام شریف و بزرگی که اهل آن نیستی بر گناهان خود نیفزا. به ما نگو: من از شیعیان شمایم، بلکه بگو: از وابستگان و دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم، در عین حال تو در خیری و به سوی خیر.[۲]

۲ـ یوسف بن زیاد و علی بن سیّار: شبی در طبقه بالای منزل امام حسن عسکری علیه‌السلام در آن روزها که حکومت وقت و اطرافیان خلیفه، آن جناب را احترام می‌کردند، در محضر آن حضرت بودیم. در این اثناء فرماندار شهر یعنی حکمران «جسرین» از جلو منزل آن حضرت عبور می‌کرد و مردی کَت‌بسته هم با او بود و امام علیه‌السلام در جای‌گاه خویش کاملا بر خیابان مسلط بود.

فرماندار تا چشمش به امام علیه‌السلام افتاد به احترام آن حضرت از مرکب پیاده شد.

حضرت به او فرمودند: به جای خود برگرد.

و فرماندار پس از ادای احترام به امام علیه‌السلام عرض کرد: ای پسر پیامبر! این مرد را امشب به اتهام دزدی و اینکه می‌خواهد دکان را سوراخ کند و اشیاء آن را به سرقت ببرد، از پشت در دکان صرّافی گرفتم. برنامه من در این‌گونه موارد که کسی را به اتهام دزدی می‌گیرم اینست که بلافاصله قبل از آنکه افرادی بفهمند و بخواهند برای او وساطت کنند، او را پانصد تازیانه می‌زنم تا لااقل مقداری از کیفرش را ببینند، ولی امشب

---

۱. إرشاد القلوب ج۱/۱۶۱. (ترجمه سلگی ج۱/۴۲۹).

۲. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام/۳۰۸. (ترجمه از شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام/۲۱۱).

وقتی می‌خواستم این مرد را مجازات کنم به من گفت: از خدا بترس و خدا را بر خود خشمگین مساز، زیرا من از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از شیعیان این امام علیه‌السلام یعنی پدر حضرت قائم علیهما‌السلام هستم.

من دست نگه داشتم و به او گفتم: ما با هم از کنار منزل آن حضرت عبور می‌کنیم اگر حضرت تو را به عنوان شیعه خود شناخت، رهایت می‌سازم و گر نه دست و پایت را بعد از هزار تازیانه که بر بدنت خواهم زد، جدا می‌کنم و اکنون او را خدمت شما آوردم. آیا این آن‌چنان‌که ادعا دارد، از شیعیان حضرت علی علیه‌السلام است یا نه؟

حضرت فرمودند: پناه به خدا، این مرد شیعه علی علیه‌السلام نیست و به خاطر این ادّعای بی‌جا و گمان بی‌موردی که نسبت به خود داشته، خداوند او را در چنگ تو قرار داده است.

فرماندار عرض کرد: رنج مرا پایان دادی، هم‌اکنون پانصد تازیانه بر او می‌زنم و در این کیفر هیچ گناهی بر من نخواهد بود.

چون مقدار زیادی از آن حضرت دور شد، دستور داد: آن مرد را به رو بر زمین انداختند و دو مأمور مجازات بر آن گمارد؛ یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپش و گفت: او را بزنید.

مأمورین چوب‌های خود را به پشت او فرود آوردند، ولی به جای اینکه به بدن او بخورد بر زمین می‌خورد به طوری که فرماندار ناراحت شد و به مأمورین نهیب زد و گفت: زمین را می‌زنید؟ چوب‌ها را به پشت او بزنید نه بر زمین.

مأمورین با دقت بیشتری پشت او را هدف قرار می‌دادند، ولی دست آن‌ها لرزید و به جای آنکه چوب بر پشت متهم بخورد به دست خود مأمورین خورد و از درد، فریادشان بلند شد.

فرماندار گفت: وای بر شما! آیا دیوانه هستید؟ چرا یک‌دیگر را می‌زنید؟ این مرد متهم را بزنید.

گفتند: ما چوب را به پشت او فرود می‌آوریم، ولی دست ما می‌لغزد و در نتیجه چوب‌ها به بدن خودمان می‌خورد.

فرماندار چهار نفر دیگر از مأمورین خود را صدا زد (که) جمعا شش نفر شدند و به آن‌ها گفت: اطراف این مرد را بگیرید.

مأمورین دور او را گرفتند، دست‌ها بالا رفت و چوب‌ها بلند شد و این بار به جای اینکه چوب‌ها به متهم بخورد یا مثل مرتبه قبل به بدن مأمورین اصابت کند به خود فرماندار خورد به طوری که از مرکبش به زمین افتاد و دادش بلند شد: مرا کشتید، خدا شما را بکشد.

مأمورین گفتند: ما (به شما جسارت نکردیم) چوب‌ها را به طرف او فرود آوردیم.

فرماندار چند مأمور دیگر انتخاب کرد و به آن‌ها دستور داد: متهم را بزنند.

این بار نیز خود فرماندار را زدند.

باز دادش بلند شد: چرا مرا می‌زنید؟

گفتند: نه به خدا! ما این مرد را می‌زنیم.

فرماندار گفت: اگر مرا نمی‌زنید، پس این جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت من از کجاست؟

گفتند: دست‌های ما شل باد اگر چوب را به سوی شما بلند کرده باشیم.

آن مرد متهم بعد از این ماجراها رو به فرماندار کرد و گفت: ای بنده خدا! با این همه لطفی که خدا نسبت به من روا داشت به طوری که دیدی تمام این ضربه‌ها خطا رفت و به من اصابت نکرد آیا پند و عبرت نگرفتی؟ وای بر تو! مرا به سوی امام عسکری علیه‌السلام بازگردان و هر چه آن حضرت دستور فرمود، در مورد من انجام بده.

فرماندار او را نزد امام علیه‌السلام آورده (و) عرض کرد: ای پسر پیامبر! جای بسی شگفتی است. شما تشیّع این مرد را انکار فرمودید و معلوم است که هر کس پیرو شما نباشد پیرو شیطان است و دوزخی خواهد بود، ولی با این وصف، ما از این مرد معجزاتی دیدیم که جز پیامبران کسی یارای آن را ندارد.

حضرت فرمودند: (بر سخن خود اضافه کن و) بگو: یا جانشینان و اوصیاء پیامبران علیهم‌السلام.

عرض کرد: یا اوصیاء.

حضرت به فرماندار فرمودند: ای بنده خدا! این مرد در ادعای خویش که گفته بود: از شیعیان ماست دروغ گفت. دروغی که اگر توجه می‌داشت و از روی عمد گفته بود تمام این آزارها و کیفر سخت تو را می‌دید و سی سال (هم) در زندان می‌ماند، ولی چون عمدا دروغ نگفته (و) مقصود دیگری داشته و بدون توجه، این کلمه را بر مقصود خود اطلاق نموده، خداوند بر او رحم فرمود. و تو ای بنده خدا! بدان، خدا او را از دستان تو نجات بخشید، او را رها کن که او از وابستگان و دوستان ماست و نه از شیعیان ما.

فرماندار عرض کرد: تمام این‌ها (وابسته، دوست، شیعه) در نظر ما یکی است و از نظر ما فرقی ندارد، حالا بفرمائید: بین این‌ها چه فرقی است؟

امام علیه‌السلام فرمود: فرقش اینست که، شیعیان ما آن‌هایند که از آثار ما پیروی می‌کنند و در تمام اوامر و نواهی از ما اطاعت می‌کنند، این‌ها شیعیان ما هستند، ولی کسانی که در بیشتر واجبات الهی با ما مخالفت می‌کنند، از شیعیان ما نیستند.

سپس حضرت به فرماندار فرمود: و تو (نیز) دروغ گفتی که اگر از روی عمد بود، خداوند عزّ و جلّ تو را به هزار ضربه تازیانه و سی سال زندان مبتلا می‌ساخت.

عرض کرد: دروغ من چه بود؟!

فرمود: (همین‌که) به خیالت برای او معجزاتی دیدی. در حقیقت این معجزات برای او نبود (بلکه) فقط برای ما می‌باشد که خداوند متعال برای بیان حجت (و تصدیق موقعیت) ما و روشن ساختن شخصیت و شرفمان، در آن مرد آشکار کرد و اگر می‌گفتی: در مورد این مرد (و بر روی او) معجزاتی دیدم، راست بود و تو را انکار نمی‌کردم، (مثل مرده زنده کردن حضرت عیسی علیه‌السلام) آیا مرده زنده کردن حضرت عیسی علیه‌السلام معجزه نبود؟ آیا آن معجزه از مرده بود یا از حضرت عیسی علیه‌السلام؟ آیا خلق کردن پرنده از خاک و پرنده شدنش به اجازه پروردگار، معجزه نبود؟ آیا آن معجزه از پرنده بود یا از حضرت عیسی علیه‌السلام؟ آیا (ماجرای) کسانی که به میمون‌های خوار تبدیل شدند، معجزه نیست؟ و آیا این اعجاز از میمون‌هاست یا از پیامبر آن زمان.

فرماندار عرض کرد: از پروردگارم پوزش و آمرزش می‌خواهم و توبه می‌کنم.

سپس امام‌علیه‌السلام به آن مردی که ادّعای تشیع کرده بود، فرمودند: ای بنده خدا! تو از شیعیان حضرت علی‌علیه‌السلام نیستی (بلکه) تو فقط از محبّین آن حضرتی، و حقیقتا شیعیان علی‌علیه‌السلام کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ درباره آن‌ها فرموده: «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشتند و پیوسته در بهشت جاوید و متنعّم خواهند بود»[1] (آن‌ها) افرادی هستند که خداوند را باور داشته و او را با صفاتش می‌ستایند و از غیر صفاتش دور می‌دانند و محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله را در گفتارش تصدیق و کردار حضرتش را می‌پذیرند، و علی‌علیه‌السلام را بعد از آن حضرت، بزرگ و پیشوا و بزرگوار و سترگ می‌دانند. هیچ فردی از امّت حضرت محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله را با علی‌علیه‌السلام برابر نمی‌دانند و بلکه تمام افراد امت به طور دسته جمعی را نیز با او برابر نمی‌سازند بلکه آن جناب بر همه امت برتری دارد چنان‌چه آسمان و زمین بر ذرّه برتری و رجحان دارد و شیعه علی‌علیه‌السلام آن‌هائی هستند که در راه خدا باکی ندارند (که) مرگ به سراغ آنان بیاید یا آنان به سراغ مرگ بروند و (نیز) شیعه علی‌علیه‌السلام کسانی هستند که برادرشان را (در نیازمندی‌های زندگی) اگر چه خود فقیر و بی‌نوا باشند، بر خود مقدم می‌دارند. و آنان افرادی هستند که خداوند، آن‌ها را گِرد نواهی نمی‌بیند و در آن‌جا که امرشان فرموده، گم نمی‌یابد، و شیعیان علی‌علیه‌السلام آن‌هایند که در بزرگداشت برادران دینی خود به آن حضرت اقتدا نموده‌اند.

این سخن را از خود نمی‌گویم بلکه از قول محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گویم. پس آن (تفسیر و توضیح) سخن خداوند متعال «و اعمال صالح انجام می‌دهند»[2]، است (یعنی) همه واجبات را بعد از توحید و اعتقاد به پیامبری و امامت، انجام می‌دهند، و بزرگ‌ترین واجبات، اداء حقوق برادران دینی و الهی، و به کار بردن، تقیّه از دشمنان خداوند عزّ و جلّ است.[3]

بحث چهارم: آیا محبت و ولایت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام فقط برای شیعیان متقی مفید است یا برای گنه‌کاران هم فایده دارد؟

بر اساس روایات شماره ۴، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳ محبت و ولایت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام برای شیعیان گنه‌کار هم مفید است، اما بر طبق روایات شماره ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱ این نعمت فقط به کار شیعیان متقی و مطیع می‌آید و برای شیعیان گنه‌کار مفید فایده نیست.

حال برای رفع تعارض ظاهری این دو دسته روایات باید عرض کنیم که؛

اولا: جمع میان آن‌ها به این است که بگوئیم: منظور روایات دسته اول این است که؛ محبت و ولایت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام سرانجام، شیعیان گنه‌کار را نجات بخشیده و به بهشت می‌برد، اما پس از تحمل سختی‌های دنیا و برزخ و قیامت، و منظور احادیث دسته دوم این است که؛ شیعیان متقی بدون هیچ غم و غصه و

---

۱. سوره بقره/۸۲.

۲ . همان.

۳. تفسیر امام عسکری‌علیه‌السلام/۳۱۶. (ترجمه از شیعه در پیش‌گاه قرآن و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام/۲۱۷).

گرفتاری‌ای وارد بهشت می‌گردند بر خلاف شیعیان گنه‌کار که باید پس از تحمل سختی‌ها به آنجا برسند و به عبارت دیگر صرف محبت و ولایت این خاندان علیهم‌السلام باعث برداشته شدن و رفع درد و رنج‌های دنیا و آخرت نمی‌گردد و برای رفع آن‌ها علاوه بر محبت و ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام به تقوا و عمل صالح نیز نیاز است.[۱]

ثانیا: اگر این جمع را نپذیریم، در مرحله بعد به سراغ مرجحات باب تعارض ادله شرعی می‌رویم که در اینجا شهرت روائی روایات دسته اول سبب تقدم این روایات بر روایات دسته دوم می‌گردد.

بنا بر این در هر دو صورت، محبت و ولایت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام برای شیعیان گنه‌کار نیز بسیار مفید است.

بحث پنجم: آیا برای ورود به بهشت، صرف محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام کافی است و یا علاوه بر محبت باید به ولایت (نبوت پیامبر و امامت ائمه و عصمت چهارده معصوم علیهم‌السلام) نیز معتقد باشیم؟

با توجه به اطلاق احادیث شماره ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۴۱ صرف محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام برای ورود به بهشت کافی است، ولی بر اساس روایات شماره ۵، ۷، ۱۷، ۲۶، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴ علاوه بر محبت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام، ولایت آنان نیز از شروط دخول در بهشت می‌باشد و برای رفع تعارض ظاهری این دو دسته، روایات مطلق (روایاتی که صرف محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام را برای ورود به بهشت کافی می‌داند) را بر مقید (روایات دسته دوم) حمل نموده و می‌گوئیم: مراد از احادیث دسته اول، محبت توأم با ولایت است نه محبت خالی، و این مطلب با عقیده شیعه مبنی بر کافر بودن کسی که منکر یکی از اصول دین است، نیز سازگار می‌باشد[۲] و بر اساس روایات متعدد و فراوانی که داریم چنین افرادی هرگز پا به بهشت امن الهی نخواهند گذاشت و اگر چه بعضی از اعمال از جمله محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان جهنم نیز به دردشان خواهد خورد کما اینکه حدیث شماره ۳۳ نیز این مطلب را به خوبی اثبات می‌نماید.

بحث ششم: آیا محبین گنه‌کار، قبل از ورود به بهشت باید سختی‌ها و عذاب‌هائی را تحمل کنند و یا بدون هیچ درد و رنجی مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار می‌گیرند؟

بر اساس اطلاق روایات شماره ۱، ۲، ۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳ این افراد بدون تحمل سختی‌ها مورد رحمت الهی قرار می‌گیرند، اما بر اساس نص

---

۱. البته اشکال نشود که پس چرا در دنیا شیعیان متقی نیز گرفتار درد و عذاب می‌گردند، زیرا در پاسخ خواهیم گفت که: این به خاطر بالا رفتن و ارتقاء رتبه معنوی آنان است نه به جهت کفاره گناهان بودن بر خلاف شیعیان معصیت‌کار که گرفتاری‌های دنیوی آنان برای تطهیر و پاک شدن گناهان است.

۲. البته حساب مستضعفین فکری که توان تشخیص حق از باطل ندارند را باید از حساب مقصرین و متعمدین و لجبازان جدا دانست.

روایات شماره ۱۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳ این رحمت و مغفرت پس از تحمل رنج‌ها و دردها و گرفتاری‌های دنیا و برزخ و قیامت شامل حال آنان می‌گردد.

بر اساس قواعد علم اصول و مبانی آن، علماء در چنین مواردی روایات مطلق را بر مقید حمل می‌نمایند و بنا بر این می‌گوئیم: شیعیان گنه‌کار و خاطی پس از تطهیر از کثافات گناه که توسط درد و رنج و غم و غصه‌های دنیا و برزخ و قیامت صورت می‌پذیرد، مشمول عفو و رأفت پروردگار گشته و بهشتی می‌شوند.

بر همین اساس هیچ شیعه‌ای نباید به این دل‌خوش باشد که چون ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام را دارد دیگر بی‌هیچ مشکل و درد و مصیبتی روانه بهشت می‌گردد. خیر، چنین چیزی جز خیال باطل و واهی چیز دیگری نمی‌باشد و حقیقت امر بر اساس روایات گروه دوم این است که هر قدر میزان گناهان و معاصی بیشتر باشد، مقدار درد و غم و رنج‌های دنیا و برزخ و قیامت نیز بیشتر خواهد بود.

بحث هفتم: آیا محبین گنه‌کار باید مدتی را در جهنم بگذراند و یا اصلا به آنجا پا نمی‌گذارد؟

با توجه به روایات شماره ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۶۱ شیعیان و محبین گنه‌کار هرگز وارد جهنم نمی‌گردند، ولی بر اساس روایات شماره ۵۱، ۵۹، ۶۲، ۶۳ برخی از خطاکارن شیعه داخل دوزخ می‌شوند.

اولا: از آنجا که روایات دسته اول سندشان قوی‌تر از روایات دسته دوم است، اصلا تعارضی میان این دو گروه نیست، زیرا شرط اول تعارض دو روایت این است که هر دو از حیث سند مشکلی نداشته و هر دو حجت و معتبر باشند و حال آنکه روایات دسته دوم، این شرط را ندارند.

ثانیا: بر فرض معتبر بودن روایات دسته دوم و حصول تعارض در میان این دو گروه، چون روایات دسته اول از شهرت برخوردار بوده و تعدادشان خیلی بیشتر از روایات گروه دوم است، آن‌ها را بر روایات گروه دوم، مقدم می‌داریم.

ثالثا: می‌توان برخی از روایات دسته دوم مثل روایات شماره ۵۱ و ۶۲ را مربوط به جهنم برزخی و عذاب‌های آن دانست نه جهنم قیامت و ابدی.

نتیجه اینکه: به نظر ما پای شیعیان و محبین معصیت‌کار اهل‌بیت علیهم‌السلام هرگز به جهنم ابدی باز نخواهد شد. و الله اعلم.

نکته بسیار مهم: هرگز نباید این نکته کلیدی را نیز از یاد ببریم که این سخنان وقتی محقق خواهد شد که انسان بتواند محبت و ولایت اهلبیت علیهم‌السلام را با خود به برزخ ببرد و الا اگر به هر دلیل ـ مثل انجام برخی گناهان و داشتن بعضی رذائل خاص ـ ایمانش را از دست بدهد چنین شخصی جزو کفار محسوب گشته و امیدی به نجاتش نخواهد بود.[1]

---

۱. برای آگاهی از این بحث به کتاب بحار الأنوار ج ۶۶ باب ۳۴ تحت عنوان «أن الإیمان مستقر و مستودع و إمکان زوال الإیمان» مراجعه فرمائید.

بحث هشتم: آیا زمان تطهیر محبین گنه‌کار، همین دنیاست یا برزخ و یا قیامت؟

با مراجعه به همه روایاتی که در این باب وارد شده، چنین می‌توان نتیجه گرفت که: از یک طرف، خداوند، چنین افرادی را با صرف نظر از اعمال زشتشان به خاطر اعتقادات و محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام دوست دارد، و از طرف دیگر چون فرد گنه‌کار، آلودگی ملکوتی دارد و در بهشت نیز هیچ نوع آلودگی راه ندارد و اینان برای ورود به بهشت باید اول پاک و تطهیر شوند، خداوند در ابتدای امر به وسیله دردها و گرفتاری‌های دنیا به تطهیر آنان می‌پردازد.

حال اگر میزان گناهان آنان کم‌تر از درد و عذاب‌های دنیوی بود، که نجات یافته و پاک و مطهر، وارد برزخ و سپس عالم قیامت می‌گردند، اما اگر با این امور تطهیر نشوند، آن وقت است که با سخت جان دادن و عذاب‌های بعد از مرگ، برای ورود به بهشت، آماده می‌گردند.

و اما اگر با درد و رنج و گرفتاری‌های دنیا و مرگ و برزخ، از معاصی، پاک نشوند، با بار گناه وارد محشر گشته و باید منتظر لطف و مرحمت الهی بمانند.

احادیث شماره ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰ می‌گوید: شیعیان گنه‌کار اهل‌بیت علیهم‌السلام در همین دنیا با سختی‌ها و گرفتاری‌ها و الطاف خداوند از لوث معاصی پاک گشته و بدون هر نوع آلودگی ملکوتی به برزخ وارد می‌گردند و روایات شماره ۷۳، ۷۴ برزخ را زمان اتمام گرفتاری‌ها می‌داند و روایات شماره ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ بیان می‌دارد که: روز قیامت زمان بخشش و عفو این افراد می‌باشد و البته روایات شماره ۵۹، ۶۲، ۶۳ نیز زمان تطهیر را بعد از سپری شدن دورانی در جهنم می‌داند که در بحث‌های گذشته اثبات نمودیم که به این روایات نمی‌توان تکیه نمود.

برای رفع تعارض ظاهری این چند دسته روایت باید عرض نمائیم که: زمان رهائی شیعیان گنه‌کار از بند عذاب‌ها و مصائب به میزان گناهان و معاصی آنان بستگی دارد. اگر مقدار خطاها کم باشد در همین دنیا تطهیر و پاک می‌گردند و روایات دسته اول منظورشان این افراد است و اگر معاصی‌شان بیشتر از مقداری باشد که با رنج‌های دنیا پاک شوند، کار به برزخ کشیده شده و شیعیان معصیت‌کار با عذاب‌های آنجا از لوث گناهان طاهر می‌گردند و روایت دسته دوم به این گروه اشاره دارد و اما اگر با عذاب‌های برزخ نیز پاک نگردند با کوله بار تقصیرات وارد محشر گشته و در آنجا پس از تحمل سختی‌هائی مورد عفو و بخشش پروردگار قرار خواهند گرفت.

بحث نهم: آیا همه گناهان محبین، بخشیده می‌گردد و یا برخی از آن‌ها قابل عفو نمی‌باشد؟

با عنایت به احادیث شماره ۴، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۴ مشخص می‌گردد که تمام گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام از هر نوع و به هر میزان که باشد، سرانجام مورد مغفرت و عفو خداوند قرار خواهد گرفت و اما در مقابل، روایت شماره ۲۴ می‌گوید: کسی که بر ظلم به بندگان خداوند اصرار بورزد و نسبت به کسانی که ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را پذیرفته‌اند، ظلم کند، بخشیده نمی‌شود.

با توجه به اینکه برخی از روایات دسته اول با صراحت کامل متذکر می‌شود که: تمام گناهان شیعیان گنه کار بخشیده می‌گردد، لذا این روایات نیز مانند روایت شماره ۲۴ نص، محسوب شده و دیگر حدیث ۲۴ قید مطلقات دسته اول شمرده نمی‌گردد و سپس تعارض آن‌ها تعارض دو نص می‌گردد و متباین محسوب می‌شوند و هنگامی که این دو نص با یکدیگر به نحو تباین، تعارض نمایند چون روایات دسته اول از شهرت برخوردارند، آن‌ها را بر روایت شماره ۲۴ مقدم می‌داریم و قائل می‌شویم که: حتی کسانی که بر ظلم به بندگان خداوند اصرار بورزند و نسبت به کسانی که ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را پذیرفته‌اند، ظلم کنند، نیز سرانجام مورد مغفرت قرار خواهند گرفت و کارشان به جهنم نمی‌افتد.

و البته ممکن است در توجیه حدیث شماره ۲۴ بگوئیم: این روایت می‌خواهد این مطلب را بیان نماید که: کسی که بر ظلم به بندگان خداوند اصرار ورزیده و نسبت به ولایت‌مداران ستم نماید، گناهش از همه گناهان بیشتر بوده و به عنوان آخرین گناهان مورد مغفرت قرار می‌گیرد و به عبارت دیگر این روایت، در مقام بیان قبح و سنگینی این گناه است نه اینکه بفرماید: این گناه، گناهی است که هرگز بخشیده نمی‌شود. و الله اعلم.

ضمن اینکه در روایات آمده: خداوند، صاحبان حق را در قیامت راضی می‌فرماید تا از حقشان که توسط محبین اهل‌بیت علیهم‌السلام تضییع شده است، بگذرند.

بحث دهم: چرا در برخی روایات آمده که: شفاعت، مخصوص محبین باتقوا است و در برخی دیگر وارد شده: شفاعت برای محبین معصیت‌کار است؟

با التفات به روایات شماره ۱، ۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۶۱، ۶۳ متوجه می‌شویم که شفاعت حضرات معصومین علیهم‌السلام شامل گنه‌کاران شیعه نیز می‌شود و اگر چه روایات شماره ۶۹ و ۷۲ آن را مختص به شیعیان مطیع ساخته است.

به عقیده ما شفاعت اهل‌بیت علیهم‌السلام قطعا شامل شیعیان گنه‌کار نیز خواهد شد و برای حل تعارض این روایات بیان می‌داریم که:

اولا: روایت شماره ۶۹ را شاید بتوان بدین صورت توجیه کرد که؛ منظور روایت، شیعیان باتقوا هستند که مورد شفاعت قرار می‌گیرند و از آنجا که آنان گناهی نداشته تا با شفاعت مورد بخشش قرار بگیرند، لذا منظور از شفاعت را باید شفاعت در ارتقاء رتبه دانست نه چیز دیگر و ما هم قبول داریم که چنین شفاعتی شامل شیعیان متقی و صالح می‌گردد که بنا بر این فرض، این روایت، دیگر با روایات دسته اول تعارضی ندارد، زیرا روایات گروه اول منظورشان شفاعت گناه گنه‌کاران شیعه بود نه ارتقاء مقام شیعیان متقی، و منظور این

روایت، شفاعت شیعیان باتقوا برای برخورداری از مقامات بالاتر است نه شفاعت شیعیان گنه‌کار، بنا بر این، مورد و موضوع این دو دسته روایت از اساس با هم متفاوت است و با هم متعارض نمی‌شوند.

و روایت شماره ۷۲ را نیز ممکن است به این نحو توجیه کنیم که؛ منظور حضرت این است که؛ معصیت، شما را از چشم ما می‌اندازد و با وجود گناه، دیگر از ما توقع شفاعت نداشته باشید، اما با وجود این ما اهل‌بیت علیهم‌السلام کسانی که معتقد به ولایت ما بوده و اصل دینشان صحیح است را شفاعت خواهیم نمود (البته پس از تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌های دنیا و برزخ و قیامت).

ثانیا: اگر توجیهات ما پذیرفته نگردد و قائل شویم که: این دو دسته روایات با هم تعارض دارند، ما روایات دسته اول را بر دسته دوم مقدم می‌داریم چرا که این روایات بر خلاف روایات گروه دیگر از شهرت برخوردارند.

پس در هر صورت باید معتقد بود که؛ شیعیان گنه‌کار سرانجام مورد شفاعت ائمه و سروران خویش علیهم‌السلام قرار گرفته و از بند گناهان و خطاهای خویش رهائی خواهند یافت.

بحث یازدهم: آیا محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام برای کفار هم فایده دارد؟

بر اساس روایت شماره ۳۳ و دیگر روایاتی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام رسیده حتی غیر مسلمانان هم از محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام بهره‌مند می‌گردند.

شاهد

هبة اللّٰه بن أبی منصور موصلی: در دیار ربیعه، کاتبی نصرانی از اهل کفرتوثا به نام یوسف بن یعقوب بود و با پدرم دوستی داشت.

او روزی به خانه ما آمد.

پدرم گفت: چه کار داشتی که این وقت آمده‌ای؟

گفت: متوکل احضارم کرده و نمی‌دانم با من چه کار دارد، ولی جانم را از خدا به صد دینار خریده‌ام و آن‌ها را برای امام علی النقی علیه‌السلام آورده‌ام.

پدرم گفت: در این مورد موفق شدی.

او به سوی متوکل رفت و بعد از چند روز با شادی برگشت.

پدرم گفت: جریانت را تعریف کن.

گفت: «به سامرا رسیدم و پیش متوکل نرفتم. منزلی گرفتم و در آن‌جا سکنی گزیدم و گفتم: قبل از اینکه کسی مرا بشناسد و قبل از اینکه پیش متوکل بروم، باید صد دینار را به امام علی النقی علیه‌السلام برسانم، ولی فهمیدم که متوکل از بیرون آمدن امام جلوگیری کرده و از خانه‌اش خارج نمی‌شود.

ماندم که چه کار کنم. چون نصرانی بودم می‌ترسیدم که از خانه‌اش بپرسم.

مدتی فکر کردم. در قلبم افتاد که سوار الاغم بشوم و در شهر به راه بیفتم و از رفتن آن مانع نگردم تا شاید بدون اینکه از کسی بپرسم مرا به در خانه او برساند.

دینارها را در کاغذی قرار دادم و در جیبم گذاشتم و سوار الاغ شدم. آن حیوان هم، خیابان‌ها و بازارها را می‌پیمود و می‌رفت تا به در خانه‌ای رسید و ایستاد. هر چه تلاش نمودم تا بلکه این حیوان حرکت کند، موفق نشدم. به غلام گفتم: بپرس این خانه از آن کیست؟

گفتند: خانه علی بن محمّد بن رضا علیهم‌السلام می‌باشد!

تعجب کردم و گفتم: اللّه اکبر! از این نشانه، و خدا کفایت کننده است.

در این هنگام خادم سیاهی بیرون آمد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟

گفتم: آری!

گفت: پائین شو.

به داخل رفتم و مرا در دهلیز خانه نشاند و خود وارد اطاق شد.

با خود گفتم: این‌هم نشانه دیگر. این خادم از کجا اسم من و پدرم را می‌داند. در این شهر کسی نیست که مرا بشناسد و من تا به حال با او برخورد نکرده‌ام؟!

دوباره خادم بیرون آمد و گفت: صد دیناری که در کاغذ و در جیب تو می‌باشد، آن‌ها را بیاور.

دینارها را به او دادم و گفتم: این هم سومین نشانه.

سپس برگشت و گفت: داخل شو.

بر آن حضرت وارد شدم دیدم تنها نشسته است. رو به من فرمود: ای یوسف! آیا وقت آن نرسیده که مسلمان شوی؟

گفتم: چرا مولای من! آن‌چه کفایت می‌کرد، آشکار شد.

فرمود: هیهات! تو مسلمان نمی‌شوی، ولی فرزندت فلان، مسلمان می‌شود و از شیعیان ماست.

سپس فرمود: ای یوسف! مردم فکر می‌کنند شما از دوستی ما بهره‌ای نمی‌برید. به خدا قسم دروغ می‌گویند! امثال شما از دوستی ما بهره می‌برند. دنبال کار خویش برو که موافق میلت خواهد بود. [و به زودی فرزندی مبارک خواهی یافت].

می‌گوید: به در خانه متوکل رفتم و کارم را انجام دادم و برگشتم».

پسرش را بعد از مرگ پدرش دیدم که مسلمان و شیعه خوبی بود. به من گفت: پدرم بر دین نصرانیت مرد. و او بعد از مرگ پدرش مسلمان شد و می‌گفت: من مژده مولایم امام علی النقی علیه‌السلام هستم.[1]

و) تأخیر استجابت دعا را عین لطف و عنایت خداوند بدانیم

سخن حجج الله

۱ـ جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام: همانا بنده‌ای که دوست خداست، در امر مهم و حادثه‌ای که برایش پیش می‌آید دعا می‌کند.

---

۱. الخرائج و الجرائح ج۱/۳۹۶. (ترجمه از جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام/۳۱۶).

پس خداوند به فرشته‌ای که (مأمور و) موکل آن کار است می‌گوید: حاجت بنده‌ام را بده و (اما) عجله نکن، چون واقعا میل دارم صدا و دعایش را بشنوم. و بنده‌ای که مخالف و دشمن خداست برای نیازش دعا می‌کند، (در این‌جا) خداوند به فرشته (مأمور و) موکل آن کار می‌فرماید: حاجتش را برآور و عجله (هم) کن، چون واقعا بدم می‌آید که صدایش را بشنوم.

پس مردم می‌گویند: اینکه حاجتش داده شد، حتما در نزد خداوند محترم و گرامی بوده و آنکه حاجتش داده نشد، در نزدش پست و خوار بوده است.[1]

۲ـ علی بن موسی الرضا عليه السلام (در جواب سؤال احمد بن محمد بن أبی نصر مبنی بر اینکه من چند سال است که از خدا حاجتی درخواست کرده‌ام و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی داخل شده است): ای احمد! مبادا شیطان بر تو راهی باز کند تا تو را ناامید نماید. همانا امام باقر عليه السلام می‌فرمود: حقیقتا که مؤمن حاجتی از خدا می‌خواهد و اجابت آن به خاطر محبوبیت صدایش و شنیدن صدای گریه‌اش (در نزد خداوند) به تأخیر می‌افتد.

سپس فرمود: به خدا سوگند! آن‌چه را که خدای عزّ و جلّ از خواسته‌های دنیایی مؤمنان به تأخیر می‌اندازد، از تعجیلش برای آنان بهتر است، دنیا چیست؟ (و چه ارزشی دارد؟)[2]

ز) باید دعا را عبادت دانسته و از این فرصت برای تقرب به خداوند بهره جست

سخن حجج الله

۱ـ محمد بن علی الباقر عليه السلام: از دعا خسته و ملول نشو که این عمل، در نزد خداوند، ارزش و جای‌گاهی دارد.[3]

۲ـ محمد بن علی الباقر عليه السلام: بهترین عبادت، دعاست.[4]

ح) باید تمامی مشکلات عدم اجابت دعا را از ناحیه خود بدانیم نه خداوند سبحان

متاسفانه برخی افراد هنگامی‌که با عدم استجابت دعایشان روبرو می‌شوند بنای بدبینی و سوء ظن به خداوند را گذاشته و با خود می‌گویند: چرا خداوند نسبت به من بخل می‌ورزد؟! چرا دعایم را مستجاب نمی کند؟! خداوند اصلا به فکر من نیست و... .

اما عقل و دین و انصاف همگی بالاتفاق بر اینند که خدای ما خدای مهربان، دست و دل باز، بنده دوست، دانا، غنی و... است و این وصله‌ها به چنین خدایی نمی‌چسبد.

---

۱. التمحیص/۵۸.

۲. کافی ج۲/۴۸۸.

۳. عدة الداعی/۱۹.

٤. کافی ج۲/۴۶۶.

روایت

۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: خداوند عزّ و جلّ از بالای عرشش می‌فرماید: ای بندگان من! دستورات مرا اطاعت کرده و مصالح خود را به من نیاموزید، چون حقیقتا بهتر از شما آن‌ها را دانسته و نسبت به آن‌ها بخیل نیستم (تا بگوئید مصلحت ما را می‌داند و نمی‌دهد).[۱]

۲ـ روایت: بارخدایا! تو ... بخشنده‌ترین کسی هستی که می‌بخشد و مهربان‌ترین و رحم کننده‌ترین کسی هستی که از او مهربانی و رحم می‌خواهند.[۲]

سخن اولیاء الله

ابن فهد حلّی: ممکن است با تکرار دعا در بر آورده شدن حاجتت تعجیل گردد، هم‌چنان‌که در روایت آمده است، اما به هر حال باید خوف از ذات اقدس اله را ملاک قرار داده و با خودت بگویی: شاید عدم اجابت، به خاطر این باشد که دعایم از ذات اقدس الهی، محجوب و در پس پرده است و ملائکه حق، به خاطر گناهان بسیارم و یا به خاطر حقوق مردم که بر عهده دارم، اعمالم را بالا نمی‌برند.

شاید به خاطر غفلت و قساوت قلبم باشد.

شاید به خاطر این باشد که به خداوند سبحان، حسن ظن ندارم.

و شاید به خاطر این باشد که من شایستگی این مقام را ندارم، چون اگر داشتم پروردگار منّان بدون اینکه از او درخواست کرده باشم، آن را عطا می‌فرمود و... .[۳]

شاهد

عابدی هفتاد سال خدا را عبادت کرد. او روزها روزه و شب‌ها را به عبادت بیدار می‌ماند.

او (بعد از این مدت) از خداوند حاجتی را درخواست کرد، اما حاجتش برآورده نشد، پس به خود روی کرده و گفت: (ای نفس!) به خاطر تو (این مشکل) بر سرم آمد. اگر در تو خیری بود حاجتت برآورده می‌گشت.

پس خداوند فرشته‌ای را به سوی او فرستاده و به عابد گفت: ای فرزند آدم! این (یک) لحظه که نفْست را کوچک شمردی، از عبادت گذشته‌ات بهتر است.[٤]

سؤال: (بعضی از افراد ناآگاه پس از اینکه مدتی به وسیله دعا و تضرع به درگاه خداوند روی آورده و اثر اجابت نمی‌بینند، نسبت به پروردگار پاک و منزه خویش بدبین شده و با خود می‌گویند:) خداوند به ما ظلم کرد، زیرا به عده‌ای از بندگانش بدون اینکه گریه و زاری‌ای داشته باشند، فلان چیز و فلان چیز را داد، اما به

---

۱. مجموعه ورام ج۱۰۸/۲.

۲. مصباح المتهجد/۴۰.

۳. عدة الداعی/۳۲. (ترجمه از آیین بندگی و نیایش/۴۷).

٤. عدة الداعی/۱۷۷.

من که این‌همه ناله و تضرع داشتم و همان چیز را هم می‌خواستم، به اندازه سر سوزنی عنایتی ننمود، پس معلوم می‌شود خداوند میان بندگانش تبعیض قائل شده و زحمات عده‌ای مثل مرا نادیده می‌گیرد.

جواب: اولا: مثل روز، روشن است که خداوند بر اساس حکمت خویش میان بندگانش تفاوت قائل شده و بر طبق صلاح و مصلحت و شأن و مقام افراد، به آن‌ها چیزهائی داده و یا آن‌ها را از چیزهائی محروم می‌نماید و چنین کاری بر خدای حکیم، عیب نیست.

ثانیا: اگر همه چیز همین ظاهر و نعمات ظاهری دنیا بود، حق با این افراد بود، اما وقتی که هزار نکته باریک‌تر از مو در میان است و این محرومیت‌ها و عطا نکردن‌ها هزار فائده و مصلحت دارد، دیگر چنین سخن‌هائی سخنان سنجیده و عاقلانه، محسوب نمی‌گردد. چه بسا در پس این محرومیت، نعمات جاودانه فراوانی قرار داشته باشد که اگر بر ما روشن گردد، آن محرومیت و عطا نکردن را عین لطف و مرحمت الهی بدانیم کما اینکه بر اساس روایات، در فردای قیامت وقتی این حقیقت بر مردم روشن می‌گردد، آرزو می‌کنند که ای کاش! هیچ یک از دعایشان در دنیا مستجاب نمی‌شد و اجر آن به روز قیامت موکول می‌گشت.

ثالثا: ظالم بنا به دلائلی ظلم می‌کند و چون آن دلائل در خداوند، راه ندارد، نمی‌توان او را ظالم دانست.

منشأ ظلم ظالم یکی از این چند چیز است:

۱ـ جهل: شخصی که به حقائق امور جهل دارد و صحیح را از ناصحیح تشخیص نمی‌دهد، دست به ظلم می‌زند. مثلا خیال می‌کنیم که فلان شخص نسبت به ما قصد بدی داشته و می‌خواهد به ما ضرری برساند، لذا دست به کار شده و با ظلم و ستم خود با او برخورد می‌نمائیم در حالی که آن فرد بی‌چاره، روحش هم خبر ندارد.

۲ـ ترس: شخصی که از قدرت رقیب خود به وحشت افتاده و می‌ترسد که اگر حمله نکند، به او حمله می‌شود، به خاطر پیشگیری هم که باشد، به او ظلم می‌کند.

۳ـ نیاز و کمبود: کسی که به چیزی نیاز مادی یا روحی داشته و از هیچ طریقی نمی‌تواند نیازش را مرتفع سازد، به کمک ظلم و ستم، درصدد رفع نیاز و برآوردن خواسته‌اش برمی‌آید.

۴ـ خباثت روحی: برخی افراد به دلیل برخورداری از روحی خبیث و آلوده و به خاطر برخورداری از بیماری‌های روانی، با ظلم به دیگران و رنجاندن آنان وسیله لذت و فرح خویش را فراهم می‌سازند.

۵ـ عقده درونی: گاهی اوقات، بعضی از اشخاصی که مورد ظلم و آزار دیگران واقع شده و یا دچار شکست روحی و عاطفی گشته‌اند و یا به هر دلیل دیگری که گرفتار عقده شده‌اند، با ظلم و ستم به دیگران درصدد آرام نمودن خود و جبران شکست‌های خویش برمی‌آیند.

حال کدام‌یک از این نقائص و اوصاف زشت را در خداوند می‌یابیم؟ چگونه ممکن است خدای عالم قادر غنیّ خیرخواه و منزّه از همه نقائص و زشتی‌ها دچار ظلم به بندگان ضعیف خویش گردد؟!!

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. الإحتجاج، طبرسی، أبو منصور احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق، ۱ج.
۳. الإختصاص، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ج.
۴. ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، روحی، محمد، انتشارات انصاری، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.
۵. إرشاد القلوب، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق، ۲ج در ۱مجلد،

۶. الإرشاد، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۲ج در ۱مجلد.
۷. إعتقادات الإمامیة، ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۴ ق، ۱ج.
۸. أعلام الدین، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، ۱ج.
۹. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۷ ش، ۱ج.
۱۰. الأمالی، شیخ صدوق، انتشارات کتاب‌خانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ش، ۱ج.
۱۱. الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق، ۱ج.
۱۲. الأمالی، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ج.
۱۳. الأمان، سید علی بن موسی بن طاوس، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، ۱ج.
۱۴. انوار الملکوت، علامه حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مکتب وحی، قم، ۱۴۲۹ ق، ۲ج.
۱۵. آداب راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز (ترجمه عدة الداعی)، نائیجی، محمدحسین، انتشارات کیا، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۱ج.
۱۶. آقا شیخ مرتضای زاهد، سیف‌الهی، محمدحسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ج.
۱۷. ایمان و کفر (ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار)، عطاردی، عزیز الله، انتشارات عطارد، تهران، ۱۳۷۸ ش، ۲ج.
۱۸. آئین بندگی و نیایش (ترجمه عدة الداعی)، غفاری ساروی، حسین، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش، ۱ج.
۱۹. بحار الأنوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق، ۱۱۰ج.
۲۰. برکات حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (خلاصه العبقری الحسان)، معلم، سید جواد، انتشارات منتظران ظهور، مشهد، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۲۱. برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، شیروانی، علی، انتشارات دار الفکر، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.
۲۲. بشارة المصطفی، طبری، عماد الدین، چاپ کتاب‌خانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۳ ق، ۱ج.
۲۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، انتشارات کتاب‌خانه آیة الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.
۲۴. البلد الأمین، عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، چاپ سنگی، ۱ج.
۲۵. پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مکارم شیرازی، ناصر،۸ج.
۲۶. پیدایش مذاهب، مکارم شیرازی، ناصر، ۱ج.
۲۷. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم‌السلام، استرآبادی، علی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق، ۱ج.
۲۸. التحصین، حلی، ابن فهد، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۶ ق، ۱ج.

۲۹.	تحف العقول، حرانی، حسن بن شعبه، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.
۳۰.	ترجمه احتجاج، جعفری، بهراد، اسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۲ج.
۳۱.	ترجمه ارشاد القلوب، رضایی، سید عبد الحسین، اسلامیه، تهران،۱۳۷۷ ش، ۲ج.
۳۲.	ترجمه اصول کافی، مصطفوی، سید جواد، کتاب فروشی علمیه اسلامیه، تهران، ۴ج.
۳۳.	ترجمه إعتقادات الإمامية، حسنی، محمدعلی بن سید محمد، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ش، ۱ج.
۳۴.	ترجمه امالی صدوق، کمره‌ای، محمدباقر، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ ش، ۱ج.
۳۵.	ترجمه بحار الانوار (جلد ۶۷ و ۶۸ بحار الانوار)، موسوی همدانی، سید ابو الحسن، کتابخانه مسجد ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران، ۲ج.
۳۶.	ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش، ۲۰ج.
۳۷.	ترجمه دار السلام (نوری)، کمره‌ای، محمدباقر، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۴ج در ۲مجلد.
۳۸.	ترجمه روضه کافی، رسولی محلاتی، سید هاشم، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، ۲ج.
۳۹.	ترجمه علل الشرائع، ذهنی تهرانی، سید محمد جواد، انتشارات مؤمنین، قم، ۱۳۸۰ ش، ۲ج.
۴۰.	ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام، آقا نجفی اصفهانی، محمدتقی، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، ۲ج.
۴۱.	ترجمه کامل الزیارات، ذهنی تهرانی، سید محمدجواد، انتشارات پیام حق، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۱ج.
۴۲.	ترجمه کتاب المواعظ، عطاردی، عزیز الله، مرتضوی، تهران، ۱ج.
۴۳.	ترجمه کشف الغمة، زواره‌ای، علی بن حسین، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ ش، ۳ج.
۴۴.	ترجمه کمال الدین، پهلوان، منصور، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰ ش، ۲ج.
۴۵.	ترجمه کمال الدین، کمره‌ای، محمدباقر، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۲ج.
۴۶.	ترجمه مشکاة الانوار، هوشمند، مهدی و محمدی، عبد الله، دار الثقلین، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۴۷.	ترجمه مصباح الشريعة، مصطفوی، حسن، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰ ش، ۱ج.
۴۸.	ترجمه مهج الدعوات، طبسی، محمدتقی، رایحه، تهران، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۴۹.	ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جعفری، محمدتقی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ش، ۲۷ج.
۵۰.	ترجمه و شرح کشف الغمة، زواره‌ای، علی بن حسین، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ ش، ۳ج.
۵۱.	تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، انتشارات میقات، تهران،۱۳۶۳ ش، ۱۴ج.

۵۲. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، امام حسن عسکری علیه‌السلام، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۹ق، ۱ج.
۵۳. تفسیر روح البیان، حقی بروسوی، اسماعیل، دار الفکر، بیروت، ۱۰ج.
۵۴. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق، ۲ج.
۵۵. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، دار الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، ۱۴۱۹ ق، ۹ج.
۵۶. تفسیر فرات، کوفی، فرات بن ابراهیم، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ ق، ۱ج.
۵۷. تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق، ۲ج.
۵۸. التمحیص، اسکافی، محمد بن همام، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.
۵۹. التوحید، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۵۷ ش، ۱ج.
۶۰. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱۰ج.
۶۱. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ ش، ۱ج.
۶۲. جامع الأخبار، شعیری، تاج‌الدین، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش، ۱ج.
۶۳. جرعه‌های جان‌بخش، گلی‌زواره، غلام‌رضا، مؤسسه فرهنگی ـ انتشاراتی حضور، قم، ۱۳۷۷ش، ۱ج.
۶۴. الجعفریات (الأشعثیات)، کوفی، محمد بن محمد بن اشعث، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران، ۱ج.
۶۵. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام (ترجمه الخرائج و الجرائح)، محرمی، غلام‌حسن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.
۶۶. جمال الأسبوع، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات رضی، قم، ۱ج.
۶۷. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام جلد اول، ربانی خلخالی، علی، موسسه فرهنگی ثقلین، قم، ۱۳۷۴ ش، ۱ج.
۶۸. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس علیه‌السلام (جلد دوم و سوم)، ربانی خلخالی، علی، انتشارات مکتب الحسین علیه‌السلام، قم، از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ ش، ۲ج.
۶۹. خاطرات، بهشتی، سید جواد، مرکز فرهنگی درس‌هائی از قرآن، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۲ج.
۷۰. الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدین، مؤسسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۹ ق، ۳ج.
۷۱. الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق، ۲ج در ۱مجلد.
۷۲. دار السلام، عراقی میثمی، محمود، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۳ ق، ۱ج.
۷۳. داستان‌های شگفت، دستغیب، سید عبد الحسین، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ش، ۱ج.
۷۴. داستان‌هایی از علماء، خاتمی، علی‌رضا، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۷۵. داستان‌هایی از مردان خدا، میرخلف زاده، علی، ۱ج.

۷۶. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، جلال‌الدین، کتاب‌خانه آیة الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق، ۶ج.
۷۷. در کوی بی‌نشان‌ها، کرمی‌نژاد، مصطفی، انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.
۷۸. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب اول (۶۰۰ نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ج.
۷۹. در محضر حضرت آیة الله العظمی بهجت، کتاب سوم (۵۰۰ نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ج.
۸۰. در محضر علامه طباطبایی(۷۲۷ پرسش و پاسخ)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ج.
۸۱. در محضر لاهوتیان، مجاهدی، محمدعلی، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، ۱۳۸۷ ش، ۲ج.
۸۲. دریای عرفان، هاشمیان، هادی، مؤ سسه فرهنگی طه، ۱ج.
۸۳. دعائم الإسلام، تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دار المعارف، مصر، ۱۳۸۵ ق، ۲ج.
۸۴. الدعوات، قطب الدین راوندی، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۷ ق، ۱ج.
۸۵. دلائل الإمامة، طبری، محمد بن جریر، دار الذخائر للمطبوعات، قم، ۱ج.
۸۶. رجال الکشی، کشی، محمد بن عمر، انتشارات دانش‌گاه مشهد، ۱۳۴۸ ش، ۱ج.
۸۷. رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، علامه حسن‌زاده آملی، حسن، تشیع، قم، ۱۳۷۱ش، ۱ج.
۸۸. روزنه‌ای به سوی اسرار الهی، توکل، سیدرحیم، انتشارات منبع، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.
۸۹. روزنه‌هایی از عالم غیب، خرازی، سیدمحسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ش، ۱ج.
۹۰. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام، ابن شاذان قمی، مکتبة الأمین، قم، ۱۴۲۳ق، ۱ج.
۹۱. زبدة القصص، میرخلف زاده، علی، ۱ج.
۹۲. زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (ترجمه جلد ۴۷ بحار الانوار)، خسروی، موسی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ق، ۱ج.
۹۳. زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام (ترجمه جلد ۴۸ بحار الانوار)، خسروی، موسی، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ش، ۱ج.
۹۴. زندگی‌نامه فقیه عارف آیة الله سید رضا بهاء الدّینی، گلی زواره، غلام‌رضا، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱ج.
۹۵. الزهد، اهوازی، حسین بن سعید، چاپ سید أبو الفضل حسینیان، ۱۴۰۲ ق، ۱ج.
۹۶. سیاحت شرق، نجفی قوچانی، سید حسن، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰ ش، ۱ج.

۹۷.	سیری در آفاق، حیدری کاشانی، حسین، اعتماد، قم، ۱۳۸۴ ش، ۱ج.

۹۸.	شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، حنبلی دمشقی، ابن العماد شهاب الدین بن احمد، دار ابن کثیر، دمشق ـ بیروت، ۱۴۰۶ ق، ۱۱ج.

۹۹.	شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، خوانساری، آقا جمال الدین، دانش‌گاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ ش، ۷ج.

۱۰۰.	شرح مناجات شعبانیه، محمدی گیلانی، محمد، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۳ ش، ۱ج.

۱۰۱.	شیعه در پیش‌گاه قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام، تهرانی، علی، کتاب‌خانه مسجد حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تهران، ۱ج.

۱۰۲.	صحیفة الرضا علیه‌السلام، امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام، ۱۴۰۶ ق، ۱ج.

۱۰۳.	الصحیفة السجادیة علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶ ش، ۱ج.

۱۰۴.	صحیفه امام علی علیه‌السلام، قیومی اصفهانی، جواد، ۱ج.

۱۰۵.	صلوات کلید حل مشکلات، خمسه‌ای قزوینی (حکیم هندی)، علی، انتشارات جمال، قم، ۱۳۸۴ ش، ۱ج.

۱۰۶.	طب الأئمة علیهم‌السلام، عبد الله و حسین ابنا بسطام، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۰۷.	طبیب دل‌ها، حسن‌زاده، صادق، انتشارات استاد احمد مطهری، ۱۳۷۹ ش، ۱ج.

۱۰۸.	العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، علامه نهاوندی، علی‌اکبر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۸ ش، ۹ج.

۱۰۹.	عدة الداعی، حلی، ابن فهد، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق، ۱ج.

۱۱۰.	عریضه نویسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام، سیدنژاد، سیدصادق، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱ج.

۱۱۱.	علل الشرائع، شیخ صدوق، انتشارات مکتبة الداوری، قم، ۱ج.

۱۱۲.	عنایات معصومیه سلام‌الله‌علیها، زینی وند، محمدعلی، انتشارات زائر، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ج.

۱۱۳.	عوالی اللآلی، احسائی، ابن أبی جمهور، انتشارات سید الشهداء علیه‌السلام، قم، ۱۴۰۵ ق، ۴ج.

۱۱۴.	عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق، ۲ج در ۱مجلد،

۱۱۵.	غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، ۱ج.

۱۱۶.	غم عشق، شوشتری، عبد القائم، طوبای محبت، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ج.

۱۱۷.	الغیبة، شیخ طوسی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۱۸.	فتح الأبواب، سید علی بن موسی بن طاوس، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، ۱ج.

۱۱۹.	فتح الباری بشرح صحیح بخاری، عسقلانی، ابن حجر، دار المعرفه للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳ج.

۱۲۰.	فرج المهموم، سید علی بن موسی بن طاوس، دار الذخائر، قم، ۱ج.

۱۲۱. فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی، انتشارات الزهراء سلام‌الله‌علیها، ۱۳۷۰ ش، ۱ج.

۱۲۲. فضائل الأشهر الثلاثة، شیخ صدوق، مکتبة الداوری، قم، ۱ج.

۱۲۳. فضائل الشیعة، ابن بابویه، محمد بن علی، اعلمی، تهران، ۱ج.

۱۲۴. الفضائل، قمی، شاذان بن جبرئیل، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش، ۱ج.

۱۲۵. فقه الرضا علیه‌السلام، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، مشهد، ۱۴۰۶ ق، ۱ج.

۱۲۶. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱ج.

۱۲۷. الفوائد الرضویه علیه‌السلام فی احوال علماء المذهب الجعفریه علیه‌السلام، قمی، شیخ عباس، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ ش، ۲ج.

۱۲۸. فیضی از ورای سکوت، دلاور تهرانی، مسعود، مسعود، ۱ج.

۱۲۹. قبسات من حیاة سیدنا الاستاذ آیة الله العظمی السید شهاب‌الدین المرعشی النجفی، علوی، عادل، کتاب‌خانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۴ ق، قم، ۱ج.

۱۳۰. قرب الإسناد، حِمیَری قمی، عبد الله بن جعفر، انتشارات کتاب‌خانه نینوی، تهران، ۱ج.

۱۳۱. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش،۸ج.

۱۳۲. کامل الزیارات، قمی، ابن قولویه، انتشارات مرتضویه، نجف، ۱۳۵۶ ق، ۱ج.

۱۳۳. کتاب المزار، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ج.

۱۳۴. کرامات العلویه علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۳۵. کرامات معصومیه سلام‌الله‌علیها (۳۰۰ کرامت)، مهدی‌پور، علی‌اکبر، ۱ج.

۱۳۶. کرامات الحسینیه علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی‌یار، قم، ۱۳۷۹ ش، ۲ج.

۱۳۷. کرامات الرضویه علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، نصایح، ۱۳۷۶ ش، قم، ۱ج.

۱۳۸. کرامات العباسیه علیه‌السلام، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی یار، قم، ۱۳۸۰ش، ۱ج.

۱۳۹. کراماتی از کریمه اهل‌بیت علیهم‌السلام، سبحانی نسب، علیرضا، نشر جمال، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ج.

۱۴۰. کشف الریبة، شهید ثانی، انتشارات مرتضوی، ۱۳۹۰ ق، ۱ج.

۱۴۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم‌السلام، اربلی، علی بن عیسی، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق، ۲ج.

۱۴۲. کفایة الأثر، خزاز قمی، علی بن محمد، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق، ۱ج.

۱۴۳. کمال الدین، شیخ صدوق، دار الکتب الإسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق، ۲ج در ۱مجلد.

۱۴۴. کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۶ج.

۱۴۵. کنز الفوائد، کراجکی، ابوالفتح، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق، ۲ج.

۱۴۶. کیمیای محبت، محمدی ری شهری، محمد، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ج.

۱۴۷. گزیده کافی، بهبودی، محمدباقر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۳ج.

۱۴۸. گلشن ابرار، جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، نشر معروف، قم، ۱۳۸۵ ش.

۱۴۹. المؤمن، اهوازی، حسین بن سعید، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ج.

۱۵۰. مثال‌های زیبای قرآن، مکارم شیرازی، ناصر، ۲ج.

۱۵۱. المجتنی، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۵۲. مجموعة ورام، ورام بن أبی فراس، انتشارات مکتبة الفقیه، قم، ۲ج در ۱مجلد.

۱۵۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، شهید مطهری، مرتضی، ۲۷ج.

۱۵۴. محاسبة النفس، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات مرتضوی، ۱ج.

۱۵۵. المحاسن، برقی، احمد بن محمد بن خالد، دار الکتب الإسلامیة، قم، ۱۳۷۱ ق، ۱ج.

۱۵۶. المحجة البیضاء فی تهذیب الأحیاء، فیض کاشانی، ملا محسن، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق،۸ج در ۴مجلد.

۱۵۷. مرآة العقول، علامه مجلسی، محمدباقر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، از ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۹ش، ۲۶ج.

۱۵۸. مردان علم در میدان عمل، حسینی، سید نعمت الله، ۸ج.

۱۵۹. مستدرک الحاکم، نیشابوری، محمد بن محمد، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ ق، ۴ج.

۱۶۰. مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، ۱۸ج.

۱۶۱. مسکن الفؤاد، شهید ثانی، کتاب‌خانه بصیرتی، قم، ۱ج.

۱۶۲. مشکاة الأنوار، طبرسی، أبو الفضل علی بن حسن، کتاب‌خانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۵ق، ۱ج.

۱۶۳. مصباح الشریعة، امام صادق علیه‌السلام، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق، ۱ج.

۱۶۴. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۶۵. المصباح، عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ق، ۱ج.

۱۶۶. معاد شناسی، حسینی طهرانی، سید محمدحسین، نور ملکوت قرآن، مشهد، ۱۴۲۷ق، ۱۰ج.

۱۶۷. معانی الأخبار، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ ش، ۱ج.

۱۶۸. المعجم الاوسط، خمی طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ق، ۹ج.

۱۶۹. مقامات مردان خدا، میرخلف زاده، علی، ۱ج.

۱۷۰. المقنعة، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ج.

۱۷۱. مکارم الأخلاق، طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ق، ۱ج.

۱۷۲. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، موسوی اصفهانی، سید محمدتقی، بدر، تهران، ۱۳۶۱ ش، ۲ج.

۱۷۳. مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، علامه، قم، ۱۳۷۹ق، ۴ج.

۱۷۴. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق، ۴ج.

۱۷۵. مهج الدعوات، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ ق، ۱ج.

۱۷۶. مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار)، دوانی، علی، دار الکتب الاسلامیه، تهران۱۳۷۸ ش، ۱ج.

۱۷۷. نجم الثاقب، نوری طبرسی، میرزا حسین، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴ش، ۲ج.
۱۷۸. نشان از بی‌نشان‌ها، مقدادی، علی، نشر جمهوری، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۲ج.
۱۷۹. نهج البلاغه (صبحی صالح)، امام علی بن أبی طالب علیه‌السلام، انتشارات دارالهجره، قم. ۱ج.
۱۸۰. وسائل الشیعة، عاملی، شیخ حر، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، ۲۹ج.
۱۸۱. الوقایع و الحوادث، ملبوبی، محمدباقر، ۳ج.
۱۸۲. الهدایة الکبری، خصیبی، حسین بن حمدان، البلاغ، ۱۴۱۹ ق، ۱ج.
۱۸۳. هزار و یک کلمه، علامه حسن‌زاده آملی، حسن، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ ش، ۶ج.